

مکتبہ خلیفہ
ماتان
الطمان
مستجد
تتم
عمر
مکتبہ

تذکرہ
تحفہ ساعی

تألیف: سام میرزا صفوی
تصحیح و مقدمہ از: رکن الدین بہاؤ نفیس



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

**پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ**



تذکرہ تحفہ نسائی

تألیف

سام میرزا صفوی

تصحیح و مقدمہ از:

رکن الدین ہمایون فرخ

حق چاپ محفوظ



بنام خداوند بخشنده مهربان

تذکره تحفه سادی گذشته از اینکه مجموعه ایست حاوی شرح حال و احوال گروهی از گویندگان و سرایندگان فارسی زبان در نیمه اول قرن دهم هجری، آینه تمام نمایی است از اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و روابط عمومی آن عصر و از این رهگذر بجاست نظری اجمالی به علل تحول و محیطی که **سام میرزا** نویسنده این اثر در آن نشوونما یافته است بیافکنیم.

هجوم و حشیانه مغول بایران مصایب و نوایی بیار آورد که اگر بخواهیم از نظر اجتماعی آن را بررسی کنیم خود کتابی را شامل میگردد که بیان جامع آن از حوصله این مقدمه بیرون است، همین اندازه اشاره می کنیم که قحط و غلا، ویرانی و وحشت، فقر و مسکنت، بیماری و ادبار، عدم تأمین و اعتبار، بازماندگان کشتار مغول را چنان دهشت زده ساخته بود که تا مدت پنجاه سال در حالتی شبیه به بیست و منگی و گنگی بسر می بردند، آثار شوم این ترس و بیم تا مدت بیست سال آنان را بر آن میداشت که در اندیشه ای جز حفظ جان بمقتضای غریزه ای تنازع بقا نباشند و بموضوعی دیگر نیاندیشند و همین امر، سبب و موجد انگیزه ی بسیاری از خصایل ناپسند گردید. ریا و دروغ، سخن چینی و غمازی جای خود را بشهامت و صراحت و بی پروایی و پاکبازی داد، ذوق پافرو مرد و از ویرانه های جغد نشین جز آوای شوم بوم نغمه ای بگوش نمیرسید

يك

و مردم بازمانده خاطرهای فجیع و رقت انگیز و سوک آور کشتار کسان و نزدیکان خود را را هنوز بیاد داشتند و آن صحنه‌های اشمئزاز آور و چندش انگیز را از یاد نبرده بودند. اگر نوایی میخواندند جز بیاد عزیزان از دست رفته نبود و اگر سرودی سر میدادند نوحه‌ای بود که برگور شهیدان خود میسرودند.

از ۶۳۵ ه. به بعد ایرانیان برای رهایی از مظالم مغولان و آزادی از اسارت آنان در اندیشه چاره برآمدند و از نظر معنوی چنان در فرمانروایان مغول نفوذ کردند که خان مغول جز نام مغولی نداشت و ایلخانان را رسم و آیین و سنت و زبان همه ایرانی شد و در این راه چنان پیش رفتند که خود از حامیان آن شدند و در رواج و بسط آن بجان کوشیدند.

نکته بسیار دقیق و قابل توجهی که از تجزیه و تحلیل وقایع تاریخی اقوام و ملل میتوان استنباط و استدراک کرد اینک:

هر زمان ادبیات و فرهنگ ملتی راه زوال و بی‌مایگی پیموده موجبات اضمحلال و شکست آن ملت فراهم آمده است و بالعکس هر گاه توجهی به اعتلای فرهنگ و زبان ملتی مبذول گردیده آن قوم و ملت مدارج ترقی و کمال را بسهولت پیموده است، از دوران باستان، گزارشهای تاریخ ایران، بکرات این حقیقت را بوجه بارزی به ثبوت رسانیده است. می بینیم پس از اینکه اتحادیه قبایل آریایی در سرزمین باختری و خاوری و میانه و جنوب ایران فراهم میآید (با اصطلاح مورخان اتحادیه قبایل ماد) و زبان و فرهنگ آریایی ماد همه گیر میگردد، زمینه ظهور کورش بزرگ فراهم میآید و ملت ایران باشکوه و شوکتی وصف ناپذیر شاهنشاهی بزرگی را در آسیای میانه پدید میآورد و بنیان فرهنگی نو و تازه را برای جهان پی ریزی میکند، و در پایان دوران ساسانی عدم توجه بفرهنگ و ادب و زبان فارسی موجبات سقوط شاهنشاهی ساسانی را فراهم میآورد و در پایان کار سلجوقیان و خوارزمشاهیان نیز با خوار داشتن دانشوران و تعطیل مدارس و مراکز علمی و فرهنگی تاجاییکه آثار ادبی و علمی را در عراق هر یک من به نیم- دانگ به ترازو میفروختند و از دانشمندان و اهل علم باج و خراج میگرفتند و آنان

را خوار و بیمقدار می‌داشتند چنانکه **راوندی** که خود ناظر این فجایع بوده در **راحة الصدور** مینویسد: در شهورسنه ثمان و تسعین و خمسمایه در جمله عراق کتب علمی و اخبار و قرآن به ترازومی کشیدند و یک من به نیم دانگ می‌فروختند و قلم ظلم و مصادرات بر علما و مساجد نهادند ... لاجرم ملک سرنگون شد ص ۳۳»

فقر معنوی چنان فضایل را معدوم و رذایل را مرسوم کرد که **مغولان** بیابان گرد توانستند بر سرزمینی پهناور و لشکریانی بی‌حد و شمار چیره و مسلط گردند!! پس از تسلط مغول نیز این حقیقت بنحوی بارز روشنگر این واقعیت است ، آنگاه که **ایلخانان مغول** ایرانی شدند و بادب و فرهنگ فارسی توجهی مبذول داشتند و ایرانیان بار دیگر بفضایل پرداختند و ادب و فرهنگ فارسی نضج و رشد تازه‌ای یافت و دانشمندان هوشمندی چون **خواجه نصیرالدین طوسی** و **عظاملك و شمس-الدین جوینی** و **خواجه رشیدالدین فضل الله** و پسرانش مشعلدار فرهنگ و ادب پارسی شدند ، مکتب‌های تازه گشوده شد و بازار دانش و بینش رونقی تازه و نویافت و بار دیگر نهضت‌های ملی در سراسر ایران پدید آمد و کوشش و کشش‌هایی برای فراهم آوردن حکومتی ایرانی نمودار گردید ، نهضت **سربداران** در **خراسان** و قیام **اینجوها** در **فارس** و ظهور **امیرمهیارالدین در گرمسان** و چند نهضت محلی دیگر را از این زمره میتوان شمرد ، لیکن ، این نهضت‌ها که در آغاز برای کوتاه ساختن دست بیگانگان از حکومت ایران بود پس از اندک مدتی تغییر مشی و جهت داد و مطامع و جاه‌طلبی و قدرت جویی فردی جایگزین آن گشت و به همین جهات و علل از حمایت و پشتیبانی قاطبه مردم محروم گردید و در نتیجه راه زوال و نابودی پیمود ، این نهضت‌ها و جنبش‌های محلی که در آغاز کار با حمایت و پشتیبانی مردم بروی کار آمدند میتوانند با توجه بخواسته‌های عمومی و ملی در سراسر خاک پهناور ایران بسط نفوذ دهند و حکومتی ملی و ایرانی را جایگزین دست نشاندهگان ایلخانان سازند ، لیکن خود خواهی و خودکامی مانع از حقیقت جویی و واقع نگری آنان گردید و بجای درهم کوفتن نفوذ دست نشاندهگان مغول بجان هم افتادند و سراسر ایران را عرصه تاخت و تاز و چپاول و

غارت و کشت و کشتار ساختند تا جاییکه مردم از بلارسته در گوشه و کنار ایران در آرزوی ظهور مردی دلاور و بیباک و خونریز روز شماری میکردند تا با ظهور او به اینهمه بی سرو سامانی پایان داده شود و دست چپاولگران و سودجویان را از گریبان نشان کوتاه سازد. امیر تیمور گورگان که بر خلاف آنچه خودش ادعا کرده است یکنفر ایرانی **سمرقندی** تمام عیار است و باهوشیاری وزیر کی و اغتنام فرصت و آگاهی از خواسته و تمنای مردم پیاخاست و با استفاده از موقعیت توانست با سودگی در اندک مدتی سراسر ایران و ترکستان را تحت یک حکومت واحد در آورد، امیر تیمور چون سودای فرمانروایی چین را در سر می پرورید از نظر استفاده ی تبلیغاتی مصلحت چنان دیده بود که خود را بدو دمان چنگیز خان منسوب دارد و شجره نامه جعلی بسازد تا بتواند ملک موروثی جد معمولش چنگیز را بدست آورد لیکن اجل مهلتش نداد و این آرزو را ب خاک برد.

رمز موفقیت و توفیق امیر تیمور در تشکیل شاهنشاهی تیموری در اینست که بخواسته مردم ایران جامه عمل پوشانده و دست یغماگران و چپاول کنندگان را از گوشه و کنار کشور کوتاه ساخت و حکومتی واحد پدید آورد و بار بپ دانش و بینش قدر و احترامی فوق العاده میگذاشت، گویندگان و نویسندگان و دانشمندان و برگزیدگان ملک و ملت را ارج و مقامی والا می نهاد و آنان را عزیز و گرامی میداشت **هنرمندان را می ستود و بی هنران را از صحنه ملک میزدود.**

فرزندش **شاهرخ** و نوه اش **بایسنقر** چنان در این راه پیش رفتند که افتخاری جاودانی برای خود در تاریخ فرهنگ و ادب و هنر جهان به ثبت رساندند، بازماندگان تیمور نتوانستند وحدت فرمانروایی و جغرافیایی ایران را حفظ کنند و پسران و نوادگانش هر یک در قسمتی از ایران بفرمانروایی رسیدند و سودای پادشاهی و استقلال در سر پروردند و همین امر نیز موجبات سقوط یکایک آنان را فراهم آورد و بار دیگر اوضاع قبل از ظهور تیمور نمودار گردید مردم ایران که **تشنه وحدت ملی** بودند از این تجزیه و کشمکش بجان آمدند خاصه آنکه جز اولاد تیمور حکومت هایی چون **قره قویونلوها - و آق قویونلوها - ازبکان، آل جلایر هم در گوشه و کنار کوس**

چهار

لمن الملکی میگویند اختلافات مذهبی نیز بر این هرج و مرجها دامن میزد و آتش بی سروسامانی را تیزتر میکرد، مردم ایران در آرزوی ظهور قهرمانی موعود بودند که بپاخیزد و این دجالهای ساختگی و قهرمانان پوشالی را از میان بردارد. و اساسی تازه و نوبر پایه سنتهای دیرین بگذارد.

ناگفته نباید گذاشت که بازماندگان تیمور در خراسان و گرجان در اعتلای زبان و فرهنگ و هنر ایران کوششی بی اندازه مبذول داشته بودند و در بار سلطان حسین میرزا بایقرا به همت امیرعلیشیر نوایی در نشر فرهنگ و ادب و علوم دوران پر شکوهی را آغاز کرده بود و همین توجه و عنایت به دانش و فضیلت سرآغاز فصلی نو و بهاری بارور در ایران گردید.

عصر تحول

تذکره‌ی تحفه سامی امکان مطالعه اوضاع اجتماعی آغاز دوران صفویه را بما میدهد و از این لحاظ اثری بسیار گرانبها و گرانقدر است. با مطالعه این اثر درمی یابیم که نتایج مثبت عنایت و توجه بفضل و ادب و هنر و فرهنگ چگونه معجز آسا جامعه را برای نیل بمقاصدی عالی آماده میکند، بعضی از کوه بینان و کوه اندیشان چنان می پندارند که تشویق از سراینندگان و نویسندگان از طرف زعمای اجتماع و مدیران مدبر کشور تنها بمنظور ارزش و اعتبار اشعار و آثاری است که آنان میسرایند و بوجود میآورند و از این رهگذر میگویند «اشعار شاعران به چه کار مملکت میآید و چه دردی رادوا میکند» اینجاست که باستناد تحفه سامی میخواهیم اثر این توجه و نفوذ معنوی آنرا در دگرگون ساختن قشرهای اجتماع نشان بدهیم و گواهی صادق بیاوریم.

مسلم و بدیهی است تا زمانی که رفاه و آسایش نسبی در کشوری حکومت نکند و در دنان و غصه سامان گریبان گیر مردم آن نباشد بذوقیات نمی پردازند و حکومت های یکد خود دست بگریبان مشکلات اجتماعی و اقتصادی و فساد و تباهی باشند نیز نمی توانند بمعنویات پردازند و بدان توجه کنند، آنگاه که آسایش و رفاه نسبی زندگی و آرامش و سکون و امنیت برای افراد جامعه ای فراهم آید و دغدغه خاطر از تلاش معاش از میان برخیزد مردم

میتوانند در اثر عنایت و توجه و هدایت حکومت بمعنویات و ذوقیات بگرايند.
روح ایرانی شیفته شعر و موسیقی است و سخن گویان بزبان فارسی این آمادگی
را دارند که لطایف و ظرایف سخن را دریابند و از آن لذت برند و این از جمله علل و
رموزی است که سرزمین ایران را شاعر پرور ساخته است، ذوق شعر و شاعری در قرون
گذشته موجب و موجد بسط فرهنگ و ادب و نفوذ آن در کلیه صنوف اجتماعی بوده است
فی المثل در اوایل قرن دهم هجری در ایران مدارس و دانشگاههای متعدد بصورت کنونی
نه وجود داشته و نه میتواندست و وجود داشته باشد تا همگان از نعمت خواندن و نوشتن
بهرور گردند، لیکن توجه و علاقه عامه مردم بشعر و شاعری بهترین و مؤثرترین مشوق
آنان بفرآ گرفتن خواندن و نوشتن بود آنان را بر آن میداشت که حتی در سنین کهولت نوشتن
و خواندن بیاموزند تا بتوانند شعر بخوانند و احیاناً آنچه را بنام شعر می سرایند بتویسند
و یادداشت کنند.

در تذکره‌ی تحفه سامی ضمن شرح حال **سوسنی** شاعر میخوانیم که چند تن از شعرای
تبریز با **سوسنی** بدکان آرایشگری میروند و در طاقچه دکان آرایشگر نسخه‌ای از
دیوان **کمال خجندی** را مشاهده می کنند که استاد آرایشگر برای مطالعه در ساعات
فراغت خود آنجا گذاشته بوده است! و یا شرح حال دهها نفر از صنعتگران و پیشه‌وران
را میخوانیم که از نعمت خواندن و نوشتن بهره‌مند بوده‌اند و شعر هم میگفته‌اند از جمله
شرح حال **بسملی کله‌پز**، **کلیمی پینه‌دوز** - **استاد محمدی قفل‌گر**.

هنگامی اهمیت و ارزش این توجه عامه بفرهنگ و ادب برای ما مشهود است که
به بینم در ۹۰۰ هـ. یعنی ۱۰۶۸ میلادی در انگلستان، آلمان، فرانسه، ایتالیا، اطریش
اسپانیا، هلند، روسیه، اوضاع اجتماعی بر چه منوال بوده است و مردم این سرزمین‌ها
چند درصد از عهده‌ی خواندن و نوشتن بر میآمده‌اند؟ تا آنجا که تاریخ اروپا نشان میدهد
علم و دانش در آن دوران در اروپا اختصاص بطبقه‌ای خاص داشته و بیشتر در انحصار
کلیسا بوده است و عامه مردم مطلقاً از آن دور و مهجور بودند. **اند**.
بسط فرهنگ و هنر و ادب در اواخر دوران تیموری سبب گردید که بیشتر قاطبه

مردم ایران از نعمت خواندن و نوشتن بهره‌مند گردند و با مطالعه آثار موجود ادبی و علمی زمان باروشن بینی خاصی طبقات مختلف اجتماعی آماده‌ی يك تحول اساسی و قیام عمومی و وحدت ملی شوند .

با این چنین زمینه مساعد و آماده‌ی اجتماعی گروهی از مردم غیور و روشندل که خطرات دولت عثمانی و ازبکان را از شرق و غرب احساس کرده بودند به یاری و یاورى جوانی ۱۳ ساله ایرانی که در او آثار کیاست و شجاعت و عرق ملیت و میهن خواهی دیده بودند پیاخاستند و با ایمان و عقیده‌ای راسخ فرمان او برای ایجاد . ایران آزاد و آباد با هر گونه تفرقه و پریشانی بجدا ل برخاستند شاه اسمعیل صفوی در کسوت موعودی که همه چشم بر اوش میداشتند قیام کرد و بانیرویی که از ایمان و عشق سرچشمه میگرفت چون قهرمانان افسانه‌ای با هر گونه مظاهر بیگانه بستیز برخاست و در محرم سال ۹۰۵ هـ از لاهیجان خروج کرد و آذربایجان را گشود و شروان را نیز بتصرف در آورد و در ۹۰۷ الوند بیک آق قویونلو را از میان برداشت و بنام خود خطبه خواند و سکه زد و در همان سال با سلطان مراد حاکم عراق و فارس درگیر شد و او را بشکست و در ۹۱۰ هـ به یزد و ابرقو دست یافت و در ۹۱۱ گیلان را بتصرف آورد و در ۹۱۲ بر کردستان استیلا یافت و در ۹۱۶ شیبک خان ازبک راه نهزم ساخت و در ۹۲۰ با سلطان سلیم ایلدزم صاف داد و روی پیمرفته مدت پانزده سال بچنگ و جدال برای درهم ریختن ملوک الطوائفی صرف وقت کرد و ایرانی متحد و واحد بوجود آورد و دهسال نیز بجهاننداری گذرانید و بنیان حکومتی را پی ریخت که مدت دوست سال باشکوه و شوکت در جهان نام آور بود و چون مردم آماده‌ی قبول تحول را داشتند در همه زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و هنری راههای تازه گشوده شد و بنیان‌های نو استوار گشت، قوانین کشور بر اساس سنتهای ملی وضع و بموقع عمل و اجرا در آمد و رسوم مغولان که مدت سیصدسال در گوشه و کنار ایران رواج داشت برچیده شد و مقررات و قوانین نو جایگزین آن گشت و از آنجا که این اصول و قواعد بقامت ملت ایران دوخته شده بود و بهمین سبب هنوز پس از گذشت سیصدسال اکثر آن پابر جا و جزو رسوم و قوانین و قواعد ملی ما مجری است .

روابط اجتماعی بر اساس و اصولی محکم گذاشته شد و حدود و ثغور هر طبقه و هر دسته از اصناف و طبقات مشخص گشت . مزارع کشور روز بروز با بادی بیشتر گرایید و رفاه و آسایش زندگی و عدالت اجتماعی و ثروت ملی تأمین گشت درآمدها در آن مهملت ترقی کرد و از همین رهگذر هنر و فرهنگ رواج گرفت شهرها یکی پس از دیگری با بناهای زیبا و حیرت انگیز آرایش یافت ، ذوقها شکوفان گشت و بدایع صنایع فرصت بروز و ظهور یافت.

شاه اسماعیل صفوی خود شعر میگفت و **خطایی** تخلص میکرد و خط ثلث را خوش مینوشت و بنقاشی علاقه وافر داشت و در اثر همین علاقه پس از تسخیر **هرات کمال الدین بهزاد** و شاگردانش را به تبریز پایتختش منتقل ساخت و آنرا تشویق و ترغیب کرد تا صحنه‌های دل انگیز هنری بوجود آورند و همین توجه به فرهنگ و هنر موجود مکتبی تازه و نو در هنر و فرهنگ فارسی گردید ، مکتب نقاشی **تبریز** در حقیقت ملهم از اوست و بجاست این مکتب را بنام نامی او **چهره‌رهنرو** چه در ادب **مکتب خطایی** بخوانیم، توجه او بشعرا و نویسندگان که **تحفه سامی** در این باره سندی گویاست سبب گردید که مکتب تازه‌ای در غزل و قصیده بوجود آید که بعدها با شتاب و کج بهلیگی آنرا **مکتب هندی** و پاره‌ای **مکتب اصفهان** خوانده‌اند و در حالیکه این مکتب از زمان **شاه اسماعیل** اول تحت تأثیر عواملی که او پدید آورنده‌اش بود پدیدار گشت و بمرور تا زمان **شاه عباس** اول به کمال رسید.

تحفه سامی نمایشگر اوضاع واقعی و حقیقی و اجتماعی ملت ایران در دوران سلطنت **شاه طهماسب** است و گذشته از ارزش ادبی آن در باره‌ی شرح حال و احوال شاعران میتوان از آن برای تحقیق و تتبع از نظر جامعه‌شناسی در دوران **صفوی** بهره‌ها گرفت .

تحفه سامی به‌سند و مدرک نشان میدهد که در طی مدت پنجاه سال هفتصد و اندی شاعر در سراسر ایران تا آنجا که **سام میرزا** بشرح حالشان دسترس داشته‌است وجود داشته‌اند و این يك نمودار بسیار ارزنده‌ای از چگونگی سطح معرفت عمومی ملت ایران در اوایل قرن دهم هجری است .

معرفی شخصیت سام میرزا مؤلف تذکره تحفه سامی:

سام میرزا دومین فرزند شاه اسماعیل صفوی بنیان گزار سلسله صفوی و برادر
 کبوتر شاه تهماسب اول است ، خوانده میر مؤلف حبیب السیر که از معاصران اوست
 تولدش را روز سه شنبه مطابق بیست و یکم شعبان سنه ۹۲۳ هـ . در شهر تبریز دانسته
 است و با این حساب هنگامیکه شاه اسماعیل صفوی پدرش بجوار رحمت حق پیوست
 او هفت سال داشته است .

شاه اسماعیل صفوی فرزندانش را از خردسالی برای اداره امور مملکت
 تربیت میکرد و در پرورش آنها نهایت اهتمام را مبذول میداشت . از همین نظر تهماسب
 میرزا را در دو سالگی بسال ۹۲۱ هـ . بعنوان میرزایی هرات (بنیابت سلطنت) به
 هرات فرستاد و امیر خان موصولی ترکمان را بعنوان سرپرست (لله) با او همراه کرد.
 و در سال ۹۲۷ هـ . تهماسب میرزا را بقزوین خواست و سام میرزا را به سرپرستی
 دوره میش خان روانه هرات کرد ، سام میرزا از اوان کودکی با مهمات دیوانی با این
 ترتیب آشنا شد .

شاه اسماعیل صفوی تنی چند از مشاهیر خطاطان و نویسندگان و شعرا و نقاشان
 هنرمند را به تربیت و پرورش ذوق آنان برگزید و همین امر سبب گردید که شاه تهماسب
 و سام میرزا هر دو از علاقه مندان و شیفتگان به هنر و ادب و فرهنگ زبان فارسی شوند.
 شاه تهماسب در جوانی بی نهایت شیفته بخط و نقاشی و نویسندگی بود ،
 حسن و ملوک از معاصران اوست در احسن التواریخ مینویسد «شاه تهماسب در اوایل
 شباب بنوشتن و نقاشی میل تمام داشت و بوق العشق شاعر در این باره بصورت مطایبه گفتداست:

بی تکلف خوش ترقی کرده اند کاتب و نقاش و قزوینی خر

شاه تهماسب و سام میرزا در اثر تربیتی که یافته بودند هر دو بنویسندگی تعلق
 خاطر داشتند شاه تهماسب تذکره سی ساله سلطنتش را نوشت و سام میرزا تحفه سامی
 را تألیف کرد .

آموزگاران و مریانی که سام میرزا را تعلیم میداده اند همگی از نویسندگان

و گویندگان نامی او آخر قرن نهم بشمارند .

سام میرزا ضمن شرح حال **خواجہ محمد مؤمن** فرزند **خواجہ عبداللہ مروارید** با نہایت قدرشناسی و سپاسداری مینویسد کہ « من در خدمت ایشان درس خوانده ام و اندک سیاه و سفیدی کہ فرق میتوانم کرد از برکت ایشان است ، در **هرات و شیراز** با من می بود و منصب صدارت مرجوع بایشان » (۱).

درمش خان لہ گئی او را بعهده داشته است (۲) این مرد خود اہل فضل و فضیلت پرور بوده است . **سام میرزا** در شرح حال **غیاث الدین قافیہ از درمش خان لہ اش** یاد میکند و مینویسد کہ وزیر او **خواجہ حبیب اللہ ساوہ ای** مردی شعر دوست و شاعر پرور بود و برای شعر ا غزل طرح میکردہ و بمسابقہ میگذاشته بدیہی است **سام میرزا** کہ از گاہ کودکی و صباوت در چنین مجامع و محافل راہ داشته زوقش تحت تعلیم و تربیت محیط قرار میگرفته و روز بروز بر وسعت اطلاعات و معلوماش افزودہ می گشته است تا جاییکہ خود منقد ادبی بصیر و خبیری از کار در آمدہ است .

سام میرزا خط تعلیق و شکستہ را بسیار خوش می نوشته و خود شعر می گفته و اشعاری کہ از او در **تحفہ سامی** آمدہ است نمایگر ذوق و استعداد و وسعت معلومات و اطلاعات او از فنون شعر و شاعری و معانی بیان و نقد الشعر ، عروض و قافیہ ، فصاحت

۱- در اینجالاتم است نکتہ ای را بیان و حقیقتی را عیان سازد، در متن تحفہ سامی نسخہ ای کہ بہ تصحیح حقیر است بر مبنای نسخہ های - آ . ب - و معینا در شرح حال خواجہ عبداللہ مروارید چنین آمدہ است « چون راقم حروف شاگرد او بود بہ ہمین واسطہ اطنابی واقع شد ص ۱۰۷ » بنظر این بندہ جملہ مخدوش است و صحیح نیست زیرا . بنوشته سام میرزا خواجہ عبداللہ مروارید در سال ۹۲۰ در گذشتہ و بہ ثبت حبیب السیر سام میرزا در ۹۲۳ متولد گردیدہ بنا بر این چگونه ممکن است سام میرزا کہ سه سال بعد از درگذشت خواجہ عبداللہ مروارید دنیا آمدہ شاگرد او باشد : بطوریکہ آوردیم سام میرزا شاگرد فرزند خواجہ عبداللہ مروارید محمد مؤمن بودہ است علیہذا نوشتہ سام میرزا باید چنین باشد « چون راقم حروف بواسطہ شاگرد او بود اطنابی واقع شد » و این صحیح است زیرا شاگرد فرزند او محمد مؤمن بودہ و بہ سپاس اینکہ او پدر آموزگارش بودہ است شرح حال او را اندکی بیشتر آورده است .

۲- ضمن شرح حال میرزا قاسم ص ۱۱۶

وبلاغت و بدیع است .

سام میرزا سابقه این سابقه مصاحبان را نیز از مردم دانشور و سخنور برمی گزیده چنانکه در **تحفه سامی** گاه گاه بدان اشارت رفته است (از جمله **قاضی احمد غفاری** را میتوان یاد کرد که مدت‌ها سمت منشی‌گری او را بر عهده داشته است (۳) **قاضی احمد غفاری** از نویسندگان بنام ایران و مؤلف تاریخ نگارستان است. دیگر **مولانا نورالله** که از مردم فاضل **هرات** بوده بسمت سرکاری در خدمت **سام میرزا** بوده است. (۴)

سام میرزا بیشتر با شاعران و سخنوران محشور و معاشر و مصاحب بوده و **تحفه سامی** این حقیقت را نشان میدهد ، **باهلالی جغتایی** مصاحبت میداشته و در این باره مینویسد « بسیار بصحبت من میرسید » (۵) **مولانا ابدال اصفهانی** مدت‌ها با او معاشر بوده است (۶) **مولانا شریف** که از شاگردان **لسانی** بوده و در اردبیل زمانی چند با **سام میرزا** بسر برده است (۷) **بالسانی** شاعر مصاحبت داشته و شعرهای خود را برای یکدیگر میخوانده اند .

شوقی یزدی که از اولاد **خواجهر شیدالدین فضل الله** رحمة الله علیه بوده است و در خط نستعلیق از استادان بشمار است دیوان **رسایل سام میرزا** را بر عهده داشته است. **کمان داری** را نزد **علیشاه** که شاعر و خطاط هم بوده است آموخته و **مردی رزم** - **آزما** نیز بوده است .

سام میرزا **مردی دین دار** و روشن بین بوده و آنچه از خلال نوشته های **تحفه سامی** برمی آید از صفات ناپسند آرزو جاه طلبی و دنیا پرستی برکنار بوده است ، از اینکه او **مردی واقع بین** و حقیقت نگر بوده **شاه تهماسب** را از بسیاری کارها بر حذر

۳- ص ۱۲۱ تحفه سامی

۴- ص ۱۲۸

۵- ص ۱۵۳

۶- ص ۲۱۲

۷- ص ۲۱۸

یازده

میداشته و چه بسا که مانع از اعمال نفوذ و اعمال جاه طلبانه اطرافیان برادر بزرگترش میگرددیده حاسدان و معاندان و بدانندیشان و جاه طلبان وجود او را مخدومطامع و منافع خود دانسته و میکوشیده اند که شاه تهماسب را نسبت باو بدبین کنند ، تحفه سامی نشان میدهد که سام میرزا نسبت به برادر تاجدارش نهایت احترام و اعزاز را مرعی میداشته و صمیمانه باو اخلاص میورزیده است .

هنگامیکه شاه تهماسب بسلطنت رسید نسبت به سام میرزا نهایت درجه محبت را داشته و به همین مناسبت حکومت خراسان را باو سپرده که باسرپرستی باغزیوارخان سالهادر آنجا بسر برده و سپس بحکومت فارس منصوب گردیده و سالی چند نیز حکومت آذربایجان را داشته است .

بنوشته حبیب السیر در ۹۶۹ هـ . با تهم طغیان و عصیان او را دستگیر و بحصار فرستاده اند .

سام میرزا در قصیده ای که بعنوان منقبت حضرت امیر سرور آزادگان سروده و در پایان تحفه سامی آنرا ثبت کرده است و از فجوای کلام آن چنین برمیآید که قصیده را هنگام اتمام تحفه سامی سروده است برای ثبت در تاریخ در لفافه باایما و اشاره از از وضع خودش اظهار دلتنگی و از زندگی ابراز دل مردگی کرده است و نشان میدهد که از دسیسه بازیها و نمایی های اطرافیان شاه تهماسب به تنگ آمده بوده است و از سرانجام کارش نگران و از اوضاع پدید آمده پشیمان بوده است میگوید :

جهان بدین صفت اما چسود چون خاطر

مرا دمی نبود فارغ از غم و آزار

دمی فراغت خاطر نبوده است مرا

همیشه در غم و درد است خاطر افکار

ز حادثات زمان چند درد و رنج کشم

بمقتدای جهان حال خود کنم اظهار

برم پناه بشاهی که از شرف مه و مهر

بر آستانه قدرش ستاده لیل و نهار

دوازده

ضمناً در تحفه‌ساهی ضمن شرح حال محمد مؤمن آموزگار سام میرزا به نکته‌ای برخورد می‌کنیم که این ظن را تقویت میکند سام میرزا در شرح حال محمد مؤمن مینویسد: «خواجه محمد مؤمن پسر خواجه عبداللہ مروارید است و ذهن لطیفش غواص در رمعانی و طبع مستقیمش صیرفی نقود سخندانی، فقرات فصاحت آياتش که از قلم خجسته رقم ناشی شده سرخط فضلاي بلاغت آيين، در اکثر خطوط به تحقیق ثلث و نسخ ثانی یا قوت و صیرفی و ناسخ استادان متقدمین و متأخرین».

«شماي اگر از فضایل او مبین گردد کتابی شود معین. من در خدمت ایشان درس خوانده‌ام و اندک سیاهی و سفیدی که فرق میتوانم کرد از برکت ایشان است در هرات و شیراز با من می‌بود و منصب صدارت مرجوع بایشان بعد از مدتی در خدمت حضرت صاحبقران بسر برده آخر بواسطه بعضی امور متوجه هند شده در شهر سده ثمان و اربعین و تسعمایه ۹۴۸، در آنجا در گذشت، در محل عزیمت هند این غزل در سلك نظم کشیده بود:

بسکه گردون همچو خود میخواست سرگردان مرا

عاقبت کرد از غمت سرگشته دوران مرا

آنچنان گشتم ضعیف از محنت دوران که نیست

دیگر از درد جدایی طاقت افغان مرا

مشکل شبهای هجران گر بماند این چنین

دولت وصل تو روزی کی شود آسان مرا

بسکه خونبار است چشمم بی تو خواهد شد خراب

شهر هستی دمبدم از موج این طوفان مرا

همچو مؤمن بی سروسامان نبودم پیش از این

در سرکار تو شد آخر سروسامان مرا

سام میرزا نمیتوانسته است آنچه را میدانسته در شرح حال محمد مؤمن

بنویسد زیرا نوشته‌های او ممکن بوده است دست‌آویز و مستمسک غمازان و سخن‌چینان گردد اینست که در لفافه و اشاره آنچه را می‌بایست گفت، گفته‌است، او میگوید، نزد

اودرس خوانده‌ام و پیوسته در ملازمتم بوده‌است ، در خراسان و فارس و سمت وزارتتم را داشته ، بعد از مدتی در خدمت صاحب‌قران بسر برده و آخر بواسطه بعضی امور (!؟) متوجه شده !؟ ، سام میرزا با این جملات میرساند که محمد مؤمن میرزا چون از گاه طفولیت با او بوده و او را سرپرستی میکرده چون پدری که بفرزند خود مهر داشته او نیز بسام میرزا مخلصانه مهر می‌ورزیده و باو وفادار و صادق بوده است ، جمله « بعد از مدتی در خدمت صاحب‌قران بسر برده» بدون هیچگونه توضیحی میرساند که محمد مؤمن را بدون رضایت سام میرزا از او دور کرده بوده اند و قصد و نظر از پراگندن افراد وفادار و صمیمی به سام میرزا این بوده است که بتوانند علیه او اقداماتی بکنند محمد مؤمن نیز پس از انتقال بدستگاه شاه تهماسب از نزدیک شاهد سخن چینی و دسیسه بازی علیه سام میرزا شده و چه بسا باو گزارش کار و احوال را میداده و یا با معاندان بستیزه و جدال برمیخاسته و بر اثر همین عوامل احساس کرده است که سرانجام جانش را در این رهگذر از دست خواهد داد و زندگی‌اش بمخاطره خواهد افتاد این بوده که مصلحت آن دیده تا از مرکز توطئه خود را بدور دارد و جلای وطن کند و نظر و قصد خودش را در طی غزلی بایما و اشاره سروده و برای سام میرزا فرستاده است و سام میرزا نیز بطور رمز و اشاره گفته است که « در محل عزیمت این غزل در سلك نظم کشیده بود» مفهوم آنکه هنگام عزیمت بهند این غزل را سروده و مطالب غزل مربوط به علت مهاجرت و مسافرت اوست . و قصد از بدست دادن شأن نزول غزل و ثبت آن در پایان شرح حال محمد مؤمن جز این نمیتواند بود . اینک مفاهیم ابیات غزل را با توجه به شأن نزول آن مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار میدهم . . میگوید :

بسکه گردون همچو خود میخواست سرگردان مرا

« عاقبت کرد از غمت سرگشته دوران مرا »

با توجه باینکه طرف خطاب در غزل سام میرزا است مطالب بسیار روشن و گویا توجیه میشود . و میرساند که سرگشتگی و آوارگی محمد مؤمن بمناسبت انتصاب او بسام میرزا بوده است و (غم) سام میرزا موجب این مسافرت و آوارگی شده است . و باز در اثر وفاداری و اخلاصش به سام میرزا او را از نزد ولینعمتش دور کرده

چهارده

بوده اند .

محمد مؤمن در بیت زیر میگوید از نا هموار یهای زماندوه صایبی که بعلت انتصاب
بتو بر من وارد کرده اند آنچه ان ضعیف و ناتوان شدم که دیگر تاب و توان درد کشیدن
و نالیدن از هجران را هم ندارم .

آنچنان گشتم ضعیف از محنت دوران که نیست

دیگر از در جدایی طاقت افغان مرا

و در بیت زیر به اشاره و استعاره به سام میرزا هشدار میدهد و میگوید چنان
اوضاع را دربارهی تو نامساعد می بینم که دیگر قطع امید کرده ام و برایم یقین است که
دیگر امکان ندارد بتوانم تورا به بینم :

مشکل شبهای هجران گر بماند این چنین

دولت وصل تو کی روزی شود آسان مرا

در پایان غزل با صراحت میگوید این آوارگی و در بدریم بمناسبت اخلاص و
نزدیکی به تو روی داده است و آنچه ب سرم آمده و می آید (در سرکار) تو بوده است .
همچو مؤمن بی سرو سامان نبودم بیش از این

در سرکار تو شد آخر سرو سامان مرا

سر انجام سام میرزا

پرفسور ادوارد برون و مولوی اقبال حسین بنقل از حبیب السیر نوشته اند که
اورا در سال ۹۶۹ ه . بحکم شاه تهماسب با تهم عصیان و طغیان بازداشت و بحصار
فرستاده اند و سر انجام در سال ۹۸۴ بفرمان شاه اسمعیل ثانی با دیگر شاهزادگان
صفوی کشته شده است .

عبارت حبیب السیر که مولوی اقبال حسین استاد دانشگاه پتینه آورده و بان
استناد جسته چنین است: « در ۹۶۹ هجری علم بغاوت بر افراخت و بحکم این پادشاه
(شاه تهماسب) سام میرزا را گرفتند و بحصار فرستادند آخر الامر در سنه ۹۸۴ هجری
بحکم شاه اسمعیل ثانی با دیگر شاهزادگان صفویه کشته شد . »

پانزده

بنظر این حقیر نوشته **حبیب السیر** مجعول است و پیداست که بعدها این قسمت را به نوشته **حبیب السیر** الحاق کرده اند زیرا :

سام میرزا در تحفه سامی شرح حال **خواندمیر** را بدست میدهد و مینویسد که « **خواندمیر مورخ** - از جمله مردم متعین **هرات** است و در انشاء و فصاحت و در شعر و بلاغت سرآمد زمان و اعجوبه دوران از جانب مادر **نبیره ی امیر خواند مورخ** است و او هم در این علم شریف ماهر بود ، چنانکه دو کتاب در آن باب نوشت یکی **خلاصه الاخبار و دیگری حبیب السیر** » ،

بنابر این پیش از تدوین و تألیف **تحفه سامی**، **حبیب السیر** نوشته شده بوده است و چگونه امکان دارد مؤلف **حبیب السیر** قبل از سال ۹۵۷ که آغاز تألیف **تحفه سامی** است توانسته باشد پیش گویی کند که **سام میرزا** در ۹۸۴ آنهم در زمان **شاه اسمعیل ثانی** کشته میشود ؟ ! **حبیب السیر** در زمان **شاه اسمعیل اول** و آغاز سلطنت **شاه تهماسب** تحریر یافته است و بنابر این مؤلف آن نمیتوانسته است وقایع زمان **شاه اسمعیل ثانی** را ثبت کند .

خوشبختانه محقق دقیق و نکته سنج و دانشمند هوشمند دوست ارجمندم آقای **احمد گلچین معانی** برای نخستین بار ضمن تحقیق و مطالعه به اثری گرانقدر دست یافتند و ضمن معرفی آن تاریخ تحقیقی و حقیقی و چگونگی مرگ **سام میرزا** را از آن استخراج و هدیه ارباب معرفت ساختند . ایشان در شماره ۲۸ مجله **وزین و حید** فروردین سال ۱۳۴۵ ضمن تحقیق ممتعی که درباره ی آثار و احوال **نویدی شیرازی** بدست میدهند در پایان آن مقال چنین متذکرند: « مهمترین اثر **نویدی شیرازی** تاریخ نفیسی است موسوم به **تکملة الاخبار** که بنام **پریخان خانم دختر شاه تهماسب صفوی** تألیف کرده و تذکره نویسان از ذکر آن غافل مانده اند . نسخه ای از این تاریخ در کتابخانه ملك بشماره (۳۸۹۵) و نسخه دیگری در کتابخانه مجلس شورای ملی دیده ام و اکنون شماره ی نسخه مجلس را بیاد ندارم و تنها یادداشتی که از نسخه مجلس در دست دارم در ذکر **حادثه مرگ سام میرزا صفوی** از وقایع سال ۹۷۵ هجری بشرح ذیل است:

شائزده

«... وهم در آن ایام در قلعه قهرقه در منزلی که سام میرزا و اولادش می بودند و به حسب اتفاق پسران القاس میرزا ، سلطان احمد و سلطان فرخ جمع گشته صحبتی می داشتند زلزله عظیمی روی نمود و آن منزل بر سرایشان فرود آمد و مجموع هلاک شدند و این بنده این قطعه را برای ضبط تاریخ بنظم آوردم :

بتاریخ جهان زد قهرقه کبک خرامنده

که نبود دایماً جام بقا اندر کف ساقی

چو گفتم چیست حال سام و تاریخش چه میگوید

بگفتا در جوابم « دولت تهما سب شه باقی »

(۹۷۵)

با این تصریح دیگر هیچگونه شکی باقی نیست که سام میرزا در سال ۹۷۵ در قلعه قهرقه که زمان صفویه اختصاص به زندانیان سیاسی داشته است با اولاد و احفاد و بستگانش در اثر زلزله به قتل رسیده است .

تاریخ تالیف تحفه سامی :

سام میرزا در پایان تحفه سامی مینویسد «... چون مدت مدید بود که بنا بر عدم مساعدت وقت بلکه ناموافق طالع و بخت ، این نوع روس حجله خیال گاهی از شقه چادر اختفا روی نموده بنا بر تجدیر من صنف فقد استهدف ، باز سردر نقاب احتجاب می کشید و گاه گاهی که این بکر فکر سر از روزنه ظهور بیرون میکرد و رخ مینمود دیگر بار پس پرده انزوا مختفی میگردد » .

آنچه از این نوشته استفاده و استنباط و استدرک میگردد اینک: تحفه سامی برخلاف آنچه پرفسور ادوارد برون و مولوی اقبال حسین نظر داده اند در سال ۹۵۷ هـ تالیف آن پایان نرسیده بلکه از سال ۹۵۷ تالیف آن آغاز گردیده و بطوریکه خواهیم گفت در سال ۹۶۸ گویا تالیف و تنظیم آنرا پایان آورده است .

بطوریکه تحفه سامی نشان میدهد ، سام میرزا در سفرهاییکه میکرده از

گویندگان هر شهر و دیار نام و نشان میگرفته و چه بسا آنان را بحضور می طلبیده و آثارشان را مورد مطالعه و نقد قرار میداده و از ایشان شرح حال و احوال میگرفته و باین ترتیب زمینه تألیف **تحفه سامی** را فراهم میآورده است و احیاناً اگر خود توفیق دیدار شاعر را نداشته بامکاتبه از او شرح حال و نمونه آثار طلب میکرده است و در تأیید این نظر در **تحفه سامی** به مواردی برخورد می کنیم از جمله در شرح حال **سوسنی** مینویسد «... دره حلی که بجمع کردن این اوراق ابر مشغول بودم از او شعری طلب کردم این مطلع را از **سوسنی** قدیم بنام خود خواند که در مجالس النفایس آورده شده حسب التماس او نوشته شد».

استنباط و استدراک پرفسور **ادوارد برون** و به تبع او پرفسور **مولوی اقبال حسین** در اینکه تألیف **تحفه سامی** سال ۹۵۷ بوده از آنجا ناشی است که **سام میرزا** در شرح حال **سلطان سلیمان** نوشته است «تا حال که سنه سبع و خمسين و تسعمایه است در سلطنت آن دیار متمکنند» و این تاریخ را زمان تألیف **تحفه سامی** بشمار آورده اند. در حالی که این قسمت در آغاز **تحفه سامی** آمده است و در **تحفه سامی** تاریخهای مکرر دیگری نیز آمده و نشان میدهد چنانکه خود **سام میرزا** در پایان کتاب متذکر است سالها سرگرم جمع آوری مطالب کتاب خود بوده است. و چنانکه در آغاز این مطلب آوردیم آنرا زمانی مینوشته و هنگامی کنار می گذاشته، بگمان این بنده نویسنده کار تألیف **تحفه سامی** از ۹۵۷ آغاز و در سال ۹۶۸ پیش از دستگیری و زندانی شدن **سام میرزا** پایان رسیده است و آنچه این نظر را تقویت میکند. نحوه ی ترتیب و تنظیم **تحفه سامی** است و چنین بنظر میرسد که در سال ۹۶۸ اندکی قبل از زندانی شدنش از توطئه و دسیسه هایی که برای برکناری او ترتیب داده اند بوسیله دوستان و آشنایانش مطلع گردیده و بانهایت تعجیل و شتاب بتدوین یادداشت های فراهم آمده پرداخته تا اگر او را از میان برداشتند اثری را که سالها برای تألیفش زحمت کشیده از میان نرود و دستخوش نابودی و فنا نگردد و قصیده ای که در پایان کتاب آورده نیز بیشتر این ظن را تقویت میکند. و در اثر شتاب

به تدوین فصول کتاب آنچه‌ا که نظر داشته توفیق نیافته است که شرح حال شعرا را بنحوی که در نظر داشته طبقه بندی کند و منظم و مرتب بیاورد.

اگر بگوییم این درهم ریختگی در اثر اهمال نساخ است پس چرا کلیه نسخ موجود که حتی در زمان حیات او تحریر یافته اند همه در ترتیب و تدوین یکسانند؟! **سام میرزا** در نظر داشته است که در هر **صفحه** شعر را بر حسب تعلقشان به شهر و دیاری با در نظر داشتن حروف نامشان به ترتیب حروف تہجی مدون کند و بیشتر یادداشت‌هایش را بر همین اساس مدون کرده و این نظم و ترتیب **تا حدودی در تحفه سامی** موجود بچشم میخورد و چون یادداشت‌های اضافی نیز داشته و تعجیل و شتاب در تدوین آن فرصت و مجال نداده است که این نظم را بطور کامل رعایت کند. اینست که در بعضی صحایف فی‌المثل چند شاعر **تبریزی** در پی نامشان ثبت شده و ناگهان در میان آنها چند شاعر **کاشانی و سمرقندی و تهرانی** آمده و مجدداً چند تن از شاعران **کاشان** ثبت شده‌اند؛ و یا شعرای **تهران** بیشترشان پی‌درپی آمده‌اند و چند تن بصورت جداگانه ثبت شده‌اند! ضمناً قدیم‌ترین نسخه موجود متعلق است به سال ۹۶۸ (نسخه شماره ۲۵۹ کتابخانه شرقی دانشگاه پتنه) و با احتمال قوی این نسخه در زمان تدوین و تنظیم **تحفه سامی** تحریر یافته بوده است.

نسخه‌های تحفه سامی :

از **تحفه سامی** نسخه‌های معدودی در دست است و میتوان آنرا چنین تصور کرد که چون **سام میرزا** مورد غضب و قهر قرار گرفته و شاهزادگان **صفویه** که بسطنت میرسیده‌اند نسبت باو خوشبین نبوده‌اند این عدم توجه و بدبینی موجب گردیده که چون رواج اثر منتسب باو یادآور خاطرهای از او میگردد از نشر آن جلوگیری کنند و همین امر سبب گردیده که **تحفه سامی** در پس پرده‌ی اختفا و فراموشی مخفی گردد و از دیده‌ها مهجور و بدور ماند و مرور بفراموشی سپرده شود و جزئی چند از خواص بروجود آن آگاه نباشند.

ارزیابی تحفه سامی :

نخستین بار پرفسور **ادوارد برون** توجه دانشمندان را باین اثر برجسته جلب

و چاپ و نشر آنرا توصیه کرده است و با این معرفی توجه و نظر دانشمندان ایران بآن جلب گردیده و شادروان سخن سرای نامی قرن اخیر **وحید دستگردی** برای نخستین بار آنرا بشرحی که خواهیم گفت طبع و نشر داد و در **هندوستان** نیز پرفسور **مولوی** - **اقبال حسن صحیفه پنجم** آنرا تصحیح و انتشار داد .

تحفه سامی از جنبه‌های مختلف دارای ارزش و اهمیت است که بطور ایجاز بآن اشاره میشود :

۱- از نظر بدست داشتن تذکره‌ای از شعرای فارسی زبان اوایل قرن دهم اثری برجسته و بی بدیل و بی نظیر است و هفتصد و دوازده تن از شعرای معاصر خود را شناسانده و نمونه‌ای از آثارشان را ثبت کرده است .

۲- برخلاف تذکره‌ی دولتشاه سمرقندی در این تذکره نویسنده‌ی آن نسبت بشاعرانی که معرفی میکند نظر میدهد و غث و ثمین آثارشان را می‌سنجد و در توصیف و تعریفشان راه مبالغه نمی‌پیماید و نسبت به متشاعران و یاوه‌سرایان بی‌مایه باصراحت زبان به طنز می‌گشاید و طبل رسوایشان را بر سر بازار بدنامی میکوبد ، (۸) میتوان گفت که در تنظیم این اثر **سام میرزا** به سبک تألیف **مجالس النفایس امیرعلیشیرنواپی** نظر داشته است .

۳- از لحاظ جامعه‌شناسی بسیار ارزنده و مغتنم و حاوی اطلاعات مفید و سودمند است .

۴- در قرن دهم چون طبقات مختلف در زوقیات شرکت کرده و شعر می‌سروده‌اند، **تحفه سامی** با معرفی آنها و پیشه و حرفشان مارا با آثاری رهنمون میگردد که حاوی اصطلاحات خاص آن پیشه و حرفه‌هاست که از این رهگذر میتوان با بدست آوردن آثار این گروه از شاعران به تعداد معتنا بهی از لغات و اصطلاحات و نامهای خاص آلات و ادوات دست یافت و با ثبت و ضبط آن در غنی ساختن زبان فارسی بذل جهدی کرد برای نمونه از **مولانا پاکسی** یاد میکنیم که حرفه‌اش سر تراشی بوده و **سام میرزا**

۸- آقامیرك نقاش ص ۷۳ و میرزا محمد امین ص ۲۳۸ و دهها مورد دیگر

یک رباعی از او نقل میکند و گوینده بمناسبت کار و پیشه اش در همین یک رباعی هم نتوانسته از محیط کارش خارج شود و بنا بر این از ابزار کار و اصطلاحات خاص پیشه اش در شعر یاد کرده و بکار برده میگوید :

تیغ اجل آن دم که علم خواهد شد این جسم چو موی را قلم خواهد شد
گر جرم گناه مابه پاکی ببری از کیسه رحمت چه کم خواهد شد

همچنین در آثار شاعران دیگر مانند **فناپی مشهدی علاف** - **شوقی خبوشانی** **تیرگر**، **زینی مشهدی روغنگر**، **هجری کاشانی شمشیرگر** و دهها شاعر دیگر که در **صحیفه هفتم** آمده اند .

۵- از قصه خوانهای زمان که شاعر بوده اند گروهی را شرح حال بدست میدهد و بدیهی است قصه خوانی سابقه دیرین تری از **زمان سام میرزا** داشته است و باید گفت این قصه خوانها در واقع داستان سرایانی بوده اند که بیشتر داستانهایی می ساخته و می پرداخته و در مجامع و محافل خاص باشیوه و بیانی مخصوص آنرا میخوانده اند ، این خود زمینه ایست برای تحقیق در باره ی سابقه داستان پردازی در ایران .

۶- **نثر تحفه سامی** گرچه متکلفانه است اما از بدایع و ظرایف و شیرینی بی بهره نیست و گاه از بلاغت و فصاحت نشان دارد و میرساند که **سام میرزا** در آثار نویسندگان و بلغای زبان فارسی مطالعه داشته است .

۷- **سام میرزا** در نوشتن تذکره ی خود همه جا جانب انصاف و مروّت را مرعی داشته و هیچگاه از حدود بی نظری و بی طرفی خارج نشده است و وظیفه تذکره نویسی را از یاد نبرده و بهمین لحاظ در **تذکره ی سامی** حتی از دشمنان دودمانش نیز یاد کرده و آثارشان را آورده و در مقدمه برای پرهیز از طعن معاندان و دشمنانش چنین نوشته است « برای فضیلت آرای سالکان مسالك انصاف و ناهجان مناهج دور از تعصب و اعتساف مخفی نخواهد بود که در خلال احوال این طبقه خیرمال اگر احیاناً مخالفان دین و دولت را مذکور سازد و خامه تبیین آیین بتقریر حال شقاوت مآل ایشان پردازد نه پایه دین را از آن اختلالی است و نه چهره ی دولت را از آن گردملالی» .

بیست و یک

۸- **تحفه سامی** نمایشگر حقیقی تحولی است که باطلوع اختر درخشان دولت صفویه در ایران پیش آمده است و نشان میدهد که سطح معرفت عمومی چگونه و با چه سرعتی بطرف ترقی و تعالی سوق داده شده است، این اثر بوجهی بارز نشان میدهد که تبریز پایتخت شاه اسماعیل و شاه تهماسب و اصفهان و تهران چگونه رشد می کنند و آماده میشوند که در سالهای بعد پایتخت ایران شوند **اصفهان** با تجمع فضلا و دانشوران مرکزیت پیدا می کند و سرانجام در دوران شاه عباس استعداد آنرا یافته است که پایتخت شاهنشاهی پهناء دولت صفوی گردد، همچنین **تهران** که شهرکی است تازه بسامان رسیده با توجه و عنایت مردمش بدانش و پیشش راه پیشرفت و توجه سران دولت را بخود معطوف میدارد تا آنجا که پس از گذشت یکصد سال نخستین شهر ایران و پایتخت شاهنشاهی آن میگردد.

۹- **تحفه سامی** نخستین اثری است که از **تهران** و شعرای آن بتفصیل نام برده و شرح حال بدست داده است.

۱۰- قسمت قابل توجه **تحفه سامی** برخلاف آنچه در بادی امر بنظر میرسد که **صحیفه پنجم** باشد، **صحیفه هفتم** آنست زیرا:

سام میرزا در این **صحیفه** مدعیان شعر و شاعری را بزیر تازیانه تنبیه کشیده و آنان را بابیانی شیرین و طنز آمیز که ادب و نزاکت را بنهایت درجه ملحوظ داشته به تمسخر و استهزاء گرفته و در حقیقت باید گفت قسمت انتقادی **تحفه سامی صحیفه هفتم** آنست و متأسفانه در چاپ وحید این **صحیفه** بسیار مختصر آمده بوده است.

سام میرزا چنان می پنداشته که مبادا نام این متشاعران در آینه بشاعری یاد شود و آیندگان را بگمراهی و اشتباه اندازد، اینست که برای انتباه و دوری از این اشتباه به افشای ماهیت واقعی آنان پرداخته است، **سام میرزا** از این حقیقت غافل مانده بوده است که **تازمان او هزاران نفر کج فکر و کژ سلیقه بجای آنکه روش خرامندگی را از کبک دری فرا گیرند خرچنگ را مقتدا و مقلد خود ساخته و بمیدان سخنوری تاخته اند، و این سودازدگان نام و عنوان بسیار اراجیف**

تافته و سخایف بهم بافته‌اند، که اینک نه از نامشان خبری و نه از اثرشان اثری است!

در هر زمان و دورانی دیوانگان و مجانی‌نی بوده‌اند که به‌وای بلندپروازی افتاده و با بال مگس هوس جولان در عرصه شهباز در سر پرورده‌اند و عرض خود برده و پرده‌ی ناموس خود دریده و زحمت دیگران داشته‌اند.

با کمال تأثر و تأسف باید گفت که زمان ما نیز فارغ از این بلا نیست و دیوانگانی که از هر در رانده و از هر جا مانده‌اند بمیدان سخنوری تاخته و عرض و آبروی خود باخته و فرهنگ و ادب ما را دچار ادبار و تباهی و گمراهی ساخته‌اند «شگفتا اکاین سبک مغزان، که مجنونند و دیوانه، و چون جفدان بد آهنگند و زشت آوا» «گریزانند از آبادی و خوگر بویرانه، دریغا، با چنان آهنگ، خود را نغمه خوان دانند» «و نوپرداز می‌نامند!!»

چنین بی‌مایگان یادسته دیوانگان، بازبان جن زدگان و کودکان لکنت زبان کلماتی ناساز و بد آواز بی‌معنی را بهم بافته و شعر و سرود پنداشته‌اند! چه اندازه شرم آور و خجالت انگیز است که بنگریم در قرن دهم هجری یک نفر سیراب فروش این چنین شعر می‌گفته است:

تا برد سویش کبوتر نامه، چندان سوده‌ام

دیده برپایش که پایش را بخون آلوده‌ام (۹)

و یا اینکه کبابی قمی بسراید که:

بکنه ذات تو هرگز نمیرسد ذاتی یکی ز ذات تومی گوید، از صفات یکی (۱۰)

و این گفته‌ها برای فارسی زبانان جهان چه در آن زمان و چه در این دوران

قابل درک و فهم بوده و هست و آنچه رامی سروده‌اند نیز بی‌معنی و بی‌مضمون نیست؛

با صد افسوس مدعیان دانش و فرهنگ که کبکبه نام و عنوانشان را قطاری شتر هم نمیتواند

کشید کوس لمن المکیشان در جریده‌های ادبی و هنری گوش فلک اثیر را کر کرده است

بنام شعر در زبان فارسی

این چنین یاوه‌ها و ژاژها می‌سرایند؟!

سیاهی‌ها (!!)

بگویدم بزیر چکمه چله‌نشین رنج‌های تلخ (۱۴)

بکنید مانده خاک‌ستر مرا روی خط جاده (۱۴)

هستی بیفشانید!

و یا اثر عجیب‌تر دیگری بدین مضمون!

در سایه زیر شام؟!

چشمی شکفته میشود از عمق آبه‌ها (۱۴)

آرام و نرم نرم

می‌بلعدم بکام

دریا غریب‌ومی‌کشد از آسمان هنوز

درهای وهوی او (۱۴)

آن گیسوان سبز (۱۴)

بارشته‌های باد

در کار جست‌وجوست (۱۴)

و یا :

شب می‌نمود بدشت

همراه او گروه کلاغان خسته‌بال

شعری هنوز گوشه جانم خزیده است (۱۴)

اما سپید صفحه کاغذ سیاه نیست (۱۴)

ای دستهای یخ زده

بیست و چهار

ای دست‌های سرد

ای دست‌های روزز گرمی آفتاب (۱۴) (۱۳)

سام میرزا در صحیفه هفتم نمونه‌ای از اینگونه شاعران نوپرداز آن زمان را بدست میدهد، شاعری را معرفی میکند که همانند نوپردازان امروزی که معتقدند شعر را باید با حرکات دست و سر و گردن، چشم و ابرو - لب و لوله و چیز و بزم کردن آهنگ حیات داد و روان بخشید و نمایش داد! او نیز پیش از این مکتب بوده چه بجا و شایسته است که نوپردازان این شاعر دیرین را معلم مکتب خود شناسند و مجسمه‌اش را بریزند و به پرستش پردازند در اینجا شرح حال و نمونه اثرش را برای عاشقان و دل‌باختگان! شعر نو و مکتب نو می‌آورم.

نوری قفل گر . شاعری است که در این مکتب پیش گام بوده و **سام میرزا**

شرح حالش را درص ۲۶۵ ردیف ۶۷۱ چنین بدست میدهد:

« . . . بعد از هفتاد سال بخاطر شریف ایشان رسید که شاعر می‌باید شد!،

بنیاد شاعری کرد و با وجود آنکه شعر او ناموزون است و معنی هم ندارد این مطلع زاده‌ی طبع لطیف ایشانست (!)

خوش گنبدی است ،

گنبد نقاش دل .

در صفاهان .

سر بچرخ و پابگل :

و در جواب این مطلع خواجه حافظ که فرموده:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه‌نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

استاد مذکور این مطلع فرموده‌اند (!)

کره تند فلک

دیدم واو

در تک و دو

بیست و پنج

گفتمش

تندمرو

جو جو

جو جو

درمحل خواندن مصرع ثانی بهر دو دست دامن خود را گرفته می جنبانید، چنانکه
 باسب گریخته جو در دامن کرده نمایند تا آرام گیرد و نگریزد (!)
تصحیح متن این چاپ از تحفه سامی چگونه انجام گرفته است :

پرفسور مولوی اقبال حسن استاد دانشگاه پتنه با در دست داشتن دو نسخه معتبر
 کتابخانه شرقی پتنه یکی بشماره ۲۵۹ مورخ ۹۶۸ هـ . یعنی زمان تألیف **تحفه سامی**
 و دیگری نسخه شماره (۲۱۵) مورخ ۹۷۱ هـ و استفاده از دو نسخه آ - ب کتابخانه
 بریتیش موزیوم همت به تصحیح **صحیفه پنجم از تحفه سامی** گماشت و آنرا بسال
 ۱۹۳۴ میلادی (۱۳۱۲ ش) نشر داده بودند .

همزمان با نشر **صحیفه پنجم شادروان و حید دستگردی** شاعر نامور معاصر نیز
 بدون اطلاع از چاپ و نشر **صحیفه پنجم تحفه سامی** . بابدست داشتن نسخه ای از
تحفه سامی آنرا بشرحی که خواهد آمد تصحیح و در سال ۱۳۱۴ ش - نشر دادند .
 از زمانیکه نسخه مصحح شادروان و **حید دستگردی** نشر یافت برای پژوهندگان
 و محققان در شرح حال و احوال شاعران نپمه اول قرن دهم هجری ، این اثر یکی از
 مأخذ و مصادر معتبر گردید ، لیکن محققان در مراجعه به نسخه چاپ شده درمی یافتند
 که نسخه گذشته از آنکه ناقص است بسیار مغلوط و نادرست نیز هست . متأسفانه
 نسخه های این اثر نفیس در جهان بسیار نادر و کمیاب و انگشت شمار و دست یافتن با آنها
 دشوار بود .

از سالها پیش دوست ارجمند و محقق دانشمند آقای **احمد گلچین معانی** که
 صیرفی سخن و در کار تحقیق بسیار دقیق و صاحب نظرند حقیر را بکرات تکلیف به
 تصحیح انتقادی این اثر می کردند و انجام آنرا از دوستار خواستار بودند تا اینکه

بیست و شش

در اوایل سال ۱۳۴۵ نسخه عکسی **تحفه سامی** کتابخانه آستان قدس رضوی را که با نظارت خودشان تهیه شده بود برای کمترین فرستادند تا با مطالعه و مقابله آن با نسخه مطبوع در تصحیح **تحفه سامی** راغب و شایق کردم .

ضمن مطالعه و مقابله نسخه عکسی کتابخانه آستان قدس رضوی با نسخه شادروان و **حیدر دستگردی** افتادگی ها و اشتباه های فراوان و بی شماری که در نسخه نشر شده راه یافته بود جلب توجه مرا کرد و دریافتم که چاپ موجود برای پژوهندگان و محققان و طالبان بسیار گمراه کننده و تباہی آور است و از این رهگذر برای مراجعه کنندگان بآن بی ثمر و پرخطر. زیرا :

۱- نام بسیاری از شاعران در آن با اشتباه و غلط آمده است . برای نمونه چند مورد ذکر میشود: آتی ، بجای آهی ص ۳۹- پیری بجای دلیری ص ۵۴- میر هادی بجای میر مرادی ص ۶۵- ریاضی بجای رضایی ص ۶۷- و صدها مورد دیگر .

۲- شرح حال و احوال و آثار بسیاری از شاعران را جا بجا کرده اند . بدین توضیح که . مثلاً :

شرح حال **امیر رازی** را بجای **میر مرتضی** نوشته اند ص ۵۶ و یا شرح حال **سید عبدالخالق** را برای **امیر هاشمی بخارایی** نوشته اند ص ۶۱ و شرح حال **میر قلندر** را برای **سید هبة الله** نوشته اند ص ۶۲ و شرح حال **میر عزیز** را برای **سید هبة الله** ص ۶۲ و **مسیر رازی** را برای **میر زینی** ص ۶۸ و ده ها مورد دیگر .

۳- اشعار شاعران را جا بجا ثبت کرده اند بدین معنی که شعر شاعری را برای شاعر دیگر آورده اند مانند اشعار **رازی** که برای **میر مرتضی** نوشته اند و یا اشعار **میر هدایت** را که برای **سید علی شاه** ثبت کرده اند ص ۶۶ و موارد بسیار دیگر که متن نسخه مصحح موجود حاکی از آن است .

۴ - بیشتر تاریخ درگذشت شاعران را اشتباه رقم زده اند.

۵ - بسیاری از لغات و کلمات و اصطلاحات اشتباهی و بغلط ثبت شده است مانند تشخیص خاطر که ریشخند خاطر آمده و یا صنعت تزریق که تزویف شده و مانند آنها .

بیست و هفت

۶- بسیاری از نام و شرح حال شاعران که در نسخ اصلی و مورد اعتماد **تحفه سامی** هست در این نسخه نیامده است مانند شرح حال **سلطان ابراهیم امینی** ص ۴۶ و **امیر همایون** ص ۴۷ و **امیر رازی** و دهها شاعر دیگر و باین ترتیب ملاحظه شد مراجعہ کنندگان بآن نه تنها راهی بدهی نمی برند بلکه بسراب رهبری میشوند و اگر نویسنده و محققى در اثرش بآن استناد جوید این لغزشها و گمراهیها را چگونه میتوان از دفتر خاطرهها و نوشتهها زدود و صحیح را بجای سقیم نمود؟! این بود که با رضای خاطر انجام خواسته دوست دانشورم را گردن نهادم و ایشان هم بعهد خود وفا کردند و نسخه عزیزالوجود **آقای بیات** را نیز برایم امانت گرفتند و آنرا در اختیارم گذاشتند و خوشبختانه در همان اوان **آقای حسینعلی باستانی راد** نیز مرا از وجود نسخه معتبر دیگری که قبلا در تملک ایشان بوده است آگاه ساختند و براهنمایی ایشان از آن نسخه بشرحی که خواهد آمد در مقابلہ استفاده شده. چون موانع مفقود و مقتضیات موجود گشت با صرف یکسال وقت تصحیح **تحفه سامی** انجام گرفت و چاپ انتقادی آن در تاریخ اول اسفندماه ۱۳۴۶ بپایان رسید.

مشخصات نسخه‌هایی که در تصحیح تحفه سامی مورد استفاده قرار گرفته است

۱- نسخه کتابخانه **آستان قدس رضوی**: این نسخه بگواهی رسم الخط و نوع کاغذ همزمان تألیف **تحفه سامی** تحریر یافته و متأسفانه بطوری که در متن نسخه مصحح آمده است قسمت‌هایی از ابتدا و صحایفی از صحیفهها و پایان آن افتادگی دارد. این نسخه در مقام مقایسه با نسخه‌های کتابخانه شرقی **پتنه و وحید** بسیار منقح‌تر و کامل‌تر است. نام شاعران در این نسخه با شنگرف نوشته شده است برای معرفی این نسخه در تصحیح علامت اختصاری (آ) را برگزیده‌ایم.

۲- نسخه **آقای بیات**: این نسخه نیز چنانکه در متن تصحیح شده آمده و متذکر گردیده است قسمتی از آغاز و قسمتهایی از متن صحایف را ندارد و در پایان نیز تانیمی از قصیده‌ی **سام میرزا** فاقد است.

این نسخه نیز در صحت و کمال نظیر نسخه (آ) است و رسم الخط آن گواهی میدهد

میدهد که در حدود ۹۶۸-۹۷۵ تحریر یافته است. در تصحیح و بخصوص قسمت‌های افتاده از نسخه (آ) این نسخه بسیار مورد استفاده و مفید فایده قرار گرفت و کار تصحیح را تسهیل کرد، برای نمودن این نسخه علامت اختصاری (ب) انتخاب شده است.

۳ - نسخه محمد معینا : چنانکه گذشت براهنمایی آقای باستانی راد مجموعه‌ای که فراهم آورنده‌ی آن محمد معینا از شاعران دوران شاه سلیمان صفوی بوده مورد استفاده قرار گرفت و محمد معینا در مجموعه خود نسخه‌ای از تحفه سامی را آورده و پس از مقابله معلوم شد که عیناً از روی نسخه آستانه قدس استنساخ شده است و یگانه اختلاف و امتیازی که دارد اینست که محمد معینا در آثار شاعران ابیات و احیاناً غزلهایی را افزوده و چون در هیچیک از نسخ موجود تحفه سامی این ابیات اضافی را نداشت و این ظن و گمان میرفت که ابیات و غزل‌های اضافی را معینا خود بر نسخه افزوده باشد لذا مصلحت دانست ابیات اضافی را در متن وارد نسازد در پایان کتاب آنها را بعنوان تکمله بیاورد.

۴ - صحیفه پنجم مصحح مولوی اقبال حسین استاد دانشگاه پتینه که چاپ انتقادی این صحیفه با استفاده از دو نسخه کتابخانه شرقی پتینه انجام گرفته، بطوری که در متن مصحح کنونی آمده است (از ص ۱۴۳-۳۳۳) و خوانندگان ارجمند با ملاحظه تصحیحات و پاورقی‌ها ملاحظه می‌فرمایند نسخه‌های پتینه نیز در صحت و کمال بمراتب از نسخه (آ.ب) ضعیف‌تر است و بنا بر این از اقدام بعکس برداری از صحایف دیگر آن دو نسخه خود داری شد، در تصحیح علامت اختصاری (م) را برای نسخه مطبوع مولوی اقبال حسین انتخاب کردیم.

۵ - نسخه مطبوع شادروان وحید دستگردی : این نسخه بسال ۱۳۱۴ ش نشر یافته و آنچه از این نسخه مستفاد است اینک:

نسخه‌ای که شادروان وحید دستگردی در اختیار داشته است نویسنده‌ی آن گذشته از اینکه اهل سنت بوده و بهمین علت در نسخه خود دستکاری بسیار کرده در مقام اختصار نیز بر آمده و شرح حال بسیاری از شاعران را از قلم انداخته

بیست و نه

وجمله‌هایی را نیز حذف کرده تا آنجا که اکثر جملات کتاب نامفهوم و ناقص است و چون شادروان وحید دستگردی نسخه دیگری برای مقابله در اختیار نداشته‌است بناچار برای حفظ امانت آنچه را از نسخه مخطوط مفقود بوده نادیده گرفته و هرچه بوده است آنرا بدون کم و کاست بچاپ رسانیده بوده‌اند، بنا بر این نمیتوان از نظر تصحیح مسئولیتی متوجه آن شادروان کرد. نسخه مطبوع وحید را باعلامت اختصاری (و) نشان داده‌ایم.

روش تصحیح

بطوری که قبلاً اشاره شد برای تصحیح انتقادی تذکره‌ی **تحفه سامی** نسخه (آ) را متن قراردادیم و اختلاف‌های نسخ دیگر را با آن سنجیدیم و در تصحیح با توجه بروش و سبک تحریر **سام میرزا** (که بدست آوردن معیار آن با مطالعه **تحفه سامی** بسادگی امکان پذیر بود) جملات و لغات و عباراتی که با سبک او سازگار بود در انتخاب موارد اختلاف نسخ مرجح شمردیم.

لغات و کلمات نادرست را (متعلق بهریک از نسخ) کنار گذاشتیم و از متن خارج کردیم و به زیر صفحه انتقال دادیم. در کنار نام و عنوان شاعران شماره ردیف گذاشتیم تا در فهرست‌های تنظیم شده و همچنین در تعلیقات و تکمله برای یافتن نام شاعران با اشاره بشماره ردیف سهولت بیشتری فراهم آمده باشد.

مزایای تصحیح انتقادی کنونی نسبت بچاپ وحید

۱- در چاپ کنونی بطوریکه شماره‌ی ردیف شاعران نشان میدهد رویهمرفته از (۷۱۳) تن شاعر شرح حال آمده در حالیکه در نسخه وحید از ۶۳ تن شاعر شرح حال بچاپ رسیده بنا بر این در چاپ کنونی شرح حال ۸۳ تن از شعرا بیشتر از چاپ وحید ثبت شده است.

۲- گروهی از شاعران نامشان در نسخه وحید اشتباهی است و در این چاپ نام و نشان صحیح آنها ثبت گردیده و باین ترتیب پژوهندگان و محققان دچار گمراهی و خطا و زلل نمیگردند و از سرگردانی و بلا تکلیفی‌های می‌یابند.

- ۳- شرح حال پیش از ۵۰ تن از شاعران در نسخه **وحید** جا بجا شده و شرح حال شاعری برای شاعر دیگر آمده است .
- ۴- در نسخه **وحید** بیش از هزار و پانصد مورد افتادگی دارد که در این چاپ افتادگیها در میان دو ستاره مشخص شده است.
- ۵- بر اساس واستناد شماره هاییکه در زیر هر صفحه آمده مجموعاً ۱۸۸۵ مورد اشتباه و اختلاف ثبت شده است که بیشتر آنها متعلق بنسخه **وحید** است .
- ۶- **صحیفه پنجم** این چاپ نیز نسبت بچاپ **مولوی اقبال حسین** مزایایی دارد که در زیر صفحات این موارد را متذکر شده ایم .
- ۷- از نسخه **محمد معینا** شعاری مزید بر آنچه در **تحفه سامی** آمده است در پایان کتاب آورده شده است .
- ۸- شرح حال **سام میرزا** بر آن افزوده گردیده که چاپهای **وحید** و **مولوی اقبال حسین** فاقد آنست .
- ۹- قصیده ی کامل **سام میرزا** در پایان کتاب آورده شده است که در نسخه **وحید** و آستانه قدس نیست.
- ۱۰- فهرست هایی برای کتاب ترتیب داده شده است بشرح زیر:
- الف - فهرست نامهای اماکن
- ب - فهرست نام شاعران
- ج - فهرست نام شاعران بر حسب تخلص آنان
- د - فهرست نام شاعران قصه خوان
- ه - فهرست نام شاعرانی که خوشنویس بوده اند
- و - فهرست « » که نقاش بوده اند
- ز - فهرست « » که موسیقی دان بوده اند
- ح - فهرست « » که صحاف بوده اند
- سی و یک

ط - فهرست نام کتابها

ی - فهرست نام شاعرانی که شهر آشوب گفته اند .

بطور کلی میتوان با اعتماد و اطمینان کامل وقاطع گفت که چاپ مصحح کنونی در مقام مقایسه با نسخه مطبوع شادروان و حیدر دستگردی بمنزله اثر و تألیف دیگری تلقی میگردد . زیرا نه متن آن از نظر شیوهی تحریر و نه تعداد شاعران آن از نظر کمیت و نه توضیح و آثار و اشعار نسخه کنونی از نظر صحت و کیفیت و نه نام شاعران از نظر تشابه با نسخه شادروان و حیدر دستگردی قابل مقایسه و مقابله است .



«... وهم در آن ایام در قلعه قهرقه در منزلی که سام میرزا و اولادش می بودند و به حسب اتفاق پسران القاس میرزا ، سلطان احمد و سلطان فرخ جمع گشته صحبتی می داشتند زلزله عظیمی روی نمود و آن منزل بر سرایشان فرود آمد و مجموع هلاک شدند و این بنده این قطع را برای ضبط تاریخ بنظم آوردم :

بتاریخ جهان زد قهرقه کبک خرامنده

که نبود دایماً جام بقا اندر کف ساقی

چو گفتم چیست حال سام و تاریخش چه می گویی

بگفتا در جوابم « دولت تهما سب ده باقی »

(۹۷۵)

با این تصریح دیگر هیچگونه شکی باقی نیست که سام میرزا در سال ۹۷۵ در قلعه قهرقه که زمان صفویه اختصاص به زندانیان سیاسی داشته است با اولاد و احفاد و بستگانش در اثر زلزله به قتل رسیده است .

تاریخ تألیف تحفه سامی :

سام میرزا در پایان تحفه سامی مینویسد «... چون مدت مدید بود که بنا بر عدم مساعدت وقت بلکه ناموافق طالع و بخت ، این نوع روس حجله خیال گاهی از شقه چادر اختفا روی نموده بنا بر تجدیر من صنف فقداستهدف ، باز سردر نقاب احتجاب می کشید و گاه گاهی که این بکرفکر سراز روزنه ظهور بیرون میکرد و رخ مینمود دیگر بار پس پرده انزوا مختفی میگردید» .

آنچه از این نوشته استفاده و استنباط و استدراک میگردد اینکده: تحفه سامی برخلاف آنچه پرفسور ادوارد برون و مولوی اقبال حسین نظر داده اند در سال ۹۵۷ هـ. تألیف آن بیابان نرسیده بلکه از سال ۹۵۷ تألیف آن آغاز گردیده و بطوریکه خواهیم گفت در سال ۹۶۸ گویا تألیف و تنظیم آنرا بیابان آورده است .

بطوریکه تحفه سامی نشان میدهد ، سام میرزا در سفرهاییکه میکرده از

گویندگان هر شهر و دیار نام و نشان میگرفته و چه بسا آنان را بحضور می طلبیده و آثارشان را مورد مطالعه و نقد قرار میداده و از ایشان شرح حال و احوال میگرفته و باین ترتیب زمینه تألیف **تحفه سامی** را فراهم می آورده است و احیاناً اگر خود توفیق دیدار شاعر را نداشته بامکاتبه از او شرح حال و نمونه آثار طلب می کرده است و در تأیید این نظر در **تحفه سامی** به مواردی برخورد می کنیم از جمله در شرح حال **سوسنی** مینویسد «... در محلی که بجمع کردن این اوراق ابرم مشغول بودم از او شعری طلب کردم این مطلع را از **سوسنی** قدیم بنام خود خواند که در مجالس النفایس آورده شده حسب التماس او نوشته شد».

استنباط و استدراک پرفسور **ادوارد برون** و به تبع او پرفسور **مولوی اقبال حسین** در اینکه تألیف **تحفه سامی** سال ۹۵۷ بوده از آنجانشی است که **سام میرزا** در شرح حال **سلطان سلیمان** نوشته است «تا حال که سنه سبع و خمسین و تسعمایه است در سلطنت آن دیار متمکنند» و این تاریخ را زمان تألیف **تحفه سامی** بشمار آورده اند. در حالیکه این قسمت در آغاز **تحفه سامی** آمده است و در **تحفه سامی** تاریخهای مکرر دیگری نیز آمده و نشان میدهد چنانکه خود **سام میرزا** در پایان کتاب متذکر است سالها سرگرم جمع آوری مطالب کتاب خود بوده است. و چنانکه در آغاز این مطلب آورده ایم آنرا زمانی مینوشته و هنگامی کنار می گذاشته، بگمان این بنده نویسنده کار تألیف **تحفه سامی** از ۹۵۷ آغاز و در سال ۹۶۸ پیش از دستگیری و زندانی شدن **سام میرزا** پایان رسیده است و آنچه این نظر را تقویت میکند. نحوه ی ترتیب و تنظیم **تحفه سامی** است و چنین بنظر میرسد که در سال ۹۶۸ اندکی قبل از زندانی شدنش از توطئه و دسیسه هایی که برای برکناری او ترتیب داده اند بوسیله دوستان و آشنایانش مطلع گردیده و بانهایت تعجیل و شتاب بتدوین یادداشت های فراهم آمده پرداخته تا اگر او را از میان برداشتن اثری را که سالها برای تألیفش زحمت کشیده از میان نرود و دستخوش نابودی و فنا نگردد و قصیده ای که در پایان کتاب آورده نیز بیشتر این ظن را تقویت میکند. و در اثر شتاب

به تدوین فصول کتاب آنچه نظر داشته توفیق نیافته است که شرح حال شعرا را بنحوی که در نظر داشته طبقه بندی کند و منظم و مرتب بیاورد.

اگر بگوییم این درهم ریختگی در اثر اهمال نساخ است پس چرا کلیه نسخ موجود که حتی در زمان حیات او تحریر یافته اند همه در ترتیب و تدوین یکسانند؟! **سام میرزا** در نظر داشته است که در هر **صفحه** شعر را بر حسب تعلقشان به شهر و دیاری با در نظر داشتن حروف نامشان به ترتیب حروف تهجی مدون کند و بیشتر یادداشت هایش را بر همین اساس مدون کرده و این نظم و ترتیب **تا حدودی در تحفه سامی** موجود بچشم میخورد و چون یادداشت های اضافی نیز داشته و تعجیل و شتاب در تدوین آن فرصت و مجال نداده است که این نظم را بطور کامل رعایت کند. اینست که در بعضی صحایف فی المثل چند شاعر **تبریزی** پی در پی نامشان ثبت شده و ناگهان در میان آنها چند شاعر **کاشانی و سمرقندی و تهرانی** آمده و مجدداً چند تن از شاعران **کاشان** ثبت شده اند؟ و یا شعرای **تهران** بیشترشان پی در پی آمده اند و چند تن بصورت جداگانه ثبت شده اند! و ضمناً قدیم ترین نسخه موجود متعلق است به سال ۹۶۸ (نسخه شماره ۲۵۹ کتابخانه شرقی دانشگاه پتنه) و با احتمال قوی این نسخه در زمان تدوین و تنظیم **تحفه سامی** تحریر یافته بوده است.

نسخه های تحفه سامی :

از **تحفه سامی** نسخه های معدودی در دست است و میتوان آنرا چنین تصور کرد که چون **سام میرزا** مورد غضب و قهر قرار گرفته و شاهزادگان **صفویه** که سلطنت میرسیده اند نسبت با او خوشبین نبوده اند این عدم توجه و بدبینی موجب گردیده که چون رواج اثر منتسب با او یادآور خاطرهای از او میگردد از نشر آن جلوگیری کنند و همین امر سبب گردیده که **تحفه سامی** در پس پرده ای اختفا و فراموشی مخفی گردد و از دیده ها مهجور و بدور ماند و بمرور بفراموشی سپرده شود و جز تنی چند از خواص بر وجود آن آگاه نباشند.

ارزیابی تحفه سامی :

نخستین بار پرفسور **ادوارد برون** توجه دانشمندان را باین اثر برجسته جلب

و چاپ و نشر آنرا توصیه کرده است و با این معرفی توجه و نظر دانشمندان ایران بآن جلب گردیده و شادروان سخن سرای نامی قرن اخیر **وحید دستگردی** برای نخستین بار آنرا بشرحی که خواهیم گفت طبع و نشر داد و در **هندوستان** نیز پرفسور **مولوی** - **اقبال حسن صحیفه پنجم** آنرا تصحیح و انتشار داد .

تحفه سامی از جنبه‌های مختلف دارای ارزش و اهمیت است که بطور ایجاز بآن اشاره میشود :

۱- از نظر بدست داشتن تذکره‌ای از شعرای فارسی زبان اوایل قرن دهم اثری برجسته و بی بدیل و بی نظیر است و هفتصد و دوازده تن از شعرای معاصر خود را شناسانده و نمونه ای از آثارشان را ثبت کرده است .

۲- برخلاف تذکره‌ی دولت‌شاه سمرقندی در این تذکره نویسنده‌ی آن نسبت بشاعرانی که معرفی میکند نظر میدهد و غث و ثمین آثارشان را می‌سنجد و در توصیف و تعریفشان راه مبالغه نمی‌پیماید و نسبت به متشاعران و یاوه‌سرایان بی‌مایه باصراحت زبان به طنز می‌گشاید و طبل رسوایشان را بر سر بازار بدنامی میکوبد، (۸) میتوان گفت که در تنظیم این اثر **سام میرزا** به سبک تألیف **مجالس النقایس امیر علیشیر نوایی** نظر داشته است .

۳- از لحاظ جامعه‌شناسی بسیار ارزنده و مغتنم و حاوی اطلاعات مفید و سودمند است .

۴- در قرن دهم چون طبقات مختلف در ذوقیات شرکت کرده و شعر می‌سروده‌اند، **تحفه سامی** با معرفی آنها و پیشه و حرفشان ما را با آثاری رهنمون میگرداند که حاوی اصطلاحات خاص آن پیشه و حرفه‌هاست که از این رهگذر میتوان با بدست آوردن آثار این گروه از شاعران به تعداد معتنا بهی از لغات و اصطلاحات و نامهای خاص آلات و ادوات دست یافت و با ثبت و ضبط آن در غنی ساختن زبان فارسی بذل جهدی کرد برای نمونه از **مولانا پاکسی** یاد میکنیم که حرفه‌اش سر تراشی بوده و **سام میرزا**

۸- آقامیرك نقاش ص ۷۳ و میرزا محمد امین ص ۲۳۸ و ده‌ها مورد دیگر

يك رباعی از او نقل میکند و گوینده بمناسبت کار و پیشه اش در همین يك رباعی هم توانسته از محیط کارش خارج شود و بنا بر این از ابزار کار و اصطلاحات خاص پیشه اش در شعر یاد کرده و بکار برده میگوید :

تیغ اجل آندم که علم خواهد شد این جسم چو هوی را قلم خواهد شد
گر جرم گناه مابه پاکی بیری از کیسه رحمت چه کم خواهد شد

همچنین در آثار شاعران دیگر مانند **فناپی مشهدی علاف** - **شوقی خبوشانی** **تیرگر**، **زینی مشهدی روغنگر**، **هجری کاشانی شمشیرگر** و دهها شاعر دیگر که در **صحیفه هفتم** آمده اند .

۵- از قصه خوانهای زمان که شاعر بوده اند گروهی را شرح حال بدست میدهد و بدیهی است قصه خوانی سابقه دیرین تری از **زمان سام میرزا** داشته است و باید گفت این قصه خوانها در واقع داستان سرایانی بوده اند که بیشتر داستانهایی می ساخته و می پرداخته و در مجامع و محافل خاص باشیوه و بیانی مخصوص آنرا میخوانده اند ، این خود زمینه ایست برای تحقیق در باره ی سابقه داستان پردازی در ایران .

۶- **نثر تحفه سامی** گرچه متکلفانه است اما از بدایع و ظرایف و شیرینی بی بهره نیست و گاه از بلاغت و فصاحت نشان دارد و میرساند که **سام میرزا** در آثار نویسندگان و بلغای زبان فارسی مطالعه داشته است .

۷- **سام میرزا** در نوشتن تذکره ی خود همه جا جانب انصاف و مروّت را مرعی داشته و هیچگاه از حدود بی نظری و بی طرفی خارج نشده است و وظیفه تذکره نویسی را از یاد نبرده و بهمین لحاظ در **تذکره ی سامی** حتی از دشمنان دودمانش نیز یاد کرده و آثارشان را آورده و در مقدمه برای پرهیز از طعن معاندان و دشمنانش چنین نوشته است « برای فضیلت آرای سالکان مسالك انصاف و ناهجان مناهج دور از تعصب و اعتساف مخفی نخواهد بود که در خلال احوال این طبقه خیر مال اگر احیاناً مخالفان دین و دولت را مذکور سازد و خامه تبیین آیین بتقریر حال شقاوت مال ایشان پردازد نه پایه دین را از آن اختلالی است و نه چهره ی دولت را از آن گردمالی .»

بیست و يك

۸- **تحفه سامی** نمایشگر حقیقی تحولی است که با طلوع اختر درخشان دولت صفویه در ایران پیش آمده است و نشان میدهد که سطح معرفت عمومی چگونه و با چه سرعتی بطرف ترقی و تعالی سوق داده شده است، این اثر بوجهی بارز نشان میدهد که تبریز پایتخت شاه اسماعیل و شاه تهماسب و اصفهان و تهران چگونه رشد می کنند و آماده میشوند که در سالهای بعد پایتخت ایران شوند **اصفهان** با تجمع فضلا و دانشوران مرکزیت پیدا می کند و سرانجام در دوران **شاه عباس** استعداد آنرا یافته است که پایتخت شاهنشاهی پهنای دولت صفوی گردد، همچنین **تهران** که شهرکی است تازه بسامان رسیده با توجه و عنایت مردمش بدانش و بینش راه پیشرفت و توجه سران دولت را بخود معطوف میدارد تا آنجا که پس از گذشت یکصد سال نخستین شهر ایران و پایتخت شاهنشاهی آن میگردد.

۹- **تحفه سامی** نخستین اثری است که از **تهران** و شعرای آن بتفصیل نام برده و شرح حال بدست داده است.

۱۰- قسمت قابل توجه **تحفه سامی** برخلاف آنچه در بادی امر بنظر میرسد که **صحیفه پنجم** باشد، **صحیفه هفتم** آنست زیرا:

سام میرزا در این **صحیفه** مدعیان شعر و شاعری را بزیر تازیانه تنبیه کشیده و آنان را بایبانی شیرین و طنز آمیز که ادب و نزاکت را بنهایت درجه ملحوظ داشته به تمسخر و استهزاء گرفته و در حقیقت باید گفت قسمت انتقادی **تحفه سامی** **صحیفه هفتم** آنست و متأسفانه در چاپ وحید این **صحیفه** بسیار مختصر آمده بوده است.

سام میرزا چنان می پنداشته که مبدا نام این متشاعران در آینده بشاعری یاد شود و آیندگان را بگمراهی و اشتباه اندازد، اینست که برای انتباه و دوری از این اشتباه به افشای ماهیت واقعی آنان پرداخته است، **سام میرزا** از این حقیقت غافل مانده بوده است که **تازمان او هزاران نفر کج فکر و کژ سلیقه بجای آنکه روش خرامندگی را از کبک دری فراگیرند خرچنگ را مقتدا و مقلد خود ساخته و بمیدان سخنوری تاخته اند**، و این سودازدگان نام و عنوان بسیار اراجیف

تافته و سخایف بهم بافته‌اند، که اینک نه از نامشان خبری و نه از اثرشان اثری است!

در هر زمان و دورانی دیوانگان و مجانینی بوده‌اند که بهوای بلند پروازی افتاده و با بال مکس هوس جولان در عرصه شهباز در سر پرورده‌اند و عرض خود برده و پرده‌ی ناموس خود دریده و زحمت دیگران داشته‌اند.

با کمال تأثر و تأسف باید گفت که زمان مانیز فارغ از این بلا نیست و دیوانگانی که از هر در رانده و از هر جا مانده‌اند بمیدان سخنوری تاخته و عرض و آبروی خود باخته و فرهنگ و ادب ما را دچار ادبار و تباهی و گمراهی ساخته‌اند «شگفتا اکاین سبک مغزان، که مجنونند و دیوانه، و چون جفدان بد آهنگند و زشت آوا» «گریزانند از آبادی و خوگر بویرانه، دریغا، با چنان آهنگ، خود را نغمه خوان دانند» «و نوپرداز می‌نامند!!»

چنین بی‌مایگان یادسته دیوانگان، بازبان جن زدگان و کودکان لکنت زبان کلماتی ناساز و بد آواز بی‌معنی را بهم بافته و شعر و سرود پنداشته‌اند! چه اندازه شرم آور و خجالت انگیز است که بنگریم در قرن دهم هجری یک نفر سیراب فروش این چنین شعر می‌گفته است:

تا برد سویش کبوتر نامه، چندان سوده‌ام

دیده بر پایش که پایش را بخون آلوده‌ام (۹)

و یا اینکه کبابی قمی سراید که:

بکنه ذات تو هرگز نمیرسد ذاتی یکی ز ذات تومی گوید، از صفات یکی (۱۰)

و این گفته‌ها برای فارسی زبانان جهان چه در آن زمان و چه در این دوران قابل درک و فهم بوده و هست و آنچه رامی سروده‌اند نیز بی‌معنی و بی‌مضمون نیست؛ با صد افسوس مدعیان دانش و فرهنگ که کبکبه نام و عنوانشان را قطاری شتر هم نمیتواند کشید کوس لمن المکیشان در جریده‌های ادبی و هنری گوش فلک ائیرا کر کرده است

بنام شعر در زبان فارسی

این چنین یاوه‌ها و ژاژها می‌سرایند؟!

سیاهی‌ها (!!)

بگویدم بزیر چکمه چله‌نشین رانج‌های تلخ (!؟)

بکنید مانده خاک‌سترم را روی خط جاده (؟!)

هستی بیفشانید!

و یا اثر عجیب‌تر دیگری بدین مضمون!

در سایه زیر شام؟!

چشمی شکفته میشود از عمق آنها (!؟)

آرام و نرم نرم

می‌بلعدم بکام

دریا غریب‌تری کشد از آسمان هنوز

درهای وهوی او (؟)

آن گیسوان سبز (؟!)

با رشته‌های باد

در کار جستجو است (۱۲)

و یا :

شب می‌نمود بدشت

همراه او گروه کلانغان خسته‌بال

شعری هنوز گوشه جانم خزیده است (!؟)

اما سپید صفحه کاغذ سیاه نیست (؟)

ای دستهای یخ زده

بیست و چهار

ای دست‌های سرد

ای دست‌های روززگرمی آفتاب (۱۴) (۱۳)

سام میرزا در صحیفه هفتم نمونه‌ای از اینگونه شاعران نوپرداز آن زمان را بدست میدهد، شاعری را معرفی میکند که همانند نوپردازان امروزی که معتقدند شعر را باید با حرکات دست و سر و گردن، چشم و ابرو - لب و لوجه و زیر و بم کردن آهنگ حیات داد و روان بخشید و نمایش داد! او نیز پیش از این مکتب بوده چه بجا و شایسته است که نوپردازان این شاعر دیرین را معلم مکتب خود شناسند و مجسمه‌اش را بریزند و به پرستش پردازند در اینجا شرح حال و نمونه اثرش را برای عاشقان و دل‌باختگان! شعر نو و مکتب نو می‌آورم.

نوری قفل‌گر . شاعری است که در این مکتب پیش گام بوده و **سام میرزا**

شرح حالش را درص ۲۶۵ ردیف ۶۷۱ چنین بدست میدهد:

« . . . بعد از **هفتاد سال** بخاطر شریف ایشان رسید که **شاعر** می‌باید شد!

بنیاد شاعری کرد و با وجود آنکه **شعر او ناموزون است و معنی هم ندارد** این مطلع زاده‌ی طبع لطیف ایشانست (!)

خوش‌گنبدی است ،

گنبد نقاش دل .

در صفاهان .

سر بچرخ و پابگل :

و در جواب این مطلع **خواجه حافظ** که فرموده:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه‌نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

استاد مذکور این مطلع فرموده‌اند (!)

کره تند فلک

دیدم واو

در تانک و دو

بیست و پنج

گفتمش

تندمرو

جو جو

جو جو

در محل خواندن مصرع ثانی بهر دو دست دامن خود را گرفته می جنبانید، چنانکه
 با سب گریخته جو در دامن کرده نمایند تا آرام گیرد و نگریند (!)
تصحیح متن این چاپ از تحفه سامی چگونه انجام گرفته است :

پرفسور مولوی اقبال حسن استاد دانشگاه پتنه با در دست داشتن دو نسخه معتبر
 کتابخانه شرقی پتنه یکی بشماره ۲۰۹ مورخ ۹۶۸ هـ . یعنی زمان تألیف **تحفه سامی**
 و دیگری نسخه شماره (۲۱۰) مورخ ۹۷۱ هـ و استفاده از دو نسخه آ - ب کتابخانه
 بریتیش موزیوم همت به تصحیح **صحیفه پنجم از تحفه سامی** گماشت و آنرا بسال
 ۱۹۳۴ میلادی (۱۳۱۲ ش) نشر داده بودند .

همزمان با نشر **صحیفه پنجم شادروان وحید دستگردی** شاعر نامور معاصر نیز
 بدون اطلاع از چاپ و نشر **صحیفه پنجم تحفه سامی** . با بدست داشتن نسخه‌ای از
تحفه سامی آنرا بشرحی که خواهد آمد تصحیح و در سال ۱۳۱۴ ش - نشر دادند .
 از زمانیکه نسخه مصحح شادروان **وحید دستگردی** نشر یافت برای پژوهندگان
 و محققان در شرح حال و احوال شاعران نیمه اول قرن دهم هجری ، این اثر یکی از
 مآخذ و مصادر معتبر گردید ، لیکن محققان در مراجعه به نسخه چاپ شده درمی یافتند
 که نسخه گذشته از آنکه ناقص است بسیار مغلوط و نادرست نیز هست . متأسفانه
 نسخه‌های این اثر نفیس در جهان بسیار نادر و کمیاب و انگشت شمار و دست یافتن بآنها
 دشوار بود .

از سالها پیش دوست ارجمند و محقق دانشمند آقای **احمد گلچین معانی** که
 صیرفی سخن و در کار تحقیق بسیار دقیق و صاحب نظرند حقیر را بکرات تکلیف به
 تصحیح انتقادی این اثر می کردند و انجام آنرا از دوستار خواستار بودند تا اینکه

بیست و شش

در اوایل سال ۱۳۴۵ نسخه عکسی **تحفه سامی** کتابخانه آستان قدس رضوی را که با نظارت خودشان تهیه شده بود برای کمترین فرستادند تا با مطالعه و مقابله آن با نسخه مطبوع در تصحیح **تحفه سامی** راغب و شایق کردم .

ضمن مطالعه و مقابله نسخه عکسی کتابخانه آستان قدس رضوی با نسخه شادروان و حیدرستگردی افتادگی‌ها و اشتباه‌های فراوان و بی‌شماری که در نسخه نشر شده راه یافته بود جلب توجه مرا کرد و دریافتم که چاپ موجود برای پژوهندگان و محققان و طالبان بسیار گمراه‌کننده و تباهی آور است و از این رهگذر برای مراجعه‌کنندگان بآن بی‌ثمر و پرخطر. زیرا :

۱- نام بسیاری از شاعران در آن با اشتباه و غلط آمده است . برای نمونه چند مورد ذکر میشود: آتی ، بجای آهی ص ۳۹- پیری بجای دلیری ص ۵۴- میرهادی بجای میرمرادی ص ۶۰- ریاضی بجای رضایی ص ۶۷- و صدها مورد دیگر.

۲- شرح حال و احوال و آثار بسیاری از شاعران را جا بجا کرده‌اند . بدین توضیح که . مثلاً :

شرح حال **امیر رازی** را بجای **میر مرتضی** نوشته‌اند ص ۵۶ و یا شرح حال **سید عبدالخالق** را برای **امیر هاشمی بخارایی** نوشته‌اند ص ۶۱ و شرح حال **میر قلندر** را برای **سید هبة الله** نوشته‌اند ص ۶۲ و شرح حال **میر عزیز** را برای **سید هبة الله** ص ۶۲ و **مسیب رازی** را برای **میر زینبی** ص ۶۸ و ده‌ها مورد دیگر.

۳- اشعار شاعران را جا بجا ثبت کرده‌اند بدین معنی که شعر شاعری را برای شاعر دیگر آورده‌اند مانند اشعار **رازی** که برای **میر مرتضی** نوشته‌اند و یا اشعار **میر هدایت** را که برای **سید علی شاه** ثبت کرده‌اند ص ۶۶ و موارد بسیار دیگر که متن نسخه مصحح موجود حاکی از آن است .

۴ - بیشتر تاریخ در گذشت شاعران را اشتباه رقم زده‌اند.

۵ - بسیاری از لغات و کلمات و اصطلاحات اشتباهی و بغلط ثبت شده‌است مانند

تشحید خاطر که ریشخند خاطر آمده و یا صنعت تزریق که تزویف شده و مانند آنها .

۶- بسیاری از نام و شرح حال شاعران که در نسخ اصلی و مورد اعتماد **تحفه سامی** هست در این نسخه نیامده است مانند شرح حال **سلطان ابراهیم امینی** ص ۴۶ و **امیر همایون** ص ۴۷ و **امیر رازی** و دهها شاعر دیگر و باین ترتیب ملاحظه شد مراجعہ کنندگان بآن نه تنها راهی بدهی نمی برند بلکه بسراب رهبری میشوند و اگر نویسنده و محققى در اثرش بآن استناد جوید این لغزشها و گمراهیها را چگونه میتوان از دفتر خاطره‌ها و نوشته‌ها زدود و صحیح را بجای سقیم نمود؟! این بود که با رضای خاطر انجام خواسته دوست دانشورم را گردن نهادم و ایشان هم بعهده خود وفا کردند و نسخه عزیزالوجود **آقای بیات** را نیز برایم امانت گرفتند و آنرا در اختیارم گذاشتند و خوشبختانه در همان اوان **آقای حسینعلی باستانی** را نیز مرا از وجود نسخه معتبر دیگری که قبلا در تملک ایشان بوده است آگاه ساختند و براهنمایی ایشان از آن نسخه بشرحی که خواهد آمد در مقابله استفاده شده. چون موانع مفقود و مقتضیات موجود گشت با صرف یکسال وقت تصحیح **تحفه سامی** انجام گرفت و چاپ انتقادی آن در تاریخ اول اسفندماه ۱۳۴۶ پایان رسید.

مشخصات نسخه‌هایی که در تصحیح تحفه سامی مورد استفاده قرار گرفته است

۱- نسخه کتابخانه **آستان قدس رضوی**: این نسخه بگواهی رسم الخط و نوع کاغذ همزمان تألیف **تحفه سامی** تحریر یافته و متأسفانه بطوری که در متن نسخه مصحح آمده است قسمت‌هایی از ابتدا و صحایفی از صحیفه‌ها و پایان آن افتادگی دارد. این نسخه در مقام مقایسه با نسخه‌های کتابخانه شرقی **پتینه و وحید** بسیار منقح‌تر و کامل‌تر است. نام شاعران در این نسخه با شنگرف نوشته شده است برای معرفی این نسخه در تصحیح علامت اختصاری (آ) را برگزیده‌ایم.

۲- نسخه **آقای بیات**: این نسخه نیز چنانکه در متن تصحیح شده آمده و متذکر گردیده است قسمتی از آغاز و قسمتهایی از متن صحایف را ندارد و در پایان نیز تائیمی از قصیده‌ی **سام میرزا** فاقد است.

این نسخه نیز در صحت و کمال نظیر نسخه (آ) است و رسم الخط آن گواهی میدهد

میدهد که در حدود ۹۶۸-۹۷۵ تحریر یافته است. در تصحیح و بخصوص قسمت‌های افتاده از نسخه (آ) این نسخه بسیار مورد استفاده و مفید فایده قرار گرفت و کار تصحیح را تسهیل کرد، برای نمودن این نسخه علامت اختصاری (ب) انتخاب شده است.

۳ - نسخه محمد معینا : چنانکه گذشت براهنمایی آقای باستانی راد مجموعه‌ای که فراهم آورنده‌ی آن محمد معینا از شاعران دوران شاه سلیمان صفوی بوده مورد استفاده قرار گرفت و محمد معینا در مجموعه خود نسخه‌ای از تحفه سامی را آورده و پس از مقابله معلوم شد که عیناً از روی نسخه آستانه قدس استنساخ شده است و یگانه اختلاف و امتیازی که دارد اینست که محمد معینا در آثار شاعران ابیات و احیاناً غزلهایی را افزوده و چون در هیچیک از نسخ موجود تحفه سامی این ابیات اضافی را نداشت و این ظن و گمان میرفت که ابیات و غزل‌های اضافی را معینا خود بر نسخه افزوده باشد لذا مصلحت دانست ابیات اضافی رادر متن وارد نسازد در پایان کتاب آنها را بعنوان تکمله بیاورد.

۴ - صحیفه پنجم مصحح مولوی اقبال حسین استاد دانشگاه پتمنه که چاپ انتقادی این صحیفه با استفاده از دو نسخه کتابخانه شرقی پتمنه انجام گرفته، بطوری که در متن مصحح کنونی آمده است (از ص ۱۴۳-۳۳۳) و خوانندگان ارجمند با ملاحظه تصحیحات و پاورقی‌ها ملاحظه می‌فرمایند نسخه‌های پتمنه نیز در صحت و کمال بمراتب از نسخه (آ.ب) ضعیف‌تر است و بنابراین از اقدام بعکس برداری از صحایف دیگر آن دو نسخه خود داری شد، در تصحیح علامت اختصاری (م) را برای نسخه مطبوع مولوی اقبال حسین انتخاب کردیم.

۵ - نسخه مطبوع شادروان وحید دستگردی : این نسخه بسال ۱۳۱۴ ش نشر یافته و آنچه از این نسخه مستفاد است اینک:

نسخه‌ای که شادروان وحید دستگردی در اختیار داشته است نویسنده‌ی آن گذشته از اینکه اهل سنت بوده و بهمین علت در نسخه خود دستکاری بسیار کرده در مقام اختصار نیز بر آمده و شرح حال بسیاری از شاعران را از قلم انداخته

بیست و نه

وجمله‌هایی را نیز حذف کرده تا آنجا که اکثر جملات کتاب نامفهوم و ناقص است و چون شادروان **وحید دستگردی** نسخه دیگری برای مقابله در اختیار نداشته‌است بناچار برای حفظ امانت آنچه را از نسخه مخطوط مفقود بوده نادیده گرفته و هرچه بوده است آنرا بدون کم و کاست بچاپ رسانیده بوده‌اند، بنا بر این نمیتوان از نظر تصحیح مسئولیتی متوجه آن شادروان کرد. نسخه مطبوع وحید را باعلامت اختصاری (و) نشان داده‌ایم.

روش تصحیح

بطوری که قبلاً اشاره شد برای تصحیح انتقادی تذکره‌ی **تحفه سامی** نسخه (آ) را متن قراردادیم و اختلاف‌های نسخ دیگر را با آن سنجیدیم و در تصحیح با توجه بروش و سبک تحریر **سام میرزا** (که بدست آوردن معیار آن با مطالعه **تحفه سامی** بسادگی امکان پذیر بود) جملات و لغات و عباراتی که با سبک او سازگار بود در انتخاب موارد اختلاف نسخ مرجح شمردیم.

لغات و کلمات نادرست را (متعلق به **ریک** از نسخ) کنار گذاشتیم و از متن خارج کردیم و به زیر صفحه انتقال دادیم. در کنار نام و عنوان شاعران شماره ردیف گذاشتیم تا در فهرست‌های تنظیم شده و همچنین در تعلیقات و تکمله برای یافتن نام شاعران با اشاره بشماره ردیف سهولت بیشتری فراهم آمده باشد.

مزایای تصحیح انتقادی کنونی نسبت بچاپ وحید

۱- در چاپ کنونی بطوریکه شماره‌ی ردیف شاعران نشان میدهد رویهمرفته از (۷۱۳) تن شاعر شرح حال آمده در حالیکه در نسخه وحید از ۶۳ تن شاعر شرح حال بچاپ رسیده بنا بر این در چاپ کنونی شرح حال ۸۳ تن از شعرا بیشتر از چاپ وحید ثبت شده است.

۲- گروهی از شاعران نامشان در نسخه **وحید** اشتباهی است و در این چاپ نام و نشان صحیح آنها ثبت گردیده و باین ترتیب پژوهندگان و محققان دچار گمراهی و خطا و زلل نمیگردند و از سرگردانی و بلا تکلیفی رهایی می‌یابند.

- ۳- شرح حال بیش از ۵ تن از شاعران در نسخه وحید جا بجاشده و شرح حال شاعری برای شاعر دیگر آمده است .
- ۴- در نسخه وحید بیش از هزار و پانصد مورد افتادگی دارد که در این چاپ افتادگیها در میان دو ستاره مشخص شده است.
- ۵- بر اساس واستناد شماره هاییکه در زیر هر صفحه آمده مجموعاً ۱۸۸۵ مورد اشتباه و اختلاف ثبت شده است که بیشتر آنها متعلق بنسخه وحید است .
- ۶- صحیفه پنجم این چاپ نیز نسبت بچاپ مولوی اقبال حسین مزایایی دارد که در زیر صفحات این موارد را متذکر شده ایم .
- ۷- از نسخه محمد معینا شعاری مزید بر آنچه در تحفه سامی آمده است در پایان کتاب آورده شده است .
- ۸- شرح حال سام میرزا بر آن افزوده گردیده که چاپهای وحید و مولوی اقبال حسین فاقد آنست .
- ۹- قصیده ی کامل سام میرزا در پایان کتاب آورده شده است که در نسخه وحید و آستانه قدس نیست.
- ۱۰- فهرست هایی برای کتاب ترتیب داده شده است بشرح زیر:
- الف - فهرست نامهای اماکن
- ب - فهرست نام شاعران
- ج - فهرست نام شاعران بر حسب تخلص آنان
- د - فهرست نام شاعران قصه خوان
- ه - فهرست نام شاعرانی که خوشنویس بوده اند
- و - فهرست « » که نقاش بوده اند
- ز - فهرست « » که موسیقی دان بوده اند
- ح - فهرست « » که صحاف بوده اند

سی و یک

ط - فهرست نام کتابها

ی - فهرست نام شاعرانی که شهر آشوب گفته اند .

بطور کلی میتوان با اعتماد و اطمینان کامل وقاطع گفت که چاپ مصحح کنونی در مقام مقایسه بانسخه مطبوع شادروان **وحید دستگردی** بمنزله اثر و تألیف دیگری تلقی میگردد . زیرا نه متن آن از نظر شیوهی تحریر و نه تعداد شاعران آن از نظر کمیت و نه توضیح و آثار و اشعار نسخه کنونی از نظر صحت و کیفیت و نه نام شاعران از نظر تشابه با نسخه شادروان **وحید دستگردی** قابل مقایسه و مقابله است .



بنام نریمان پاک

بصفات الجلال و الاکرام

صدر هر نامهی نو و کهن است
دره التاج ، نام او شاید

بعد الحمد قبل کل کلام

حمد او تاج و تارک سخن است
خامه چون تاج نامه آراید

سر غزل دیوان فصاحت بیان قافیه سنجان معجز طراز ، و حسن مطلع طوطی
صفقان شیرین کلام سحرپرداز ، نظم ناظمی است که نظام سلسله مکونات از اشعه قدرت
اوقصیده ایست مطلعش منور بکواکب ثواقب نور محمدی که :

«اول ما خلق الله نوری» اشارت است بدان. و مقطعش مزین به خلخال نبوت

احمدی که: «ولکن رسول الله و خاتم النبیین» کتابتی است از آن ، نعت کمال
جلالش شمه‌ای از دیوان بهارستان فصحای بلاغت انتماء و منقبت آل کثیر النوالش
سر لوحه تذکره شعرای فصاحت لوست ، اعنی آن صدر نشینان مجالس انفاس قدس
و شمایم گلزار نفحات انس .

شعر

لیس کلامی یفی بنعت کماله صل الهی علی النبی و آله

صل اللهم وبارک علیه و ارزقنا درجة الشفاعة يوم المیزان و سلم علی عترته و اصحابه

* از نسخه. آ . این قسمت افتاده است. از نسخه . و . آورده شد .

خصوصاً^۱ المرتضیٰ والزهرا وسبطين^۲ وائمةالدين^۳ بصفحات السعادت صدرالكتاب
ولصحايف الهدايت فصل الخطاب وبعد^۴ چنین گوید فقیر حقیر مستهام ابن اسماعیل
الحسینی سام، ختم الله لنا بالحسنى، برضمیر آفتاب انجلاى مهرورزان الهام آرای^۵
وخاطر عاطر سحرپردازان معجزنمای، پوشیده نخواهد بود^۶ که عروج دل و جان بر
غرفات رفیع البنیان قصر وصول و صعود روح و روان بر شرفات بلند ایوان مسند قبول
متصور نیست، مگر به جبل المتین عشق و وفا^۷ وعروة الوثقی لا انفصام لها، زیرا که
نفیس ترین جوهر هدیه که از پیشگاه تخت شاهنشاه عالم بالا بر منزویان^۸ خلوت خانه «و فضلنا
هم علی کثیر ممن خلقنا» نازل میشود لوء لوء آبدار مهر و محبت و یاقوت شفاعت عشق
ومودتست، ان احبکم الله الذین یألفون و تألفون .

بیت

در جهان نیست متاعی که ندارد بدلی خاصه عشق بود منقبت بی بدلی
آری عشق خلعتی^۹ است که تار و پودش در کارگاه «یحبههم و یحبونه» اندوخته اند^{۱۰}
و طراز تعلق از جانبین در کارخانه بود دوخته اند^{۱۱}. ان کنتم یحبون الله فاتبعونی یحبکم الله

شعر^{۱۲}

دل فارغ ز درد عشق دل نیست تن بیدرد دل، جز آب و گل نیست
ز عالم روی آور در غم عشق که باشد عالمی خوش عالم عشق
غم عشق از دل ما^{۱۳} کم مبادا دل بی عشق در عالم، مبادا
سخن، که یکی از خصایص انسانیت ثمره ی او^{۱۴} و شعر که یکی از محسنات
روحانیت منتج از او .

جامی^{۱۵}

سخن، دیباچه دیوان عشق است سخن، نو باوه بستان عشق است

- ۱- آ. ندارد ۲- و. بسببه ۳- و. هم ۴- و. آ. افضل الخطاب اما بعد
۵- و. الهام و خاطر ۶- و. پوشیده نماید ۷- و. ندارد ۸- و. ملزومان
۹- و. و عشق است ۱۰- و. اندوخته و طراز ۱۱- و. در کارخانه دوخته
۱۲- و. بیت ۱۳- و. من ۱۴- و. مثر او ۱۵- و. ندارد



شاه تهماسب اول صفوی

خرد را کاروباری^{۱۶} چون سخن نیست جهان را یادگاری چون^{۱۷} سخن نیست
 شعر، گوهر گرانمایه کان وجود است^{۱۸} و اختر بلند پایه سپهر مقصود .
 شعرا، برگزیده درگاه الهیند و ذات ایشان مهبط انوار نامتناهی، نظامی راست:^{۱۹}
 پیش و پسی بست صف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا
 اگرچه فرقه‌ای از ایشانرا^{۲۰} بنا بر مدح و ذم لثیمان خلعت شقاوت ابدی از
 جامه خانهدی «والشعراء يتبعهم الغاوون» پوشانیده‌اند^{۲۱} و در بادیه ضلالت «الم تر انهم فی کل
 واد یهیمون» سرداده، اما دیگران را بجهت سعادت حسن معرفت از اقداح راح
 «الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات» ساغر ناب^{۲۲} چشانیده، و ابواب تلقین ذکر «واذکر الله
 کثیراً» بر روی آمال و امانی ایشان گشاده‌اند^{۲۳} و هر چند که حضرت ناظم سلسله‌ی نبوت
 و معدل میزان رسالت را، بموجب مؤدای «وما علمناه الشعر و ما ینبغی له» از شعر منع نموده‌اند
 و ذات قدسی صفاتش را از آرایش شعراء^{۲۴} و «ما هو شاعرا و مجنون»، معرا ساخته‌اند و این
 خود دلیلی^{۲۵} واضح و برهانی لایح، بر ارتقای مراتب شعر و شاعری است^{۲۶} چه کوتاه نظران
 اندک بین نظم و ترتیب قرآن را متهم بسلیقه شعرا، ندارند و معاندان^{۲۷} دور از جاده یقین،
 متصدی تحدی^{۲۸} آنرا از زمره شعرا نشمارند و این کمالیست ظاهر و اعتلائی^{۲۹} باهر.

جامی^{۳۰}

پایه‌ی شعرین که چون ز نبی نفی نعت پیمبری کردند
 بهر تکذیب صحت قرآن نسبت او بشاعری کردند
 بی سخن، سخنوران^{۳۱} این روزگار گوی لطافت بچوگان مسابقت از شعرای سلف
 ر بوده‌اند و بصیقل تراکت و دقت زنگ کدورت از خاطر اهل ادراک زدوده‌اند، هر یک در
 اقلیم سخنوری، خسرو و سعدی و انوری، و هر یک در کشور دانائی، پیشوای فردوسی

۱۶ و ۱۷- و جز ۱۸- و. بلك ۱۹- و. ندارد ۲۰- و. از ایشان بنا بر ۲۱- و.
 پوشیده‌اند ۲۲- و. حقیقت ۲۳- و. گشاده‌است ۲۴- و. ندارد ۲۵- است
 ۲۶- و. شعر تا کوتاه ۲۷- و. ندارد ۲۸- و. ندارد ۲۹- و. است.
 ۳۰- و. ندارد ۳۱- و. سخنوران روزگار .

و سنائی؛ اما چون رسایلی که خصوصیات حالات و صادرات اقوال و مقامات این زمره کثیرالصفات مرقوم رقم بلاغت شیم^{۳۲} گشته، چون بهارستان و مجالس النفائس و تذکره الشعرا از این طبقه اثری نیست و از این طایفه خبری نه، چرا که این فرقه جلیل القدر بعد از تدوین آنها از بدو طلوع آفتاب عالمتاب این دولت عظمی، الی یومنا هذا، لوای فصاحت افراشته اند^{۳۳} و دواوین بلاغت آئین^{۳۴} در میان همگنان گذاشته اند. لاجرم چون ملاحظه نمود که بمرور ایام، و تمادی شهر و اعوام، ذکر این نادره گویان از صفحه‌ی زمان سترده میگردد، و مهما امکان تتبع احوال و خلاصه اشعار و اقوال^{۳۵} هر یک نموده، بر صحیفه تحریر نگاشت و این صحیفه گرامی، که موسومست به تحفه سامی مشتمل است بر: یک تنبیه و «هفت صحیفه» و «ذیلی»^{۳۶} بر آن، امید که بدین وسیله بر خاطر فیض آثار باب فهم و زکاء و ضمیر منیر اصحاب مهر و وفا مقبول^{۳۷} گشته^{۳۸} ذیل عفو و اغماض بر سهو و نقصان این صحایف پوشیده بقدر وسع در اصلاح معایب آن کوشند. و منه الاعانه والتوفیق

تنبیه

برای فضیلت آرای سالکان و سالک انصاف^{۳۹} و ناهجان مناهج دور از تعصب و اعتساف، مخفی نخواهد^{۴۰} بود که در خلال احوال این طبقه خیر مآل اگر احياناً یکی از مخالفان دین و دولت را مذکور سازد و خامه تلبین آئین بتقریر حال شقاوت مآل ایشان پردازد^{۴۱} نه پایهی دین را از آن اختلالی است، و نه چهرهی دولت را از آن گردملالی، چه در قرآن مجید موصوف بصفه «ولارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین» سوره قل هو الله احد

۳۲- آ. شمیم. ۳۳- و. افراشته و دواوین ۳۴- آ. ثروین ۳۵- و. ندارد
 ۳۶- و. یک خاتمه ۳۷- و. مهر و وفا گذشته ۳۸- و. پرده عفو ۳۹- و. ندارد.
 ۴۰- و. مخفی نما ناد. ۴۱- در نسخه. و. این جمله چنین آمده: اگر بذکر بعضی که مخالفتی از ایشان ظاهر شده باشد پردازد.



شاه تھماسپ اول در عنفوان جوانی نقاشی اثر سلطان محمد

بابت یدا ابی لہب، قرین است و سیر انبیای کرام علیہم التحیۃ والسلام، با ذکر عصیان و طغیان
جبارہ و فراغہ ہمنشین، بل غرض از ایراد حکایت آن جماعت تاریخ است نہ شمول
عطوفت و عنایت.^{۴۲}

نکتہ: محبوب نماند کہ در این نسخہ ہر جا کہ صاحب قرآن مغفور
مذکور میگردد مراد حضرت شاہ ماضی است و ہر جا کہ حضرت صاحب قرآن مرقوم میشود
غرض حضرت شاہ عالم پناہ گیتی ستانی^{۴۳} است کہ بمقتضای ذکر اللسان تنزل الامان تذکار^{۴۴}
ایشان ملتزم^{۴۵} امانی و آمال^{۴۶} و سرمایہ سعادت^{۴۶} و اقبال دو جہانی است.

بیت

دلش بنور یقین از دریچہ امروز
ہمہ مشاہد احوال عالم بالاست ☆
اعنی سلطان سلاطین پناہ، شہنشاہ ملایک سپاہ، فلک رتبت سپہر اقتدار، گردون
بسطت خور شید آثار .

شوقی^{۴۷}:

آن فلک رتبہای کہ ناطقہ را
نیست در وصف او توانائی
آنکہ منشور دولت اورا
ماہ نو کردہ است طغرائی
ثمرہ شجرہ طیبہ و مصدر اسم ہما یونش بطریق رمز و ایما کلام معجز نظام طہما انزلنا
اصلہا ثابت و فرعہا فی السماء طہماسب ☆
در جہانی و از جہان بیشی
زیر این نہ رواق مینا فام
آید از ہریکی بجای صدا
ہمچو معنی کہ در بیان باشد
چون شود گفتمہ این ہمایون نام
خدا اللہ ملکہ ابدا .

۴۲- و. ندارد . ۴۳- و. ستان ۴۴- و. تذکرہ . ۴۵- و. مستلزم

۴۶- و. سعادت دو جہانی ۴۷- و. ندارد .

* - نسخہ آقای بیات کہ در این کتاب بہ نشانی «ب» شناختہ شدہ از اینجا آغاز میگردد.

* - آ. و. فرداست . * - و. آ. ندارد.

مصرع: آن بہ کہ بردعای تو ختم سخن کنم :

مثنوی

وزرہ صدق بر کرانہ بود	نہ دعائی کہ شاعرانہ بود
مشمول بر مصالح دوسرا	بل دعائی قرین صدق و صفا
ہم دراو عز و دولت عقبی	ہم دراو جاہ و حشمت دنیی
کای خدا، کار او بلطف بساز	سرنہم بر زمین عجز و نیاز
کہ نراند برون ز عدل سخن	عدل را دردش چنان جا کن
حکم اورا، ز شرع دار ^{۴۸} مدار	شرع را، پیشوای حکمش دار
باقیش دار شاہ و شاہ نشان	تا بود در جہان بقا امکان
ساز تخم سعادت جاوید	دولتش را در این سرای امید

بی تکلف ورد دولتخواہان ہمیشہ^{۴۹} این دعاست :
می نگویم کہ این و آتش دہ گویم آتش بدہ کہ آتش بہ

والحمد لله علی التوفیق

ہفت صحیفہ

صحیفہ اول: در ذکر شمعہای از حال فرخندہ مال حضرت صاحبقران مغفور و اولاد

واحفاد سلاطین معاصر ایشان

صحیفہ دوم: در ذکر سادات عظام و علمای افادت اعلام

صحیفہ سوم: در ذکر وزرای مکرم و سایر ارباب قلم^{۵۰}

صحیفہ چہارم: در ذکر اسامی حضرات واجب التعظیم اگرچہ شاعر نبودہ اند^{۵۱}

اما گاہی زبان بگفتن شعر میگشودہ اند.

۴۸- و. ساز ۴۹- و. ندارد ۵۰ و ۵۱- در. و. ترتیب صحایف سوم و چہارم

غیر از ترتیب نسخہ آ. است. * آ. و. ندارد.



شاه اسمعیل اول صفوی

- صحیفه پنجم : در ذکر شعرای مقرر و فصحای بلاغت گستر
صحیفه ششم : در طبقه ترکان و شعرهای مقرر ایشان
صحیفه هفتم : در ذکر سایر عوام .

صحیفہ اول و ذکر سلاطین

۱- حضرت شاہ اسمعیل صفوی :

* لمؤلف:

قال رب الجلیل فی التزیل واذکروا فی الکتاب اسمعیل

بکدام زبان شرح شمه‌ای از جلالت قدر عظیم الشان آن جم نشان علین آشیان^{۵۲} توان گفت و بکدام مشقت در مدحت و منقبت آن سلطان گیتی ستان بهرام احتشام گردون غلام توان سفت، صفحه‌ی رخسار آفتاب جهان تاب را چه احتیاج بآرایش. و پرتو عذار کثیر- الانوار ماه‌دنیر را چه حاجت به تعریف و ستایش، مصرع: بما هتاب چه حاجت شب تجلی را^{۵۳} نسبت نسب والا گهرش با امام هفتم باین ترتیب است:

شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدرالدین بن شیخ صفی‌الدین بن سید جبرئیل بن سید صالح بن سید قطب الدین بن سید صالح الدین بن رشید بن سید محمد بن سید عوض الخواص بن سید فیروز شاه بن سید محمد بن سید شرف‌شاه بن سید محمد بن سید حسن بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل بن سید احمد اعرابی بن سید قاسم بن سید ابوالقاسم بن حمزہ بن^{۵۴} حضرت امام موسی کاظم علیہ السلام^{۵۵}

۵۲- و. او توان گفت و در کدام مثقب در مدح و منقبت آن ۵۳- و. ندارد- ۵۴- و. ندارد

۵۵- علیہ الرحمہ .



خط نك بقلم شاه اسماعيل اول صفوی



الوندبیک آق قویونلو

ۛ اوحدی مستوفی :

سلطان حیدری نسب موسوی گہر کاوہست برسران جهان مالک الرقاب
 درشہور سنہ اثنین و تسعین و ثمانیہ «۱۸۹۲» قدم کرم از شبستان عدم بفضای
 دلکشای^{۵۶} وجود نہادہ بہ پر تو قدم سعادت لزوم جہا نرا منور گردانید۔
 ماہی، از اوج شرف زادہ خورشید جمال زادہ اللہ جملاً بجهان دادہ جمال
 چون شرح بعضی از مآثر فتوحات اعجاز آیات آن صاحبقران سلیمان صفات از کتب
 تواریخ^{۵۷} کہ در ایام آن حضرت نگاشته ا قلام عنبر فام منشیان بلاغت انجامست^{۵۸}، بنا برین
 موجزی از وقایع کلیہی ایشان در طی این مختصر رقم زدہ کلک بیان میگردد۔
القصہ : بمحض تأییدات نامتناہی الہی، نہ بدستیاری لشکر^{۵۹} و سپاہی، در چار
 بالش سلطنت و وسادہ جہانگیری تکیہ فرمودند،

۶۰ ظہیر

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی کہ سایہ بر سرش افکند خسرو غازی
 آری، چون جمشید^{۶۱} خورشید یکسواریہ کمند جہانگیری بر قلہ فلک سیمابی
 جہاند، بیکدم اثر شعلہ تیغ جہان سوز از افق مشرق باقصای مغرب رساند، در او اسط محرم سنہ
 خمس و تسعمایہ «۹۰۵»^{۶۲} از گیلان و لاهیجان بعزم جہانگیری لوای فتح و ظفر افراشته
 عنان عزیمت بجانب آذربایجان معطوف داشته اند^{۶۳} در او ایل سنہ ست و تسعمایہ «۹۰۶»
 عزم انتقام فرخ یسار^{۶۴} حاکم شروان نمودہ بنیادہستی اورا بر انداختند و در سنہ سبع
 و تسعمایہ «۹۰۷» در حوالی شہر شرور^{۶۵} بہ **الوندیک آق قوینلو** غالب آمدند و سکہ و
 خطبہ اسامی نامی ائمہ ہدی بفرالقباب نواب اعلیٰ زینت گرفت^{۶۶} در سنہ ثمان و تسعمایہ
 «۹۰۸» بصوب الکلائی **علاء الدولہ ذوالقدر** رایات نصرت اثر نہضت نمودند و در ایام^{۶۷}

۵۶۔ و۔ دلکش ۵۷۔ و۔ ندارد۔ ۵۸۔ و۔ انجام گشته۔ ۵۹۔ و۔ لشکری
 ۶۰۔ و۔ ندارد۔ ۶۱۔ او۔ جمشید و خورشید۔ ۶۲۔ و۔ بر گیلان و لاهیجان۔ ۶۳۔ و۔
 داشت۔ ۶۴۔ و۔ فرخ یسار۔ ۶۵۔ و۔ تبریز۔ ۶۶۔ و۔ یافت۔ ۶۷۔ ب۔ ندارد۔
 * و۔ آ۔ ندارد۔

غیبت، الوند مذکور بہ تبریز آمد و چون خبر او بحضرت صاحبقران مغفور رسید از آذربایجان برسر او ایلغار بہ تبریز آورده اورا گریزانید^{۶۸} و در خلال همین سال باسلطان مراد حاکم عراق و فارس جنگ نموده مظفر و منصور^{۶۹} شدند. در سنہ تسع و تسعمایہ^{۶۹} «۹۰۹» حسین کیای جلایر^{۷۰} و مراد بیک ترکمان را از حصار استا^{۷۱} بیرون آورده بقتل رسانیدند و در سنہ عشر و تسعمایہ «۹۱۰» بر کرہ یی^{۷۲} حاکم یزد و ابرقو^{۷۳} دست یافته آن ملک را بدایرہ اطاعت خود در آورند^{۷۴} در سنہ احدی و عشر و تسعمایہ «۹۱۱» عساگر برسر گیلان^{۷۵} رشت فرستاده بعد از تسخیر ماج^{۷۶} باج بر امیرہ مقرر فرمودند و در سنہ اثنا عشر و تسعمایہ «۹۱۲» امرا^{۷۷} را بکردستان فرستاده حاکم آن ملک را بدایرہ اطاعت در آورند در سنہ ثلاث و عشر و تسعمایہ «۹۱۳» برسر علاء الدولہ ذوالقدر ایلغار فرموده اورا گریزانیدند و ملک او تسخیر^{۷۹} شد و محروسہ دیار بکر نیز بتصرف درآمد و در اربع عشر و تسعمایہ «۹۱۴» بردار السلام^{۸۰} بغداد مستولی شد و تمامی عراق عرب ضمیمہ سایر ممالک محروسہ گشت و در خمس عشر و تسعمایہ^{۸۱} باردیگر بشروان نہضت^{۸۲} فرموده اکثر قلاع آنجا در حین تسخیر درآمد و در سنہ ست و عشر و تسعمایہ شیبک اوزبک را در مرو قہر کرده تمامی خراسان مصفا گشت^{۸۳} و در سنہ سبع و عشر و تسعمایہ «۹۱۷» بعزم تسخیر ماوراءالنہر تالب آب آمویہ نہضت فرمود، و بنا بر استغاثہ خانان^{۸۴} آنجا، و ارسال تحف و ہدایا بعراق معاودت فرمودند و در ثمان و عشر و تسعمایہ میر نجم ثانی را با لشکر قیامت اثر بعزم تسخیر بہ ماوراءالنہر روانہ نمودند و در تسع و عشر و تسعمایہ «۹۱۹» باردیگر بخراسان نہضت فرموده بجماعت ازبکیہ کہ دست تطاول در آنجا باز کرده

۶۸- و بہ تبریز آورده اورا از تیغ گذرانید. ب. در تبریز او را از ہم گذرانید.

۶۹- و آ. ندارند. ۷۰- آ. حسن کیاء و خلاوی، و حسن کیاو ۷۱- و آ. سا.

۷۲- و ندارد. ۷۳- آ. و ابرقورا ندارند. ۷۴- و بتصرف اولیای دولت درآمد.

۷۵- و ورشت. ۷۶- و تسخیر باج بر امیرہ- آ. باج بامیرہ باج مقرر ۷۷- و آ.

امرا بکردستان ۷۸- آ. علی الدولہ. ۷۹- و مسخر ۸۰- و آ. بر بغداد.

۸۱- آ. و ندارند ۸۲- آ. ب. شروان فرمود. ۸۳- ب. و مسخر گشت.

۸۴- ب. بر استغاثہ.



سام میرزا - نقاشی اثر سلطان محمد

بودند راندند و در عشرين و تسعمایه (۹۲۰) با پادشاه روم سلیم ایلدزم^{۸۵} در چالدران مصاف دادند و در سنه احدی و عشرين تا سنه ثلثین و تسعمایه « ۹۳۰ » اوقات شریف را بعیش و حضور گذرانیدند و در سنه مذکور علم تسخیر بجانب عالم جاودانی برافراشتند و در جوار کثیر الانوار فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر منزل اختیار فرمودند انار الله تعالی برهانه^{۸۶} چنانکه سن مبارک ایشان بسی و هشت سال رسید و در چهارده سالگی جلوس فرموده بودند، خلاصه ربع مسکون را در عرض ده سال تسخیر نمودند و مدت بیست و چهار سال بامر خطیر سلطنت اشتغال نمودند، مضمون آیه کریمه صواب مآب^{۸۷} هداشتی عجاب را مشاهده عالمیان گردانیدند، ایراد اسم همایون ایشان در اینجانبنا بر آنست که با وجود این عظمت و اعتلا و اشتغال باموردین و دنیا گاهی بنا بر تشحید^{۸۸} خاطر دریا مقاطر متوجه طبع آزمائی میگشته اند و در^{۸۹} از لجه بیکران بساحل ظهور میرسانیدند لهذا این شاه بیت که از نتایج طبع سحر آفرین ملازمان آن آستان ملک پاسباست^{۹۰} و بحکم کلام الملوك ملوک الکلام درة التاج خواص و عوام بنا بر تیمن و تبرک در رشته تحریر کشید.

مطلع^{۹۱}

بیستون ناله زارم چوشنید از جاشد کرد فریاد که فرهاد گر پیداشد
تخلص همایون ایشان در ترکی و پارسی خطائی است و مولانا امیدی در قصیده ای
که در باب جنگ ایشان و حضرت سلیم پادشاه گفته در مطلع ایمائی بدین معنی کرده^{۹۲}
قضا در کارگاه کبریائی کشیده نقش اسلیمی خطائی
۲- بهرام میرزا: شاهزاده جوان بخت کثیر الافضال^{۹۳} و کامگار خجسته اطوار
بی نظیر و همال^{۹۴} بوده است و اوقات فرخنده ساعاتش به نیل امانی و آمال و خلاصه حیات
خجسته مالش^{۹۵} بالتذاز حظوظات نفسانی معروف بود. طبعی بغایت متصرف و زهنی بصف

۸۵- آ. روم سلیم. و. با سلیم پادشاه روم. ۸۶- و. ندارد. ۸۷- و. ندارد.
۸۸- و. بریشخنده. ۸۹- آ. و. در دری. ۹۰- و. آشیانست. ۹۱- و. ندارد.
۹۲- ب. سلمان. ۹۳- ب. الافاضل. ۹۴- ب. ندارد. ۹۵- آمالش.

حدت متصف داشت^{۹۶} و در خطہ خط خصوصاً نستعلیق انگشت نما بود^{۹۷} در معمورہ
طراحی و شعر و معماری قرینہ و ہمتا.

سلمان^{۹۸}

ریاض خط تو همچون بہشت خرم و خوش بنات شعر تو خیزد ز خیرات حسان
^{۹۹} احیاناً میل بفن موسیقی نمودہ قانون استعداد را بچنگ گرفتہ و نوای عشاق
بینوارا در پردہ بزرگی نہفتی. افسوس کہ نہال قذوپی مثالش در بہار زندگانی و عنفوان
جوانی از شکوفہ حیات بی بہرہ ماند و نخل بالای سدرہ اتصالش با وجود سیرابی از سموم
ہموم خشک گشت^{۱۰۰} و ثمرہ نومیدی فشاند.

دریغاکہ نخل بہار جوانی فرو ریخت از تند باد خزانی
دل یوسف عہد خونست گوئی ز نادیدن ابن یامین ثانی
☆ در شہور رمضان سنہست و خمسین و تسعمایہ از مسند کشورستانی ☆ بمقرر
جاودانی تحویل نمودہ این رباعی آبدار بر صفحہ روزگار یادگار گذاشت.

رباعی نہ

افسوس کہ در خیال و خوابیم ہمہ سر گشتہ فکر ناصوابیم ہمہ
در پردہ ظلمت و حجابیم ہمہ وز شومی نفس در عذابیم ہمہ
۳۔ سلطان محمد میرزا : ذات مستجمع الصفاتش گوہر است کہ از تربیت اشعہ
آفتاب جہانتاب، در مشیمہ^{۱۰۱} کان عنایت ابدی^{۱۰۲} پروردہ شدہ و نہاد کثیر الاستعدادش در
شب افروزیست^{۱۰۳} کہ در جوف صدف تائیدات سرمدی پرورش یافتہ، شرح استعدادات آن
منبع السعادات بنا بر وفور ظهور^{۱۰۴} احتیاج باظہار ندارد.

۹۶۔ و۔ و۔ طبعی بنایت متصرف و در خطہ ۹۷۔ و۔ انگشت نما در ۹۸۔ و۔ ندارد.
۹۹۔ و۔ گاہی میل ۱۰۰۔ و۔ شدہ. ۱۰۱۔ ب. شمیمہ. ۱۰۲۔ و۔ ندارد.
۱۰۳۔ و۔ شب افروزی ۱۰۴۔ و۔ ندارد.
*: و۔ جملہ میان دو ستارہ را ندارد.



سلطان محمد میرزا دراوان شباب نقاشی اثر سلطان محمد

۱۰۵
نظم:

کم کسی بر سریر جاہ و جلال
مشکل حکمت، از کمال تو حل
طبع پاک تورا، کہ وقتاد است
فگرتو، زد سوی ریاضی رای
چون تو کرد اکتساب فضل و کمال
منطق تو، بیان هر مجمل
ذوق حکمت، طبیعی افتادست
شد ریاضی ریاض خلد آرای
این یاقوت سیراب کہ از 'درج طبع'^{۱۰۶} لطیف آن نصرت ایابست درج افتاد.

مطلع: ۱۰۷

زدین و زد دنیا مرادم توئی
امید صادق و رجاء واثق است کہ آن نور حدیقه^{۱۰۸} خلافت در ظل ظلیل اولیای دولت
ابدالتبجیل^{۱۰۹} از چشم زخم زمانہ مصون و از تند باد خزان مأمون باد، و بہ انصار عنایات
بی غایات ملحوظ^{۱۱۰} و بہ مواہب ہدایات بلا نہایات ملحوظ.

جامی ۱۱۱

امیدوار چنانم کہ فیض فضل ازل
بقدر دولت او خلعتی بیاراید
همیشہ کام دہش، شاہ کامران باشد
کہ عطف دامن او ملک جاوردان باشد
۴۔ سلطان حسن: والی گیلان و لاهیجان. مصرع: گلبن انبتہ اللہ نباتاً حسناً
گلدستہ بوستان لطافت و صفاء، بصف^{۱۱۲} تہور و شجاعت، و شیوہ بذل و سخاوت، از اقران در
پیش، و دراضائت^{۱۱۳} انوار رشادت^{۱۱۴} و نجابت از اخوان بیش بود. خلف صدق غفران مآب
کار کیا سلطان احمد است و نسبت عالی حسبش بہ امیر کیای ملاطی کہ از اجلہ^{۱۱۵}
سادات حسینی است منتهی میشود بنا بر سمت سیادت ذکر او بر سایر سلاطین کہ پایہ سبقت
دارند تقدیم یافت، القصہ، چون پدر بزرگوارش داعی کبیر را البیک گفت^{۱۱۶} مسند ایالت را
خالی گذاشت بنا بر وصایت او^{۱۱۷} سلطان علی کیا نام برادر مہینش علم سروری بر افراشت

۱۰۵۔ و. بیت. ۱۰۶۔ و. ندارد. ۱۰۷۔ و. بیت. ۱۰۸۔ ب. حدقہ.

۱۰۹۔ و. ابدی التحویل. ۱۱۰۔ و. محفوظ. ۱۱۱۔ و. ب. ندارند.

۱۱۲۔ و. ندارد. ۱۱۳۔ آ. ب. اضات. اضادات. ۱۱۴۔ و. رشد. ب. دہشت

۱۱۵۔ ب. جملہ. ۱۱۶۔ و. اجابت گفته. ۱۱۷۔ و. وصیت

و در اندک وقتی میانہ برادران بنزاع انجامیدہ و بہ نیروی امرا، کہ بدو گرویدہ بودند ایشان را از میان برداشت، ہیہات! ہیہات، مصرع: این از فلکست از حسن نیست۔
در شہور سنہ ثلاث^{۱۱۸} و تسعمایہ «۹۰۳» در گذشت و این مطلع از او بر صحیفہ دوران یادگار ماند^{۱۱۹}

قاتل من چشم می بندد دم بسمل مرا تا بماند حسرت دیدار او در دل مرا

ایضاً

قاتل من^{۱۲۰} چو بسوی من محزون گذرد چشم پر خون مرا بیند و از خون گذرد
۵۔ سلطان حسین میرزا : پادشاہ عدل گستر و شہریار رعیت پرور بود، بہار ایام دولتش، چون ایام بہار خرم و خوش، خرمی ایام سلطنتش مانند ہنگام خرمی دور از غم و ویغش^{۱۲۱} بی تکلف^{۱۲۲} مدح گستری، بدانچہ او موفق شدہ کم پادشاہی را میسر شدہ ☆، چون بسطت^{۱۲۳} زمان سلطنت☆ و توفیق ساختن بقاع خیرات و رعایت علما و طلبہ علوم و ادارار^{۱۲۴} وظایف و اشاعہ مبرات^{۱۲۵} چنانکہ^{۱۲۶} در ایام سلطنت او^{۱۲۷} دوازده ہزار طالب علم در ہرات موظف بودہ اند^{۱۲۸} دیگر معموری بلاد و رفاہیت عباد و رعایت اہل ہنر و شعر از این قیاس توان کرد۔ در واقع کسی را کہ^{۱۲۹} چون میرعلیشیر چاکری و چون مولانا جامی مدح گستری باشد۔ همانا کہ از مدحت مادحان غنی و از صفت و اصفان مستغنی است۔ سلسلہ نسبش بہ خسرو ایران و توران امیر تیمور گورکان بر این وجہ منتهی می شود۔ سلطان حسین میرزا بن منصور بن بایقرا بن حسن بن عمر شیخ بن امیر تیمور مذکور، و نسبت او بہ چند واسطہ باجداد چنگیز می پیوندد۔ چنانکہ از کتب مفصلہ تواریخ معلوم میشود، او برادر خود بایقرا میرزا کہ بعد از فوت پدر در صد تربیت او بودہ منسوبست

۱۱۸۔ آ۔ ثلاث اربعین و تسعمایہ . ۱۱۹۔ و۔ در ۹۰۳ در گذشت این مطلع از اوست۔ ۱۲۰۔ و۔ چہ ۱۲۱۔ و۔ آ۔ ندارند۔ ۱۲۲۔ و۔ بہ تکلف ۱۲۳۔ ب۔ بسط۔ ۱۲۴۔ ب۔ ادوار ۱۲۵۔ و۔ ندارد۔ ب۔ اشاعر میراست ۱۲۶۔ و۔ بطریق کہ ۱۲۷۔ و۔ در ایام او۔ ۱۲۸۔ و۔ ہرات را ندارد۔ ۱۲۹۔ و۔ مثل * و۔ میان دو ستارہ را ندارد۔



سلطان حسین میرزا بایقرا - نقاشی اثر کمال الدین بہزاد

و در اوایل عمر خود مشقت بسیار، از چرخ ستیزه کار کشید^{۱۳۰} بعد از سرگردانی در بوادی و صحاری در شهر سنه خمس و سبعین و ثمانمایه «۸۷۵» بریادگار محمد بایسنغری دست یافته و او را در هرات دست حیات بر تافته بسلطنت تمام ملک خراسان رسید و مدت سی و هفت «۳۷»^{۱۳۱} سال در مسند سروری غنود بعد از آنکه سنین عمرش از حد ستین گذشته بود و بحدود سبعین مشرف گشته در شهر سنه احدى و عشر و تسعمایه «۹۱۱» در موضع بابا الهی، بجوار رحمت الهی ارتحال یافت^{۱۳۲} گویند که در ایام سلطنت خود جهت ترویج روح پرفقوح ❁ امام الثقلین ابی عبدالله الحسین علیه الصلواة والسلام ❁ هر روز دو گوسفند آتش^{۱۳۳} در عشور عاشورا بر فقرا و مساکین تصدق میکرده اند، در فضل و شجاعت و فهم و سخاوت او هیچکس را خلافتی نیست و در خوش طبعی و هنروری^{۱۳۴} او احدی را اختلافی نه و طبیعت و سلیقه نظم از رساله مجالس العشاق که رقم زده کلك بیان^{۱۳۵} آن سرور باستحقاق است معلوم میتوان کرد و این غزل و چند بیت از جمله اشعار آن پادشاه عدالت شعار ثبت افتاد:

غزل

از غم عشقت مرا نی تن نه جانی مانده است
 آن خیالی گشته وز آن نك^{۱۳۶} نشانی مانده است
 با قد خم گشته ام^{۱۳۷} در هجر آن ابرو کمان
 چون کمانی^{۱۳۸} پی بروی استخوانی مانده است
 ای که میجوئی نشانم، رو بکوی یار بین
 خاک گشته چشم و سر بر آستانی مانده است^{۱۳۹}

۱۳۰- و.ب. ندارند. ۱۳۱- آ.و. سی و هشت. ۱۳۲- و. بجوار رحمت حضرت حق پیوست. ۱۳۳- و. ندارد. ۱۳۴- و. هنر پروری. ۱۳۵- و. ندارد. ۱۳۶- و. يك. ۱۳۷- و، خم گشته اندر ۱۳۸- و. کمانم. ۱۳۹- و. این مصرع را ندارد.
 * و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

۱۴۰ داغہای استخوانم بین چو نقش کعبتین
 ہریکی از ناوک آن مه نشانی مانده است
 چون **حسینی** خویشرا خواهم دگر پیرانه سر
 مست و سر در سجده زیبا جوانی مانده است

غزل

جانا ، جفا برای وفا میکشیم ما
 ترك وفا مکن کہ جفا می کشیم ما
 نقاش چین، چو صورتش آورد در نظر
 زد بر زمین قلم ، کہ چہا می کشیم ما
 این دو مطلع ترکی ^{۱۴۱} نیز زاده طبع وقا دآن سلطان بادا داست .
 سبزہی خطنک سواد لعل خندان اوستنہ ^{۱۴۲}

خضرگویا سایہ سالمیش آب حیوان اوستنہ
 حسن آرا، سن کامل و شیرین و لیلی شہرتی ^{۱۴۳}
 عشق آرا، مین ^{۱۴۴} زارا و لوب فرہاد و مجنون تہمتی

۶۔ **بدیع الزمان میرزا**؛ ولد نجیب سلطان مذکور ^{۱۴۵} است. باعلو طبع و ہنر۔
 پروری در افواہ والسنہ مشہور، الحق شہزادہ ای عالی مقدار و شہریار کامگار بود. در سخاوت
 گدای او حاتم ، در شجاعت ثالث اسفندیار ورستم ، اما چہ فایده کہ بواسطہ عدم موافقت
 بخت، از نہال تاج و تخت بر نخورد ^{۱۴۶} و از ناسازگاری روزگار غدار در غربت ، جان شیرین
 بہزار حسرت سپرد، صورت احوال آنکہ: بعد از وفات سلطان حسین میرزا ^{۱۴۷} عظمای
 ارکان دولت، اورا ^{۱۴۸} **بامظفر حسین میرزا** برادر کھترش در امر سلطنت شریک نمودند

۱۴۰۔ و. این بیت را ندارد. ۱۴۱۔ و. ندارد ۱۴۲۔ و. استنہ ۱۴۳۔ و. صورتی
 ۱۴۴۔ و. آراسین. ۱۴۵۔ آ.ب. مذبور! ۱۴۶۔ و. نخورده.
 ۱۴۷۔ و. ندارد. ۱۴۸۔ و: بعد از وفات حسین میرزا برادر کھترش.
 * . و. جملہ بیان دوستارہ را ندارد.

وازمضمون بدایع مکتون لو کان فیہما آلہة الالہة لفسدتا فسبحان اللہ غافل
 شدند، اگرچہ چند روزی^{۱۴۹} باتفاق یکدیگر بساط سلطنت گستردهند^{۱۵۰} و صدای عشرت
 در دادند اما آخر کار^{۱۵۱} بواسطہ سوء تدبیر و رفتار^{۱۵۲}، در امر^{۱۵۳} شرکت اختلال تمام
 بمہام راہ یافتہ محمد شیبانی، چون بلای ناگہانی، در اوایل محرم سنہ ثلث و عشر و تسعمایہ
 «۹۱۳» بر سر ایشان ایلغار آورده بنای جمعیت و اتفاق^{۱۵۴} ایشان را منہدم گردانید.
 بدیعی الزمان میرزا، بطرف زمین داور^{۱۵۵} گرم سیر شد و بنا بر مخالفت حکام
 آنجا^{۱۵۶} روی باستر آباد نهاد و از آنجا متوجہ عراق گشتہ بخدمت حضرت سلطان صاحب
 قران مغفور رسید. حسب الحکم در ری ساکن گردید، ثانیاً ہواوی سلطنت کرد.^{۱۵۷} با
 معدودی بصوب استر آباد علم کشورستانی برافراخت^{۱۵۸} و از حاکم آنجا کہ از جملہ بہادران
 شیبک ازبک بود شکست یافتہ خود را بطرف ہند انداخت، و قریب بیکسال در آنجا
 سرگردان میگشت و در حینی کہ ممالک خراسان از ماہیچہ آیات صاحب قران مغفور، ثالث
 نیرین^{۱۵۹} شدہ بود بار دیگر بملازمت آنحضرت رسید و در رکاب^{۱۶۰} ظفر انتساب بہ تبریز
 آمد و در شنب غازان ساکن گشتہ در سنہ عشرین و تسعمایہ «۹۲۵» بموافقیت سلیم^{۱۶۱} والی
 روم متوجہ آن^{۱۶۲} مرز و بوم گشت، بعد از چہار ماہ^{۱۶۳} بمرض طاعون در گذشت و مصدوقہ
 آیة وافی ہدایت و «ماتدری نفس بای ارض تموت» گردید، این دو مطلع در سفینہ دوران،
 یادگار اوست

شعر

مہمن بی گل رویت دلم خون گشت چون لالہ
 جگر ہم از غم ہجران شدہ پر گالہ پر گالہ

۱۴۹- و . روز ۱۵۰- و . گسترده . ۱۵۱- و . ندارد ۱۵۲- و ۱۵۳- و .
 ندارد . ۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶- و . ندارد . ۱۵۷- و . نموده . ۱۵۸- آ .
 افراشت . ۱۵۹- و . تزیین ۱۶۰- و . بار آیات نصرت آیات بہ تبریز آمد ۱۶۱-
 و . حضرت سلطان سلیم ۱۶۲- و . ندارد ۱۶۳- و . چہار ماہ .

بیت

چو رخسار تو از نوشیدن می لاله گون گردد

درون من صراحی وار تالب غرق خون گردد

۷- فریدون حسین میرزا: او نیز از جمله اولاد و امجاد آن سرور ارباب سداد است، بقوت بازو و شوکت و شجاعت و پیل تنی سرور ارباب جدل و عنا بود، قدرت بازی او در کمانداری تا بحدی بود که اگر کمان رستم^{۱۶۴} بدستش افتادی در یک ککش در هم شکستی، حدت نظرش در تیراندازی در مرتبه ای بود که اگر صد تیر انداختی پیکان بر سوفار آن دیگری نشستی، اما. چون سخت کمان قضا تیر تقدیر^{۱۶۵} جهت فنای او از آماج خانه ی قدر گشادی^{۱۶۶} داد، ککش و کوشش او فایده ای نداد^{۱۶۷} و چون زال روزگار پنجه ی آمال و اقبال او را تاب داده بود، از چابک دستی و کوشش بسیار او^{۱۶۸} هیچ نگشاد و هر چند بعد از پدر کرو فری نمود آخر کار بکام و ناکام از استرآباد و دامغان که مقر او بود بجانب دشتی^{۱۶۹} که مسکن یخه تر کمانان است گذشت و به امداد آن طایفه بر قلعه کرات که از امهات قلاع خراسانست مستولی شده آخر بدست مخالفان از یک گرفتار شده و در شهور سنه خمس و عشر و تسعمایه قلعه^{۱۷۰} بدنش را از ذخیره حیات خالی نمودند و مضمون آیه کریمه. ^{۱۷۱} «انما یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده» شامل حال او گشت. این مطلع و بیت از اوست:

شوخی که دایما دل او مایل جفاست
عمر عزیز ماست چه حاصل که بیوفاست
تنها نه من بخال رخس مبتلا شدم
بر هر که بنگری به همین درد مبتلاست

۸- شاه غریب میرزا: او نیز از جمله پسران آن سلطان گیتی نشانست، در فنون فضایل و کمالات غریب و در صنوف آداب و خصایل ادیب، همواره همت^{۱۷۲} بلند بر کسب

۱۶۴- و. در دستش بودی ۱۶۵- و. قدر ۱۶۶- و. آماج قدر گشاده کوشش
و ککش ۱۶۷- و. فایده ای ندارد. ۱۶۸- آ. و. نبرد ۱۶۹- و. بجانب رشت که مسکن
تر کمانان ۱۷۰- و. ندارد. ۱۷۱- و. اینماتکونوا یدرککم ۱۷۲- و. همواره
از همت بلند دیده بر کسب.

* در نسخه ب. شرح حال شاه غریب میرزا را برای محمد مومن میرزا آورده و بالعکس.

کمال می گماشت اما در عنفوان شہ، اب دست از صحبت شیخ و شاب، باز داشته متوجه بوستان عدم شد این مطلع از اوست :

بازم بلای جان غم آن ماه پاره شد ای وای آن مریض کمر نجش دو باره شد

۹- محمد مومن میرزا : ولد خلف و در صدف بدیع الزمان میرزا است و در حسن^{۱۷۳}

وملاحت^{۱۷۴} نادره ی دوران، و طراوت عذارش غیرت گلبرگ طری و لوامع رخسار

خورشید آثارش^{۱۷۵} رشک قمر و مشتری، از رفتار قامت رعنائش سروسهی^{۱۷۶} پای در گل

واز گفتار روح افزایش، غنچه سوری را خون در دل ؛ نقاش ازل چهره پری پیکرش را بقلم

بدیع آراسته و مصور قضا، صورت بی نظیرش را بر نگ آمیزی غریب پیراسته.

شعر

نقاش ازل کان خط مشکین رقم اوست یارب چه رقم های عجب در قلم اوست

اما پیشتر از آنک گل امید از باغ مراد چیند، به خار فنا گرفتار شد و قبل از آنکه خوشه

آرزو از مزرعه حیات بر چیند، خرمن عمرش بیاد فنا^{۱۷۷} رفت .

نظم

دریغا که خورشید روز جوانی چو صبح دوم بود کم زندگانی

دریغ آن سهی سرو بالا که ناگه^{۱۷۸} فروریخت از تند باد خزانی

در شهر سنه اثنی و تسعمایید «۹۰۲» چون بدیع الزمان میرزا بنا بر اسبابی که

در تواریخ^{۱۷۹} جمع است با والد ماجد خود اظهار خلاف^{۱۸۰} و نفاق نمود و چون صدای

مخالف بگوش جدش رسید بجد تمام متوجه دفع غائله او شد، مظفر حسین میرزا^{۱۸۱} پسر خود را

بالشکر ظفر لواجبت کفایت^{۱۸۲} آن مهمم بر سراو بجانب استرآباد فرستاد^{۱۸۳} و آن دو پادشاه

زاده در بیشه استرآباد در برابر یکدیگر ایستادند بعد از نایره اشتعال هیجا، مظفر

۱۷۳- و. ندارد ۱۷۴- و. نادر آن دوران ۱۷۵- و. لوامع رخسارش قمر و مشتری

۱۷۶- و. سروسهی را ۱۷۷- و. یغما . ۱۷۸- و. این بیت را ندارد . ۱۷۹- و.

مذکور . ۱۸۰- و. اظهار عداوت نمود . ۱۸۱- و. پدر خود را «و این غلطی افحش است» .

۱۸۲- و. ندارد . ۱۸۳- و. قران دو شاهزاده با استرآباد افتاد .

حسین میرزا، بسمت ظفر اختصاص یافته محمد مؤمن میرزا اسیر سرپنجه تقدیر گشت
و در آن ولا^{۱۸۴} این مطلع حسب حال خود بدیبه^{۱۸۵} فرمود :

مطلع

منم کاز ضرب تیغم بیشه خالی از غضنفر شد

فلک یاری نکرد ای دوستان، دشمن مظفر شد

چند روزی^{۱۸۶} در قلعه اختیارالدین محمد^{۱۸۷} محبوس بود. در شہورسنه ثلاث

وتسعمایه «۹۰۳» خدیجه بیکم والدہ مظفر حسین میرزا کہ فی الحقیقہ خمیر مایہ آن

فساد بود در حالتی کہ پادشاہ از جام غفلت بیہوش افتادہ بود، حکم قتل^{۱۸۸} او حاصل نمودہ

نہال حیاتش از پای درآوردند، علی الصباح کہ سلطان قلعه^{۱۸۹} چہارم سر از کنگرہ افق^{۱۹۰}

بیرون کرد چون پرتو این خبر بہ پیشگاہ شعور آن پادشاہ^{۱۹۱} نامور، تافت انگشت ندامت

بدندان حسرت گزیدہ چون قضا کار خود کردہ بود^{۱۹۲} فایده ای نیافت، گویند در ہنگام

وداع زندگانی این مطلع در بدیبه گفت .

مطلع :

نا جوانمردی کہ بی رحم در این سن میکشد

کافری سنگین دلی گشتت و مؤمن میکشد

این مطلع مشہور از آن مغفور مرحوم است .

مطلع :

وزیدی ای صبا برہم زدپی گلہائی رعنا را

شکستی ز آن میان شاخ گل نورستہ مارا

۱۰- بابر پادشاہ : از دو دمان کثیر الاحسان امیر تیمور کور گانست و نسب او

بدین موجب است : بابر بن شیخ بن سلطان ابوسعید بن میرانشاہ بن امیر تیمور مذکورست^{۱۹۳}

۱۸۴- و . حین . ۱۸۵- و . ندارد . ۱۸۶- و . یوم . ۱۸۷- و . ندارد .

۱۸۸- و . حکم قتل او کرد . ۱۸۹- و . ندارد . ۱۹۰- و . بدر . ۱۹۱- و . آن

حضرت پادشاہ . ۱۹۲- و . از آن چہ فایده . ۱۹۳- و . مزبور .

صیت سخاوت و شجاعت او بگوش اقصی^{۱۹۴} و اعالی رسیده و خوان^{۱۹۵} احسانش بر روی روزگار کشیده بغیش دوام، و مجالست خوبان گلندام، اشتهار تمام داشت و در شهر سنه اربع و تسعمایه «۹۵۴» ملک ماوراءالنهر بعد از محاربات بسیار که میان او و شیبک شیبانی واقع شد از دست او بدررفت و بسطنت کابل و آن نواحی قناعت نمود. در سنه سبع و عشر و تسعمایه برامداد صاحب قران مغفور یکبار دیگر بر ماوراءالنهر مستولی گشت و باندک وقتی سلاطین از بکیه^{۱۹۶} بر او هجوم آوردند. از سر آن ملک^{۱۹۷} در گذشت و بجانب کابل معاودت نمود علم جهانگیری بجانب مملکت هند برافراخت و بعد از استیلا بر پادشاه آنجا شهر آگره را که از معظمت بلدان^{۱۹۸} هندوستان است بحوزهی تصرف در آورده دار السلطنت ساخت، در همین فتح^{۲۰۰} بسی زر و زیور، و امتعه نفیسه و گوهر بدست او و سایر لشکریان^{۲۰۱} افتاد، از آن جمله گویند^{۲۰۲} هیچده من الماس بود و باقی اجناس را بر آن قیاس توان کرد. بعد از این فتح نامدار در کمال شوکت و اقتدار روزگار گذرانید. در شهر سبع و ثلاثین و تسعمایه «۹۳۷» رخت بقایا دفنا برداد، در ادوار موسیقی پیشرو اهل روزگار و در شعر خصوصاً همچون مطلع انوار، این مطلع ترکی بدو منسوبست :

تکلف هر نیچه صورتده^{۲۰۳} بولسه اندن آرتوق سن

سکا جان دیرلار اما بی تکلف جانندن آرتوق سن^{۲۰۴}

۱۱- همایون پادشاه : همایون بن بابر پادشاه، پادشاهی است^{۲۰۵} که بکثرت فضیلت

^{۲۰۶} و هنر پروری از اساتین^{۲۰۷} سلاطین روزگار منفرد بود و بوفور سخاوت و فرط معدلت و دادگستری از عظمای خواقین منفرد در فن حکمت خصوصاً ریاضی ثالث افلاطون و اقلیدوس بود و در کثرت خیل و حشم ثانی اثنین^{۲۰۸} اسکندر فلیقوس، بعد از پدر پای بر تخت

۱۹۴- و . ادانی . ۱۹۵- و . احسان . ۱۹۶- و . اوزبیک ۱۹۷- و . آورده
بر سر آن ملک در گذشت . ۱۹۸- و . بلدات ۱۹۹- و . دار السلطنه ۲۰۰- و . در حین
فتح آن ۲۰۱- و . بدست سایر لشکر ۲۰۲- و . فرموده اند که سیزده من
۲۰۳- و . صورتغده . ۲۰۴- و . سکا ۲۰۵- و . بود ۲۰۶- و . مال و حشم
۲۰۷- و . ندارد . ۲۰۸- و . ثانی حضرت .

سلطنت نہاد و دست احسان و انعام بر گشاد، وسعت ملکش از قندھار تا بنگالہ کہ از اقصای ممالک ہنداست رسید و در شہور سنہ اربع و اربعین و تسعمایہ یکی از آحاد الناس افغان کہ موسوم بود بہ شیرخان در سلك ملازمان خدام رفیع مقام او منتظم^{۲۰۹} بود خروج کرد در اوایل از او اعتباری نگرفتہ آہستہ آہستہ شعلہ^{۲۱۰} فتنہ او بالا گرفتہ ایلغار بر سر پادشاہ آوردہ خرمن حیات بعضی از لشکریان او را سوختہ و ہنی^{۲۱۱} تمام بکار و بار او آوردہ خلل کلی روی نمود، پادشاہ بہ تلافی آن معرکہ کربت اخری لشکر ہمایون جمع آوردہ بجانب اوشافت اما چون گردون میمون سیرت تابع شیرخان بود رو بہ بازی نمود از غلبہ عساکر شیرشکار و ہجوم سپاہ بسیار نتیجہای بر آن مترتب نگشت .

بیت

ز ہامان فزون بود بیژن بزور ہنر عیب گردد چو برگشت ہور
 بنا بر آن عروس مملکت ہند را طلاق دادہ روی فکر، بجانب بکر^{۲۱۲} آورد و در
 آنجا نیز او را کاری از پیش نرفتہ بنا بر عداوت اخوان از مملکت زابلستان دست شستہ
 روی امید ورجا بدرگاہ گیتی پناہ جنت انتباہ آورد، و ہر حدود ابہر^{۲۱۳} بشرف ملاقات
 صاحبقرانی فایز شد و بہ امداد آن حضرت باردیگر^{۲۱۴} بسرحد ولایت موروثی رسید، و تمامی
 برادران را در کمند تسخیر کشید .

بیت

زہی زبادیہ آز کاروان^{۲۱۴} امل را انا مل تو بسرحد آرزو شدہ رہبر
 و تا کنون کہ سنہ سبع و خمسین و تسعمایہ ہجری است برمسند سلطنت آن دیار
 متمکن است و در نظم اشعار خسرو ارباب فہم، و در حسن المقال سردفتر ارباب نظم و در
 ایراد خطش حظی کامل و در باب توقیعات انشایش رسایل .

بیت

ہمایون خط او توقیع خوبی راست طغرائی
 کہ نوشتست منشی قضا ہرگز مثال او

۲۰۹- و شیرخان نام کہ ملازم او بود . ۲۱۰- و آہستہ فتنہ . ۲۱۱- و اختلال بکار و بار او راہ یافتہ
 ۲۱۲- و دیگر . ۲۱۳- و ندارد . ۲۱۴- و ندارد ، * - و میان دو ستارہ را ندارد .

☆ درحینی کہ ہمایون پادشاہ بخدمت شاہ غفران پناہ آمده گفته:

خورشید اوج رفعت طہماسب شاہ عادل
صیت عدالت او رفته ز فرش تا عرش
پا در رکاب تا کرد دشمن فتاد از پای
گراہل ہفت اقلیم سویش پناہ آرند
شاهی کہ دردو گیتی کارش بود بدلخواہ
فرمان پذیر حکمش از ماہی اند تا ماہ
چون تیغ کین علم کرد شد دست فتنہ کوتاہ
یابند در رکابش صد سال حشمت و جاہ ☆

این مطلع نیز زادہی طبع شریف ایشان است :

آن نہ سرو است کہ در باغ قد^{۲۱۵} افراختہ است

شمع سبزیست کہ پروانہ آن فاختہ است

۱۲۔ **عسگری میرزا** : از اولاد امجاد با بر میرزا است در زمان سلطنت^{۲۱۶} ہمایون

پادشاہ بعضی^{۲۱۷} از اوقات حکومت قندھار باو تعلق داشت در محلی کہ پادشاہ مذکور از ولایت بکر بسرحد آلکای آن برادر رسید نسبت بدان برادر یوسف صفت غدیری اندیشید میخواست کہ بہ چاہ ہبوطش اندازد آخر بموجب من **حفر بئر الاخیه وقع فیہ قضیہ منعکس** شدہ درحینی کہ از درگاہ گیتی انتباہ با سپاہ ظفر پناہ بالکای مذکور رسید اورا بچنگ آوردہ^{۲۱۸} رقم عفو و اغماض بر جرایم او کشید آری: «از کریمان نسزد آنچه خلاف کرم است» بہر حال این مطلع در آن شبی کہ «جوان او» اختیار نام از او جدا شدہ بود بی اختیار از او سرزدہ .

مطلع:

چنان بین خود شدم از دوری آن گلگذار امشب

کہ ہر دم گریہ ام رومیدہد بی اختیار امشب

۱۳۔ **سلطان یعقوب** : یعقوب بن حسن بیک بن ملک حسن را شاہی و آسمان^{۲۱۹}

جمال را ماہی، ولد امیر حسن بیک^{۲۲۰} بن علی بن قرا عثمان است آن طایفہ را آق قویونلو

۲۱۵۔ و. سر. ۲۱۶۔ و. حضرت ہمایون. ۲۱۷۔ و. ندارد. ۲۱۸۔ و. در آورده

۲۱۹۔ و. ندارد. ۲۲۰۔ و. حسین بیک.

* و. در میان دو ستارہ را ندارد. *

گویند و چنانکہ در کتب تواریخ مسطور است اجداد ایشان در زمان ^{۲۲۱} اغوزخان کہ قبل از ظہور اسلام بودہ و از فضای ولایت شرق بایران لشکر کشید و براکثر آن ولایت مستولی گشتہ در حدود **دیار بکر** زحل اقامت انداختہ اند و اول کسی کہ از این طبقہ لباس و شعار ^{۲۲۲} سلطنت پوشیدہ و در احیای مراسم آباء و اجداد کوشیدہ **حسن بیک** است بعد از او اسن اولادش **سلطان خلیل** بعد از شش ماہ برادر کوچکش ^{۲۲۳} **یعقوب بیک** کہ از جانب او حاکم دیار بکر بود متوجہ آذربایجان شدہ رایت مخالفت برافراشت، و در روز چہار شنبہ چہار دہم شہر ربیع الآخر سنہ ثلاث ^{۲۲۴} و ثمانین و ثمانمایہ در حوالی خوی و سلماس ^{۲۲۵} چشمہ حیاتش را بخاک بی اعتباری انباشت، بعد از این فتح پای بر مسند سلطنت نہادہ حاکم اکثر بلاد ایران گشت ^{۲۲۶} و دست اکثر متغلبہ را بر چوب بست و در رفاهیت بر روی رعایا گشادہ اما در آخر حال نسبت بخلاصہ وزبدهی آل و دو دمان صفویہ خیر مال قدس اللہ تعالی اسرار ہم قطع نظر از انتساب خاندان طیبین و طاہرین ملاحظہ آیہ کریمہ **قل لا اسئلكم علیہ اجرأ الا المودۃ فی القربی** نمودہ و در مقام خلافت در آمد و بیدبی بہرہی عمرش از صرصر قہر الہی مستأصل گشت .

بیت

تا دل مرد خدا نامد بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد
در شہور سنہ ست و تسعین و ثمانمایہ ۸۹۶ پیاداش عمل خود گرفتار شد و دیدہی
آمالش از مشاہدہی جمال یوسف حیات ناینا گشتہ و در سر پنجہ گرگ فنا اسیر گشت. بلی
خارہر کید کہ بدخواہ براہ تو نہاد خنجری گشت کہ جز در جگرا و نخلید
علی ای حال در زمان او اختر شعر از حضیض ہبوط باوج ثریا رسید و شیوہی
شعر و شاعری چون ملت سامری در میانہ بنی اسرائیل شیوع ^{۲۲۷} تمام یافت این رباعی از
جملہ اشعار اوست:

۲۲۱- و. اغودخان . ۲۲۲- و. مستعار ۲۲۳- و. و کوچکوی . ۲۲۴- و. تلک و
ثمانمایہ ۸۰۳ . ۲۲۵- و. ندارد . ۲۲۶- ب. حاکم اکثر بلاد گشت در ایران.
۲۲۷- و. شہرت .



بابر شاه بنیان گذار شاهنشاهی تیموری درهند

رباعی:

دنیا کہ در او ثبات کم می بینم در هر فرحش هزار غم می بینم
چون کهنه رباطی است که از هر طرفش راهی به بیابان عدم می بینم

۱۴- سلطان سلیم: سلیم بن سلطان^{۲۲۸} بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد بن-
غازی^{۲۲۹} خواندگار بن^{۲۳۰} ایلدرم بایزید بن اوزخان^{۲۳۱} بن عثمان بن^{۲۳۲} اردو غزل از
جمله سلاطین آفاق است^{۲۳۳} که بدقت رای و کثرت حزم و قلت^{۲۳۴} رحم و حرص جهانگیری
امتیاز تمام داشت و در سفک دماء و تند خوئی شهره ی مالا کلام. از جمله بواسطه حسب
جاه حکم بر قتل برادران و پدربزرگ گناه نموده از عاقبت و خیم و مطاوعت دیورجیم نیاندیشید و
اکثر ممالک عربستان و دیار بکر را ضمیمه مملکت موروثی گردانیده مدت سلطنتش هشت
سال و هشت^{۲۳۵} ماه و شش روز بود و وفاتش در سنه ست و عشرين^{۲۳۶} و تسعمایه روی نمود این
مطلع از اوست:

این سفر کردن و این بی سر و سامانی ما

بهر جمعیت دلہاست پریشانی ما

۱۵- سلطان سلیمان: ولد رشید سلطان سلیم است و بکثرت سپاہ و حشم و غلبہ
عساکر و خدم، بصف «و حشر سلیمان و جنودہ من الجن» موصوف در ایام او اکثر فرنگ
بحیطہ تصرف او در آمده و کمند تسخیر بر کنگرہ ی اغلب قلاع نفاع آن بلاد انداخت و
« و از آن تخمہ سہ کس بر تہ سلطنت رسیدہ اند اول ایشان دلو عثمان است و او در اوائل
« حال شخصی حشمی بودہ بکثرت اغنام از سایر صحرا نشینان ممتاز و هر صباح
« کہ خسرو انجم علم زرنگار بر زبر تل مینارنگ سپہر حضرت شعار نصب کردی دیکی طعام
« با علم یاقوت فام بر سر تلی کہ قریب بحشم او بودہ بردہ ندای **هل من مزید** در دادندی

۲۲۸- و. بن حضرت المر حوم سلطان بایزید ۲۲۹- و. ندارد. ۲۳۰- و. خواندگار
ایلدرم. ۲۳۱- و. اردو خان. ۲۳۲- و. ندارد. ۲۳۳- و. ندارد.
۲۳۴- و. ندارد. ۲۳۵- و. ندارد. ۲۳۶- و. ست و عشرين روی نمود.
* و. مطلب میان دو ستارہ را کہ ۳۶ سطر است و بانسانی «، مشخص گردیدہ ندارد.

« فوجی بجهت تماشا و فرقه فقرا و مساکین بجهت مدارا نزد او جمع می شدند و او بطریق
 « بزرگان نشسته بقسمت آتش اشارت میکرد شخصی از وی پرسید که: غرض از این چیست
 « گفت «مشق سلطنت میکنم» خوش خوش این خبر پادشاه وقت رسید بنا بر تمسخر و استهزاء
 « دلو عثمان را طلب کرده از این داعیه عظمیٰ پرسید، او نیز جرأت کرده مدعائی که داشت
 « بعرض رسانید و گفت 'گر جمعی تابع من باشند بعضی از الکای مخالفان که در این حدود
 « است بتصرف دیوان اعلیٰ میتوانم آورد، پادشاه و ارکان دولت صلاح در آن دیدند که
 « اهل زندان را که در آن وقت دو بیست کس بودند از زندان بیرون آورده تا این او کنند
 « بنا بر این او نیز آن جماعت را در ظل عنایت و حمایت خود آورده مایحتاج ایشان
 « از بهای گوسفندان و اموالی که داشت مهیا گردانید و روی توجه بجانب غزای کفار
 « آوردند، اتفاقاً حاکم آندیار به اقصای آن ملک رفته آن عرصه از منازعان و معاندان
 « خالی بود، القصه بی درد سر نیزه، و آمد و شد پیکان آن محروسه را بتحت تصرف در آورده
 « ضبط نمود و بتدریج کار بر کفار تنگ گرفته جبراً و قهراً برایشان مستولی شده و
 « استقلال تمام پیدا کرد و در آن اثنا دست تصرف سلطان روحش از عرصه بدن کوتاه
 « گشته پسرش آورد غزل قایم مقام او شد و صیت صلابت و مهابت او باطراف و اکناف
 « رسیده در آن ولا فرمان فرمای روم به هلاهل ممات مسموم گشته وارثی که لیاقت
 « آن امر خطیر را داشته باشد نبود لاجرم سران سپاه و گردن کشان کینه خواه بر او
 « اتفاق کرده پادشاهی برداشتند .

مصرع:

« این کار دولتت کنون تا کرا رسد » آری همواره فلك راشیوه این است ، که یکی
 « را از حسیض مذلت باوج سلطنت رساند، و دیگری را از تخت و جاه و اقبال به تحت
 « ادبار کشاند ، نه از آنش انفعالی و نه از اینش خوش ، حالی .

بیت

یکی را ز تخت کیان سرکشد
 چنین است رسم سرای بلند

« یکی را ز بخت سیه برکشد
 « نه زین شاد باشد نه ز آن درد مند

« جلوس سلطان مذکور بر تخت قیصره در شہور سنہ ست و عشر و ثمانمایہ
 « روی نمود . و تاحال کہ سنہ سبع و خمسین و تسعمایہ است در سلطنت آن دیار
 « متمکنند ، اما بواسطہ مداومت افیون، و خیالات قریب بسرحد جنون، دو سہ نوبت
 « لشکر بایران کشیدہ بحمد اللہ کہ کاری از پیش نبرده بلکہ بمحض لطف
 « الہی و دفتر اقبال شاہنشاهی بی سروسامان مراجعت نمودہ .

بیت

« سپاہ مورسیہ روی را نگر کہ کمر بہ بستہ در طلب منصب سلیمانی؟! »

بیت

« چہ دستبرد نماید کلیم در معجز چہ جای لشکر فرعون و عون ماہان است؟! »
 « چہ شك کسی را کہ دایہ ازل بہ شیر انما یرید اللہ لیدہب عنکم پرورده باشد
 « از کیدمشتی ناپاک چہ باک و ذات مستجمع الصفاتی را کہ اگر قایدہی قضا و قدر در مہد مثل اہل
 « البیتی کمثل سفینۃ النوح پرورش دادہ باشد، اورا از موج خیز حادثہ چہ اندیشہ !

بیت

« ہم سیادت در حسب، ہم پادشاهی در نسب کو سلیمان تا بہ انگشتش کندا نگشتی؟ »
 بہ ہمہ حال طبیعت موزونی دارد و گاهی بنظم اشعار خاطر عاظم میگمارد، این
 مطلع از اشعار او ثبت افتاد :

مطلع:

دیده از آتش دل غرقہ در آبت مرا کار این چشمہ ، ز سر چشمہ خرابست مرا
 ۱۶۔ شیبک خان: شیبک بن براق خان بن ابوالخیر خان، نسب او منتهی^{۲۳۷} میشود
 بہ اوزبک خان بن طغر لجه بن تقوقا آن^{۲۳۸} بن ماقری بن جوجی خان بن چنگیز خان،
 واینکہ بچند^{۲۳۹} واسطہ بہ چنگیز خان میرسد از کتب متقدمین و متأخرین معلوم میشود.
 القصہ در اوایل حال در کمال بیسامانی در ترکستان می گشت آخر در خدمت سلطان احمد^{۲۴۰}

۲۳۷۔ و. بمردم اوزبک. ۲۳۸۔ و. تقوقا بن مابوی ۲۳۹۔ و. باین چندا واسط

۲۴۰۔ و. سلطان محمد بن *۔ و. بیت میان دو ستارہ را ندارد.

میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا حاکم ماوراءالنہر رسیدہ و بعد از اندک مدتی از وی روی گردان شدہ بنیاد مکر و فریب نمود و باز بترکستان رفت آری، چنانکہ مشہور است **مصرع** این رہ کہ تو میروی بترکستان است. باز در شہور سنہ ست و تسعمایہ کہ ہرج و مرج در آن ملک راہ یافتہ بود با فوجی از عساکر بلا ماثر بدان ولایت معاودت کردہ باندک مدت روزگاری بحیثیہ تسخیر در آورد و در سنہ ثلاث و عشر و تسعمایہ بعد از وفات **سلطان حسین میرزا** چون در میان اولادش اتفاقی و دولتی نماندہ بود بخراسان آمدہ^{۲۴۱} اکثر ایشان را از میانہ برداشت، ولوای **انا و لا غیر** برافراشت، تا آنکہ بدست غازیان^{۲۴۲} ظفر شعار، بنیان عمرش منہدم گردید چنانکہ مذکور شد^{۲۴۳} و با وجود ترکیت و جلیفت، خود را در اکثر فنون استعداد و ذات مہندس داشتہ^{۲۴۵} در تصویر استاد بہزاد نقاش کہ تامصور قدرت انسانی بر تخته ہستی چہرہ گشائی نمودہ چون آن مصوری چابک دست نکشیدہ و در خط **مولانا سلطانعلی** کہ کلک کرام الکاتبین مثل او خوش نویسی بر صفحہ وجود^{۲۴۶} نہ نگاشتہ، دخل بحدی کردی کہ در صورت، او را بقلم کلک اصلاح نمودی و خط او را بنوک قلم مور^{۲۴۷} رقم نسخ کشیدی و گفتی کہ چنین می باید کشید ☆ و چنین می باید نوشت ☆ و در زمان خود حکم کردہ بود کہ شعرا شاہنامہ فردوسی را ترکی کنند و در محلی کہ ہرات مسخر او شد این مطلع گفت^{۲۴۸} و تزد ارباب ادب ہرات فرستاد و چہل تومان کپکی^{۲۴۹} کہ دوست تومان تبریزی باشد خواہی نخواہی صلہ گرفت، بقیہ اشعار او از این معلوم^{۲۵۰} می توان کرد.

مطلع

قاضی و قیزوقاز و قوزی و قمیز گرك ای مردمان شہر ہری بارجہ میز گرك
 ۱۷۔ عبید اللہ خان بن سلطان محمود :^{۲۵۱} برادر زادہ ی^{۲۵۲} شیک خان مذکور
 است و او بغایت سفاک و بیرحم و بی باک بودہ . **مصرع**^{۲۵۳} «جز جور و ظلم پیشہ آن بدکنش

- ۲۴۱۔ و . ندارد . ۲۴۲۔ و . ندارد . ۲۴۳۔ و . ندارد . ۲۴۵۔ ب . ندارد .
 ۲۴۶۔ و . ندارد . ۲۴۷۔ و . موروثی۔ * و . مطالب میان دو ستارہ را ندارد . ۲۴۸۔ و . ندارد . ۲۴۹۔
 و . کپکی . ۲۵۰۔ و . بقیہ اشعار از این معلوم نما . ۲۵۱۔ و . عبد خان ۲۵۲۔ و . پسر سلطان محمود .
 ۲۵۳۔ و . ندارد .

نبود، و بغير از عداوت آل رسول الله عليه وآله وسلم نظير اندیشه دیگر نمیگماشت و بواسطه آن اکثر بلدان^{۲۵۴} خراسان ویران شده و به شأمت او بسیاری از عجزه و رعایا بآب تیغ تیز غریق بحر فنا^{۲۵۵} گشتند، گویند عدد قتیلاش^{۲۵۶} از چهل هزار افزونست و کشتگان معارك او از شمار بیرون، در واقع که این عبیدالله^{۲۵۷} زیاد از آن عبیدالله است علیه اللعنه^{۲۵۸} با وجود اندک طبع خوب و ذهن مرغوب که داشت در سخاوت بی مثل و در شجاعت بی بدل بود باز بدین اخلاق زمیمه و اطوار لئیمه مبادرت مینمود و با اینهمه شعر هم میگفت^{۲۵۹} این مطلع از اوست .

مطلع :

دوست ساقی شد دلا جام محبت نوش کن

نیست وقت گفتگو دم در کش و خاموش^{۲۶۰} کن

۱۸- شاه عادل : چند سال سلطنت^{۲۶۱} شهرلار تعلق^{۲۶۲} بدو داشت ، پادشاهی

خوش طبع کامگار، و سروری شجاع و چابک سوار بود، در کمانداری و شکار^{۲۶۳} اندازی روح بهرام گور از او منفعل، و در استعمال نیزه و شمشیر صد چون گیو و پشنگ از وی خجل نسب او بگرگین^{۲۶۴} میلاد میرسد و حالا^{۲۶۵} قریب بسه هزار سال میرسد که این دولت در درخاندان ایشان مانده، در شهورسنه^{۲۶۶} اثنی و خمسین و تسعمایه بدست یکی از مجهولین بزخم^{۲۶۷} کارد کشته شد این مطلع از جمله اشعار اوست .

مطلع :

کهن شد قصه مجنون حدیث درد من بشنو

بهر افسانه^{۲۶۸} عمر خود مکن ضایع سخن بشنو

۲۵۴- و. بلدات ۲۵۵- و. گردید . ۲۵۶- و. قتیلاش* و . جمله میان دو

ستاره را ندارد . ۲۵۷- و . میفرمود . ۲۵۸- و. بینوش ۲۵۹- و. حکومت ۲۶۰-

و. بآن خدام ۲۶۱- و. تیراندازی ۲۶۲- و. ندارد . ۲۶۳- و. قریب هزار سال است

که حکومت آن ولایت در آن خاندان ۲۶۴- و. خمسین تسعمایه ۲۶۵- و. ندارد . ۲۶۶-

و. بهر افسانه ضایع مکن خود را سخن بشنو!

۱۹۔ میرزا شاہ حسین : حسین بن شاہ بیگ بن امیر ذوالنون ارغون، امیر ذوالنون یکی از امرای معتبر سلطان حسین بود و حکومت قندهار تعلق باومیداشت و بعد از او شاہی بیگ چند روز در آن ولایت علم ایالت برافراشت آخر محمد بابر پادشاہ بن سلطان ابوسعید میرزا لشکر بدان ولایت کشید و اوتاب مقاومت نیاورده در شہر قندهار متحصن شد و زمان محاصره سه سال امتداد یافت آخر بصلح شہر را تسلیم کرد و خود بصوب ولایت سند روان شد و تا آخر ایام حیات دارائی آن مملکت بدو مخصوص بوده است بعد از آنکہ ^{۲۶۸} شاہ روح، دست تصرف از شہر بدنش کوتاه کرد میرزا شاہ حسین برمسند پدر نشسته والی سند ^{۲۶۹} و آن حوالی شد و بعمارت قلاع و تعمیر ^{۲۷۰} بقاع موفق بود و حالیا قریب بیست سال است کہ فرمانفرمای آنجا است و او مشہور است کہ بحدت ذہن و دوام عیش مشغول بوده و گویند در تصویر ^{۲۷۱} دستی دارد و گاهی ^{۲۷۲} بگفتن نظم خاطر می گمارد و این مطلع از اوست :

دامن بمیان برزده جانانہ ام امروز
من عاشق آن طور یتیمانہ ام امروز

۲۶۷۔ و. هند ۲۶۸۔ ب. شاہرخ !! ۲۶۹۔ و. هند ۲۷۰۔ و. توفیق ۲۷۱۔ و.
در تصویر گاهی دستی دارد . ۲۷۲۔ و. بلکہ .



عبداللہ خان شیبانی (اوزبک)

صحیفه دوم

در ذکر اسامی^۱ سادات رفیع الدرجات^۲ عظام و علمای اعلام و آن مشتمل بر دو صحیفه است^۳.

صحیفه اول: در ذکر سادات رفیع الدرجات.

۲۰- میر عبدالباقی: از اولاد شاه نورالدین نعمت الله است^۴ که از غایت

شهرت احتیاج به تعریف ندارد.

امیدی تهرانی^۵

کآید از نکبت او بوی نبی مرسل^۶

گلستان بنی فاطمه عبدالباقی

خدمتش با وجود نسب و کمالی که داشت به حایه حسب آراسته بود، با همه رتبت که

داشت دایم همت بر رعایت حال^۷ درویشان میگماشت، چنانکه میل خاطر^۸ عاظر او باین

جماعت وافی هدایت^۹ از این رباعی که گفته معلوم میشود.

رباعی:

ره نیست بوادی سلامت مارا

مسکن شده کوچه ملامت مارا

اینست طریق تا قیامت مارا

درویشانیم ترک عالم کرده

۱- و. ندارد. ۲- و. ندارد. ۳- و. ندارد. ۴- و. ندارد. ۵- و.

ندارد. ۶- نبی المرسل. ۷- و. فقرا

* و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

چون خیالت نرود هرگز از پیش نظر

صد رعت بینم و گویم که خیالست مگر

۲۲- امیر معزالدین محمد: از جمله سادات و نقبای اصفہان است و در فقہ و سایر علوم سرآمد علمای زمان خود^{۲۴} است و در^{۲۵} عنفوان جوانی بشرف طواف بیت اللہ الحرام و سیدالانام علیہ الصلوٰۃ والسلام و سایر ائمہ دین صلوٰۃ اللہ و سلامہ علیہ و علیہم اجمعین مشرف شدہ بود و بعد از آن مدت ہفت سال منصب صدارت صاحبقرانی تعلق باو میداشت، آخر ترک آن گفتہ در روضہ منورہی مقدسہ سدرہ مرتبہ رضویہ علی ساکنہم السلام والتحیہ معتکف^{۲۶} شدہ اوقات بابرکات خود را صرف طاعات و عبادات کہ مقصود از ایجاد ثقلین است میفرمود ☆ قطع نظر از فضایل و کمالات و خلق و تواضع و اختلاط ایشان با عامہ خلائق نہ در مرتبہ ایست کہ در شرح و بیان آید و طبع ایشان در شعر درجہ کمال دارد ☆ این غزل از ایشان است تخلص^{۲۷} ایشان فیضی است.

غزل:

به پیش خال و خطت مشکناں یعنی چه	به پیش شمع ^{۲۸} رخت آفتاب یعنی چه
و گرنہ با دل پر درد خواب یعنی چه	خیال نرگس مستت ز دست برد مرا
بروی آتش سوزان حباب یعنی چه	عرق بروی تو هر کس کہ دید میگوید
و گرنہ در دل شب آفتاب یعنی چه	درون حلقہ زلف تو رخ نمایانست
دل پر آتش و چشم پر آب یعنی چه	خیال شمع اگر نیست در دلت فیضی
	در یکی از کتابات ^{۲۹} این رباعی را کہ زادہی طبع ایشانست بمن نوشته بودند .

رباعی:

تادور زمحمل^{۳۰} جمالت شدہ ام نومید ز دولت وصال شدہ ام

۲۴- و. ندارد. ۲۵- و. از. ۲۶- و. بعبادت و طاعت مشغول .
* و. جملہ میان دو ستارہ را ندارد. ۲۷- آ. ب. ندارند. ۳۸- و. ماہ. * و. این بیت را ندارد. ۲۹- و. مکتوبات. ۳۰- و. محفل .

پیوستہ بود خیال تومونس جان شرمندہ زالطاف خیالت شدہام
درشہور سنہ اثنین و خمسین و تسعمایہ^{۳۱} متوجہ حج بودند کہ درشہر بصرہ وفات
و در کربلا مدفون شدند *

۲۳۔ امیر محمد امیر یوسف: ^{۳۱} سید دانشمند خوش طبع پاکیزہ روزگار بود و
طبع زیبای ^{۳۲} او صراف دُر معانی و لطف عمیمش چارہ ساز فقیران ^{۳۳} بوادی پریشانی، اصل
وی از شکر ابری ^{۳۴} است و والد او ^{۳۵} میر عزالدین یوسف در ایام سلطان حسین میرزا
بہرات رفتہ بود آن خلاصہ سادات در آن آب و ہوا نشوونما یافتہ بحسن سعی ^{۳۶} شیخ الاسلام
باعلی مراتب فضایل و استعدادات ترقی فرمود، در زمان سلطنت حضرت صاحبقران مغفور
در خراسان بمنصب صدارت و امارت قیام و اقدام مینمودند، آخر بواسطہ شرارت بعضی
مفسدان بحکم امیرخان کہ حاکم ^{۳۷} خراسان بود در روز چہار شنبہ ہشتم ^{۳۸} رجب سنہ
سبع و عشرین و تسعمایہ شہید شد، گویند در آن محل قطعہ ای ^{۳۹} گفتہ^{۳۹} و نزد امیر مذکور
فرستادہ^{۴۰} این یک بیت از آنست .

بیت:

بناحق ارچہ مرا میکشی ولیک بہ بین کہ عاقبت چہ کند با تو خون ناحق من
و جناب امیر از غایت اخلاق پسندیدہ خلقی تخلص می کردہ اند این دوسہ ^{۴۰} مطلع
از جملہ اشعار ایشانست :
باستقبال قدرت ^{۴۱} سرورا رفتار بایستی بتعریف دہانت غنچہ را گفتار بایستی



- ۳۱۔ و . سید محمد یوسف . ۳۲۔ و . ندارد . ۳۳۔ و . ندارد . ۳۴۔ و .
سکرات خراسان است . ب . سنکرا بری . ۳۵۔ و . معزالدین - ب . امیر غوا .
۳۶۔ و . ندارد . ۳۷۔ و . احکم ! ۳۸۔ و . ندارد . ۳۹۔ و . چیزی فرمودہ .
۴۰۔ و . این مطلع از اوست . ۴۱۔ ب . قدرت .

* و . بجای مطالب میان دو ستارہ نوشتہ است: در بصرہ فوت شد .
*: و . جملہ میان دو ستارہ را ندارد .

مارا هوای^{۴۲} وصل تو از سر نمیشود مشتاق خدمتیم و میسر نمیشود

☆☆☆

ز خیل اهل وفائیم در زمانه تو سگ توئیم ولی دور از آستانه تو
۲۴۔ امیر تقی الدین محمد: ولد حضرت امیر جمال الدین صدر است در کسب
 فضایل و تقوی^{۴۳} و طهارت دقیقہای فرو نگذاشتی و در سخاوت و کرم، و صرف دینار و درم، اقتدا
 بائمہ دین صلوات اللہ علیہم اجمعین مینمودندی بعضی اوقات درہرات^{۴۴} **بصدارت من**
مشغول می بودند، و در اواخر حیات قصد زیارت^{۴۵} بیت اللہ الحرام و زیارت سید انام
 صلوات اللہ الملک العلام کرد و در آن راه انواع رنج و عنایت قید و زندان کشیده آخر در قدس
 خلیل داعی حق را لبیک^{۴۶} اجابت گفته مرغ روح پر فتوحش بحظایر^{۴۷} قدس پرواز
 کرده همانجا مدفون شد رحمة اللہ تعالی و کان ذالک فی شہور سنہ اربع و اربعین و تسعمایہ،
 سید مذکور در خوش طبعی و خوش صحبتی مسلم و در صنایع شعر و عروض و معماری بدل عالم
 بود، این مطلع از اوست:

آن شوخ کہدی و عہدی صد گونه جفا کرد المنۃ للہ کہ امروز وفا کرد

۲۵۔ میرزا شرف جہان: فرزند ارجمند و خلف سعادت مند قاضی جہانست و در علو
 فطرت^{۴۸} و سخا^{۴۹} و ہمت از نوادر زمان، سلسلہ نسبش^{۵۰} از رقت و زیب سر لوحہ بیان و تہذیب
 مستغنی است مصرع: ای تو مجموعہ خوبی ز کدامت گویم، شرف ذات را با جہانی صفات
 و کمالات جمع ساختہ و علم **انک لعلی خلق عظیم** بر افراختہ، این چند مطلع از اشعار
 آبدار ایشانست:

شعر

شد سینه بصد چاک ز تیغ ستم او بیرون نشد از سینه صد چاک، غم او

- ۴۲۔ و خیال . ۴۳۔ و . و کمال دقیقہای . ۴۴۔ و . درہرات اقامت نمودی .
 ۴۵۔ و . ندارد . ۴۶۔ و . ندارد . ۴۷۔ و . بقضای . ۴۸۔ و . سلیقہ .
 ۴۹۔ و . ندارد . ۵۰۔ و . با امام زمن امیر المؤمنین حسن منتهی میشود .
 * و . این بیت را ندارد . * و . جملہ میان دو ستارہ را ندارد .



تا مرا در نظر مدعیان خوار کند هر چه گویم بخلاف سخنم کار کند



بامن سخن از فرقت دلدار مگوئید از مرگ سخن بر سر بیمار مگوئید



به پیش او سخن از حال زار من مکنید بدین بهانه تکلم بیار من مکنید
 ☆ باعتقاد راقم حروف اگر مصرع اخیر را چنین خوانند گویا بهتر است «بدین بهانه
 سخن بانگار من مکنید» ☆ .

۲۶- **میر قدسی** : ☆ مسمی ابطحی کر بلائی ☆ از نجبا و نقبای آنجاست اما پدران
 ایشان بخراسان آمده^{۵۱} در سبزوار ساکن شده اند و او^{۵۲} سیدی آدمی وش وفانی مشرب نفس-
 الأمری است و بغایت متعبد و متقی و در شعر شناسی هم مسلم جمهور و در دیوان مهر ورزی
 مقدم و دستور و خود نیز شعر بسیار گفته، **قدسی**^{۵۳} تخلص میکردند این مطلع از جمله
 اشعار اوست .

مطلع:

من که باشم که تورا دشمن من باید بود

در پی بودن و نابودن من باید بود

۲۷- **شاه صفی** : برادر شاه قوام الدین نور بخشی است بسی درویش وفانی
 مشربست خالی از طالب علمی نیست و بشرف حج و زیارت مرقد مطهر حضرت پیغمبر و ائمه دین
 صلوات الله علیهم اجمعین مشرف شده و در شعر گفتن ذهن خوب دارد . این رباعی
 و چند مطلع از اوست .

۵۱- و. رفته. ۵۲- و. سیدی آدمی وش وفانی مشرب و نفیس الامر بغایت متعبد و متقی و در
 شعر شناسی مثل جمهور و در دیوان مهر ورزی مقدم مشهور . ۵۳- و. تخلص او قدسی است.
 ☆ و . جمله های میان دو ستاره را ندارد .

رباعی :

هرگز دل هیچکس میازار صفی تا بتوانی دلی بدست آرصفی
سررشته همین است نگهدار صفی زنهار صفی هزار زنهار صفی

مطلع:

خوش آنروزی که دشنام من بدنام میدادی
دعا هر چند می کردم مرا دشنام میدادی

* * *

ای عقل کجا ما سر سودای تو داریم

دیوانه عشقیم، چه پروای تو داریم

۲۸ - **امیر هادی**: موسوی است در او ایل حال^{۵۴} بطلب علم مشغول بود اما عاشقی

زود او را از آن کار باز آورد و بسیار خوش صحبت و خوش خلق بود در نزد اهل قبضه بسیار مسلم بود، مدتی احتساب ممالک محروسه نواب حضرت صاحبقرانی تعلق^{۵۵} بدو داشت در آن حال از او امور منکر صادر شد که نهی آن از جانب صاحب^{۵۶} شرع امر معروف بود و در او آخر عمر روزی^{۵۷} چند بتولیت آستانه ملائک آشیان روضه^{۵۸} رضویه علی ساکنهم السلام والتحیه مشرف شده بنظم گفتن میلی میکرد، و این دوسه مطلع از اوست:

شعر

بجان رسید دل از محنت جهان مارا اجل کجاست که منت نهد بجان مارا

رقیبان معتبر در کوی او، من خوار و زار آنجا
سگان را پیش او صد قدر و من بی اعتبار آنجا

نهادی بردلم داغ نهان و سوختی جان را
بدر دو داغ هجران چند سوزی نامرادان^{۵۹} را

۵۴- و. ندارد. ۵۵- و. متعلق باو بود. ۵۶- و. ندارد. ۵۷- و. ندارد.
۵۸- و. رضیه. ۵۹- و. ناتوانان را.

وہم این مقطع بدو منسوب است :

گفتم تیغ کین بردار و اول قتل **ہادی** کن

بگفتا ، درره عاشق کشی ہادی نمیخواہم

۲۹- **امیر حاج:** ۶۱- از جملہ سادات جنا بدخر اسانست و در طہارت اصل و لطافت طبع

مستغنی از تحریر و بیان، گویند کہ انقطاع و تجردش در مرتبہای بود کہ روزی امیر علی شیر

بحجرہی او در آمدہ آن منزل را چون خاطر مخزون^{۶۲} اہل دل از متاع دنیوی خالی دید لاجرم

تفقیدی بخاطر آورده جمع ما یحتاج اورا از نقد و جنس سامان و سرانجام^{۶۳} نموده بدانجا

فرستاد،^{۶۴} میر چون بو ثاق خود آمد آن اسباب^{۶۵} و براق را ملاحظہ نمود در آن حجرہ را فراز

کرده بحجرہ دیگر تحویل فرمود؛ از شعر بفنون غزل و قصیدہ میل ایشان بیشتر بوده ☆

و ہمیشہ خاطر خطیر بر مداحی اہل بیت می گماشتہ این ابیات از جملہ غزلیات آن منبع-

السعادات است ☆ .

مطلع :

چو آتشی کہ نشیند می و باز بر آید

ہزار عابد صد سالہ از نماز بر آید

ز سینہ ہر نفسم آہ جانگداز بر آید

بمسجد ار بخرامی بلطف آن قدو قامت

☆☆☆

☆ اگر در گوشہ غم دور از آن سیمین بدن میرم

خلل در کار عشق آید در آن روزی کہ من میرم

☆ بخاطر فاطر چنان میرسد کہ این بیت **جامی** کہ میفرماید ☆ :

۶۰- ب. این مقطع را ندارد. و . بخندہ گفت در عاشق کشی ہادی نمیخواہم .

۶۱- و . میر حاج . ۶۲- و . ندارد . ۶۳- و . ندارد . ۶۴- و . حضرت امیر

۶۵- و . براق و پرتال !!

* و . جملہ میان دوستارہ را ندارد . * و . این بیت را ندارد . * و . جملہ میان دوستارہ را ندارد ،

و این بیت را ہم از امیر حاج ثبت کردہ در حالی کہ از جامی است .

شہید عشق را جز من کسی ماتم نمیدارد
 که خواهد ماتم من داشتن روزی که من میرم
 بدو نسبت است، جامی اگر مضایقه کند این بیت آھی^{۶۶} بدو عوض داده شود.
بیت:

خوش آنکه پہلوی هم، چون برگ های نرگس
 جمعی نشسته باشند جامی در آن میانه
 این مطلع و بیت در جواب خسرو علیه الرحمہ از اوست:
 من بیدل، که از عشقت در آب و آتشم شبها
 چو شمع افتاده^{۶۷} از تاب تبم تبخاله بر لبها
 نہ صورت بردر و دیوار صورتخانه چین است
 تورادیدند خوبان و تہی کردند قالبها

۳۰ - میرزا قاسم: کہ^{۶۸} قاسمی تخلص میکند از سادات جناب دست^{۶۹} واز
 اکثر خوش طبعان ولایت خراسان^{۷۰} بمزید علم و عبادت و فہم و فراست ممتاز و مستغنی است. ✨
 در شعر و عروض و معما سرآمد است. از اولاد امیر سید جناب دست کہ ہمیشہ پیشوای و مقتدای
 آن ولایت بودہ اند و حالا برادر او امیر ابو الفتح در شہر خود بدان کار مشغولست، اما امیر
 مذکور با وجود ✨ بذل و سخا و کرم ✨ و علو شأن دایم بمضمون بلاغت مشحون **الفقر فخری** عمل
 کردہ بطریق ائمه کرام علیہم السلام اوقات میگذرانند و در ویشی و فقر او زیادہ از آنست کہ
 تعریف توان نکرد. بہمہ صفتی آراستہ و با کثر کمالات^{۷۱} پیراستہ است ہمہ قسم شعر میگوید
 اما در مثنوی سرآمد زمانست بی تکلف در مدح گستری بی بدل است و کسی در این زمانہ
 مثنوی را بہتر از او نگفتہ و در مثنوی چہار کتاب نظم کردہ نظم اول **شاهنامہ** کہ فتوحات

۶۶ - و. آتی. و این اشتباه فاحش است. آھی نام شاعر است و آتی معنی ندارد.

۶۷ - و. در ۶۸ - و. او قاسمی تخلص دارد. ۶۹ - و. جناب دست. ۷۰ - و.

آراستہ و پاکیزہ است!

* و. جملہ میان دو ستارہ را ندارد. * و. جملہ میان دو ستارہ را ندارد.

زمان حضرت صاحبقران مغفور را نظم نموده. این چند بیت در صفت جنگ از آن کتابست :

غبار آنچنان در هوا شد حجاب	که ره بست بردعوت مستجاب
ز والای گلگون سنان بهره مند	شفق از زمین نیزه داری بلند
یلان غرق آهن ز سر تا پپای	چو صورت که گیرد در آئینه جای
نہان در زرہ مہوشان زمان	چو در حلقہ دیدہ ہا مردمان
یلان از تبرزین فتادہ نگون	چو از تیشہ کوهکن بیستون
فرو مانندہ اسبان ز جولان ہمہ	چو اسبان شطرنج بیجان ہمہ

این سه^{۷۱} بیت ہم در تعریف باغ از همان کتابست:

صنوبر زدہ شانہ گیسوی خویش	کشیدہ دل آدمی سوی خویش
عیان شاخ گل ز آب روشن ضمیر	چو قد بتان در لباس حریر
سہی، سرو و آب، از درخشندگی	بود خضرو سرچشمہ زندگی

دیگر کتاب **لیلی و مجنون** کہ باسم صاحبقران گفته این دو بیت در خطاب لیلی با

ناقہ مجنون از آن کتابست.

از لیلی و مجنون:

گلزار جہان تہی کن از خار	کان غیرت صد ہزار گلزار
روزی کہ ز بوی گل شود مست	خاری تزند بدامنش دست



این دو بیت نیز از آن کتابست :

☆ حرف غم او ز صفحہ دل	حاشا کہ شود بگریہ زایل
داغ دل لالہ در بہاران	زایل نشود بآب ^{۷۲} باران ^{۷۳}

۷۱- و. دو بیت. ۷۲- و. باہر باران ! ۷۳- و. یک بیت از دو بیت را آورده آنہم
مغشوش بدین صورت: حرف غم لالہ در بہاران! زایل نشود باہر باران!!
* و. ندارد .

این دو بیت را هم در بیماری لیلی گوید:

شد ساعد سیم نازینش
چون نای قلم در آستینش
شدمهری پشت آن سمن بر
چون رشته دُر زپای تاسر
دیگر، کتاب **گوی بازی** صاحبقرانست بنام **کارنامه** که حسب الامر مطاع در سلک
نظم کشیده، این سه بیت در صفت گوی بازی در آنجاست :

چوگان بکفش چو برستور است
موسی و عصا و کوه طور است
هر گوی زری^{۷۴} چنانکه خواهی
از ضربت صولجان شاهی
در مرکز ماه رفته، آن سان^{۷۵}
چون زرده درون بیضه پنهان
دیگر **خسرو و شیرین** است که **بنام من گفته**^{۷۶} و این دو بیت در مناجات^{۷۷} از آن
کتاب ثبت افتاد:

ز خال و عارض خوبان^{۷۸} مهوش
مرا در خرمن هستی زن آتش
که چون سوزم بدوزخ نبودم کار
که خاکستر نسوزد کس دگر بار
این چند بیت در خطاب عاشق با شمع نیز از آن کتابست :

تورا چون^{۷۹} من در این دیر غم انجام
مگر دادی است از بیداد ایام
که می بینم دلت ز آنسان^{۸۰} مشوش
بجای خاک بر سر کرده آتش
تو گرداری ز شب تا صبحدم^{۸۱} سوز
من بیچاره میسوزم شب و روز
تورا از گردش چرخ جفاکیش
چومن بس عقده‌ی مشکل بود پیش
که از تاب غمت می باید افروخت
توئی آن مرغ آتش^{۸۲} خوار خونخوار
چومن نازنده‌ای می بایدت سوخت
بصد خون دلت دور زمانه
کاز آتش خوردنت سرخست منقار
دهد، از قطره‌ی اشک، آب و دانه

۷۴- و. زدی! ۷۵- و. آسان! ۷۶- و. ندارد. ۷۷- و. که در مناجات

از آنست. ۷۸- و. آن شوخ. ۷۹- و. تو را من چون. ۸۰- و. زین سان.

۸۱- و. تا صبح این سوز. ۸۲- آ. آتش بار.

بآتش زندہ ای همچون سمندر مگر آب حیات ، توست ، آذر ؟

این دو بیت نیز در صفت بہاران از آن کتابست:

دہان غنچہ گل شبنم آمیز^{۸۳} لبش از خندہ شیرین شکر ریز

زدلکش غنچہ های^{۸۴} ناگشودہ ہزاران سبزہ ی گلگون نمودہ

اشعار خوب او بسیار است و زیادہ از این موجب اظناب میشود این^{۸۵} چہار بیت

ہم از اوست :

بر آی ای جان ز تن بہر نثار اکنون کہ یار آمد

اگر در^{۸۶} عاشقی روزی ، مرا خواہی بکار آید

☆☆☆

دل دیوانہام از یار جدا میگردد کس ندانست کہ دیوانہ کجا میگردد

رباعی

در عشق تو گر چنین حزین خواہم بود رسوای زمانہ بعد از این خواہم بود

دلدار اگر توئی ، چنان خواہم شد دلدادہ اگر منم ، چنین خواہم بود

۳۱- میرزا اصغر :^{۸۷} از سادات رضویست ولد امیر غیاث الدین عزیز است ،

حضرت میر ، در فصاحت ، بی نظیر زمان ، و در بلاغت ، فرید دوران ، خود بود ، در شعر گفتن

و شناختن مسلم روزگار ، فنائی تخلص میکرد ، این چند مطلع از اوست :

بمیزان نظر حسن تو را با ماہ سنجیدم

میان این و آن فرق از زمین تا آسمان دیدم

☆☆☆

۸۳- و غنچہ تر شبنم آویز . ۸۴- و نوگشودہ . «غنچہ اگر گشودہ شد گل میشود» !

۸۵- و این دو مطلع . ۸۶- و اگر روزی مرا در عاشقی . ۸۷- و میرزا اسود!

☆ ہر شب کنم اندیشہ ، تا دل ز تو برگیرم
چون صبح شود روشن، مهر تو ز سر گیرم
۸۸ نمیدانم چسان گویم بشمع خویش سوز دل
کہ گر دم میزنم سوی رقیبان میشود مایل

☆☆☆

۸۹ غبارم کن خدارا . در رهی کان مه گذر دارد

بود دامن کشان روزی مرا از خاک بردار
۳۲- **امیر سید شریف**: ولد امیر سید شریف باقی^{۹۰} است کہ ایشان نیز از اولاد سید
شریف علامہ اند امیر مذکور درسخا و کرم و بذل دینار و درم معروف و مشہور جہانست
و در خلق و تواضع یگانہ دوران و در علوم کہ موروثی اوست زحمت^{۹۱} بسیار کشیدہ اما
بواسطہ آنکہ مہمات جزوی^{۹۲} و کلی دارالملك شیراز بی او سامان نمی یابد مجال مطالعہ
ندارد و در شعر غزلہای عاشقانہ دارد این مطلع از اوست :
دورم ز بزم وصل تو ، ای ماہ چون کنم جان بر لبم^{۹۳} ز نالہ رسید آہ چون کنم
۳۳- **شاہ طاہر**: میگویند کہ از نسل خواندیانست^{۹۴} اول در کاشان متوطن بودہ
بواسطہ بد^{۹۵} نامی متوجہ ہند شدہ در آنجا بواسطہ فضل ترقی تمام کرد چنانکہ وکیل^{۹۶}
نظام شاہ پادشاہ ہند شد ☆ اما در آنجا برخلاف اعتقاد اہل ایران نسبت باو علم
مذہب اثنا عشریہ برافراخت بلکہ پادشاہ را نیز از جملہ شیعہ اہل بیت ساخت ☆ و در
شہورسنہ اثنین و خمسین و تسعمایہ متوجہ عالم عقبی گردید، در جمیع اصناف شعر میگفتہ

۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲- و. این دو بیت را ندارد . و. ثانی. ۹۰- و. جفای. ۹۱- و. ۹۲- و.
ندارد . ۹۳- و . جانم بلبز نالہ. ۹۴- منظور دو دمان خواندیان کہ مؤلفان
روضۃ الصفا و جیب السیر باشند . ۹۵- و. ندارد ۹۶- و. صدر نظام پادشاہ شد.
* شگفتا ! این بندہ مصحح پیش از آنکہ مطلع غزل فنائی را دیدہ باشد غزلی سرودہ
بود کہ مطلع آن گرچہ در وزن باغزل فنائی اختلاف دارد لیکن موضوع و مفہوم یکی است
و مطلع اینست : ہر شب اندیشہ کنم تا ز تو دل برگیرم چون شود صبح، بدل مهر تو، از سر گیرم .
* و. جملہ میان دو ستارہ را ندارد

خصوصاً قصیدہ و این مطلع قصیدہ بہ تتبع انوری از اوست :

مطلع :

شاهد مهر چو آید بشبستان حمل لاله فانوس برافرازد و نرگس مشعل

☆ و این دو بیت مطلع غزل نیز از اوست :

در غم او لذت عیش از دل ناشاد رفت

خو ، بغم کردیم چندانی کہ عیش از یاد رفت

☆☆☆

بیرون میا کہ شہرہی ایام میشوی

ما کشتہ می شویم و تو ، بد نام می شوی ☆

۳۴۔ قاضی روح اللہ : برادر قاضی جہانست و در ملائمت طبع و چاشنی سوز محبت

یگانہ زمان ، و در قزوین ایشان را از سادات قاضی^{۹۷} سیف الدینی میخوانند و قاضی

سیف الدین کہ جَد ایشانست از کبائر^{۹۸} سادات و علمای قزوین بودہ^{۹۹} و قضای شہر مذکور

اباعن جَد تعلق بایشان دارد^{۱۰۰} و قاضی روح اللہ مذکور نیز بامر قضا اشتغال می نمود ،

اخلاق حمیدہ و اوصاف پسندیدہی او از حد و حصر بیرونست پیوستہ بامردم شاعر^{۱۰۱} و ملا صحبت

میداشتہ چنانکہ می گفتہ اند کہ : حسرت^{۱۰۲} من در دنیا ہمین است کہ بعد از من ، مردم با ہم

نشستہ اشعار خوب خوانند و من از آن محروم باشم ، آخر از آنچه اندیشہ داشت فلک جفاگار

کج رفتار بر سرش آورد و کان ذالک فی شہورسنہ ثمان واربعین و تسعمایہ ، اشعاری کہ

بہ یاد داشت از دہ ہزار متجاوز بودہ ، اشعار او بسیار است . اما بیک مطلع اختصار رفت :

مراس^{۱۰۳} غرقہ بخون چشم اشکبار از تو

بہ غیر^{۱۰۴} خون دلم نیست در کنار از تو

۹۷۔ و سیف الدین می خوانند و حضرت قاضی . ۹۸۔ و کبار ۹۹۔ ب. است .

۱۰۰۔ و داشته ۱۰۱۔ و . ب مردم ملا میل داشت . ۱۰۲۔ و . غصہ . ۱۰۳۔ آ. ب. چہ خون۔

دل کہ مرا . ۱۰۴۔ ب. مراد لی است بخون چشم .

* و مطالب میان دو ستارہ را ندارد .

۳۵۔ میر عبدالباقی: پسر قاضی جہانست و ہم در اوان جوانی وداع عالم فانی
کرده این دو بیت از اوست :

مطلع :

ساقی مطلب جانب میخانہام امروز کاز خون جگر پرشده پیمانہام امروز



گہی^{۱۰۵} کہ زلف نقاب رخ چوماہ کنی نہان کنی رخ و روز مرا سیاہ کنی
۳۶۔ قاضی محمود : ولد قاضی روح اللہ مذکور است و در تحصیل علوم از خود
به تقصیر راضی نیست امید کہ موفق باشد و گاہی نیز شعر می گوید این دو مطلع
از اوست :

با غیر برای دل من با سرکین باش بامن کہ سگ کوی توام بہتر از این باش



وہ کہ این گرمی مرا آتش بجان می افکند شمع من پرتو بروی دیگران می افکند
۳۷۔ میر عبدالکریم: دخترزادہ قاضی جہانست در بعضی اوقات بملازمت صاحب
قرانی سرافراز بود و در روانی طبع وحدت فہم ممتاز این مطلع از اوست :

مطلع :

تا چند از فراق تو دررد^{۱۰۶} و جفا کشم رحمی ! کہ برب آمدہ جان بلا کشم
۳۸۔ میر حسین : برادر کوچک میر عبدالکریم است ولد میر عبدالعظیم کہ احتیاج
به تعریف ندارد و جوانیست در کمال صورت و سیرت و با وجود آنکہ سن او از بیست
تجاوز نکرده^{۱۰۷} جامع اصناف فضایل و حاوی انواع استعدادست و نیکو خصایل ، این
مطلع از اوست :

مطلع :

من عاشق آن روی چوماہم چہ توان کرد دیوانہ آن زلف سیاہم چہ توان کرد

۱۰۵۔ و. گہی زلف. ۱۰۶۔ ب. دروغم کشم ۱۰۷۔ و. اصناف فضایل و استعدادات
آراستہ این از اوست .

۳۹۔ خلیفہ اسد اللہ: ولد خلیفہ ہدایت اللہ اصفہانی است از سادات بزرگ آنجاست . جوانی متقی ، فاضل ، درویش نهاد است و ہمیشہ رعایت اہل استحقاق می نماید و اغلب بدرس و افادہ مشغولی می فرماید این رباعی از اوست .

رباعی:

شمعی کہ بسوخت جان غم پروردم تا گفت کہ پروانہ خویشت کردم
می میرم اگر نمی روم نزدیکش میسوزم اگر بگرد او میگردم

۴۰۔ «^{۱۰۸} میرزا سلطان ابراہیم امینی^{۱۰۹}: مردی ملازمت^{۱۱۰} دوست بود . در « اوایل صدر سلطان حسین میرزا گشته در شعر و انشاء خود را یگانہ دوران خیال داشت و « و از جملہ^{۱۱۱} نتایج طبع او تاریخ فتوحات^{۱۱۲} شاهی، معارضہ^{۱۱۳} مہر، مکتوب^{۱۱۴} « و دیباچہ مرقع استاد بہزاد ، و رباعیہ ترجمہ دیوان معجز نشان مقتدای مشارق « و المغارب سرور غالب مظهر العجایب علی بن ابی طالب صلوة اللہ علیہ و علیہم اجمعین « بر صحیفہ بیان کشیدہ و مثنوی و قصیدہ نیز گفته از جملہ جواب سلسلہ الذهب مولانا جامی « است و این دو بیت در نعت از آن مثنوی^{۱۱۵} است:

« دل او مہبط کلام خدای این چنین کرسی ای کہ دیدہ بجای
وسع آن کرسی از زمن پرسی^{۱۱۶} ہفت دریا و یک گز کرسی
« اما گاہ گاہ مثل این آیات نیز می گتہ .

مطلع:

« در چمن یارچو با آن قد و قامت برخاست^{۱۱۷}
سرو بنشست ز دعوی و قیامت برخاست^{۱۱۸}

۱۰۸۔ و . شرح حال سلطان ابراہیم را ندارد . و تصحیح نسخہ . آ . از روی نسخہ ب انجام گرفته است . ۱۰۹۔ ب . آیتی . ۱۱۰۔ ب . ملازم ۱۱۱۔ ب . ندارد . ۱۱۲۔ ۱۱۳۔ ۱۱۴۔ ب . ندارد . ۱۱۵۔ ب . از آن نسخہ است ۱۱۶۔ ب . زمین ۱۱۷۔ ۱۱۸۔ ب . برخواست .

«درشہورسنہ احدی و اربعین و تسعمایہ بدست ازبکان کشته شد ، درحوالی
 «مزارخواجہ عبداللہ انصاری بالاخانہای ترتیب داده بود و کتابہ آنرا مزین
 » بہ شعر خود نموده بود، این بیت از آن جملہ بود :

«نقش کتابہ صورت مافی الضمیر دل کا ز فقرہ های^{۱۱۹} فقر بمعنی مفقر است
 » من از ایشان استفسار نمودم کہ این بیت چہ معنی دارد کہ نقش کتابہ صورت
 » مافی الضمیر دل شد از فقرہ های فقر، بمعنی خاص جوابی دادند کہ در تقریر نمی گنجد! ☆
 ۴۱-^{۱۲۰} میر ہمایون: از سادات اسفراہین خراسان است ، شاعری شیرین گفتار
 » نکتہ دان و سخن گذار بود، در اوایل جوانی بعراق آمدہ بواسطہ لطف طبع بہ مجلس
 » سلطان یعقوب افتاد . ترقی کلی اورا دست داد^{۱۲۱} ، پادشاہ اورا خسرو کوچک^{۱۲۲}
 » میخواندند ، گویند اورا تعلق خاطر با جوانی پیدا شد اسیر کمند عشق او گردید تا کار
 » بجائی رسید کہ اورا در زنجیر کشیدند و بعد از روزی چند کہ بخود^{۱۲۳} آمد این مطلع گفته
 » بخدمت پادشاہ فرستاد :

«بزنجیرم^{۱۲۴} چو کرد از بیقراری دلستان من

دل زنجیر شد سوراخ سوراخ از فغان من
 » دیگر بارہ اورا از قید نجات^{۱۲۵} دادہ در مجلس راہ دادند ، تاریخ فوت^{۱۲۶} او
 » معلوم نشد ، اما مدفن او قریہ ارمک^{۱۲۷} است از اعمال کاشان ، این چند بیت
 از اشعار اوست :

«نشستم تا کمر در خون ز اشک لالہ گون خود

تو چون دشمن شدی منہم کمر بستم بخون خود

☆☆☆

۱۱۹- ب . کا ز فقر از فقر . ۱۲۰- و . شرح حال امیر ہمایون را ندارد .
 ۱۲۱- ب . حاصل شد ۱۲۲- آ . میخواند . ۱۲۳- ب . ندارد . ۱۲۴- ب . بزنجیر
 ارچہ ۱۲۵- ب . زنجیر . ۱۲۶- ب . مدفن . ۱۲۷- ب . اوزبک .
 * ب . مطلب میان دو ستارہ را ندارد .

«آہ من دل خستہ از آن طرہی پر خم
تاریست کہ ہر چند کشی نگسلد از ہم

☆☆☆

«شب وصل^{۱۲۸} است رحمی کن زمن بستان روان جانرا
کہ پشت میرم و دیگر نہ بینم روی ہجران را

☆☆☆

«بکوی می فروشان بہر جامی در بدر گشتم
چہ آبست اینکہ زو ہر چند خوردم تشنہ تر گشتم

☆☆☆

«چون تیر زدی از پی تیرت نظری کن
نظارہی جان دادن خونین^{۱۲۹} جگری کن

☆☆☆

«نیابی در چمن جائی کہ من صدمبار در پایت
سری نہادم^{۱۳۰} و نگریستم بر یاد بالایت

☆☆☆

«بدست، آینہ داد آنکہ دلشان مرا
یکی دو ساخت بلائی کہ بود جان مرا

☆☆☆

«بصد افسانہ شب در خواب سازم پاسبانش را
روم آنکہ بکام دل بیوسم آستانش را

۱۲۸- ب. قدراست . ۱۲۹- ب. کفنی کن ۱۳۰- ب. نہادم

« از آن سر می کشد بالا سمنداو گه جولان
که تواند گرفتن دست مظلومان عنانش را



« یکدم آب کاز باران^{۱۳۱} چشاند کوه را گردون
دهد از لاله در پی صد هزارش ساغر پر خون
« دهانت غنچه، چشمت نرگس ورخ لاله، حیرانم
که دریک شاخ چون پیدا شد این گلہای گوناگون
۴۲۔ قاضی اختیار : از تربت خراسانست و در زمان سلطان حسین میرزا
قاضی القضاة ہرات بود و بزر جمع کردن وامساک شہرت تمام داشت اما خالی از فضل^{۱۳۲} نبود
و در شعر گوی مسابقت^{۱۳۳} از اقران می رہود از تصانیف او اقتباسات^{۱۳۴} و مختار الاخیار^{۱۳۵}
است، در او آخر عمر مثنوی باسم صاحبقران مغفور بسلك نظم آورده نام آنرا عدل و جور^{۱۳۶}
نہادہ و آن کتاب موازی پنجہزار بیت است و اما چنان معلوم میشود^{۱۳۷} کہ ہزار بیت از
اشعار ریاضی زاوہای^{۱۳۸} را دزدیدہ و بنام خود کردہ، این دو بیت در مدح صاحبقران
مغفور از آن کتابست :

شہ خضر رای اسکندر ضمیر فریدون عام خسرو جم سریر
نکرد، آنچه او کرد در عزم و حزم نہ حاتم بہ بزم و نہ رستم بہ رزم
۴۳۔ میر علی عرب : برادر میر حسین کربلائی است. سید^{۱۳۹} آدمی متقی بود،
شعر بسیاری^{۱۴۰} بخاطر داشت و خود نیز شعر میگفت در شہورسنہ اربع و خمسین و تسعمایہ
فوت شد. این مطلع از اوست .

۱۳۱۔ ب. گردون. ۱۳۲۔ و. طبع. ۱۳۳۔ ب. امثال می رہود.
۱۳۴۔ و. ندارد. ب. اقا سادات. ۱۳۵۔ و. مختار الانوار. ۱۳۶۔ آ. جود.
۱۳۷۔ و. ندارد. ۱۳۸۔ و. ندارد. ۱۳۹۔ و. وی سیدی متقی و آدمی است و شعر.
۱۴۰۔ و. شعر یاد دارد.

مطلع :

تا دلم از زلف یار مایه سودا گرفت همچو صبادست زد^{۱۴۱} دامن صحرا گرفت
 ۴۴- امیر راستی : نہال اصلش از^{۱۴۲} بوستان سادات تبریز است در خراسان نشوونما
 یافته و از فنون قابلیت بہرہ مند گشتہ از غایت استقامت طبع الفاظش فصیح و محاوراتش
 ملیح است این مطلع از اوست :

ز راستی قد الفاظ او چنان موزون کہ سجدہ می بردش سروہای بستانی
 ۴۵- کمال اسمعیل : سیدی آدمی صفت و خلیق است در^{۱۴۳} بعضی اوقات تولیت
 نصریہ تبریز باو تعلق داشت حالیا^{۱۴۴} احتساب ممالک محروسہ بدو مرجوعست و در آن
 کار^{۱۴۵} خطیر کمال کم آزاری را شعار خود ساختہ و سلوک او با مردم بسیار بسیار نیکوست
 این مطلع و رباعی از اوست .

مطلع :

دل، مرا کشتہ آن غمزہ می^{۱۴۶} پرفن میخواست
 لله الحمد چنان نشد، کہ دل من میخواست

رباعی :

شوق تو ز تن برون نخواهد رفتن . تاجان ز بدن برون نخواهد رفتن
 گفتی کہ برون کن ز دلت مہر مرا^{۱۴۷} این از دل من برون نخواهد رفتن
 ۴۶- امیر عزیز اللہ : از سادات^{۱۴۸} ابہر است اما در قزوین پرورش یافته
 است ، بقدر^{۱۴۹} طلب طالب علمی کردہ و در شعر و عروض و معما ہم کوشیدہ در شعر
 شناسی مسلم است و در میان ارباب دیوانی از روی سنجیدگی و حسن^{۱۵۰} معاش مقدم ،
 و در بعضی اوقات بمہمات و معاملات دیوانی اشتغال^{۱۵۱} نمودہ در این ولا بوزارت^{۱۵۲}
 قاضی جہان مشغول است این چند مطلع از نتایج طبع مشارالیه است :

- ۱۴۱- آ . صبر . ۱۴۲- ب . ندارد . ۱۴۳- و . بعضی وقت تولیت تبریز ۱۱- ۱۴۴-
 و . حالا احتساب ممالک بدو منسوب است . ۱۴۵- و . ندارد . ۱۴۶- ب . دل مرا کشتہ
 آن طرہ ی پر خم میخواست . ۱۴۷- و . میر عزیز اللہ . ۱۴۸- و . از طرف ابہرست .
 ۱۴۹- و . بقدر خود طالب . ۱۵۰- ب . سخن مقال مقدم . ۱۵۱- و . مشغول .
 ۱۵۲- و . بوزارت قاضی مشہور است !

بزم ترتیب دہی^{۱۵۳} بادہ چو بنیاد کنی چشم دارم کہ ز محرومی من یاد کنی

محرمی نیست کہ باو گلہ از یار کنم چه کنم؟ درد دل خود بہ کہ اظہار کنم؟

عزیز از بہر آن دارم ہمیشہ آن سگ کورا کہ در طور وفا با خود موافق دیدہ ام اورا

باز ، از تازہ گلی سینہ فگار ست مرا خار خار عجبی در دل زارست مرا

۴۷۔ قاضی محمد: از سادات ورامین است پدرش قاضی شکر اللہ^{۱۵۴} مدتی مدید

قاضی آنجا بود. اما قاضی مشارالیه بعضی^{۱۵۵} اوقات بہ کلاتری ری قیام نموده ، حالیا

دامن از آن شغل^{۱۵۶} مشکل درچیدہ است . طالب علم^{۱۵۷} خوب و شیرین کلام و مرغوب

است . شعر بی نہایت بخاطر دارد . و بسیار خوش صحبت و کم آزار است . این مطلع

از اوست :

در صحبت رندان دوسہ روزم گذراقناد خالی زریا بود ، مرا نیز در افتاد .

۴۸۔ قاضی عطا اللہ: برادر قاضی محمد است جوانی بی قید و بی تکلف و

خالی از ہمتی نیست اما بی باک و راستگوست و از این واسطہ بعضی^{۱۵۸} مخادیم را با او

میلی^{۱۵۹} چندان نیست ، بعضی اوقات در خدمت حضرت^{۱۶۰} صاحبقرانی می بود اما در این

ولا در ورامین^{۱۶۱} می باشد طبعش در شعر خوبست این بیت از اشعار اوست :

ز کارہای جہان عاشقی خوشست مرا و گرنہ کار در این کارخانہ بسیار است.

۴۹۔ میر کمال الدین حسین^{۱۶۲} خلقی: ولد میر حکیمی طیب است مرد عاشق

۱۵۳۔ و. بزم ترتیب گہ بادہ . ۱۵۴۔ و. قاضی شکرانہ !! ۱۵۵۔ و. بہ کلاتری

ری مشغول بود. ۱۵۶۔ و. ندارد. ۱۵۷۔ و. طالب علم شیرین و کلام مرغوب است.

۱۵۸۔ و. مردم. ۱۵۹۔ و. باو ہیچ میلی نیست. ۱۶۰۔ و. ندارد. ۱۶۱۔ و. پیش

خود می باشد. ۱۶۲۔ و. ندارد.

پیشہ و لوند مشربست و در فصاحت و بلاغت بی نظیر زمان، دیوان غزل تمام کرده
 ☆ و در دیگر اقسام نیز شعر میگوید ☆ این آیات از اشعار اوست :

مطلع :

تنہا نہ ہمین دشمنم آن عہد شکن^{۱۶۲} شد ہر کس کہ باوردوست شدم دشمن من شد



ای گرد کوی یاردمی از هوا نشین مہمان مردمان شو و در دیدہ ہا^{۱۶۴} نشین
 ای تیریار کا ز نظرش^{۱۶۵} در فتادہ ای ما ہم فتادہ ایم بہ پہلوی ما نشین



دمی تو را زبر خود جدا نمی خواهم بہ غیر خود بہ کست آشنا نمی خواهم
^{۱۶۶} کجا وفای تو از من جفا دریغ مدار کہ جز جفای تو ای بیوفا نمی خواهم
 ۵۰۔ میرک خرد^{۱۶۷} : از خویشاوندان^{۱۶۸} امیر محمد یوسف است و بسمت صلاح

و تقوی مشہور در سنہ اثنی و ثلاثین و تسمعیہ در ہرات فوت شد این دو مطلع
 از اوست :

بیاساقی بدہ جامی بمن از روی یاری ہا کہ دیگر نگذرد در خاطر م دنیا و ما فیہا



^{۱۶۹} چشم مست تو کہ دی بر من بی تاب افتاد

نہ خود افکندی از آلودگی خواب افتاد

۵۱۔ سید حسن^{۱۷۰} قاضی : از سادات استرآباد است مولویتی داشت^{۱۷۱} بشعر

گفتن نیز ہمت میگماشت و در شعر تخلص او حزین^{۱۷۲} است . مدتی قاضی ہرات
 بود در شہور سنہ تسع و ثلاثین و تسمعیہ بحکم عبیدخان از بک علیہ ماعلیہ بہ بہانہ
 تشیع^{۱۷۳} بدرجہ شہادت رسید این مطلع از اوست :

۱۶۳۔ و بود . ۱۶۴۔ و در چشم ما . ۱۶۵۔ و از نظرش چون . ۱۶۶۔ آ. ب. این بیت
 را ندارند . ۱۶۷۔ و خورد . ۱۶۸۔ و خویشان . ۱۶۹۔ و این بیت را ندارد .
 ۱۷۰۔ و حسین . ۱۷۱۔ و مولویتی دارد . ۱۷۲۔ و حزینی . ۱۷۳۔ و ندارد .
 * و . جملہ میان دو ستارہ را ندارد .

توان به هجر تو آسان وداع جان کردن^{۱۷۴}

ولی وداع تو آسان نمیتوان کردن^{۱۷۵}

۵۲- میر^{۱۷۶} حسن فندرسکی: فندرسک بلوکی است از ولایت استرآباد خدمتش سیدی است در کمال صلاح و سداد. در اکثر اصناف فضایل متین و دروادی^{۱۷۷} خوش طبعی، کلام بلاغت انجامش بغایت رنگین، در غزل بی بدل، و در قصیده عدیم المثل، چنانکه از این ابیات فصاحت و بلاغت او میتوان دانست.

ابیات:

ز مصحف جمال تو حرفی نگشته سهو در حیرتم که از چه بود در کنار خط



۱۷۸- ابر چون شان غسل گشته و باران ازوی میل گلهای چمن گشته چو زنبور عسل

۵۳- امیر خواند زاده هاشم^{۱۷۹} المشتهر بمیر طبل باز: از سادات^{۱۸۰} ترمذ

است، اول در خدمت همایون پادشاه منصب امیر شکاری تعلق بدو داشت و در آن ولاکه پادشاه^{۱۸۱} مذکور بنا بر حادثه ای که در ذکر آن جناب بتقریب تحریر یافت از دارالملک هند متوجه ایران شده بعراق آمد و میر مذکور بنا بر آنکه طبل بازی بزرگ در پیش زین می بست. نواب^{۱۸۲} همایون او را به میر طبل باز نام^{۱۸۳} بردار و سرافراز گردانید، جناب میر خالی از وجد و حالی نبود چنانکه گاه بود که بتقریب خوانندگی میکرد. و گاه برقص می آمد ☆ و گاه می بود که با هر که از اهل مجلس میل صحبت میکرد از جای برخاسته پیش روی او مربع می نشست و پشت بمجلس کرده حرف میزد و از کس پروا نداشت و هر چه بخاطرش می رسید با هر کس که

۱۷۴- و. دادن. ۱۷۵- و. دادن. ۱۷۶- و. امیر فندرسکی. ۱۷۷- آ. ندارد.

۱۷۸- و. این بیت را ندارد. ۱۷۹- و. امیر خانزاد. ۱۸۰- و. از طرف

خراسان است آ. تربت. ۱۸۱- و. در این ولاکه پادشاه از ایران پیدا شده!! بجانب

عراق آمد. ۱۸۲- و. حضرت نواب صاحبقران. ۱۸۳- و. نام بردی.

* و. مطالب میان دو ستاره را ندارد.

میخواست میگفت ☆ اما زرق و شید در او نبود ☆ در سپاهی گری و کمان داری کامل و خالی از سخاوت و مروت نیز نبود ، اندک طالب علمی داشت بعد از آنکه یکسال در عراق بود طبل رحیل کوفته متوجه حرمین شریفین شد . امید که بمقصود رسد ☆ در شعر و معما نیز دخل میکرد و **دلیری**^{۱۸۴} تخلص اوست این مطلع و بیت از اوست :

ندارم مهربان یاری که حال زار من پرسد

گهی با من سخن گوید گهی از من سخن پرسد



هیچ برغم دیگران رحم بما نمیکنی

چند برغم ما کنی رحم بحال دیگران

۵۳- **شاه قاسم مشهور**^{۱۸۵} **به بدلا** : از اکابر سادات عراق است و مولدش طیب^{۱۸۶} آباد و از غایت طهارت اصل و قدمت دودمان احتیاج به تعریف و بیان ندارد پیش از این بدو سال به حج رفته بطواف حرمین شریفین مشرف گشت بعد از معاودت از او شعر خودش طلب داشت . اینکه درج شد فرستاد . تخلص **واقفی** میکند :

سگ کوی تو مقیم حرم محترم است **واقفی** وار سگ کوی تو را بنده شوم

۵۴- **میر عبدالباقی** : از سادات اصفهانست ☆ و تولیت مزار فیض انوار امامزاده زین العابدین که در شهر مذکور است تعلق بدو دارد ☆ و بقدر مولویتی دارد . پیوسته نهال قامت سہی قدان در باغ دل میکارد و در قواعد شعری^{۱۸۷} صاحب وقوف است و در پختن اطعمه بسیار چابک دست^{۱۸۸} بواسطه آنکه طعامی اختراع کرده و مقبولی نام نهاده و مقبول حضرت صاحبقرانی شده او را **هم مقبولی**^{۱۸۹} نام کرده اند . اما بواسطه تردد^{۱۹۰} بسیار در اردو . نام مقبول شده . **جامی**^{۱۹۱} :

۱۸۴- و . پیری تخلص داشت . ۱۸۵- ب . بدلا . ۱۸۶- ب . طب آباد . ۱۸۷- ب . شرع . ۱۸۸- و . از جهت صاحبقرانی طعامی پخته و مقبولی نام کرده . ۱۸۹- و . میر مقبول . ۱۹۰- و . ندارد . ۱۹۱- و . ب . ندارند .
* و . جمله های میان دو ستاره را ندارد .

به مقبولی کسبی را دسترس نیست قبول خاطر از پدر دست کس نیست
میرمذکور جواب **سبحۃ الابرار** گفت اما مشهور^{۱۹۲} نشد و **مثنوی** دیگری در
تصوف اهل^{۱۹۳} سنت گفته که حکم همایون دارد . اما اشعار عاشقانه بسیار دارد این
مطلع از آن جمله است :

نازکی^{۱۹۴} بین چوبیوسم لب اورا بخیاں شود آزرده لبش چون نگرم روز وصال
باعتماد من اگر مصرع آخر را چنین^{۱۹۵} خوانند بهتر است «بود آزرده در او
چون نگرم روز وصال»

۵۶- **امیر عاشقی تربتی**: عامی بود و عمر او به نودسال رسید در آن^{۱۹۶} سن
بشعر گفتن چندانی حریص بود که در محلی که برادرش فوت شده بود در تابوت نهاده
می بردند او از عقب تابوت میرفت و شعر میگفت در تاریخ سنه خمس و اربعین و
تسعمایه در تربت فوت شد . این مطلع از اوست :

گاه قلم شعله شمشیر آن قاتل بس است شربت آبی^{۱۹۷} ز تیغ اودم بسمل بس است
۵۷- **میر علی اکبر**: پسر امیر هادی مشهدی است بعد از پدر چند روزی در
احتساب دخل میکرد اما بعد از^{۱۹۸} عزل گوشه گرفت این مطلع^{۱۹۹} از اوست:

از خدا عمری بجان وصل تورا میخواستم شدمیسر آنچه عمری از خدا میخواستم
۵۸- **امیر فصیح الدین محمد**^{۲۰۰} : برادر میر راستی است مردی سپاهی-^{۲۰۱}

وش ترك مشرب است چنانکه بعضی اوقات بنوکری ترکان قیام مینمود حال در تبریز
متولی نصریه است و احتساب آنجا نیز متعلق باوست و دغدغه شاعری و خوش طبعی
نیز دارد این رباعی از اوست :

ای شوخ بیا فکر من بیدل کن قربان سرت شوم مرا بسمل کن

۱۹۲- و اما تشهیر نشد. ۱۹۳- و ندارد.

۱۹۴- و نازکی بین لب اورا چوبیوسم بخیاں لبش آزرده شود چون نگرم روز وصال

۱۹۵- و بخواند . ۱۹۶- و از او ان سن. ۱۹۷- و شربت آیم ز تیغ آن دم

۱۹۸- و ندارد. ۱۹۹- آ. مقطع. ۲۰۰- و ندارد. ۲۰۱- ب. ندارد.

آندم کہ بناز خون عاشق ریزی از لعل لب ت کام مرا حاصل کن

۵۹۔ امیر یسری مشہور بہ میر ناقہ: مشہدی است اما در شیراز می باشد گویند روزی

مولانا حسین کاشی مطلعی بمیر خوانده میفرموده اند کہ . این چیزی نبود کہ ما را از جای در آورد .^{۲۰۲} مونا لا گفتند . بلی^{۲۰۳} چیزی کہ شما را از پای در آورد مطراق^{۲۰۴} چوب ساروانان است نہ شعر شاعران . این مطلع از اوست:

خواهم غم خونین جگری داشته باشی گاهی خبر از بیخبری داشته باشی

۶۰۔ امیر واقفی: اصلش از سادات نیشابور است مدت چهل سال در آستانہ

سلطان^{۲۰۵} المشارق و المغرب^{۲۰۶} اسد اللہ الغالب مطلوب کل طالب^{۲۰۷} امیر المؤمنین علی بن ابی طالب می بود و حال بواسطہ بعضی امور ہجران آن آستان اعلی^{۲۰۸} آشیان اختیار کردہ در تبریز ساکن است و اوقات بطاعات و عبادات میگذراند ، گاهی شعر مشغولی میکند . این مطلع از اوست:

خوبان غم عشق و دل ناشاد چه دانند بیدادگران قاعدہی داد چہ دانند

۶۱۔ سید مایلی: از سادات صحیح النسب کاشان است و در شعر بقصیدہ گوئی مایل

بود در تتبع^{۲۰۸} دریای ابرار امیر خسرو این بیت از قصیدہی اوست:

ظالم ابر چرخ راند باد پای سلطنت آہ مظلوم از پی او همچو باد صرصر است

۶۲۔ میر مرتضی^{۲۰۹}: پسر امیر مایلی مذکور است . این مطلع از اوست:

بہار و گل شکفته عند لیبان در غزل خوانی

من و سودای زلف یار و یک عالم پریشانی

۶۳۔ امیر رازی^{۲۱۰}: اسفراینی بود و در کلام و شعر دستی داشت طالب علم و خوش

۲۰۲۔ و . ندارد . ۲۰۳۔ و . بلا . ۲۰۴۔ و . مطراق ساربان است . ۲۰۵۔ و . ندارد .

۲۰۶۔ و . ندارد . ۲۰۷۔ و . سید سایل ۔ و این اشتباہ است .

۲۰۸۔ و . در قصیدہ تتبع دریای اسرار امیر خسرو میکند . و این کاملاً اشتباہ است و بی معنی .

۲۰۹۔ و . ندارد و شرح حال او را بجای امیر رازی آورده است . ۲۱۰۔ و . شرح حال امیر

مرتضی را بجای او آورده و شرح حال امیر رازی را ندارد .

* و . مطلب میان دو ستارہ را ندارد .

طبع و خوش فہم است این بیت از اوست :

من بیچارہ کاین بیداد از خوی تو می بینم

دل از من دید و من از چشم جادوی تو می بینم

۶۴۔ امیر بیخودی: ہمدانی است و چون بیشتر اوقات از تناول بنگ بیخود است

بیخودانہ اعمال از او سر میزند چنانکہ روزی در غلیان نشأۃ بہ مسجدی رفتہ در حالت

نماز بنگ اورا ربودند^{۲۱۱} بعد از آنکہ بیدارش کردند گفت عجب^{۲۱۲} مردم بیحالی بودہ اند

من در سجدہ و حالت بودم. این مطلع از اوست:

روی تو بدرو ابروی پرچم^{۲۱۳} ہلال عید ہرگز ہلال و بدر کسی^{۲۱۴} تو امان ندید

۶۵۔ امیر رمزی^{۲۱۵} سبزواری: بہر مالی^{۲۱۶} مشغول بود و گاہی شعر مردم بنام

خود میکند، میگوید کہ این مطلع از من است:^{۲۱۷}

مرا بزلف بتی شد دل شکستہ اسیر کہ در جفا سر موئی نمیکند تقصیر

۶۶۔ امیر ابو الفتح جنابدی^{۲۱۸}: کدخدا و پیشوای آن مملکت است بسیار

آدمی خلیق است و ملا و حکیم مشرب و در شعر نیز طبعش خوبست این مطلع از اوست:

ابروان تو طیبیان دل افکار اند ہردو پیوستہ از آن برسر بیمار اند

۶۷۔ امیر صدرالدین محمد اسکوئی: اسکوڈھی است از نواحی تبریز و میر

مذکور باسہ برادر کہ ذکر ایشان بعد از این در سلك تحریر در میآید در خدمت حضرت

صاحبقرانی ترقی کلی کردند^{۲۱۹} چنانکہ در نوروز^{۲۲۰} و عیدین کہ خلائق پپای بوس^{۲۲۱}

میآمدند شاہزادہا و امرای بزرگ و سایر سادات پای آنحضرت را بوسہ میکردند ایشان

۲۱۱۔ و. ربودہ . ۲۱۲۔ و. بدحالی بودہ اید. ۲۱۳۔ و. خم ۲۱۴۔ و. بیکجا

کسی ندید . ۲۱۵۔ و. رموزی . ۲۱۶۔ و. سبزوار است بر مالیست ! می شود !

۲۱۷۔ و. این جملہ را ندارد. ۲۱۸۔ و. جنابذی ندارد و با اینہمہ در شرح حال نوشتہ کدخدا و

پیشوای آن ولایت است ا کدام ولایت؟ ۲۱۹۔ و. چنانچہ. ۲۲۰۔ و. در روز عید

نوروز . ۲۲۱۔ و. در پپای بوس.

دست آنحضرت^{۲۲۲} را بوسہ میگردند اما چون روستائی و کم تجربہ بودند خاطر جمیع ارکان دولت و اعیان حضرت را از خود آزرده ساختند، بلکه آنحضرت نیز از ایشان بہ تنگ آمدہ حکم فرمودند کہ در اسکو بودہ من بعد روی باردوی ہمایون فرمایند . گویند کہ این بیت در باب ایشان گفتہ بودند:

روستائی اگر ولی بودی خرس در کوه ، بوعلی بودی

بہمہ حال اندک مولویتی دارند و خط نسخ و تعلیق را طوری مینویسد و در این اعمال اورا زیادہ میلی نبود اما برادران دیگر اعمالی کہ از ایشان مشہور است ظاہر میشود بلکہ اوایشان را از آن منع کردہ قبول نمی نمودند این مطلع از اوست:

تا چو گل خندان تورا در روی ہر خس دیدہ ام

غنچہ وار از رشک آن بر خود بسی پیچیدہ ام

۶۸۔ امیر قمر الدین محمود^{۲۲۳} : برادر امیر مذکور است و او نیز اندک طالب

علمی و مولویتی^{۲۲۴} دارد از او حیثیتی کہ مشاہدہ نمود اصول بود در رقص کہ با وجود گیسوہا از او بد نمی نمود این مطلع از اوست :

تیری کہ ز شست تو مرا بر جگر آمد من منتظر استادہ کہ تیر دگر آمد

۶۹۔ امیر نظام الدین احمد^{۲۲۵} : او نیز برادر سادات مذکور است و اول کلیددار

کتابخانہ حضرت صاحبقرانی بود . در آخر بدان مرتبہ رسید کہ میخواست وکیل شود و برادر

بزرگ خود را صدر کند^{۲۲۶} و برادر دیگر را مہر دار اما چون پروانہ اقبال ایشان بمہر اختتام

رسیدہ بود^{۲۲۷} هیچکدام بہم نرسیدند . این مطلع از اوست:

زلف است بگرد رخ دلدار پریشان یا سنبل تر گشتہ بگلزار پریشان

۷۰۔ ابوالمحارم^{۲۲۸} : او نیز برادر خرد آن بزرگوار است و بسیار پیش خود بر پا

۲۲۲۔ و . پای آنحضرت را بوسہ میدادند اما چون روستائی و کم تجربہ بودند ۶۱۱

۲۲۳۔ و . میر فخر الدین محمد . ۲۲۴۔ و . ندارد . ۲۲۵۔ و . ندارد . ۲۲۶۔ و .

صدر گرداند . ۲۲۷۔ و . تدبیرات فایده نکرد . ۲۲۸۔ و . ابوالمحامد . ب .

ابوالمجاہد .

و مدمغ و بواسطه^{۲۲۹} شومی او برادران دیگر به عذاب گرفتار شدند .

بیت:

همه در پیش خود صاحب کمالند همین باشد کمال بی حیائی
 با وجود آنکه بغیر از خر سواری^{۲۳۰} حیوانی دیگر را هرگز سواری نکرده بود
 میل^{۲۳۱} چابک سواری و قبق اندازی داشتند در دروغگوئی بمرتبہ ای بود کہ قصیدہ ای کہ
 دیگری گفته بود در مجلس بہشت آئین نواب صاحب قزانی خواندہ بود و صلہ عظیم گرفتہ
 بود میگوید کہ^{۲۳۲} این مطلع ہم از من است:^{۲۳۳}

دل کہ در دایرہ ی عشق در آورد مرا^{۲۳۴}

همچو شمع آتش سوزان^{۲۳۵} بسر آورد مرا

۷۱- امیر والہی استرآبادی : بحرفت قصابی مشغولی^{۲۳۶} مینمود و در سخاوت

مثل جوان مرد قصاب^{۲۳۷} مشہور بود. این مطلع از اوست:

مجنون بگوشہ ای ز جفای زمانہ رفت دیوانہ اش مخوان کہ عجب عاقلانہ رفت

۷۲- امیر رضائی: اصل^{۲۳۸} او از سادات ہزار جریب است اما در شہر^{۲۳۹} سمنان^{۲۴۰}

بہ امر قضا اشتغال داشت این مطلع از اوست:

آن نقطہ ای کہ نیست وجودش دہان توست

موئی کہ هیچ عرض ندارد میان توست

۷۳- میر مرسل: از شہر ساوہ بود و اوقات بہ بازی صرف^{۲۴۱} می نمود. این

مطلع از اوست :

من غریب نہ یاری نہ ہمدمی دارم غریب درد^{۲۴۲} دلی و عجب غمی دارم

۲۲۹- و. ندارد. ۲۳۰- و. خر سواری دیگر حیوان نکرده اند !! ۲۳۱- و. دغدغہ

۲۳۲- و. صلہ عظیم گرفت کہ این مطلع من گفتم. ۲۳۳- و. این جملہ را ندارد.

۲۳۴- ب. آوردم ۲۳۵- و. سودا ۲۳۶- و. مشغولست ۲۳۷- و. ندارد

۲۳۸- ب. امیر ریاضی. ۲۳۹- آ. ندارد. ۲۴۰- و. ب. ندارند. ۲۴۱- و.

میگذشت . ۲۴۲- و. در دسری و

۷۴۔ امیر اصیلی : از سادات شهر ^{۲۴۳} قم است و سیدی آدمی صفت، این مطلع از اوست :

دردا کہ مرا برسر کویت نگذارند
یک چشم زدن دیدن رویت نگذارند
۷۵۔ میر شمس الدین محمد ^{۲۴۴} : از بزرگ زادہ ^{۲۴۵} های کرمان و کریمان زمانست
این مطلع از اوست :

آن شوخ جفا جو کہ ز گل پیرهنستش
صد یوسف یعقوب بچاہ زقنستش
۷۶۔ میر قریش : از کاشانست و در رمل و قوفی دارد و سایر حالات و احوالش از
این بیت و مطلع معلوم میتوان کرد کہ برای خود گفته :
منم قریش کہ سر حلقہ لوندانم
امیر ^{۲۴۶} زادہ ام وکل چپانیان دانم
☆ و این بیت نیز از اوست :

زان خوشدلم کہ یار همی گفت بارقیب
سید قریش اسب مرا برد و آب داد. ☆
۷۷۔ امیر زندہ دل : ساوہ ایست . ابدالوش و دیوانہ طور میگردد. این مطلع
از اوست :

گر خدنگی بردل آید زان کمان ابرومرا
مونسی باشد بزیر خاک در پہلو مرا
۷۸۔ امیر مرادی : ^{۲۴۷} از ولایت استرآبادست شعری کہ گفته بیشتر ^{۲۴۸} هجو است
این ^{۲۴۹} دو مطلع از اوست :

قضا زمشک، خطی تا بروی یار نوشت . نیازمندی مارا بر آن کنار نوشت

☆☆☆

عالم حظیرہ بدن خاکسار ماست
چرخ کبود اطلس روی مزار ماست
۷۹۔ امیر ہاشمی بخارائی : مولویتی داشت و مدتی بصدارت سلاطین آنجا قیام

۲۴۳۔ و سرقہ!! است! ۲۴۴۔ و محمد ندارد. ب. میر مرادی این اشتباه است زیرا بعد
از این میر مرادی خواهد آمد. ۲۴۵۔ آ. و. زادهای. ۲۴۶۔ و. امام زادہ چپانیان۔
میدانم۔ ب. ام. ام. زادہ کل چپانیان میدانم!! ۲۴۷۔ و. میر ہادی.
۲۴۸۔ و. اکثر. ۲۴۹۔ و. این مطلع.
* آ. بیت میان دو ستارہ را ندارد.

مینمود این مطلع از اوست:

بناز سرمه مکش چشم بی ترحم را
نشانده^{۲۵۰} گیر ب خاک سیاه مردم را
۸۰۔ سید عبدالخالق^{۲۵۱}: نور بخشی است و از خوش طبعان آن سلسله است و الحق
طبعش در شاعری خوب افتاده دیوان غزل تمام کرده این دو مطلع از اوست:
سگت در پاسبانی شب ندارد آنچه من دارم
که سگ را در سحر خوابست، من تار و زبیدارم



ناصر مگو که عشاق در باختند جانها
چندین هزار رفتند ما هم^{۲۵۲} یکی از آنها
۸۱۔ میر عبدالصمد: کاشانی است عطاءئی تخلص میکند در نقاشی و تصویر و
تذهیب^{۲۵۳} استاد بود این مطلع از اوست:
خویش را در جستنت^{۲۵۴} رسوای مردم میکنم

چون تو پیدا میشوی من خویش را گم میکنم
۸۲۔ سید مرتضی زرکش: نیز از سادات کاشانست دیوانه و شوش و سودائی مزاج
بود و جنونش او را بر کارهای^{۲۵۵} عجیب و امید داشت، نوبتی در پیش یکی از حکام گفته بود
که بمن^{۲۵۶} چنین نمودند که در قم در فلان ویرانه گنجی است و از آنجا که خام طمعی^{۲۵۷}
های حکامست باور کرده بحفر آن حکم کردند اما بغیر از مشقت ورنج از گنج چیزی
نیافتند بعد از آن میر مذکور اظهار جنون کرده^{۲۵۸} متوجه گیلان شد این مطلع از اوست:
خط تو گرد خجالت بروی ماه نشانده^{۲۵۹} قد تو سرو روان را ب خاک راه نشانده^{۲۶۰}

۲۵۰۔ آ. نشسته گیر. ب. نشانده ای تو. ۲۵۱۔ و. ب. میر نور بخشی از جمله خوش
طبعان آن سلسله است. «بنا بر این از هر دو نسخه نام شاعر افتاده است». ۲۵۲۔ ب. باشم
یکی. ۲۵۳۔ ب. استاد این معنی است. ۲۵۴۔ و. در جستجو. ۲۵۵۔ و. در کارهای
۲۵۶۔ و. در خواب بمن چنین گفتند. ۲۵۷۔ و. خام طمع های. ۲۵۸۔ و. فرموده.
۲۵۹۔ و. فشانده. ۲۶۰۔ و. نشانده. صحیح «نشانده» است. زیرا قافیه در مطلع ماه
وراه است و نشانده ردیف غزل است.

۸۳۔ امیر حسین عبدال ۲۶۱ : از کہنہ شاعران کاشان ۲۶۲ بود این مطلع از اوست:

خال رخسار تو را در دل نشستی داده ام دل بدست ہندوی آتش پرستی داده ام

۸۴۔ میر محمد شحنے : او نیز از کہنہ شاعران آنجا است این مطلع از اوست:

۲۶۳ چو غنچہ مدتی بودم بمستوری و تنہائی

گلی نشکفت و بہرم ماند مستوری و رسوائی

۸۵۔ امیر سید مظفر طبیب : از شہر کاشان است و بطبابت مشغول و در آن علم

۲۶۴ رسائل پرداختہ و در حکمت عملی نیز رسالہ ای نوشتہ موسوم بہ اخلاق ہاشمی ۲۶۵ و

دیوان غزل ہم دارد. این مطلع از اوست :

مانقد عمر صرف رہ یار کردہ ایم حاصل بعمر خویش ہمین کار کردہ ایم

۸۶۔ سید ہیبت اللہ ۲۶۶ : از کاشانست و بہ تجارت مشغولی دارد . و در تیرگری و

خوش نویسی مشہور است ، این مطلع از اوست :

دل و جانم و داع خانہ تن میکند امشب کہ آہ آتشینم خانہ روشن میکند امشب ☆

۸۷۔ سید یعقوب : اگرچہ اصلش از قم است اما در کاشان متولد گردیدہ و ہم در

آنجا بخیاطی اوقات میگذراند این مطلع از اوست :

دوشینہ یکی وصف جمال تو ادا کرد نادیدہ رخت مہر تو جا در دل ما کرد

۸۸۔ امیر عبداللہ ۲۶۷ : پسر امیر عبدالصمد مذکور است و بشعر شناسی مسلم اہل

کاشانست. این مطلع از اوست:

۲۶۱۔ ب. امیر حسین عبدالراند دارد. و مطلع او را بجای مطلع مرتضی زرکش نوشتہ

است . ۲۶۲۔ و. ندارد.

۲۶۳۔ و. بمستوری گلی نشکفت ہم رندی و رسوائی . ۲۶۴۔ و. وسایل دارد.

۲۶۵۔ و. اخلاق شاہی . ۲۶۶۔ و. شرح حال میر قلندر را برای سیدہبہ اللہ . نوشتہ. و شرح

حال سیدہبہ اللہ را از قلم انداختہ است. ۲۶۷۔ آ. امیر عطائی پسر سید عبدالصمد . ب. سید

عبدالصمد وصی قاضی عبداللہ ! و این ہر دو اشتباہ است زیرا امیر عطائی همان میر سید عبدالصمد

عطائی تخلص است کہ گذشت.

* و . بجای مطلع متن این بیت را دارد :

غم تو ہر کہ خورد شاد و بی الم باشد سگ تو ہر کہ شود آہوی حرم باشد

پریشان ساز کاکل را و جمعی را پریشان کن

بزنجیر جنون از سربنای عشق ویران کن

گوئیا سید مذکور شعر مردم رامی شناسد و شعر خود را نمی شناسد.

۸۹- سید عبدالصمد: ^{۲۶۸} وصی قاضی عبدالله است که از جمله سادات قاضی

سیف الدین است و اجدادش در ری به امر قضا مشغول بوده اند و او نیز مدتی قاضی بود و از علم فقه و انشاء و قوفی داشت این مطلع از اوست:

زهریک دانه خالت خرمی ^{۲۶۹} غم بر جگر دارم

بیا بنگر که از تخم محبت من چه بردارم

۹۰- ^{۲۷۰} میر عزیز قلندر: کاشانی است و از کمال شهرت در هجو و بی قیدی و وسعت

مشراب و بی حیائی محتاج به تعریف نیست. هفتاد سال است که اوقات عزیز را بدان خواری میگذراند. این مطلع از اوست:

غم تو هر که خورد شاد و بی الم باشد سگ تو هر که شود آهوی حرم باشد

۹۱- قاضی مسعود: که اکنون بر مسند قضای ری متمکن است پسر قاضی سید ^{۲۷۱}

عبدالله است، در طبیعت ^{۲۷۲} شعرو سلیقه انشاء ^{۲۷۳} و تتبع فقه مشهور است. این مطلع از اوست:

نه مرا شهره‌ی شهر این دل حیران ^{۲۷۴} کرده فاش اسرار مرا دیده‌ی گریان کرده

۹۲- ^{۲۷۵} میر عین القضاة: برادرزاده‌ی قاضی عبدالله مذکور است طالب علم خوب

بود و در شعر هم گاهی فکری میکرد. این مطلع قصیده از اوست:

۲۶۸- و در ری قاضی است از جمله قاضی سیف الدین.

۲۶۹- و خرمی. ۲۷۰- و شرح حال سید هیبت الله را برای میر عزیز قلندر نوشته و شرح حال

میر عزیز قلندر را برای سید هیبت الله بنام میر هبة الله آورده است. آ. شرح حال میر قلندر را بعد از شرح حال سید شاه میر آورده که مادر اینجا مقدم داشتیم.

۲۷۱- و. پسر قاضی مذکور است. ۲۷۲- ب. ندارد. ۲۷۳- و معما.

۲۷۴- ب. ویران. ۲۷۵- ب. امیر حسن القضاة!

* و این مطلع را برای سید هیبت الله ثبت کرده است

☆ جهان طفل است و پیر عشق استاد سخندانش

سبق رسوائی و ویرانه‌ها کنج دبستانش

۹۳- ^{۲۷۶} **امیر جعفر صادقی:** از سادات قاضی سیف‌الدین است و مرد گوشه‌نشین

این مطلع از اوست :

جز ناله رفیقی من بیمار ^{۲۷۷} ندارم فریاد که غم دارم و غمخوار ^{۲۷۸} ندارم

۹۴- ^{۲۷۹} **امیر مطیع:** ^{۲۸۰} مولدش از شهر تون است. و اوقات او به تجارت می‌گذرد

و کریم‌الطبع است و بہر کس کہ شعر می‌خواند تا چیزی باو نمیدهد چیزی نمی‌خواند و شعر

اورا معانی خاص بسیار است این سه مطلع از اشعار اوست :

ز بس که تیر پیایی گشوده‌ای به تنم درون پوست چور گها نماید از بدنم

☆☆☆

چون خدنگ خود کشید از خاک آن زیبا پسر

ماند چشم خاک باز از حسرت تیر دگر

☆☆☆

^{۲۱۸} زلف مشکینی که بر رخسار جانان منست

دال بر مضمون احوال پریشان منست

۹۵- **سید محمد عوامل** ^{۲۸۲}: از سادات تری است و متقی تخلص میکند و چه تسمیه ^{۲۸۳}

او آنک در سن کهولت رساله عوامل نحو را می‌خواند و ظرفا او را بدین اسم مشهور

ساخته‌اند. اکثر اوقات ^{۲۸۴} در خواب شعر می‌گوید این مطلع در تعریف مازندران

۲۷۶- و. امیر صادق. ۲۷۷- و. بیچاره. ۲۷۸- و. غمخواره.

۲۷۹- در نسخه ب. از اینجاست آغاز شرح حال امیر شاه افتادگی دارد. ۲۸۰- ب. مطلعی ثبت

کرده و نسخه و. میر مطلبی. آورده است. ۲۸۱- و. این بیت را ندارد. ۲۸۲- و. میر محمد.

۲۸۳- و. وجه اش. ۲۸۴- و. اکثر اوقات در شعر خواب است!! که می‌گوید این مطلع در تعریف

مازندران از اوست!!!

* مبتکر این قصیده مختاری غزنوی است. سنائی. خاقانی. امیر خسرو. جامی. علشیر

هم آنرا استقبال و تتبع کرده‌اند.

ازاوست :

اندیرین مازندران کس را نمیگیرد ^{۲۸۵} ملال

کیک رقاص است و چنگی پشه و خوشخوان شغال

۹۶۔ امیر عنایت اللہ: متولی مزار امامزاده‌ی عالمقدار سید عبدالعظیم رضی اللہ ^{۲۸۶}

عنه است که در شهری است. پیش از تولیت شعری میگفت. این رباعی ازاوست .

رباعی:

ای دل طلب وصال خوبان نکنی

تامحنت هجر بر خود آسان نکنی

تا پا ننه‌ی زورطه عقل برون

سر منزل خویش کوی جانان نکنی

۹۷۔ امیر نور اللہ: پرسیدم مذکور است و اونیز ^{۲۸۷} مدتی در خدمتگاری آستانه

می بود. این مطلع ازاوست:

دست رقیب داشت بدست آن نگارمست

خندان زمن ز گذشت و مرا گریه داد دست

۹۸۔ امیر سید: برادر امیر نور اللہ است و دغدغه شاعری دارد اما ناموزونست روزی

در حضور بعضی از یاران بخواب رفته بود بعد از آنکه ^{۲۸۸} از خواب ^{۲۸۹} برخاست بی آنکهوضو سازد بنیاد نماز کرد، یاران گفتندش ^{۲۹۰} که بی وضو چرا نماز میکنی جواب ^{۲۹۱} داد کهکه وضو ساخته و بخواب رفته بودم. گفتند ^{۲۹۲} خواب کردی وضویت باطل شد جواب داد .که خاصیت من ^{۲۹۳} اینست که در خواب وضوی من باطل نشود!! مصرع: زهی مراتب

خوابی که بهزیداریست. و این مطلع درویش دهکی را که سی سال پیش گفته بنام خود

میخواند .

۲۸۵- و . چوا . ۲۸۶- و . ندارد . ۲۸۷- و . ندارد . ۲۸۸- و . بعد از ساعتی .

۲۸۹- و . آ . برخواست! ۲۹۰- و . گفتند . ۲۹۱- و : جواب نمود! ۲۹۲- و . نه خواب

کردی . ۲۹۳- و . خاصیت من نیست !

مطلع:

میکند پروانه ترك جان و میسوزد از آن^{۲۹۴}

تا نه بیند شمع خود را مجلس آرای کسان

۹۹- امیر هدایت الله: اونیر از سادات آنجاست و در تقوی و صلاح از عزیزان

دیگر بهتر است و گاهی شعر^{۲۹۵} میگوید و تخلص عظیمی^{۲۹۶} است. این مطلع از اوست:

از سر کوش مرا نبود هوای پای گل بی گل رویش کجا باشد مرا پروای گل^{۲۹۷}

۱۰۰- سیدعلیشاه: پسر امیر عنایت الله متولی امامزاده عبدالعظیم است و

خالی از حدت مزاجی نیست و شعر بسیار زیاد دارد ☆ این مطلع از اوست:

ساقی چہ دہی جام می ناب بدستم کاز جام می عشق بتان بیخود و مستم^{۲۹۹}

۱۰۱- سیدشاه میر^{۳۰۰} «شاهکی»: پدرش^{۳۰۱} از سادات قم است اما او در ری می باشد و

گاهی شعر میگوید این دو مطلع از اوست:

مدتی شد که جدا از رخ جانان شده ام و چگویم که چسان بیسرو سامان شده ام^{۳۰۲}



چو از عشقش بود صد چاک در پیراھن جانم بدوز ای ہم نشین بہر خدا چاک گریبانم^{۳۰۳}

۱۰۲- میر ابراھیم: برادر امیر هدایت الله مذکور است و مطلع فوق از اوست

«منظور بیت زیر است»:

چو از عشقش بود صد چاک در پیراھن جانم بدوز ای ہم نشین بہر خدا چاک گریبانم

۲۹۴- و روان . ۲۹۵- و میل میکند . ۲۹۶- و عظیم . ۲۹۷- و .

این بیت را بجای مطلع سیدعلیشاه آورده و مطلع امیر هدایت الله را چنین ثبت کرده است:

چو از عشقش بود صد چاک در پیراھن جانم مدوز ای ہم نشین بہر خدا چاک گریبانم!

۲۹۸- و برادر . ۲۹۹- و این بیت را ندارد . ۳۰۰- و امیرشاه میر .

۳۰۱- و شرح حال سیدعلیشاه را برای سیدشاه میر نوشته است کہ: پسر عنایت الله است الخ .

۳۰۲- و این مطلع را برای سیدعلیشاه ثبت کرده . ۳۰۳- و این مطلع را چنانکہ گفتیم

برای امیر هدایت الله آورده است . * و جمله میان دو ستاره را ندارد .

۱۵۳- امیر حامد: ۳۰۴ برادر سید شاه میر است و جوانی فقیر، این مطلع از اوست:

زدل رشک آیدم چون بگذرد در دل خیال تو

چسان بینم که افتد چشم گیری بر جمال تو^{۳۰۵}

۱۵۴- امیر عجبی: ۳۰۶ از سادات ری است و بغایت سیدی فقیر این مطلع از اوست:

خوش آنکه بحالم نظری داشته باشی بادلشده‌ی خویش سری داشته باشی^{۳۰۷}

۱۵۵- سید حسین واعظ: ۳۰۸ شروان بود در انشاء خوب و خطش

مرغوب شعر هم میگفت و تخلص فیضی داشت. این مطلع از اوست و خوب گفته:

گفتی توان بآن مه نامهربان رسید گری بگذری ز خود بخدا میتوان رسید^{۳۰۹}

۱۵۶- امیر زهری: ۳۱۰ از سادات اصفهان بوده همیشه عمر در شرب مدام صرف

مینمود این مطلع اوست:

دلا دیوانگی و عاشقی یاران هم دردند که اصلاً گردنا اهلان تردامن نمیگردند

۱۵۷- امیر ضیائی نیشابوری: ۳۱۱ سید متقی و پرهیزکار بود، این مطلع

از اوست:

سرمه‌ای را که بود منت گیری همراه کور باد آنکه کند چشم بدین سرمه سیاه

۱۵۸- امیر فضل‌ی همدانی: ۳۱۲ در شهر خود به بقالی اوقات میگذراند این

مطلع از اوست:

دارم بسینه ناوکی از چشم پرفت^{۳۱۳} پنهان نمی کنم نظری نیست بامن

۳۰۴- و. امیر قاسم. امیر قاسم قبلا شرح حالش آمده است. ۳۰۵- آ. وصال تو.

۳۰۶- و. امیر عجبی. ۳۰۷- و. مطلع امیر فضل‌ی را برای او آورده و این مطلع را برای امیر

فضل‌ی آورده است. ۳۰۸- و. شروانی بود. ۳۰۹- و. بجای این مطلع. مطلع زیر را آورده

است: «دلا دیوانگی و عاشقی یاران هم دردند» در حالیکه این مطلع متعلق به امیر زهری است.

۳۱۰- و. شرح حال امیر زهری را ندارد. ۳۱۱- و. نوشته است امیر رضائی. شرح حال

او هم قبلا آمده و نسخه وحید با شتبه امیر ریاضی ثبت کرده است. ۳۱۲- و. همدانی ندارد،

و مطلع امیر عجبی را بجای مطلع او آورده است. ۳۱۳- آ. بر رقیب.

۱۰۹ - امیر ابراهیم حسین مختار: از سادات سبزوار است و برادر اعیانی
میر محمد قاسم نسابه: ^{۳۱۴} بس لوند مشرب و بی قید بود، گاهی بگفتن شعر مبادرت
می نمود، این مطلع از اوست:

ای گل شده ای همدم هر خار چه حاصل با هر خس و خاری شده ای یار چه حاصل ^{۳۱۵}
۱۱۰ - میر زینبی: ^{۳۱۶} از سادات بدخشان بود و سیدی آدمی صفت است این مطلع
در منقبت از اوست:

هر گه رسم بخاک در مرتضی علی جانرا فدا کنم بسر مرتضی علی

این مطلع هم از اوست:

چو حایل میشود زلف سیه بر ماه تابانش بر عشاق یکسان مینماید کفر و ایمانش ^{۳۱۷}
۱۱۱ - امیر مسیب: از سادات رضوی است و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بسیار
دارد و در شاعری طبعش خوبست این مطلع از اوست:

آمد رقیب و طره‌ی جانان من گرفت گویا اجل رسید و رک جان من گرفت

۱۱۲ - میر ناطقی: از سادات قزوین است، این مطلع از اوست:

مستی می عشق ز خود بی خبرم کرد بی خود ز خود و هم ز جهان در بدرم کرد ^{۳۱۸}
۱۱۳ - امیر سعد الملك: از سادات حسینی شهر قزوین است سید متقی و
پرهیز کار است و در مسجد جامع شهر مذکور امامت میکند تخلصش سائیلی است این دو
مطلع از اوست:

۳۱۴- و. ندارد. ۳۱۵- و. این مطلع را آورده:

مستی می عشق ز خود بی خبرم کرد بیخود ز خود و هم ز جهان در بدرم کرد

۳۱۶- و. امیر مسیب رازی. و این اشتباه است زیرا امیر مسیب بلافاصله هست و شرح حال

دارد. ضمناً در شرح حالش مینویسد از سادات بدخشان است پس چگونه رازی است!

۳۱۷- و. این مطلع را ندارد ۳۱۸- و. این مطلع را برای امیر ابراهیم حسین آورده.

بیت

مشکل کہ شود کام من از لعل تو حاصل سست است مرا طالع و سخت است تو رادل

☆☆☆

شده فاش راز عشق من و کار از آن گذشت کا ز بیم غیر بر سر آن کو توان گذشت^{۳۱۹}
۱۱۴۔ امیر حسین: از سادات شهر مذکور است و طالب علم خوبست این مطلع
از اوست :

دمبدم بہر توای غنچہ دهن می میرم مگشالب بخش و خار کہ من می میرم

۱۱۵۔ میر قالی: اصلش از اصفہان است اما در شیراز می بود . اول در اصفہان
بود ، قالبک^{۳۲۰} زنی رخوت عورات میکرد . اشعار رکیک اودر میان مردم مشہور است
و ایراد آن از مردمی دور . بخراسان رفت و در آنجا بواسطہ ہرزہ گوئی بدست امیر عبدالغنی
قوم امیر نجم ثانی اصفہانی^{۳۲۱} کہ اوایل بہم صاحب بودند کشتہ شدہ از اشعار او این
مطلع قصیدہ کہ در سال قحط در شیراز گفتہ است نوشتہ شد :

شہر شیراز پر از مردم آدمخوار است میروم آخر از این شہر کہ آدم، خوار است

۱۱۶۔ میرزا محسن: ^{۳۲۲} ولد میر قاسم نجفی است کہ در استرآباد از مشاہیر بود

بعضی اوقات در لباس سپہ پوشان در آمد آقا شہاب زرگر را کہ از اعیان آنجا بود بقتل
آورد حاکم آنجا اورا مدتی گرفتہ محبوس بود بہمہ^{۳۲۳} حال این مطلع از اوست :

زمان پستی و ایام سر بلندی ما تفاوتی نکند پیش دردمندی ما

۱۱۷۔ امیر شمس پیادہ^{۳۲۴} از سادات حسینی کاشان است پدرش بہ

تولیت مزار بابا شجاع الدین فیروز^{۳۲۵} کہ در شہر مذکور است اوقات میگذراند^{۳۲۶} اما اورا

داعیہ سپاہیگری شدہ بہ تیراندازی میل کردہ و در آن کار استاد شدہ ترک وطن کردہ پیادہ

در رکاب نواب حضرت صاحبقرانی بسر می بردہ گاہی دغدغہ شاعری ہم دارد و بہ ہجو

۳۱۹۔ و . این مطلع را ندارد . ۳۲۰۔ و . قالب زنی . ۳۲۱۔ و . ندارد .

۳۲۲۔ و . میرزا محسن ندارد . بجای آن نوشتہ: میر قاسم ولد میر قاسم نجفی !! ۳۲۳۔ و .

ندارد . ۳۲۴۔ و . ساوہ . ۳۲۵۔ و . بابا شجاع . ۳۲۶۔ و . میگذراند .

مردم را می آزارد چنانکه خواجه قباح جراح را که جراح نواب صاحبقرانی است
 هجو کرده بود و او نیز مثل آن، کلمه‌ای چند در سلك نظم آورده که در ایراد آن بی حیائی
 ظاهر میشود بنابراین بنوشتن آن گستاخی واقع^{۳۲۷} نشد بهمه حال این مطلع را شعر
 خود میداند :

ما کشته عشقیم نداری خبر از ما یابی خبر، آندم که نیابی اثر از ما
 ۱۱۸- میر حیدر : از حفاظ سبز و راست و خالی از لطف طبعی نیست این مطلع
 از اوست :

تا در دماغ بوئی زان مشکبو غزال است
 از وادی جنونم بیرون شدن محال است
 ۱۱۹- میر موسی : از سادات قاضی سیف الدین است و بطلب علم اوقات میگذراند
 این بیت از اوست :

ز سوز سینه‌ام بیهوش گردد هر گه او یکدم
 نشیند با من و معلوم سازد حال زارم را
 ۱۲۰- امیر قریش : از جمله سادات استرآباد است در شاعری رتبه شعر او بهتر
 از بسیاری از شعرای آنجاست و ملائی و خط او هم بد نیست این مطلع از اوست :
 مرا بزلف بتی شد دل شکسته اسیر که در جفا سر موئی نمیکند تقصیر
 ۱۲۱- امیر سعد الحق : از سادات نوید بخشی است در نزد متوطن بود در شعر
 نصیبی تخلص میکرد این مطلع از اوست :

وقت رفتن دست چون بر طرف دامن میزند
 دامنی باشد که او بر آتش من میزند

و این مطلع نیز از اوست :

ز شوقت پاره سازم جامہ تا جان در بدن باشد

لباسی را کہ توان پاره کردن آن کفن باشد^{۳۲۸}

۱۲۲- **امیر قربی** : از سادات حسینی گیلان است اما در قزوین مسکونست

و عاشق جوانی شد شب و روز در خدمت جوانست و شبها در گردکوی او پاس میدارد .
این مطلع از اوست^{۳۲۹} و مناسب حال اوست :

سلامت ز سر کوی ملامت نروم گر روم از سر کویت سلامت نروم

۱۲۳- **سید باقر** : از جمله سادات سمنان ، بصاحت^{۳۳۰} رخساری و لطافت گفتاری

ممتاز و مستثنی^{۳۳۱} است، این مطلع از اوست :

غنچه آهسته ز لعل لب جانان دم زد تند شد باد صبا بر دهنش محکم زد

گوئیا میر در حالت تندی این مطلع فرموده اند کہ چنین^{۳۳۲} محکم واقع شده !!

۱۲۴- **میر علی کیا** : از سادات سیفی قزوین است جوان درویش نهاد نیکو

اعتقاد است اوقات بکسب علوم می گذراند و طبعش از این شعر معلوم میتوان کرد .

شعر :

اظہار درد دل بر دلدار چون کنم ترسم ز خوی نازکش ، اظہار چون کنم

۱۲۵- **میر فدائی** : از سادات خراطی^{۳۳۳} استرآباد بود **امیر عماد**^{۳۳۴} نام داشت .

این اشعار از اوست :

نه جوهرست به تیغ توپیچ و تاب زده برای کشتن ما نقشها بر آب زده

☆☆☆

گویند بارقیب مدارا چه میکنی این میکند زمانه تقاضا چه میکنی

☆☆☆

۳۲۸- و این بیت را ندارد . ۳۲۹- و این جمله را ندارد . ۳۳۰- و در صباحت رخسار

و طلاقت گفتار ، ب. بصاحت رخسار و ملاحظت گفتار . ۳۳۱- و مستثنا. آ. مستغنی .

۳۳۲- و . کہ چنین شده ا ۳۳۳- ب . خراسی . ۳۳۴- آ . امیری .

بر بسته شوخ شاطر من لنگ نیلگون نیلوفری بیای گلی گشته سرنگون

۱۲۶۔ میرشکوی^{۳۳۵} : از سادات شیراز است و در صحافی و لاجورد شوئی و قوفی

دارد و میگویند که در ساز هم دستی میزند این مطلع از اوست :

زعقل بیپده پیمای خود مقید دینم کجاست جذبہ^{۳۳۶} عشقی که وار هاند^{۳۳۷} از اینم

۱۲۷۔ امیر معزالدین حسین موسوی^{۳۳۸} : طالب علم نیکو اخلاق است و در

اشعار تخیلات نیک دارد ☆ این مطلع از اوست :

پر پروئی چرا از دیده مردم نهان باشد که از شرم تو تواند میان مردمان باشد

۱۲۸۔ سید علی کمونہ : برادرزاده ی سید محمد ثانی است جوانی زیبا و خوش

مشر بست و خوش طبع و دل آور. در خدمت حضرت صاحبقرانی است این مطلع از اوست:

آدم از همدمی مردم عالم نشدیم تا نگشتیم سگ کوی تو آدم نشدیم

۱۲۹۔ میر ابوالمکارم: حاضری تخلص میکند از نقبای مشہد مقدسه است

جوانی است بانواع فضایل آراسته و چون هنوز^{۳۳۹} سن او از بیست نگذشته است امید

هست که بمراتب^{۳۴۰} بلند برسد در جواب این غزل مولانا جامی که گفته^{۳۴۱} است :

مطلع :

بیوفا یارا چنین بیرحم و سنگین دل مباش دردمندان توایم از حال ما غافل مباش

غزلی گفته که یک بیتش اینست:

میزنم هر لحظه از دست غمت بر سینه سنگ

سوی من کن یک نظر از لطف، سنگین دل مباش

۱۳۰۔ میر افضل خواب بین : ولد سلطان علی خواب بین است و وجه تسمیه میر مذکور

۳۳۵۔ و . شکری . ۳۳۶۔ ب. جزبه . ۳۳۷۔ و . وارانند .

۳۳۸۔ و . میر معزالدین طالب علم . ب. امیر معزالدین . ۳۳۹۔ و . از سن بیست .

۳۴۰۔ و . بمرتبہ بلند . ۳۴۱۔ و . ندارد .

* و . جمله میان دو ستاره را ندارد .

چنین بود کہ هر کس را بہر طریق کہ میخواستی بخواب میدیدی ، اما میر افضل^{۳۴۲} در سادگی بر عکس پدید واقع شدہ بود^{۳۴۳} . دیوان غزل ترتیب^{۳۴۴} دادہ این مطلع از اشعار اوست :

تورا تا سبزہ ی خط گشت^{۳۴۵} بر گلبرگ تر پیدا
بدور عارضت شد فتنہ دور قمر پیدا

این بیت ہم^{۳۴۶} بدو منسوب است :

گہی از تاب آن^{۳۴۷} روسوزم و گہ ز آتش ہجران

بہر وجہی^{۳۴۸} مرا سوزی اگر پیدا اگر پنہان

۱۳۱ - امیر عبدالکریم : برادر میر مقبولی :^{۳۴۹} است کہ قبل از این مذکور

شدہ در طلب علم زحمت کشیدہ و در رمل و قوفی دارد . این مطلع^{۳۵۰} و بیت از اوست :

مہمن شیوہی یاری و دلداری نمیداند
مجاوز ترک چشم آن پر یوش مردمی ایدل

طریق مہر و آیین وفاداری نمیداند
کہ ہر گز ترک غیر از مردم آزاری نمیداند^{۳۵۱}

۱۳۲ - میر ابراہیم قانونی : از اکثر فضایل بہرہ مند است و خطرا نیز خوب مینویسد

در^{۳۵۲} نواخت قانون روش^{۳۵۳} خواجہ عبداللہ پیش گرفتہ و نغماتش^{۳۵۴} با آہنگ و سنگین است این رباعی از اوست .

رباعی :

تالعل تو دلفروز خواهد بودن
گفتی کہ بخانہ تو آیم روزی

کارم ہمہ آہ و سوز خواهد بودن
آن روز کد ام روز . خواهد بودن

۱۳۳ - میر شریفی :^{۳۵۵} مرد طالب علم متقی^{۳۵۶} است و در علم موسیقی و قوف تمام

۳۴۲ - و ندارد . ۳۴۳ - و ندارد . ۳۴۴ - و ترتیب دیوان غزل . ۳۴۵ - و . تورا
تاسبزہ ی ترکشت !! ۳۴۶ - و این جملہ را ندارد . ۳۴۷ - و . گہی ز آن تاب می سوزانیم
کہ ز آتش ہجران ! ۳۴۸ - و . مرا می سوز . ۳۴۹ - و . مقبول است و این اشتباہ است . زیرا
میر عبدالباقی خوراکی را کہ تعبیر کردہ بود مقبولی نام نہادہ و شاہ طہما سب ہم اورا بدین مناسبت
مقبولی خطاب می کردہ است . ۳۵۰ - و . این از اوست ! ۳۵۱ - و . این بیت را ندارد .
۳۵۲ - و . و در قانون . ۳۵۳ - و . و در قانون در روش می نوازند !! ۳۵۴ - و . و در نغمات
پر آہنگ است !! ۳۵۵ - و . میر شریفی ؟ ۳۵۶ - و . طالب علم است و متقی است .

دارد این مطلع از اشعار آن نادره گفتار است .

مطلع :

بس که سیل غمت از دیده^{۳۵۷} دمادم گذرد روز هجرت تو، مرا چون^{۳۵۸} شب ماتم گذرد

۱۳۴- آقامیرك نقاش : از سادات اصفهانست و در طراحی و تصویر^{۳۵۹} نادره

زمان ، حال یاد ر خدمت حضرت^{۳۶۰} صاحبقرانی پیشوا و مقتدای این طایفه اوست ، در

جواب این مطلع جامی که گفته :

دو هفته شد که ندیدم مه دو هفته خود را کجا روم بکه گویم غم نهفته خو در را

این مطلع خوب گفته :

بیا گرفتم^{۳۶۱} و دیدم گل شکفته خود را شنیدم از گل و بلبل غم نهفته خود را

من بایشان گفتم از گل و بلبل هر دو شنیدید یا از بلبل تنها ؟ گفتند گل در هنگام

شکفتن صدائی میکند مراد^{۳۶۲} آنست .

۱۳۵- میر علی کاتب : اصلش از سادات هرات است اما در مشهد مقدسه رضویه

نشو و نما یافته^{۳۶۳} در خدمت مولانا سلطانعلی مشق^{۳۶۴} نستعلیق کسی^{۳۶۴} به از او نکرده و

نوشته و در سنه خمس و ثلاثین و تسعمایه^{۳۶۵} بواسطه انقلاب خراسان بماوراءالنهر

افتاد و میگویند که در آن وقت باصره اش ضعفی پیدا کرد^{۳۶۵} از آن جهت خطش تنزل کرد

☆ در نظم اشعار^{۳۶۶} طبعش ملایمت بسیار دارد . این معما با سم مهدی از اوست :

خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده بیگانه خویش و آشنا گردیده

یکبارگی از قید خرد وارسته در میکدهها بی سرو و پا گردیده

۱۳۶- میر رضائی : از سادات رضوی است جوانی درویش نهاد^{۳۶۷} و متقی

۳۵۷- و پر نم . ۳۵۸- و مرار و زبما تم !!

۳۵۹- و بی نظیر زمان . ۳۶۰- و ندارد . ۳۶۱- و شدم بیاغ که بینم

۳۶۲- و آواز آنست . ۳۶۳- و خدمت . ۳۶۴- و مشق نستعلیق میگرد فی الواقع

که از گذشت مولانای مذکور !! ۳۶۵- و نه صد و بیست و پنج . ۳۶۶- و طبعش در شعر

ملایمت دارد . ۳۶۷- و فقیر است . * و جمله میان دو ستاره را ندارد .

است و بقدر خود طالب علمی دارد و در شاعری طبعش بسیار خوبست * ، دیوان غزل تمام کرده و در منقبت قصاید^{۳۶۸} غرّادارد این چند مطلع از اوست :

دلم نیامد از آن زلف پر شکن بیرون با اختیار نیامد کس از وطن بیرون

کار من دور از رخ^{۳۷۰} ماه تو غیر از آه نیست بسکه دارم ضعف آنهم گاه هست و گاه نیست

یک نظر ز دو چشم تو بی خبر شده ام خراب تر گس مستت بیک نظر شده ام

۱۳۷- میر حبیب اللہ قپوزی^{۳۷۱} : پسر میر سر برهنه است که چند گاه از جمله^{۳۷۲}

صدور سلطان حسین میرزا بوده اما برعکس^{۳۷۳} پدر میل ساز نموده در نواختن قپوز مہارتی تمام داشت این مطلع از اوست :

مطلع

در شب هجرت چرا عالم بچشم شد سیاه گر نمرود از صرصر آہم چراغ مہر و ماہ؟

۱۳۸- میر صفی^{۳۷۴} : از سادات منبع السعادات^{۳۷۵} نیشابور است و در خوش طبعی^{۳۷۶} و رقت ذهن بغایت مشہور و خطوطش خصوصاً نستعلیق بسیار خوب در محاورات و آداب صحبت مرغوب این مطلع از اوست :

بردار نقاب از رخ و حیرانی من بین بگشاگرہ از زلف و پریشانی من بین

۳۶۸- و عربی دارد!! ۳۶۹- و نیاید . ۳۷۰- و دور از مہر و رویت بفر .
 ۳۷۱- و میر عبد اللہ پسر میر . آ . میر حبیب قبری . ۳۷۲- و از جمله سازنده های سلطان حسین میرزا . ۳۷۳- و بجای توضیحاتی کہ در متن آمدہ فقط نوشتہ است : برعکس پدر واقع شدہ این مطلع از اوست . ۳۷۴- و میر صنعی . ۳۷۵- و منبع الدرجات .
 ۳۷۶- و خوش طبعی و ذہن بغایت !! * . و جمله میان دو ستارہ را ندارد .

صحیفہ دوم - در ذکر علما^۲

۱۳۹- قاضی میر حسین منطقی: از اکابر یزد است و مسقط الرأسش قصبه میبد^۳ است در اوآن جوانی بشیر از رفته نزد علامه دوانی^۴ تحصیل نموده و در اکثر علوم خصوصاً اقسام^۵ احکام حکمی فیلسوف و در میان همگنان ب صفت عالی رتبت انی اعلم ما لا تعلمون موصوف گردید، تصانیف متینش^۶ بسیار، در رغر رفواید^۷ رزینش قلاده ی گردن روزگار، از جمله شرح^۸ دیوان معجز بیان حضرت امیر المؤمنین (ع) اگر چه شیعه^۹ در آن که تمام دیوان شعر آن حضرت است سخن دارند اما در اینکه^{۱۰} گاهگاهی کلمات معجز آیات موزون^{۱۱} از آن حضرت سر میزد. *هیچ شکی نیست و تخلص آن حکمت شعار منطقی است این مطلع و این معما از اوست:

دگر شب آمد و من مبتلای هجرانم کجا روم چه کنم. چاره ای نمیدانم

معما با اسم حسام:

از حسن بیحد توای نازنین شمایل عاقل شدست مجنون مجنون شدست عاقل

۱۴۰- مولانا جلال الدین محمد^{۱۱} دوانی: ارسطوی ثانی بلکه افلاطون یونانی

۱- و. صحیفه دوم از صحیفه دوم . ۲- و. ندارد. ۳- ب. مهبد. ۴- و. ندارد.

۵- و. ندارد. ۶- و. فوائد رتبش. ۷- و. در شرح. ۸- و. بعضی. ۹- و. ندارد.

۱۰- و. ندارد. ۱۱- و. مولانا جلال الدین. * و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

است شرح تجرید و تقریدش از تعلیق حواشی اهل توصیف و تحقیق^{۱۲} مستغنی، از بیان،
وجلال قدرش، از غایت اضائت اشراق انوار ذاتش، از بسط و تطویل بی نیازت.

قطعه:

هر جا سمند فکرت راند ز راه حکمت مانند^{۱۳} در رکابش مشائیان راجل
نور ضمیرش آفاق روشن کند ز اشراق ز آن رو نهند بر طاق اشراقیان هیاکل
منشأ و مولدش قصبه^{۱۴} دوان و طبیعت دراکش^{۱۵} در شعرو معما که مرتبه^{۱۶} دون
اوست بغایت روان، این قطعه در تاریخ فوت سلطان ابوسعید زاده‌ی طبع آن فیلسوف زمان
است .

قطعه:

سلطان ابوسعید که در فرّ خسروی^{۱۷} چشم سپهر پیر چو او^{۱۸} نوجوان ندید
الحق چگونه کشته نگشتی^{۱۹} که گفته بود تاریخ قتل «مقتل سلطان ابوسعید»
در سنه ثمان و تسعمایه بعالم جاودانی انتقال فرمودند و در دوان مدفون شدند .
مدت عمرش بهفتاد رسید تاریخ ولادتش^{۲۰} قرۃ العین است ، این رباعی از اوست^{۲۱} :
خورشید کمال است نبی .^{۲۲} ماه ولی اسلام محمد است و ایمانست علی
گر بیستی بدین سخن می طلبی بنگر که ز بیئات اسماست^{۲۳} جلی
۱۴۱- مولانا حسین^{۲۴} اردبیلی : عامل کامل و نکته دان فاضل بود کواکب
فضائل نفسانی، از مطلع آن معلم ثانی، طالع و انوار تجرد در اکثر فنون و مقاصد علوم از
مواقف تألیف تحریرش ساطع، در اوایل^{۲۵} حال و جوانی در خدمت حضرت ارشاد پناه هدایت

۱۲- و. غنی. ۱۳- و. از. ۱۴- و. از قصبه. ۱۵- و. ندارد. ۱۶-
و. ندارد. ۱۷- و. فرخ می !! ۱۸- و. جوانی چو او. ۱۹- و. نگردد که
گفته بود. ۲۰- ب. فوتش! ۲۱- و. ندارد و در زیر صفحه نوشته شده است که رباعی
در نسخه خطی از قلم افتاده. ۲۲- آ. بتی. ۲۳- ب. اسمی است. ۲۴- ب.
حسن. ۲۵- و. ندارد. * و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

دستگاه سلطان^{۲۶} حیدر صفوی قدس سره العزیز مشرف بوده باشارت شفا بشارت^{۲۷} آن قدوهی ارباب نجات جهت تحصیل کمالات روی توجه بجانب خراسان کرده^{۲۸} بود و در اکثر علوم معقول و منقول سرآمد^{۲۹} ارباب کمال گردید و از آنجا معاودت فرموده خادم حظیرهی مقدسه گشت و اوقات^{۳۰} فرخنده ساعاتش بنشر علوم میگذشت و در شهر سنه خمس^{۳۱} و تسعمایه بر حمت حق پیوست. عمر شریفش از هفتاد سال متجاوز بود گاهی تفنن^{۳۲} بگفتن شعر میفرمود. این رباعی در توحید از آن سردقتر ارباب تجرید است.

رباعی:

ای گشته ز ذات خود هویدا چون^{۳۳} نور ذرات جهان ز نور تو گشت ظهور^{۳۴}
کنه تو ز دانش خرد ها مستور وجه تو ز ادراک نظرها همه دور
۱۴۲- مولانا محمد ابوطالب^{۳۵} جرجانی: بزیور فضایل نفسانی و حلیه کمالات
انسانی محلی است، تحریر قواعد^{۳۶} شرایعش تبصره^{۳۷} المتعلمین خواص و عوام
و ارشاد و دروس^{۳۸} حقایق ما نوشتن^{۳۹} تذکره‌ی فقهای ایام و علمای انام، مدت مدید
در عتبات عالیات می بود و آخر از آنجا بعراق عجم آمده در کاشان اقامت فرموده و در
شهر سنه خمس و اربعین و تسعمایه متوجه ریاض رضوان گردید. گاهی بگفتن اشعار
خصوصاً^{۴۰} نعت و منقبت رغبت نموده تخلص^{۴۱} حزینی میکرد این مطلع قصیده از اوست که
در جواب استادان واقع شده.

مطلع:

شهی که خلعت نادعلی است در برابر او نهاد تاج خلافت رسول^{۴۲} بر سر او

- ۲۶- و حیدر صفی!! ۲۷- و ندارد. ۲۸- و ندارد. ۲۹- و اصحاب.
۳۰- و احوال فرخنده مالش. ۳۱- و خمسین و تسعمایه. این اشتباه است.
۳۲- و در شعر میل میفرمود!! ۳۳- و همه نور. ۳۴- ذرات جهان ز ذات تو یافت ظهور.
۳۵- و ابوطالب ندارد. ۳۶- و قواعد شریفش آ.ب. شرایعش. ۳۷- نصرت المطلبین!!
۳۸- و خلائق موردوش!! ۳۹- و از تذکره‌ی فقهای امام و علمای انام بود!!
۴۰- و بگفتن شعر میل و رغبت مینمود. ۴۱- و خرمی. ب خوبی!! ۴۲- و خدای!!

۱۴۳۔ امیر فیض اللہ: اصلش از دارالسلام بغداد است و از امیرزادہ های^{۴۳} کریم النہاد آنجا و سلسلہ نسبش بآل بزمک متصل و مثل ہذا من برکۃ البرامکۃ مصداق حال آن سردقتر افاضل^{۴۴}، اطلاق^{۴۵} لفظ امیر باو، از رہگذر امارت است نہ بمعنی سیادت، در اوایل حال در عتبات عالیات می بودہ^{۴۶} و آخر از آنجا متوجہ عراق عجم گشتہ جهت تحصیل در بلدہی کا شان متوطن^{۴۷} گردید و در سلک شاگردان مولانا شمس الدین محمد خفری در آمدہ اکثر متداولات^{۴۸} بنظر امعان مطالعہ فرمودند بعد از آن^{۴۹} مدت دہ سال در شیراز نزد مولانا عبدالصمد تحصیل نمودہ چند وقتی در تبریز در مدرسہ مظفریہ^{۵۰} و نصریہ بافادہی علوم دینیہ اشتغال داشت تا آنکہ در این اوان حسب الامر قضا جریان بر مستقر قضاء معسکر قرار گرفت الحق در آن امر خطیر کمال امانت مبذول داشتہ از خود بہ تقصیر راضی نیست و گاہی میل بنظم فرمودہ این اشعار آبدار بر صحیفہ روزگار تعلیق^{۵۱} نمودہ اند .
تخلص^{۵۲} حاجبی می فرمود:

سگت را بندہ ام تا بندہ راجان در بدن باشد

کہ در تعلیم اطوار وفا استاد من باشد

این سرقصیدہ نیز از آن سردقتر افاضل آفاق است:

شد محو از صحیفہ دوران خط وفا

یا خود بر او نبود چنین خط دل گشا^{۵۳}

خوش گفت یک دو حرف دل او نیز آنکہ گفت

« منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا »

یا خود نبود با خبر از این زمان کہ گفت

« زیشان دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا »^{۵۴}

۴۳۔ و. زادہای . ۴۴۔ و. افاضل آفاق. ۴۵۔ ب. اخلاق میر. ۴۶۔ و .

ندارد. ۴۷۔ و. ساکن. ۴۸۔ و. در نظر. ۴۹۔ و. بعد از مدت دو سال در شیراز نزد

مولانا. ۵۰۔ و. مظفریہ نصریہ. اشتباہ است زیرا این دو مدرسہ است نہ یکی.

۵۱۔ و. ندارد. ۵۲۔ و. ندارد. ۵۳۔ و. یارد دلگشا. آ. نقش دلگشا. ۵۴۔ و. گویا

نبودی خبر از این زمان !!

ورنہ در این زمانہ کہ مائیم اندر او

نام و نشان نمانده از ایشان بھیج جا^{۵۵}

کنجی گزین بسوی قناعت کہ سوی تو

آمد شد صبا نبرد رہ بہ سال ہا^{۵۶}

از ساغر سپہر معجو می کہ کس نخورد

از شیشہ نگون فلک بادہی صفا

وز گلشن زمانہ مچین گل کہ شاخ گل

ماری است کآتش دهن اوست گل نما

۴۴۴۔ مولانا سلطان محمد استرا بادی صدقی تخلص: عالم کامل و شاعر

فاضل است اکثر علوم خصوصاً کلام و فقہ را ورزیدہ در بحث علمی و فصاحت بی نظیر
زمان و در شعر و انشاء یگانہ دوران اما بسیار بی طالع افتادہ و گوئیا فلک کج رفتار ناسازگار
غیر از این کاری ندارد کہ عاقل از او در رنج باشد و جاہل صاحب گنج و این رباعی مشار۔
الیہ در اینجا مناسب حال است.

رباعی:

تا دور فلک گرد زمین خواهد بود با اہل دلش^{۵۷} ہمارہ کین خواهد بود

باشیوہی بیداد قرین خواهد بود تا بود چنان^{۵۸} بود و چنین خواهد بود

مولدش^{۵۹} اگر چہ استرا بادیست امامدتی^{۶۰} در کاشان متوطن گشتہ اکثر اوقات در

کاشانہ خود بافادہی علوم دینی و نشر معارف یقینی اشتغال میفرمود و در آن اثنی گاہی
فکر شعر نیز میفرمودند از اقسام شعر بقصیدہ گوئی میل نمودہ* در توحید و نعت و منقبت
می سفت این ابیات از آن جملہ است*.

۵۵۔ و آمد شد صبا نبرد رہ بہ سالہا۔ ۵۶۔ و ندارد۔ ۵۷۔ و ہمیشہ۔ ۵۸۔ و تا بود
چنین بود و چنین۔ ۵۹۔ و مولدا و ب۔ مولودش۔ ۶۰۔ و مدت مدید۔

* و۔ جملہ میان دو ستارہ را ندارد۔

مطلع :

خطی است بر کتابہ این دیردیر با کآسودہ زیست^{۶۱} ہر کہ رضا داد با قضا

☆☆☆

مرا غمی است از این روز گار سفله نواز
کہ شرح شمی آن قصہ ایست دور و دراز

☆☆☆

اعجاز عشق بین کہ چراغ دلم نمرد ہر چند تند باد غمت روبرو آن نہاد

☆☆☆

این ایات نیز از اعجاز غزلیات اوست:
نی از عدم غم دل نی از وجود ما را
عشق تو ساخت فارغ از ہر چہ بود ما را

☆☆☆

بنالہ بود دل از دود آہ پر شرر من گذشت سایہ ام از سرد ریغ کآن سیلاب
کہ در گرفت بیکبار آتش جگر من
نبرد سایہ بخت سیاہ راز سر من^{۶۲}

☆☆☆

از ساقی نامہ اش این چند^{۶۳} بیت ثبت افتاد :خوشا حال مستی کہ منصور و وار میسر شدش مستی پایدار
ز جامی کہ ساقی ہستیش داد نہ از دست رفت ونہ از پا فتاد^{۶۴}
در شہورائتی و خمسین و تسعمایہ در جوار فی مقصد^{۶۵} صدق عند ملک مقتدر
ساکن گشتہ در کاشان مدفون شد .

۶۱- و. کشت . ۶۲- و. این بیت را ندارد . ۶۳- و. این بیت .

۶۴- و. این بیت را ندارد . ۶۵- و. مقصد!

۱۴۵۔ مولانا قاضی شمس الدین محمد معلم: مولدش لاهیجان گیلان است در محلی کہ صاحبقران مغفور در آنجا تشریف داشته اند بملازمت ایشان بعزم جهانگیری علم برافراخته در ابتدای ظہور دولت این دو دمان عظیم الشان منصب صدارت ممالک محروسہ تعلق بدیشان داشت، بعد از آنکہ^{۶۶} مدتی ترک آن کردہ بحال خود می بودند و بعضی اوقات تعلیم شاہزادگان سوای من در عہدہی اہتمام ایشان بود در این ولا کہ سن شریفشان از نود متجاوز است ترک علایق و عوایق کردہ اوقات^{۶۷} بطاعات و عبادات صرف میکنند^{۶۸} این نظم حسب حال خود گفته اند^{۶۹}.

مطلع:

جوانی رفت در راه تو، پیر روزگارم من گرفتار بلا و درد و داغ^{۷۰} بیشمارم من

۱۴۶۔ مولانا رکن الدین مسعود: اصلش از شیراز است و از عظامی^{۷۱} اطبای

عصر خود. بیمن نفس و سعادت قدم مشہور و ممتاز، از جملہ شاہگران نجیب مولانا صدر الدین علی^{۷۲} طبیب است از شیراز متوجہ کاشان گشتہ در آنجا تو^{۷۳} وطن^{۷۴} فرمودند و در اواخر ایام بطبابت نواب صاحبقرانی شرف امتیاز یافت در مشہور سنہ ست و اربعین و تسعمایہ بمرض الموت گرفتار آمد این مطلع از ایشانست^{۷۵} و بسیار نازک آمدہ^{۷۶}.

مطلع:

گل نورستہ من آنچنان نازک بود خویش

کہ می ترسم شود آزرده، چون چشم افکنم سویش

۱۴۷۔ مولانا کمال الدین حسین: ولد رشید^{۷۵} حکیم مذکور است نفس نفیسش

تریاق^{۷۶} فاروق داروخانہ^{۷۷} فاذا مرضت فہو یشفین و قدم شفا اثرش نجات بخش

۶۶۔ و. باندک مدتی. ۶۷۔ و. در. ۶۸۔ و. میکند. ۶۹۔ و. این مطلع را حسب

حال خود می گفت. ۷۰۔ و. و درد و آ. ۷۱۔ و. مسعود. ندارد. ۷۲۔ و. ادبای!

۷۳۔ و. خطیب! ۷۴۔ و. در آنجا متوطن شدند. ۷۵۔ آ. سدید. ۷۶۔ و. تریاک.

۷۷۔ و. دواخانہ. *۔ و. جملہ میان دو ستارہ را ندارد.

ماہوشفاء ورحمة للعالمین در علم طب ید بیضا داشت و در علم حکمت نفس مسیحا، در فضایل و سایر اقسام علوم علم تفوق^{۷۸} میافراشت، خطش^{۷۹} رقم نسخ بر تعلیق استادان می کشید و سلیقه موزونش در بیت الفضایل زمانه فرید بود، در شهور سنه ثلاث^{۸۰} و خمسین و تسعمایه سیات فوات مبتلا شده بمطب عدم خرامید این دو مطلع از اوست:

مطلع:

غنچه ای پر از درو گوهر، دهن میخوانیش^{۸۱} میفشانی از دهن گوهر، سخن میخوانیش

☆☆☆

یا قوت آبدار لب قوت جان دهد^{۸۲} لب تشنه را بچشمه حیوان نشان دهد

۱۴۸- مولانا جلال الدین محمد طبیب: حاوی فضایل نفسانی و جامع اختیارات^{۸۳}

بدیع الصفات کمالات انسانی،^{۸۴} اصفهانی است در طب شاگرد نفیس مولانا صدر الدین

علی شیرازی است بعد از آنکه مولانا ی مذکور^{۸۵} مدتی در گیلان^{۸۶} رشت بسر برده بودند^{۸۷}

بخدمت صاحبقرانی مغفور مشرف گشت، این مطلع از اشعار اوست:

مطلع:

دامن از من چه کشی، ای بتو ام عهد در دست تا قیامت مه من، دست من و دامن تو ست

۱۴۹- مولانا شرف الدین علی بافقی: بافق قصبه ایست از قصبات ولایت کرمان

ووی در ملک سخنوری و طلاق^{۸۸} بیان سبحان زمان، لا تکلف، تا اختر فضایلش بافق کمال

بر آمده از پر تو طلوع آن عرصه ساحت فصاحت روشن است. و تا گلبن افشالش^{۸۹} در جو بیار

سرابستان کمالات سر کشیده فضای دلگشای^{۹۰} بلاغت از سایه گلشن او خرم و اگر بجواهر

۷۸- و. بر افراشته! ۷۹- و. بر تعلیق استادان قلم نسخ.

۸۰- و. ۹۵۲ ۸۱- و. میخوانمش. ۸۲- و. جان من! ۸۳- آ. فضایل.

و. خصایل اختیارات نفسانی و کمالات انسانی. ۸۴- و. در اصل صفا هانی. ۸۵- و.

مشارالیه. ۸۶- و. گیلان و رشت. ۸۷- و. بی پایه خلافت سر پر شتافته حالی مدتی است

که بطبابت حضرت صاحبقرانی مشرف است. ۸۸- ب. طاقت. ۸۹- ب. فضایلش.

۹۰- ب. فضای دلگشای در سایه گلش.

اشعار آبدارش ابکار افکار را ترصیع کنند رواست ، واگر فصحای بلاغت انجام^{۹۱} سبحة
سان دست بدستش گردانند سزاوست، این اشعار عذوبت آثار^{۹۲} از اوست :

نخواهم بگذرد سوی چمن باد از سر کوش
که ناگه بوی او گیرد گل و غیری کند بویش



نخواهم شمع من آرایش هر انجمن باشد
هوس دارم که همچون روشنی در چشم من باشد



در جواب مولانا جامی کہ گفته:

وعدہی آمدن بدہ، غصہ ہجر بس مرا
بر سر آن فزون مکن، وعدہ انتظار ہم
چہ نیکو گفته :

قطع امید من کنی، دمبدم از وصال خود
تا نکم دل حزین، شاد با انتظار ہم

۱۵۰ - قاضی عبدالخالق کرہ رودی : از طبقات^{۹۳} قضات بلدۃ المؤمنین قم^{۹۴}

است و از زمرہی غوایت مآب والشعراء یتبعہم الغاؤون^{۹۵} زیرا کہ با وجود تمکن^{۹۶} در

مسند خیر البرایا اکثر اوقات زبان بہ فحش و ہجو میگشود و غایتش^{۹۷} خالی از فضایل و خوش

طبعی نبود این بیت از جملہ اشعار اوست :

چوبگشت کویت آیم بہ بہانہ رخ پیوشی
چوروم ملول از آن در، زدر، دگر در آیی

۱۵۱ - مولانا عزالدین^{۹۸} جبلی : از طوایف معتبر قزوین است و در اکثر علوم

۹۱ - آ. چون سبحة بیان . ۹۲ - و. آثار اوست . ۹۳ - و . طبقہ .

۹۴ - و . ندارد . ۹۵ - و . یتبعہم است . ۹۶ - و . تمکین مسند .

۹۷ - و . ندارد . ۹۸ - و. عزیز جبلی .

معقول و منقول متین ، سلیقہ شعرش جبلی و شیوہی فضلش فطری است. چنانکہ از این دو بیت قصیدہ کہ در مدح حاکم گیلان^{۹۹} گفتہ مبین میشود .

قطعه:

آنک گاہ افادہ و تنجیم^{۱۰۰} عقل فعال را قران^{۱۰۱} باشد
آنچه در خاطر خطور کند سر بسر نزد او^{۱۰۲} عیان باشد

گویند ممدوح مذکور اصلاً صلہ نداد. منشأ از او استفسار کردند جواب داد کہ مولانا مدح خود گفتہ نہ من، بہمہ حال این مطلع از اوست:

مطلع:

بسی با خویشتن در خواب اورا ہم سخن^{۱۰۳} دیدم
مگر در خواب بینم بار دیگر آنچه من دیدم

☆☆☆

طرح رازی چون بمن آن دلستان می افکند

نا کسی از دور حرفی در میان می افکند^{۱۰۴}

۱۵۲۔ مولانا امان اللہ^{۱۰۵}: از طبقہ حجازیہ قزوین است و در آنجا مولانا امان جان

مشہور بود^{۱۰۶} وفاتش در شہور سنہ خمسین و تسعمایہ واقع شد این مطلع از اوست:

مطلع:

مرا توفیق دہ یارب کہ بوسم آستانش را کشم در چشم خود خاک کف پای سگانش را

۱۵۳۔ مولانا ذوالنون^{۱۰۷}: مولد او از موضع خیارج^{۱۰۸} قزوین است برادر

زادہ مولانا ادہم منشی است و در طب از شاگردان مولانا علاء الدین محمد^{۱۰۹} است فی الواقع

در علوم زحمت بسیار کشیدہ مدت دہ سال با من بود و سہ رسالہ یکی در حفظ صحت

۹۹۔ و. جیلان. ۱۰۰۔ آ. تحشیم. ۱۰۱۔ و. قرآن. ۱۰۲۔ آ. من.

۱۰۳۔ آ. ہم نشین. ۱۰۴۔ و. این بیت را ندارد. ۱۰۵۔ و. ملامان. ۱۰۶۔ و. مشہور

است. ۱۰۷۔ و. شیخ ذوالنون. ۱۰۸۔ و. خیارج. ب. چنارج!! ۱۰۹۔ و. مولانا جلال

احمد است.

نفس و دیگری در بحران و دیگر در معما بنام من نوشته است ^{۱۱۰} در فترات تکلو، ناپیدا شده کسی از وی خبر ندارد . این معما با سم خلیفه از اوست :

نقطه‌ای کا زمشک تر بر لعل جانان منست

هست خالی پیش لب یا عکس ^{۱۱۱} آن جان منست

این رباعی هم با او منسوب است :

رباعی:

کاز صبح نشاط او، دمد ماتم شام

فریاد و فغان زین فلک خون آشام

آغشته بخون بیگناهان در شام

هر پیرهنی که صبح پوشد ، بینی

۱۵۴ - حکیم خباز: عنایت الله نام دارد اصفهانی است و طبعی تخلص میکند

و در اکثر علوم و قوفی دارد مردی است خوش صحبت و آدمی است خوش طینت ^{۱۱۲} این

دو مطلع از اوست :

مطلع:

خرام آن قد و قامت قیامت است، قیامت

بلاست نخل قد فتنه بار یار نه قامت



که عاشقی تو ^{۱۱۳} و احوال عشق میدانی

از آن نمیکنم اظهار درد پنهانی

۱۵۵ - مولانا صنع الله: اگر چه از ولایت کاشان است اما مدت ها شد که ^{۱۱۴} اوقاتش

در تبریز بطبابت میگذرد قصیده‌ای در باب فتح شیر و آن که در شهوسنه اربع و اربعین و

تسعماه اولیای دولت قاهره ^{۱۱۵} را دست داده بود گفته که از ^{۱۱۶} هر مصرع آن تاریخ آن

سال بیرون میآید مطلعش اینست :

۱۱۰- و در فوات ناپیدا شد!! ب. در فترات ناپیدا شد! ۱۱۱- و. آفت .

۱۱۲- و. خوش صحبت و ادیب است . ۱۱۳- و. که عاشقی بود احوال عشق میدانی؟! ۱۱۴

۱۱۴- ب. اما اوقاتی است که مدارش بطبابت میگذرد!! ۱۱۵- و. دولت روز افزون

نموده بود . ۱۱۶- آ. که اگر از هر مصرعی تاریخ آن سال بیرون میآید تاریخش اینست!!

آمد از باد صبا مژدهی رحمت بنہال^{۱۱۷}

کای زیبی مہری دی گشته پریشان احوال

۱۵۶۔ مولانا عبدالعلی تونی: اکثر علوم متداولہ را تتبع کردہ و در کمال تقوی

و طہارت است و در اجتناب از نامشروعات و در میان ارباب ذکا و بوفای مشہور است و نزد اصحاب^{۱۱۸} صفا، بخوش طبعی مقرر و مذکور^{۱۱۹}۔ این مطلع از اوست:

مطلع:

تورا از صحبت اہل وفا یارب چہ مانع شد

چہ بد کردیم ما ای نازنین از ما چہ واقع شد؟

۱۵۷۔ مولانا خلیل اللہ منجم^{۱۲۰}: از ولایت کاشان است و در نجوم و طب و دیگر

علوم صاحب وقوف است و در شعر ہم بد نیست این مطلع از اوست:

مطلع:

نماند لذتی از عمر در جہان ما را کہ پیر ساخت غم عشق آن جوان ما را

در حینی کہ میرزا شاہ حسین، فیلسوف مشہور میرغیاث الدین منصور را بنا بر

کدورتی کہ با امیر جمال الدین محمد صدر استرآبادی در سینہ داشت بار دو طلبیدہ

مقدم اورا محترم و عزیز داشتند، میر مذکور بنا بر اسبابی کہ شرحش طولی دارد بی نیل

مقصود مراجعت فرمود، مولانای مذکور این رباعی را در سلك نظم کشید:

ای میر بالقاب مقید رفتی نا خوانندہ تو را خلیفہ جد رفتی

تعظیم تو آخر نہ چو اول کردند افسوس کہ نیک آمدی و بد رفتی

۱۵۸۔ مولانا شاہ قلی: از ولایت خلخال عراق است و در مولویت و معما بین

الأقران طاق۔ این دو مطلع از اوست:

۱۱۷۔ آ۔ مژدهی راحت۔ ۱۱۸۔ و۔ ارباب۔ ۱۱۹۔ و۔ ندارد۔ ۱۲۰۔ و۔ شرح حال

مولانا خلیل اللہ منجم را ندارد ولی قسمتی از مطالب مربوط بہ مولانا خلیل اللہ منجم را در شرح

حال مولانا عبدالعلی تونی آورده و بہم خلط کردہ است۔

* و. ب. جملہ میان دو ستارہ را ندارند۔

مطلع:

مویی شدای طیب وجودم زدرد وغم مویی نماند بیش میان من و عدم

☆☆☆

از پی دفع جنونم داغ بر سر می‌نهند داغ دل بس نیست بر سر داغ دیگر می‌نهند

۱۵۹ - مولانا طالب‌گیلانی : از علوم خصوصاً طب باخبر است و از فنون

وصنایع^{۱۲۱} شعری نیز مخبر، چنانکه در آن فن رساله‌ای تصنیف کرده این مطلع

از اوست :

مطلع :

تادل^{۱۲۲} آواره را پهلوی اوجا سازمش میروم دنبال او باشد که پیدا سازمش

۱۶۰ - مولانا اشرف : از اردبیل عراق^{۱۲۳} است و بقدر خوش نویسی دارد .

و خالی از فضیلتی نیست این مطلع از اوست :

مطلع :

از تاب^{۱۲۴} دوری تو مرا تاب و تب بسوخت فریاد روزیکسی و آه شب بسوخت

۱۶۱ - شیخ فضل‌الله :^{۱۲۵} از مردم معتبر شیراز بود و در میانه اهل فضل بخوش

طبعی و ادراک ممتاز، ولی تخلص^{۱۲۶} میکرد . این رباعی از اوست :

رباعی :

غم را زمن و مرا گرین از غم نیست یاران قدیم را گرین^{۱۲۷} از هم نیست

غم خوی بمن کرده و من خوی بغم همچون من و غم دو یار در عالم نیست

۱۲۱ - و صاحب وقوف . ۱۲۲ - و کودل . آ . این بیت را ندارد . ۱۲۳ - و . از ولایت عراق

است . ب . از جرزبیل . ۱۲۴ - ب . از دوری توام نه دل تاب و تب بسوخت . ۱۲۵ - و .

شیخ فضل‌الله را بنام ملا ولی ثبت کرده است ! ۱۲۶ - و . ندارد . ۱۲۷ - آ . شکست از .



صحیفہ سوم

در ذکر وزیرای مکرم و سایر ارباب قلم

۱۶۲۔ میرزا شاه حسین : اصفہانی است در اوایل، عمر به تباہی صرف میکرد چون بقدر صورت خطی و نزاهت خدی داشت بقابضی شهر مذکور اوقات صرف میکرد و بعد از چند روز وزیر داروغه که ملازم در مش خان شاملو بود شد و بنا بر آن که در فترات رومیہ کہ تفصیل آن در کتب مفصله مطوٰ له مسطور است خدمت نمایانی از او صادر شده بود بوزارت صاحبقرانی [سرافراز شد و کار او بجائی رسید کہ در یک روز هزار تومان بخشیده^۱ بود کہ کسی را از وزراء این رتبت^۲ دست داده . سلمان ساوجی^۳ :

بنای روزگار کہ این خشت زرنگار بر طاق چارمین بلند آسمان نهاد
چون اوج بارگاہ جلال^۴ ورا بدید بر کندمهر^۵ از او بر آن آستان نهاد
اما بسیار نازک مزاج و رعناوش سلوک کرده^۶ در خوش طبعی و تیز فہمی^۷ تقلید

۱۔ و۔ ندارد۔ ۲۔ و۔ رتبہ۔ ۳۔ و۔ ندارد۔ ۴۔ و۔ جمال۔

۵۔ و۔ مهر را و بر آن۔ ۶۔ و۔ مینمود۔ ۷۔ و۔ ندارد۔

* متأسفانه نسخه آ. از صحیفہ سوم فقط ہمین چند سطر را دارد و از آغاز علامت ستارہ از نسخه افتادہ تا آغاز شرح حال خواجہ خلیل کہ با علامت [مشخص کردہ ایم ناچار از روی نسخه ب. این قسمت تصحیح شدہ است۔

امیر علیشیر میکرده اند نسبت بمقربان درگاہ وامرای عالیجہ رعایت حرمت بجای نمی آورد، بنا بر آن خاطر^۸ جمیع ارکان دولت واعیان^۹ حضرت^{۱۰} از اورنجیدہ بود^{۱۱} و در صدانہدام بنای حیاتش برآمدند از جملہ مہتر شاہقلی کہ اول مہتر رکابداران بود و آخر تواجی شدہ بود بواسطہ^{۱۲} تحاویل ایام رکابداری میرزای مذکور، بہ او سخنان درشت گفت بلك تہدید بقتل داد. تادرشہورسنہ تسع و عشرین^{۱۳} و تسعمایہ دروقتی کہ او از خدمت صاحبقران^{۱۴} بیرون آمد ہم در میان باغچہ^{۱۵} دولت خانہ فرصت یافتہ^{۱۶} بہ خنجر تیز^{۱۷} بدنش را ریز ریز کرد و او ہم بعد از چندروز^{۱۸} همان شربت چشید و متوجہ سرای سزا گردید .

بیت :

ہر کہ بدی کردو بہ بد یار شد ہم بہ بد خویش گرفتار شد
ہر چند روش میرزای مذکور از حد اعتدال بیرون^{۱۹} بود اما طبعش در شعر و ظرافت
بد نبود این مطلع را کہ در جواب مولانا جامی گفته شاہد حالست.

مطلع :

عاشقان ہجر تورا مونس جان ساختہ اند وصل چون نیست میسر، بہمان ساختہ اند
۱۶۳۔ خواجہ جلال الدین محمد تبریزی: ^{۲۰} در خوش طبعی بی نظیر و در ملایبی^{۲۱}
وانشاء دلپذیر بود بعد از قتل میرزا شاہ حسین مذکور منصب وزارت صاحبقرانی^{۲۲}
مغفور بدو^{۲۳} قرار گرفت و تا آخر ایام حیات آن حضرت روزی چند وزارت صاحبقران
دخل کرد اما ہم در آن اوان بہ اغوای دیوسلطان کہ وکیل آن حضرت بود گرفتار شدہ بعد

- ۸۔ و. ندارد ۹۔ ۱۰۔ و. ندارد. ۱۱۔ و. ندارد. ۱۲۔ و. ماندن تحاویل.
۱۳۔ و. ۹۲۵۔ ۱۴۔ و. صاحبقران مذکور! ۱۵۔ و. ندارد. ۱۶۔ و. از
۱۷۔ و. پیکر بدنش ۱۱۔ ۱۸۔ و. مدت. ۱۹۔ و. دور. ۲۰۔ و. ندارد.
۲۱۔ و. ملائی انشاء. ۲۲۔ و. ندارد. ۲۳۔ و. دخل کرد.
*و. جملہ میان دو ستارہ را ندارد.

از چند روز^{۲۴} اور در بوریا پیچیده سوختند و کان ذالک فی شہور سنہ ثلاثین^{۲۵} و تسعمایہ گویند
در محلی کہ اورا میسوختند این بیت میخواند :

گرفتم خانہ در کوی بلا، بر من گرفت آتش

کسی کاو خانہ در کوی بلا گیرد چنین گردد^{۲۶}

این مطلع نیز از جملہ اشعار خواجہ مذکور است :

مطلع :

الہی چابکی را صید گردان در کمند من

کہ اطمینان پذیرد خاطر مشکل پسند من

۱۶۴ - ملک محمود جان دیلمی^{۲۷} : از طایفہ دیالمہ اند و از اکابر قزوین و خود

را از نسل مالک اشتر^{۲۸} میدانند و ملک مذکور در اوایل بوزارت سلطان یعقوب^{۲۹} اشتغال^{۳۰}

مینمود و بعد از آن بخدمت صاحبقرانی مغفور سرافرازد و قامتش را بخلعت جلیل القدر

منصب مزبور بیاراستند بسیار کریم الاخلق و نیکو نهاد بود و زیادہ از حد خلیق و متواضع و

با بزرگان پینوت^{۳۱} و با خردان بطریق ابٹوت معاش میکرده فضا یلش بیش از حد تقریر و تحریر

و ثالی نظمش از سر حد^{۳۲} تعریف و توصیف متجاوز. این مطلع مشہور از اوست :

مطلع :

بعد از وفات خاک وجودم سبو کنید

^{۳۳} چون بشکنند . سفال سگ کوی او کنید^{۳۴}

۲۴ - و بعد از روزی چند اورادر. ۲۵ - و ۹۲۰ و این چگونه ممکن است زیرا

میرزا شاه حسین در ۹۲۹ کشته شدہ بودہ است !!

۲۶ - و چنین گیرد . ۲۷ - و خان دیلمی و صحیح جان است زیرا جان از

مصطلحات قزوینیان بودہ است . ۲۸ - و میدانند . ۲۹ - و سلطان یعقوب را ندارد .

۳۰ - و سرافراز گشت . ۳۱ - و در مقام مروت . ۳۲ - و متجاوز از سر حد تعریف این

مطلع . ۳۳ - و گر . ۳۴ - و کوی او مرا !!

* و جملہ های میان دو ستارہ را ندارد .

۱۶۵۔ شاہ میر: پسر ملک محمود جان^{۳۵} مذکور است و در مسائل حکمی اوصاف^{۳۶}
 و فضائل مضبوط^{۳۷} و اجزاء^{۳۸} کلماتش مربوط در اکثر علوم شاگرد مولانا حاجی محمود
 تبریزی است طبعش در غایت تصرف^{۳۹} و شوق انگیز، بعد از برادرش امیر بیک^{۴۰}
 بوزارت صاحبقران مغفور رسید و بعد از اندک^{۴۱} وقتی ترك آن کرده قناعت ورزید این
 دو مطلع از اوست:

مطلع:

خوب روی کاوندارد رحم، دلدار منست عشق بازی با بتان سنگدل کار منست



مرحمی نیست که دل را من از او چاره کنم مگر از سینه برون آید و صد پاره کنم
 ۱۶۶۔ جلال الدین امیر بیک^{۴۲}: از احفاد شیخ محمد کججی^{۴۳} است در این
 روزگار سرد فتر ارباب^{۴۴} افضال و فہرست^{۴۵} روز نامچہ فرخندہ مآل^{۴۶} و پروانہ درایتش
 بمہر^{۴۷} جلال مختوم و از توقیعات اعمالش مآثر مرضیہ مفہوم و از اقوام^{۴۸} نزدیک امیر زکریای
 وزیر است و در زبان آوری و مجلس آرای فی الواقع بی نظیر، مولدش از قصبہ^{۴۹} نطنز عراق
 است، و در خوش طبعی و سخنوری یگانہ آفاق، این دو بیت از اوست:

اگر گویم نہال قامت دلجوست میرنجی

وگر گویم سر زلف تو عنبر بوست میرنجی

شکایت چون کنم از جور چشم فتنہ انگیزت

کہ گر گویم^{۵۱} تو را بالای چشم ابروست میرنجی

۳۵۔ و شاہ میر. دیلمی است و مسائل حکمی. ۳۶۔ و. ندارد. ۳۷۔ و. در مضبوط است.
 ۳۸۔ و. کلماتش. ۳۹۔ و. تصرف و انگیز!! ۴۰۔ و. میرک بیک. ۴۱۔ و. اندک
 روزی!! ۴۲۔ و. جمال الدین و بہ نشانی (مہر جلال) در شرح حال. جلال الدین صحیح است.
 ۴۳۔ و. کججی!! ۴۴۔ و. دیوان. ۴۵۔ و. ندارد. ۴۶۔ و. آمال. ۴۷۔ و. جلالت.
 ۴۸۔ و. از اقوای امیر زکریای وزیر است!! ۴۹۔ و. از قصبہ عراق است!! ۵۰۔ و. ب
 کہ این از اوست میرنجی. ۵۱۔ و. این مصرع را بجای مصرع چہارم و مصرع چہارم را بجای
 مصرع دوم آورده - و بدیہی است اشتباہ است.

۱۶۷ - خواجہ غیاث الدین : برادر خواجہ امیر بیک مہر دار^{۵۲} است و بعضی اوقات در عراق عرب بود و بامر^{۵۳} وزارت اشتغال داشت گویند شاعری قصیدہ ای در مدح او گفته و بی جهت زبان بہ ہجوش گشادہ ، خواجہ مذکور این قطعہ گفتہ نزدش فرستاد .

قطعہ :

زمدح آنچه افزودیم در کمال
ز، دم لابه سگ چه شادی رسد
ز ہجوی کہ گفتی^{۵۴} همان کم شود
کہ از عف غش موجب غم شود

۱۶۸ - خواجہ غیاث الدین بتکچی^{۵۵} : برادر خواجہ مظفر و ولد خواجہ فخر الدین

بتکچی^{۵۶} است، طبع صافی و سلیقہ وافی داشته چنانکہ^{۵۷} از این مطلع^{۵۸} بوضوح می پیوندد :

مطلع :

اگرچہ نیست روا سجدہ ی بتان کردن
تو آن بتی کہ تورا سجدہ میتوان کردن
۱۶۹ - خواجہ درویش : برادر خواجہ غیاث الدین بتکچی^{۵۹} است در تیز زبانی و حاضر جوابی در افواہ و السنہ مشہور و مذکور، گویند در وقتی کہ وزیر بیک میرزا ولد سلطان حسین میرزا^{۶۰} بودہ میرزارا نسبت باو مطایبہ ای بنظر رسیدہ و گفتہ «خواجہ! میگویند تو اهل^{۶۱} پشتی ، این واقعی است؟ گفتہ بلی پادشاہا . ہم چنین است. گفتہ سبب چیست جواب دادہ کہ مگر نشنیدہ اید کہ «الناس علی دین ملوکہم» . این مطلع از اوست :

چنان ضعیف شدم در غمش من درویش
کہ سایہ را نتوانم کشید از پی خویش
۱۷۰ - میرزا احمد : از طبقہ^{۶۲} دیالماہ است و مدت حیاتش بعشرت مدام و مطالعہ

۵۲ - و. امیر بیک مذکور است. ۵۳ - و. در عراق عرب بامر مذکور!! اشتغال داشت .
۵۴ - و. گویی. ۵۵ - و. ندارد. ۵۶ - و. بتکچی!! ۵۷ - و. چنانچہ ۵۸ - و.
دو مطلع. ولی بیک مطلع آورده است. ۵۹ - و. برادر خواجہ مذکور. ۶۰ - و. ندارد. ۶۱ - و.
کہ تو پشتی! ۶۲ - و. طایفہ .

صفحات^{۶۳} خوبان گلندام و تجرع بادہی گلرنگ و در سماع نغمہ و آہنگ مشغول بودہ و خوش طبعان عراق و خراسان چون **خواجہ محمد اصغر و خواجہ محمود دبط** در سلسلہ او بودندی^{۶۴} و بہ لونندی و خوش طبعی اوقات صرف کردندی این مطلع از اوست :

مطلع :

میسر کی شود وصل تو ای آرام جان ما را
 کہ از خویشان تو را بیم است و از یگانگان ما را
 ۱۷۱۔ **خواجہ عنایت اللہ**^{۶۵} : از ہمان طایفہ است اکثر اوقات بوزارت اتراک
 اشتغال داشت^{۶۶} این مطلع و بیت از اوست :

مطلع :

تاہر زمان ز عشق نوایی نمیرسد
 خواہم کہ نالہای^{۶۷} برسانم بگوش یار
 ۱۷۲۔ **سیف الدین محمود درجایی** : اصلش از **اصفہان** است، چون تقریراتش^{۶۸}
 در وجہ معقولی و ادای کلماتش در نہایت شیرینی و مقبولی ، من اورا **خوش لہجہ** گفتہ ام
 اگر کسی سخن گفتن او شنیدہ باشد داند کہ اسمی است با مسمی از فرزندان **کمال الدین**
اسمعیل^{۶۹} مشہور است و در علم سیاق و معاملات دیوانی بی بدل خصوصاً در شعر ، در
 ہمہ اصنافی شعر گفتہ و در ہجوبی مثل^{۷۰} است در جواب این قصیدہی^{۷۱} **امیدی** کہ گفتہ :
 کنون^{۷۲} کاز سر سرو و پای صنوبر . کشد مرغ مرغولہ و لالہ ساغر

قصیدہ ای غرآگفتہ این مطلع و یک بیت از آن قصیدہ از اوست :

صنوبر قد من کہ نازش بود بر
 ملایک سپاہا سپاہان خرابست
 بر او بستہ ام دل چو بار صنوبر
 ز اعمال عمال پر زور و پرزر

۶۳۔ و صفحہ . ۶۴۔ و در سلسلہ او بلونندی اشتغال داشتند این مطلع .

۶۵۔ و شاہ عنایت اللہ . ۶۶۔ و اتراک قیام نمودہ . ۶۷۔ و نالہ را . ۶۸۔ و چون

تقریر او در وجہ معقولیت است . ۶۹۔ و کمال اسمعیل . ۷۰۔ آ. بدل . ۷۱۔ و ندارد .

۷۲۔ و کنون از

این رباعی هم از اوست :

رباعی:

آن گل که دل اهل وفا را خون کرد
سر پنجه بخون عاشقان گلگون کرد
۱۷۳ - **عبدی بیک**: از بزرگ زاده های شیراز است در امانت و دیانت و راست قلمی
در این قلمرو بی شریک و انباز ، مدتی است که در دفتر خانه همایون ^{۷۴} به استیفای دفتر
خاصه شریفه ^{۷۵} سرافراز است فی الواقع ^{۷۵} که تا مفرد نویسنده قضا و قدر جمع و خرج افراد بشر را
حسب المفصل به تنقیح داده همچون او جوانی محسوب ^{۷۶} و هنرمند بگوشواره ی ظهور و میزان
دهور و مرور نیاورده خصوصاً در شعرید بیضا ^{۷۷} دارد و خیال انگیزی او در مثنوی بسیار نازک
و پرچاشنی ^{۷۸} واقع شده تخلص او **نویدی** است در صغرسن ، کتاب **جام و جمشید** گفته این
چند بیت در صفت ^{۷۹} حسن از آن کتاب است :

مثنوی:

دهانش را صفت چون حدمن نیست
بسان آب حیوان ناپدیدار
بود مویی بر اندامش کمر نام
پیا افکنده گیسوی سمن سای
بعد از اتمام آن جواب **خمسه** گفته و بسیار معانی خاص در او جمع کرده که بعد از
خواندن ، صدق مقال کاتب معلوم میشود این سه بیت ^{۸۰} از کتاب **هفت اختر** در تعریف
شکار نوشته:

۷۳ - و مصرع چهارم را ندارد . ۷۴ - و شریفه . ۷۵ - و . واقع . ۷۶ - و .

محبوب . ۷۷ - و طولی ۷۸ - و پر خاشی !! ۷۹ - و ندارد . ۸۰ - و این

دو بیت . ولی سه بیت آورده است !

* و . مطلب میان دو ستاره را ندارد .

مثنوی:

دیده‌ی آهوان نشان کردند
تیر را میل سرمه‌دان کردند
زاردهای فلک بلای جهان
آتش فتنه دود میانگیخت
آتش فتنه دود میانگیخت
سرمه از چشم آهوان میریخت
۱۷۴- شاه صدر: ولد شاه عنایت اللہ دیلمی بود^{۸۱} در سنه خمس و خمسين
وتسعمایه وفات یافت این بیت از اوست:

کشیده اشک برویم ز روی دیده خطی

که سرخی رخ عاشق ز روی دیده خوش است

۱۷۵- امیر فرامرز^{۸۲}: از جمله اکابر دیالمه است و در اوایل جوانی^{۸۳} چنانکه
افتد و دانی بخوردن باده و معاشرت با گلرخان^{۸۴} ساده در بهار زندگی اوقات میگذراند،
اما پیش از آنکه داعی حق را بیک گوید از تمامی مناهای توبه نموده تخلص او در اشعار الهی
بود. این دو مطلع از جمله اشعار اوست:

مطلع:

از شادی عالم چه گشاید دل مارا
جز غم نگشاید دگری مشکل مارا



آرزو دارم از آن لعل گهر بار التفات
ای خوشحال کسی کاو دارد از یار التفات
۱۷۶- مقصود بیک: اصلش از خاکیان شیراز است و در تبریز متولد شده از او ان
صبی الی یومنا هذا در دفتر خانه همایون بامر استیفا اقدام مینمود الحق در فن اشاء
سخنانش بوجه و جیه و سیاق کلامش در باب معاملات^{۸۵} بر همت توجیه، سلیقه اش در این
دو، وادی بغایت عالی در شعر شناسی و سنجیدگی مسلم اعالی، از غایت استقامت طبع در میانه

۸۱- و. و اکثر اوقات نزد امرای ترک بوزارت مشغول بود. این شرح حال خواجه عنایت اللہ
است و در نسخه و حید مجدداً اینجا هم آمده است. ۸۲- و. فلامرز ۸۳- و. چنانی دانی
۸۴- و. با گلرخان زندگانی! ۸۵- و. معاملات همه بر سمت توجه است!!

اہل قلم انگشت نما و آواز^{۸۶} فرح افزایش مفرح القلوب و غم زدا است ، این رباعی از نتایج طبع آن روح^{۸۷} افزاست:

رباعی:

زنہار مجو یار کہ دل را بار است
ورزانکہ دل خویش بیاری بستی
آسودہ کسی بود کہ او بی یار است
از وی مگسل کہ بیوفایی عار است
۱۷۷۔ **خواجہ ہدایت اللہ** :^{۸۸} مشرف اصطلح صاحب قرانی است اصل او از کاشان
است مردی فقیر و ندیم مشرب است شعر تزییق را بہتر از شعرای زمان میگوید از جملہ
لیلی و مجنونی کہتہ کہ این دو بیت از آنست:

مثنوی:

روزی کہ ز عشق میزدم لاف
عاشق سگ یرغہ بود و میمون
اردک بچہ می فروخت علاف
آواز بلند شد ز مجنون
و این چند بیت نیز از مثنوی دیگر اوست :

گیرم کہ نخ از تو شد کشیدہ
سرموزہ ی قازرا چہ حاجت
شد یار بہاون چکیدہ
کاجیدہ کنند در ضیافت
دندان چپ در یچہ شور است
تاریخ وفات گرگ جیم است
آش شب چلہ اش حلیم است
در مدرسہ اعتبار دارد
میمون برہنہ عار دارد
پای دہل ہر سہ ماوی است
این^{۸۹} مطلع از غزلیات اوست:

۸۶۔ و ادای فرح افزایش! ۸۷۔ و ندارد۔ ۸۸۔ و شرح حال خواجہ ہدایت

اللہ را ندارد ولی اشعار لیلی و مجنون و مثنوی او را بدنبال شرح حال مقصود بیک آورده و بہم
آمیختہ است !! ۸۹۔ و چند مطلع .

مطلع :

ہزار شکر کہ پشم^{۹۰} وزغ فراوان شد غلاف^{۹۱} خایہ خرگوش اختہ^{۹۲} ارزان شد.
 ۱۷۸ - خواجہ شیخ محمد : پسر خواجہ قوام الدین محمد ضعیف^{۹۳} است
 در اصفہان با مرستیفا مشغول است^{۹۴} این بیت از اوست :

مطلع :

گفتم اظہار غم عشق بر^{۹۵} یار کنم گریہ مانع شد و نگذاشت کہ اظہار کنم
 ۱۷۹ - خواجہ ملک : اصفہانی است در فن سیاق مہارت تمام دارد این مطلع
 از اوست :

مطلع :

سر کویش کہ شداہل نظر را^{۹۶} سجدہ گاہ آنجا
 دمی صد خون کند چشم سیاہش بیگناہ آنجا
 ۱۸۰ - خواجہ مرشد : پسر خواجہ میرک شیرازیست کہ سالہا^{۹۷} صاحب توجیہ
 دفتر^{۹۸} دیوان اعلیٰ بود و علم سیاق را با صورت خط تہلیق^{۹۹} جمع کرد و لا ابالی واقع شدہ
 بود طبعش در شعر موافق^{۱۰۰} افتادہ و این مطلع از اوست :

مطلع :

پہلوی سگ تو جاست ما را جایی بہ از این کجاست ما را
 ۱۸۱ - مسعود بیک : برادر کہتر اوست و در اطوار بہتر از او سلیقہ اش در شعر و
 سیاق روان، طبعش^{۱۰۱} از این مطلع معلوم توان کرد :

بیت :

در دشت غم، آہ درون، کردہ است سرگردان مرا
 چون گرد بادی کاورد، در چرخ مستی خاک را

۹۰ - و. وزق. ۹۱ - ب. خلاف سایہ. ۹۲ - و. مایہ. ۹۳ - و. ندارد. ۹۴ - و. این
 چند بیت ! ۹۵ - و. بہ دلدار. ۹۶ - و. قبلہ گاہ. ۹۷ - و. ندارد. ۹۸ - و. توجیہ
 اعلیٰ بود. ۹۹ - ب. نستعلیق. ۱۰۰ - و. ملایم. ۱۰۱ - و. طبعش در شعر چسبان !!

۱۸۲- میرزا ادهم: ^{۱۰۲} از جمله برادران ایشان است در سنہ ست و خمسین و تسعمایہ در اردبیل وفات یافت این مطلع از اوست:

مطلع:

داشت تصویر رخت صورتگر چین آرزو

بست چندین صورت و صورت بست این آرزو

۱۸۳- امیر هاشم: والد امیر خواجگی قزوینی است، جوانی بغایت مقبول و

شیرین کلام بود و با ^{۱۰۳} اشرف سروکار داشت و بمہم بعضی شاہزادگان قیام مینمود و در شروان کشته شد این مطلع از اوست:

مطلع:

دارم از عشق رخت دیدہی خونابہ فشان این نشان بس بود از مردم بی نام و نشان

۱۸۴- خواجہ حبیب اللہ: ولد خواجہ فتح اللہ قزوینی است این مطلع از اوست:

مطلع:

تاکی جفاکنی بمن ای چرخ بیوفا ^{۱۰۴}

هرگز نکرده ای بکسی در جهان وفا (کذا!!)

۱۸۵- ہدایت اللہ ظہیر ^{۱۰۵}: برادر شاہ صدر است و در امور معاملات دیوانی

صاحب وقوف و اکثر اوقات متقلد مہمات سلطانی است. این مطلع از اوست:

مطلع:

هر کہ را در دور لعلش دیدہی خونبار نیست واقف از حال ^{۱۰۶} دل سرگشته بیمار نیست

۱۸۶- میرکعبید ^{۱۰۷}: ولد میر قاسم دیلمی ^{۱۰۸} است این مطلع از اوست:

۱۰۲- و بجای میرزا ادهم خواجہ میرزا ثبت کرده است. ۱۰۳- و. باشراف بعضی

شاہزادگان قیام. ۱۰۴- ظ: پر جفا. ۱۰۵- و. بنام. میر کریم. ثبت کرده است. ۱۰۶-

و. حال من. ۱۰۷- و. چنین ثبت کرده. (میر عبداللہ... نام دارد.) و معلوم است در نسخہ

وحید قسمت وسط ساقط شدہ و در نتیجہ اول نام کہ (میر) باشد با آخران (عبید) باقیمانده

و نسخ آنرا میر عبداللہ پنداشته است. ۱۰۸- و. ندارد.

مطلع :

توانم سخن از ضعف بجانان گفتن

آنچنان گشته ام از ضعف که نتوان گفتن^{۱۰۹}

۱۸۷- شاه قاضی : پسر شاه صدر است و در امور دیوانی واقف است و بقدر قابلیت

و صورت خطی دارد و متکفل مهمات سلطانی است این مطلع از اوست :

مطلع :

درمان کسی درد مر اسود ندارد . درد دل من روی به بهبود ندارد.

۱۸۸- شاه عنایت اللہ : او ہم پسر صدر قاضی است خالی از حدت طبعی نیست

این مطلع از اوست :

مطلع :

مرا فلک به مہی ہر گز آشنا نکند کہ بخت تیرہ بنا کام از او جدا نکند

۱۸۹- جمشید بیک : او ہم پسر مومی الیہ است این مطلع از اوست :

تارخ خوب تو شد غایبم^{۱۱۰} از پیش نظرمیرود دم بدم از دیدہی ما^{۱۱۱} خون جگر

۱۹۰- بہرام بیک : وی ہم از اولاد شاہ صدر مذکور است و این مطلع را بخود نسبت

میکند :

مطلع :

بت صراف کاف کند ست طرح دلبری بامن . دمامد میکند از ناز جنگ زرگری بامن

۱۹۱- خواجہ حیدر علی (ذوقی)^{۱۱۲} : از خواجہ زادہ ہای جریادقان است و در

خدمت ترکان بوزارت اشتغال دارد این مطلع از اوست :

مطلع :

تا خطش بر صفحہ خوبی رقم خواهد کشید

دست صنع از صورت یوسف قلم خواهد کشید .

۱۰۹- و این بیت را ندارد . ۱۱۰- و غایب . ۱۱۱- و دیدہ تر .

۱۱۲- و ثبت کردہ است (خواجہ میر ذوقی) .

۱۹۲۔ شیخ کمال: پسر شاه میرزا^{۱۱۳} بن ملك محمود جهان^{۱۱۴} دیلمی است و شاه میرزا مدتہا شہر یارقزوین بوده، دیدہی صاحب نظران بہ تماشای جمال او مایل و سروسہی از خرامش رفتار او پای در گل .

بیت:

ای زمین آن قامت رعنا نگر
زیر پای کیستی بالانگر^{۱۱۵} ؟
این مطلع زادہی طبع آن رعنا شعار است^{۱۱۶} .

مطلع:

^{۱۱۷} نمیرود رخ چون ماہش از نظریکدم کہ جز خیال ویم نیست مونس و ہمدم [۱۹۳۔ خواجہ خلیل^{۱۱۸}: اصلش از حلقہ است اما در نخب جوان متولد شدہ در اوایل جوانی بہ زرگری اشتغال داشت و بعد از آن کہ مدتی بوزارت ترکان قیام نمود ترک آن^{۱۱۹} مہم کردہ بکلانتری نخب جوان اکتفا نمود و در تعمیر آن^{۱۲۰} بلدہ سعی جمیلہ بتقدیم^{۱۲۱} رسانیدہ آثار خیر او در آنجا باقی است در آخر چشمش از حلیہ بینائی عاری شدہ و نوبت بطواف^{۱۲۲} کعبہ مشرف شدہ این معما باسم^{۱۲۳} اویس از اوست .

گرہمی خواہی کہ از غم ہای عالم وارہی چون سبو پرمی کنی در پای سروی کن تہی .
۱۹۴۔ میر عبد الباقی: ولد امیر فرامرزدیلمی است این مطلع از جملہ اشعار اوست:
گاہی گذر کہ بی تو بگلزار کردہ ایم^{۱۲۴} یاد تو کردہ گریہ بسیار کردہ ایم^{۱۲۵}
۱۹۵۔ مولا نفیس: از اوساط الناس قزوین است و بسیار^{۱۲۶} لوند و او باش و خوش مشرب، این مطلع از اوست:

مطلع:

نسبت روی خود بماء مکن نسبتی نیست . اشتباہ مکن

۱۱۳۔ و. نبیرہ. ۱۱۴۔ و. خان. ۱۱۵۔ و. این بیت را بجای مطلع شیخ کمال آورده است. ۱۱۶۔ ۱۱۷۔ و. ندارد. ۱۱۸۔ و. خواجہ خلل!! ۱۱۹۔ و. ندارد .
۱۲۰۔ ب. بلدان. ۱۲۱۔ و. بظہور. ۱۲۲۔ و. حج! ۱۲۳۔ آ. اولین! ۱۲۴۔ ۱۲۵۔ آ. کردہ ام. و. میکنم. ۱۲۶۔ بجای لوند. نوشته ولد میر مذکور. و این اشتباہ است . * از این بیت ببعد در نسخہ آ. هست. کہ ما قسمت افتادہ را میان [] قرار دادیم

صحیفہ چہارم

در ذکر اسامی نامی حضرات واجب التعظیم کہ اگرچہ شاعر نہ ہوئے اند،

گاہی زبان شجر^۲ می گشودہ اند^۳

۱۹۶۔ منبع فضائل نفسانی، خواجہ شہاب الدین عبداللہ بیانی مشہور

بہ مروارید :

د ر صدف و ولد خلف خواجہ محمد کرمانی است و او را یکی از سلاطین تیموری بضبط^۴ یارسالت قطیف و بحرین فرستادہ بود^۵ بعد از معاودت د^۶ ری چند شاہوار^۷ و مرواریدی^۸ چند آبدار برسم تحفہ آن شہریار آورده بود بدان جهت مسمی بآن لقب گردید اما وی از روی خلقت و استعداد و علو فطرت و ارشاد^۹ گوہر است کہ غواص روزگار ہمچووی^{۱۰} کم دری بروی کار آورده، لجه کمالاتش^{۱۱} مملو از دررغرر

-
- ۱ - و. سامی. آ. اسامی حضرات. ۲ - و. باشعار. ۳ - و. میکشودند. ۴ - و. ۵ - و. ریاست. ب. بضبط و زرای. ۶ - و. ندارد. ۷ - و. آبدار. ۸ - و. ندارد. ۹ - و. ارشاد. ۱۰ - و. غواص. ۱۱ - و. کمالاتش.

فوائد و بحر اندیشه استقامت پیشہ اش مشحون بزواہر جواہر، نکات و فوائد انایمش^{۱۱}
 رقم نسخ^{۱۲} بر رقاع و توقیعات استادان زرین قلم کشیده . مصرع : به ثلث او ننویسد
 کسی مگر یاقوت. مضراب^{۱۳} مسرت آتارش^{۱۴} قوت بخش روح و روان و حرکات دست رطوبت
 افزایش در خواص زیادہ از آب حیوان ، در عنفوان جوانی ملازمت سلطان حسین
 میرزا نموده صدر صدارتش بفرمود وجود آن سرخیل ارباب فضل زیب و زینت گرفت و
 روز بروز رشد او در تزیین بود تا بمرتبہ امارت رسید و در جرگہ امرای عظام در آمد و
 بجای امیر علی شیر مہرزد و تا آخر سلطنت آن پادشاہ^{۱۵} قیام و اقدام می نمود و بعد از
 آن کنج انزوا^{۱۶} اختیار کرد و بکتابت مصحف مجید موفق گردید تا آنکہ حضرت
 صاحبقران مغفور ملک خراسان بعز حضور مشرف گردانید و او را از زوایای خمول
 بیرون آورده رقم قبول بر ناصیہ احوالش کشیدند و او بواسطہ غلبہ مرض آبلہ فرنگ
 آہنگ گوشہ گیری کردہ از شرف ملازمت استعفا نموده و در آن اوان وقایع سلطنت آن
 حضرت^{۱۷} را بنظم و نثر در آورده و در سلك تحریر کشید .

مطلع:

فی الواقع بسیار خوب گفته است :

نظم بدیع و نثر ای نازنین شمایل
 ہر کو شنید گفتا، للہ در قابل
 بہ اتمام تاریخ نثر توفیق یافته پیشتر از اختتام تاریخ^{۱۸} منظوم نظام^{۱۹} حیاتش از سلسلہ
 بقا فرو گسیخت و کان ذالک فی شہور رجب المرجب سنہ اثنی^{۲۰} و عشرين و تسعمایہ ، از
 نتایج طبق وقادش دیوان قصاید و غزلیات و رباعیات موسوم بہ مونس الاحباب و

۱۱- و ندارد ۱۲- و کک خطاطش رقم در نسخ رقاع و توفیع. ۱۳- و مضرس .

۱۴- و ایابش . ۱۵- و پادشاہ مذکور با مرزبور . ۱۶- و گرفته

۱۷- و در نظم. ۱۸- و نثر منظوم حیاتش، و این اشتباہ است زیرا تاریخ نثر را توفیق اتمام

یافتہ بودہ است . ۱۹- و ندارد. ۲۰- و ۹۳۲ و این ہم اشتباہ است.

تاریخ شاہی و منشآت^{۲۱} در میان فرق عباد مشہور است و تاریخ منظوم و خسرو و شیرین
بواسطہ عدم اتمام متداول نگشت ، این چند بیت از منظومات ایشانست :

مطالعیات :

در این فکرم کہ با خود ہمدمی ز اہل وفا یابم
ولی چون خود پریشان روزگاری من کجا یابم



ترسم آنجا کہ حدیث رخ^{۲۲} نیکو گذرد
گہ بتقریب مبادا سخن او گذرد



ای خوش آندم کہ تو^{۲۳} در دیدہ نشیمن کردی
گفتمت جای بجان کن ، بدل من کردی



فکن ای بخت یکرہ استخوانم زیر دیوارش
کہ غوغای سگان از حال من سازد خبردارش

این غزل را در ہنگام واسوختگی^{۲۴} جوانی گفته:

غزل:

خوش آن زمان کہ خط گرہ آن عذار نبود
میان حسن^{۲۵} تو و عشق من غبار نبود
مرا از آن گل رو بود خار خار تو را
ہنوز دامن گل مبتلای خار نبود

۲۱- و. میانہ ۱ ۲۲- و. دلجو. ۲۳- و. چو. ۲۴- و. سوختگی گفته!

۲۵- و. تو و عشق تو!

نبود چون تو گلی در همه کبودی چرخ
 دمی که باغ رخت را بنفشه زار نبود
 شب رساند خفت روز بفراری من
 وگر نه بی تو مرا روز و شب قرار نبود
 در این بهار بر آمد خط تو، وہ کاین بار
 بہار حسن ترا حسن ہر بہار نبود
 ز ناز حسن فرود آمدی مگر امسال؟
 کہ این نیاز کہ می بینم از تو پار نبود
^{۲۶} بیانی از ستم یار کرد دل خالی
 وگر نه این همه تشنیع ہم بکار نبود
 این رباعی از مونس الأ حباب است:

یارب کہ مرا صحبت جان بی تو مباد
 انجام زمانہ یکزمان بی تو مباد
 وز ہستی من نام و نشان بی تو مباد
 کوتاہ کنم سخن، جہان بی تو مباد
 این چند بیت در منقبت از قصیدہی اوست:

قصیدہ:

سزاوار امامت در تمام مشرق و مغرب
 نمی بینم کسی غیر از علی بن ابی طالب^{۲۷}
 امام عرصہ دنیا ہر بر بیشہ ہیجا
 چراغ یثرب و بطحا^{۲۸} امام مشرق و مغرب
 با حکام و دلایل حکم قرآن را تویی مثبت
 بایجاب خلایق رسم ایمان را تویی موجب^{۲۹}

۲۶- و. پیایی . در صورتیکہ تخلص خواجہ شہاب الدین بیانی است . ۲۷- و .
 مطلع قصیدہ را ندارد . ۲۸- و. امیر . ۲۹- و. شش بیت دیگر را ندارد .

پیمبر گفت کاسب را حبیب الله بدان معنی
 که محبوب حق آمد هر که شد مهر تورا کاسب
 بد اندیش تورا منکوب می بینم از آن روزی
 که از روی شرف داده پیمبر جای بر منکب
 قلم چون رفته بر خذلان بد خواه تو درمبدا
 چه خاصیت دهد هر چند باشد وحی را کاتب
 امید از توست مارا نی ز زهد و توبه و تقوی
 باین معنی که در غیب است حال فاسق و تائب
 بد اندیش تورا منکوب می بینم از آن روزی
 که از روی شرف دادت پیمبر جای بر مکسب *

این بیت در **شاهنامه** در صفت جنگ از اوست و بسیار خوب واقع شده :

بفرق یلان تیغ را همدمی چو مد الف بر سر آدمی

این چند بیت در **خسرو و شیرین** در صفت **شیرین** ^{۳۰} از اوست :

جمالش مصحف اسرار بیچون	نخستین حرف بروی سوره ی نون
چه باشد و سمه ^{۳۱} بر آن ابروی شنگ	^{۳۲} براو از گونه قوس قزح رنگ
دو چشم او زمستی فتنه انگیز	بکف هر یک ز مژگان خنجر تیز
ز خال دلفریب و چشم جادو	پرستار جمالش ترک و هندو
دور خسارش که هر یک لاله زارست ^{۳۳}	ریاض حسن را هر یک بهار است ^{۳۴}
بزیبائی میان ^{۳۵} هر دو رخسار	کشیده بینی نازک قلم وار
بر آن لوح جمال از حسن ^{۳۶} تقدیر	رقم زد چشم و ابرو کلک تصویر
چو عاج زدید از آن بینی رقم را	قضا بنهاد بر لوح آن قلم را

۳۰- و حسن. ۳۱- و . و سمه دار آن ۳۲- و برداز. ۳۳- و لاله زار است.

۳۴- و هر یک نگاری است. ۳۵- و آن. ۳۶- و حکم. * این بیت تکرار شده است.

دھانش آب خضر، اما نہفتہ
 حدیش مژدہ ای از عمر جاوید
 بدرج گوهرش، درہای نایاب
 زہم گیرند دندان و لبش کام
 زبانش برگ گل، درغنیچہ ناز
 میان يك حصہ از دہ بخش مویش
 ز زانویش حدیش میدہد روی
 بہم زانوی آن سرو پریچہر^{۳۷}
 ز عصمت ہرگز آن لایق نہ بیند

لبش یاقوت ناب اما نسفتہ
 دھانش ذرہای، بروی خورشید
 بآب زندگانی گشتہ سیراب
 کہ شکر خوش بود با مغز بادام
 ولی آن گل، کہ در جنت شود باز
 غلط گفتم کہ نازکتر ز خویش
 بلی ز آئینہ طوطی شد سخنگوی
 اگر مایل شود آئینہ بامہر
 کہ با خورشید ہمزانو نشیند

چون راقم حروف شاگرد او بود بہ ہمین واسطہ اطنابی واقع شد.

۱۹۷- خواجہ محمد مؤمن^{۳۸}: پسر خواجہ عبداللہ مر و ارید است^{۳۹} و ذہن

لطیفش غواص دُرر معانی و طبع مستقیمش^{۴۰} صیرفی نقود سخندانہ فقرات فصاحت
 آیاتش کہ از قلم خجستہ رقم ناشی شدہ سرخط فضلائی بلاغت آئین در اکثر خطوط بہ
 تخصیص ثلث و نسخ^{۴۱} ثانی یاقوت و صیرفی و ناسخ استادان متقدمین و متأخرین .

قطعہ:

ہر حرف دلکشی کہ محقق شدہ بحسن
 ہر حرف او ز گنج معانیست گوہری
 شمای اگر از فضایل او مبین گردد کتابی شود معین. من در خدمت ایشان درس
 خواندہ ام و اندک سیاہ و سفیدی کہ فرق میتوانم کرد از برکت ایشانست و در ہرات و شیراز
 بامن می بود و منصب صدارت مرجوع بایشان. بعد از مدتی در خدمت حضرت صاحبقران
 بسر بردہ آخر بواسطہ بعضی امور متوجہ ہند شد و در شہورسنہ ثمان و اربعین و تسعمایہ
 در آنجا در گذشت،^{۴۲} در محل عزیمت ہند این غزل در سلك نظم کشیدہ بود:

۳۷- و گلچہر. ۳۸- و خواجہ ندارد. ۳۹- و ندارد. ۴۰- و صرف.

۴۱- و ثلث و نسخ یاقوت و صیرفی ناسخ!! ۴۲- و در وقت توجہ این غزل گفتہ.

غزل:

بسکہ گردون همچو خود میخواست سرگردان مرا
 عاقبت کرد از غمت سرگشته دوران مرا
 آنچنان گشتم ضعیف از محنت دوران کہ نیست
 دیگر از درد جدایی طاقت افغان مرا
 مشکل شبہای ہجران گر بماند این چنین
 دولت وصل توکی روزی شود ، آسان مرا
 بسکہ^{۴۳} خونبار است چشم بی تو خواهد شد خراب
 شہرہستی ، دمبدم از موج این طوفان مرا
 همچو مؤمن بی سرو سامان نبودم پیش از این
 در سرکار تو شد آخر سرو سامان مرا
 افشان بیختہ^{۴۴} از مخترعات ایشانست این مطلع ہم از اوست :

مطلع:

ہر کس چو من آشفته آن زلف دو تا شد دیوانہ صفت بستہ زنجیر بلا شد
 ۱۹۸۔ خواند امیر مورخ^{۴۵} : از جملہ مردم متعیّن شہر ہراتست و در انشاء^{۴۶}
 و فصاحت و در شعر و بلاغت سرآمد زمان و اعجوبہ دوران از جانب مادر نیرہی امیر -
 خواند مورخ است واو ہم در آن علم شریف ماہر بود چنانکہ دو کتاب در آن باب نوشت

۴۳۔ ب. باراست . ۴۴۔ شادروان وحید در برابر افشان بیختہ علامت تعجب

گذاشتہ است. افشان بیختہ ہنری است در وراقی کہ با آب زریاسیم اوراق کاغذ را تزیین میکنند.

۴۵۔ و. خواجہ امیر مورخ . ۴۶۔ و. انشاء فصاحت!

یکی^{۴۷} خلاصہ الاخبار و دیگری حبیب السیر، در معما طبعش^{۴۸} بہانگیز بود* این معما با اسم تقی از اوست :

روی آن دلربای مہر گسل فتنہ با خالہاش گشت ای دل*
 ۱۹۹- شیخ زادہی لاهیجی^{۴۹} ولد صدق شیخ محمد لاهیجی است و او از جملہ خلفای نامی نور بخشیدہ است و در جوانی از آنجا بیرون آمدہ و در شیراز رحل اقامت انداختہ است و شیخ زادہ در آنجا متولد گردیدہ اند، بسیار بزرگ منش و خموش طبع بودہ و چون در مشرب عالی افتادہ اکثر اوقات با ارکان دولت حضرت صاحبقران مغفور بہ تخصیص با شیخ نجم زوگر^{۵۰} مصاحب شدہ از غایت شرب مدام فرق میانہ صبح و شام نمیکرد چنانکہ از این دو بیت امید^{۵۱} کہ در مدح شیخ نجم مذکور گفتہ معلوم میشود :

می^{۵۱} مغانہ کہ مرد افکن است و توبہ شکن
 چنان بدور تو از شیخ و شاب بردہ شعور
 کہ زاهدان سحر خیز بر نمی خیزند
 بجای حی^{۵۲} علا گر، دمند نفخہ صور
 و در اصناف شعر خصوصاً رباعی بی بدل بود و فدایی تخلص مینمود این سه رباعی از اوست :

رباعی:

در موسوم نوروز زبان شد چون بید وز آمدنش^{۵۳} بگلستان داد نوید
 گشتند درختان ز شکوفہ ہمہ چشم در کوچہ^{۵۴} انتظار کردند سفید

۴۷- و. خلاصہ اخبار. ۴۸- و. بانگیز. ۴۹- و. لاهیجی. ۵۰- و. نجم ثانی.
 ۵۱- و. شبانہ. ۵۲- و. بجای بانک صلا. ۵۳- و. وز آمدنت. ۵۴- و. رہ انتظار.
 * و. جملہ میان دو ستارہ را ندارد.

ہر چند کہ دل بوصل شادان کردیم
خوش باش کہما خوی بہ ہجران کردیم
۵۵ دیدیم کہ خاطرت پریشان کردیم
دشوار بخویش و بر تو آسان کردیم

☆☆☆

ای گل نظری بہ عندلیبان نکنی
ناکامی غربت نکشیدی ہرگز
می در کف و یاد بی نصیبان نکنی
آنست کہ پروای غریبان نکنی

☆☆☆

بیت:

ز عرفان شیخ اگر لافی ، بکف^{۵۶} پیمانہ می باید

چہ سود از حرف رندی مشرب رندانہ می باید

۲۰۰- قاضی عبداللہ یقینی^{۵۷} : داماد شیخ زادہ می مذکور است و از اقربای

اقرب او . سلیقہ اش در شعر و انشاء عدیم المثال بود ہموارہ اوقات خود را بہ نیل امانی
و آمال صرف مینمود این مطلع از او ثبت افتاد :

ای خوش آن شبہا کہ با افسانہ میلی داشتی

درد دل میگفتم و افسانہ می پنداشتی

عاقبت بملازمت حاکم گیلان دست برسینہ^{۵۸} نہاد و بہ کید حساد از پای درآمد

۲۰۱- ملک قاسم نقاش شیرازی^{۵۹} : میگفت از اولاد شاہ شجاع کرمانی ام

و بغیر از این عیبی نہ داشت، مصوّر خوب بود و بہمہ قلم خطرا خوب مینوشت و در انشاء

ید طولی داشت و در معما و عروض مہارتی بی انتہی ، قوت حافظہ او بمرتبہای بود

کہ بیک بار خواندن سی بیت یاد میگرفت اما بسیار بی طالع واقع شدہ بود و از این دولت

۵۵- و. مصرع سوم را بجای مصرع دوم آورده و مصرع سوم در نسخہ نبودہ و جای آن

نقطہ گذاشتہ است. ۵۶- و. زمشرب. ۵۷- و. خواجہ عبداللہ . ۵۸- و . نہادہ

۵۹- و. ملک قاسم.

حظی نیافت در جوانی در شہورسنہ سبع و اربعین و تسعمایہ از عالم رفت این رباعی در شکایت روزگار از اوست :

رباعی:

روز^{۶۰} عجب است و روزگار^{۶۱} مشکل کا ز دہر ، صفا گشته بکلی زایل
 خالی ز غبار یکدگر یک ساعت چون شیشہ ساعت نتوان یافت دودل
 ۲۵۲۔ خراسان خان^{۶۲} : از اعیان شہر لار است و اکثر علوم را ورزیدہ و از
 جملہ شاگردان مولانا جلال الدین محمد دوانی است، مدتی مدید در^{۶۳} ہند و بعضی
 بلاد سفر کردہ با مردم نیک صحبت داشتہ و در شہر بہ تخصیص در نعت^{۶۴} و منقبت قصاید
^{۶۵} دارد اما شعرا و خالی^{۶۶} از نمکی نیست این مطلع از اوست :
 دلا ہرگز منہ از کوی دلبر یکقدم بیرون

کہ باشد کشتی صیدی کہ آید از حرم بیرون

۲۵۳۔ مولانا فخر الدین علی: پسر مولانا حسین واعظ است و او نیز همچون

پدر^{۶۷} بوعظ مردم می پرداخت روزی در اثنای وعظ گفت ☆ اگر از جانب شیعیان سخن
 میگویم سنیان را بد میآید و اگر از جانب اہل سنت حرف میگویم امامیہ را خاطر
 می رنجد حال آنکہ من نہ سنی ام و نہ شیعہ ☆

بیت :

تو نہ رندی نہ زاہدی^{۶۸} ، شاہی
 می ندانم تو را چہ نام کنم

☆☆☆

۶۰۔ و. روزی ۶۱۔ و. روزگاری ۶۲۔ و. خراسانی . ۶۳۔ و. در مدرسہ

بود ۱۱۔ ۶۴۔ و. لغت. ۶۵۔ و. بد نیست. ۶۶۔ و. بی نمکی. ۶۷۔ آ. وضع .

۶۸۔ و. حافظ اشعار از امیر شاہی سبزواری است . * جملہ میان دو ستارہ در نسخہ و. نیست.

آری آری . مذهب عاشق ز مذهب ہا جداست

عشق اسطرلاب اسباب خداست

حاصل آنکہ مذهب او این حال داشت اما مشربش عالی افتاده بود محمود و ایاز از جمله منظومات اوست . وفات او در شہور سنہ تسع و ثمانین^{۶۹} و تسعمایہ واقع شد این مطلع نیز از اوست :

مطلع :

کوبخت کہ بی گہمہ من مست در آید زلفش کشم و شب بسر دست در آید

☆☆☆

بال لعل و خط غالیہ گون آمدہای عجب آراستہ از خانہ برون آمدہای

۲۰۴۔ مولانا فقیہ^{۷۰}: مردی فاضل خوش طبع و درویش مشرب بودہ ارادت بیش از پیش بہ جامی داشتہ اکثر تصانیف او بخط مولانای مذکور است مولانا عصام الدین ابراہیم دانشمند مشہور شرحی بر کافیہ نوشتہ در دیباچہ این عبارت درج کردہ است کہ «اوردت فیہ بعض مہملاتہ»^{۷۱} یعنی در بعضی محل ہا کہ جامی در آنجا اہمال نمودہ است من اینجا^{۷۲} بتلافی آن اقدام نمودہ ام اگرچہ لفظ مہمل^{۷۳} متحمل معنی دیگر است . اورا دولت خواجہ نام^{۷۴} نہادہ بودند باعتبار آنکہ جہت دولت خواجہ۔ نظام الملک فاتحہ میخوانندہ، مولانا^{۷۵} مومی الیہ جہت او این رباعی تعرض آمیز گفتہ:

رباعی :

شرحی کہ رقم زدہ است دولت خواجہ شرحی است کہ احتیاج تامست براو^{۷۶}
ز مٹش نتوان بہ مہمل دیباچہ ملایانرا ، عند قضاء الحاجہ!

۶۹۔ و ۹۰۹۔ ۷۰۔ ب. فتنہ . ۷۱۔ و اوردت بیعض مہملاتہ . ۷۲۔ ب .

آنجا . ۷۳۔ و احتمال . ۸۴۔ و نام بود بجهت آنکہ بر دولت . ۷۵۔ و ندارد .

۷۶۔ و آ. تاہست .

۲۰۵۔ مولانا سلطانعلی مشہدی^{۷۷} : مولانای^{۷۸} مذکور در خط نستعلیق مشہورتر

از آنست کہ اورا احتیاج^{۷۹} بنوشتن تعریف باشد این مطلع از اوست :

مطلع :

گل در بہار از آن رخ^{۸۰} گلگون نمونہ ایست

چون اشک من کہ از دل پر خون نمونہ ایست

با وجود آنکہ سن اواز شصت متجاوز بود ، خوب مینوشت^{۸۱} چنانکہ این دو بیت

را بروزن مثنوی برای خود در رشتہ نظم کشیدہ :

بیت :

مرا عمر شصت و سہ شد بیش و کم ہنوزم جوانست مشکین قلم^{۸۲}

توانم ہنوز از خفی وجلی نوشتن کہ . العبد سلطانعلی

۲۰۶۔ حافظ علی : اصلش از غوریان ہراتست و او بحدت ذہن وجودت

طبع موصوف بود و اکثر خطوط رانیک^{۸۳} مینوشت در علم عروض و صنایع شعر^{۸۴} بسی^{۸۵}

ماہراست ، چنانکہ قصیدہی مصنوع خواجہ سلمان^{۸۶} ساوجی را مکرر تتبع کردہ این

مطلع یکی از آنہاست :

حریم حرمت کوی تو جنت ابرار شمیم نکہت بوی تو راحت احرار

۲۰۷۔ مولانا حسینعلی فراش^{۸۷} : از ہراتست در سلك^{۸۸} فضلی فصیح

زبان و بلغای ملیح بیان انتظام دارد^{۸۹} از جملہ شاعران آنجاست و این رباعی را کہ جہت

آتش برکدان گفتمہ نوشتہ شد^{۹۰} :

رباعی :

تا آتش عشقت بدل افروختم چون شمع ہمہ سوختن آموختم

ای آنکہ دل چو سنگ و آہن داری میکن حذر از دود دل سوختم

۷۷۔ و ملا سلطانعلی . ۷۸۔ و ندارد . ۷۹۔ و اورا بنوشتن تعریف باشد . ۸۰۔

و گلگونہ شمعہ ایست ! ۸۱۔ و چنانچہ ! ۸۲۔ و رقم . ۸۳۔ و خوب . ۸۴۔ و

اشعار . ۸۵۔ و بسیار . ۸۶۔ و ساوجی ندارد . ۸۷۔ و ملاعلی خراس ! ؟

۸۸۔ و فصحای . ۸۹۔ و درشت . ۹۰۔ و شدہ است !

۲۵۸- قاضی میرک خالدی^{۹۱} : از اکابر قضاة قزوین است و بسیار فاضل و خوش طبع و شیرین صحبت، گاهی بشعر مشغولی^{۹۲} میکند . این مطلع مشہور^{۹۳} از اوست :

مطلع :

بکسمدگر نباشد سرو برگ^{۹۴} آشنایی . کہ نیرزد آشنایی بہ مشقت جدایی
☆ باعتقاد را قم حروف مصرع اول را اگر چنین خوانند بہتر است: بکسم از آن
نمانده سرو برگ آشنایی ؟ ☆

۲۵۹- قاضی لاغر سیستانی: قاضی احمد نام دارد در سیستان بامر قضا اشتغال دارد و خالی از مولویتی نیست و بسیار خوش صحبت و شیرین کلامست و بواسطہ آنکہ در سیستان قاضی دیگر^{۹۵} بود کہ فر بہ بود^{۹۶} آن را قاضی فر بہ و این را قاضی لاغر می گفتند این رباعی و مطلع از اوست :

رباعی :

خوبان گل گلشن حیاتند ہمہ شکر لب و شیرین حرکاتند ہمہ
از آدمیان غرض ہمین ایشانند بگذار ، کہ باقی حشراتند ہمہ

بیت :

تیغی کشیدہ بر سرم آن سیمبر رسید
گفتم کہ^{۹۷} چیست، گفت کہ عمرت بسر رسید
قاضی مذکور میگفت کہ چون اکثر مردم سیستان لگور^{۹۸} و دزدند دعوی کہ
من می رسم بیشتر اینست کہ یکی دعوی میکنند من و فلان دزدی کردیم و او زیادہ^{۹۹} از حصہ

۹۱- و. ندارد. ۹۲- و. بشعر ہم خود را مشغول میکند. ۹۳- و. ندارد .
۹۴- و. سرو کار. ۹۵- و. دیگر مردی جسیم بود. ۹۶- و. اورا. ۹۷- و. فکر
کفن کنید کہ عمرت. ۹۸- و. لنگور. و این اشتباه است. ۹۹- و. او از من زیادہ گرفته.
* و. جملہ میان دوستارہ را ندارد .

خود گرفته یا اینکه دعوی کند کہ من بافلان قمارغایبانہ^{۱۰۰} باختہام و او در ادای وجہ تعلق میکند، روزی جماعتی آمدند و دعوی^{۱۰۱} زیادتی مال دزدی میکردند، من گفتم کہ این^{۱۰۲} دعوی شرعی نیست چرا کہ شما دزدی کردہ اید، در جواب گفتند کہ دزدی آن^{۱۰۳} باشد کہ کسی چیزی از خانہ بند زد و حال آنکہ ما گرگان بیا بانیم و بضر ب دست و پهلوانی می ستانیم، و دیگر آنکہ اگر کسی بہ حج رود چہل روز یا کمتر ریاضت میکشد ما کہ مدت شش ماہ^{۱۰۴} زیادہ بر آن رنج بیابان و فقد آب و نان می کشیم چرا مال تجار بر ما حلال نباشد؟

۲۱۰ - میرزا کافی^{۱۰۵}: از جملہ بزرگ زادگان اردو باد آذربایجان است، منصب منشی^{۱۰۶} حضرت صاحبقرانی در پاکیزہ گی انشاء و سنجیدگی^{۱۰۷} املاء و وفور اخلاق و فرط فضایل از نادران^{۱۰۸} زمان، توقیع افضالش^{۱۰۹} بطغرای غرّای سعادت مندی مٹوق، و پروانہ آمالش بر قم خرد مندی موٹوح است.

بیت:

زہی بیان تو با کاتب قضاہمراز
زہی^{۱۱۰} بنان تو با منشی قدر ہمدم
این مطلع از اوست:

مطلع:

برد سودای تو صبر از دل شیدایی من
گشت بی صبری من موجب رسوایی من
۲۱۱ - میرزا کور «میرزا قاسم»: در خوشنویسی مسلم روزگار و در انشاء

- ۱۰۰- و. ندارد. ۱۰۱- و. دعوت. ۱۰۲- و. ندارد. ۱۰۳- و. دزدی آنست.
۱۰۴- و. ندارد. ۱۰۵- و. میرزا کانی! ۱۰۶- و. انشای صاحبقرانی. ۱۰۷- و. ادا. ۱۰۸- ب. سنجیدگی او. ۱۰۸- و. آ. نادرۃ الزمانی. ۱۰۹- آ. بتوقیع!
۱۱۰- و. مصرع اول را دارد و مصرع دوم را ندارد. ۱۱۱- و. میرزا کافی. در نسخہ وحید بجای میرزا کافی میرزا کانی!! آمدہ و بجای میرزا کور. میرزا کافی ثبت شدہ و در نتیجہ شاعر مجعولی بنام میرزا کانی بوجود آمدہ و شرح حال میرزا کور از میان رفتہ است.

سرآمد فضالی بلاغت شعار بود . پدرش بوزارت شاهزاده بدیع الزمان میرزا اشتغال^{۱۱۲} داشت خود^{۱۱۳} بطالب علمی و کسب کمال مساعی جمیلہ بظہور میآورد و بعد از آن بسپاہیگری مشغول شدہ در خدمت درمش خان کہ اللہ^{۱۱۴} من بود بسر می برد و خان مذکور با او ظرافت‌ها میکرد و او از این معنی^{۱۱۵} بسیار آزرده خاطر می بود در آن ولایت دو بیت بطرز بوستان حسب حال خود گفته :

یکی را بر آری و خانی دہی بصد عزتش کامرانی دہی
یکی را بیاری و نوکر کنی بخاک سیاهش برابر کنی

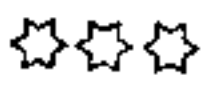
آخر در شہور سنہ اثنین و ثلاثین و تسعمایہ در ہری در خانہ خواجہ حبیب اللہ بدست یکی از ترکان^{۱۱۶} کشتہ شد ، این ابیات از جملہ اشعار اوست :

نظم :

پیش واعظ منشین قصہ طوبی مشنو قد بر افراز کہ کوتہ شود این افسانہ



مشکل حکایتی است کہ گفتن نمیتوان مشکل تر آنکہ از تو نہفتن نمیتوان^{۱۱۷}



رباعی :

ای خاطر مستمند ، ناشاد از تو بر جان و دلم ہمیشہ بیداد از تو^{۱۱۸}
فریاد ز بیداد تو و داد از تو فریاد ز تو ، ہزار فریاد از تو

۱۱۲- و اشتغال میکرد . ۱۱۳- و ندارد . ۱۱۴- و درمش خان لہ من بسر .
۱۱۵- و ندارد . ۱۱۶- و اتراک . ۱۱۷- و وین مشکلی کہ . ۱۱۸- و این رباعی
را ندارد و بجای آن رباعی زیر را کہ از شاعر دیگری است آورده :

آمد بر من قاصد آن سروسہی آورد بھی تا نبود دست تہی
منہم رخ زرد خود بدان مالیدم یعنی زمرض نہادہ ام روبہ بھی

روزی بامیرزای مذکور **بیباغ مرادھرات** بطریق گشت رفتہ بودیم^{۱۱۹} و در خانہ **بیت العشرت** مشہور منزل کردہ بودیم این رباعی و مطلع را در بدیہہ گفتہ و بدیوار خانہ نوشت :

دردا کہ گل امیدم از باغ مراد
افسوس ز ہجر یار جانی افسوس
ہر گز بمراد دل غمگین نگشاد
فریاد ز درد^{۱۲۰} نامرادی، فریاد

بیت:

ای بی تو گردش فلک بی مدار حریف
و گویا این مطلع حسب حال خود نوشت و **مولانا شوقی یزدی** این مطلع را تضمین کردہ و در پہلوی خط او^{۱۲۱} بدیوار نوشت :^{۱۲۲}

قطعہ:

ناکہ ز گردش فلکت خون بریختند
بودی و در زمانہ نظیری نداشتی
ای بی تو گردش فلک بی مدار حریف
باشد زمانہ و تو نباشی! ہزار حریف
۲۱۲- **قاضی عیسی**:^{۱۲۳} اگرچہ در اصل از **ساوہ** است اما در **قزوین** کسب کمال^{۱۲۴} کردہ بنا بر آنکہ پدرش **خواجہ شکر اللہ**، **مستوفی حسین بیک** بود اورا معلم **سلطان یعقوب** گردانیدند، چون **یعقوب بیک** بروجہی کہ سمت تحریر پذیرفت^{۱۲۵} صاحب تخت و سریر گشت قاضی مذکور مقلد امر صدارت شدہ او امر و نواہیش مطاع پادشاہ و سپاہ گردید بعد از فوت **سلطان یعقوب**، **سلطان صوفی خلیل**^{۱۲۶} بنا بر سوء مزاجی کہ نسبت باو داشت^{۱۲۷} و نام عقولی بدو کردہ ہمت بر استیصالش^{۱۲۸} گماشت و کان زالك فی شہور سنہ

۱۱۹- و. ندارد . ۱۲۰- و. دست . ۱۲۱- و. ندارد . ۱۲۲- و. ندارد .

۱۲۳- و. قاضی میرک، ! و این اشتباہ است. میرک، میرک کور بود کہ شرحش گذشت و اینہم از

اشتباہ ہای نسخہ نویس است. ۱۲۴- و. فضایل . ۱۲۵- و. یافت . ۱۲۶- و. ندارد .

۱۲۷- و. نسبت نام عقولی . ۱۲۸- و. استیصال او .

ستوار بعین و ثمانمایہ^{۱۲۹}، صاحب مجالس النفائس آورده که هیچ پادشاهی اهل علاقہ را آنقدر تعظیم کہ آن پادشاه اورا کرده نکرده، در واقع کہ چنین است الحق کہ بی جایگاه نیز نبوده چرا کہ بانواع فضایل و آداب و خوب طبعی آراسته بود و مردم اهل فضل و کمال در زمانش مرفہ الحال و فارغ البال بوده اند، این ابیات از نتایج طبع آن سعادت مند است:

مطالعات:

نیارم بر زبان نامش ولی چون درد دل گویم
ہمہ دانند کا زیداد آن پیمان گسل گویم



من بیچارہ را ایشوخ جان از تن بر آوردی
^{۱۳۰} بخود واصل نکردی جان من، از من بر آوردی



ز آہ و نالہی دلہا دلم اندوہگین دارد
دل من خرمن درد است^{۱۳۱} و صد دل خوشہ چین دارد



شبہ کہ آن مہ بدمہر ہمنشین من است

ستارہ وار بسی دیدہ در کمین من است

۲۱۳- شیخ نجم یعقوبی: ^{۱۳۲} پسر عم ^{۱۳۳} قاضی مذکور است و در خوش طبعی و ندیمی ^{۱۳۴}

و مقبولی از جمیع ندما و مخصوصان پادشاه در پیش، و در قبول عامہ از ہمگان ^{۱۳۵} بیش،

میانہ او و میر علی شیر غایب نہ محبت و مراسلات بوده چنانکہ در مجالس النفائس ایماہی

بدین معنی شدہ . مشہور است کہ در محلی کہ او بیمار ^{۱۳۶} شدہ بود پادشاه بجهت رعایت ^{۱۳۷}

۱۲۹- و. ۸۹۶ ۱۳۰- و. این مصرع را ندارد. ۱۳۱- و. خرمن درد و صد دل .

۱۳۲- و. یعقوبی را ندارد. ۱۳۳- و. عمہ. ۱۳۴- و. ندارد. ۱۳۵- و. ہمہ.

۱۳۶- و. بی حضور بود. ۱۳۷- و. ندارد .

خاطر او تہ در صبحی کہ از جام مدام صبحی کرده بود تہ بیاد او آمدہ و زود تر بر خاستہ شیخ مذکور غزلی کہ این چند بیت از آنست در بدیہہ گفتہ از عقب پادشاہ فرستادہ :

نمیدانم چرا با عاشق خود یار نشیند

ز جور طعنه اغیار یا از عار نشیند

صبحی کردہ مست آمد^{۱۳۸} پیرش عاشق خود را

کہ مستی را بہانہ سازد و بسیار نشیند

این دو مطلع نیز از اوست:

خیزای ہمدم کہ افتاد آتشی در خانہ ام

جامہ گلگونی در آمد مست در کاشانہ ام



از خاک بر گرفتہی باد صبا منم

گشتم غبار و برد بکویش صبا منم

بعد از وفات پادشاہ، قلندر وار بگیلان رفت و در آنجا فوت شد.

۲۱۴ - قاضی صفی الدین عیسی ثانی: ^{۱۳۹} از جانب مادر، دخترزادہی آن

قاضی عیسی است و از جانب پدر، پدرش برادرزادہی او. مدتها قضاہی معسکر ظفر اثر

متعلق بدو بود، اکنون از آن امر خطیر استعفا نمودہ ^{۱۴۰} بحال خود است. الحق ^{۱۴۱} جوانی

است بہ جامعیت کمالات ^{۱۴۲} و سلامت ^{۱۴۳} محاورات و ملایمت طبع مثل اوی در ممالک

محروسہ کم، کلامش ☆ مختصری است نافع و تحریرش در باب بار باب مختلف ☆ احتجاجیست

قاطع، فکرش بکری است کہ در بستان شرایع پرورش یافتہ و عقل عقیلہ امورش، مصباح ^{۱۴۴}

المجتہدیت ^{۱۴۵} کہ انوار غیبی براو تافہ این مطلع از اوست :

۱۳۸- و بیالین. ۱۳۹- و قاضی صفی الدین. ۱۴۰- و ندارد. ۱۴۱- آ. الحال.

۱۴۲- و کمال. ۱۴۳- و ندارد. ۱۴۴- و مصالح. ۱۴۵- و الجہدیت.

* و جملہ ہایہ میان دو ستارہ را ندارد.

ای سینہ مکش آہ و نگہ دار نفس را آگہ مکن از سوز دل من همه کس را
 ۲۱۵ - **قاضی نور اللہ** : اونیز عم قاضی مذکور است و از جملہ اعیان و قضات^{۱۴۶}
 مشہور، صاحبقران مغفور، اورا برسم رسالت نزد شیبک^{۱۴۷} خان از بک بخر اسان فرستادہ بود
 اورا ثنائی راہ این رباغی ہزل آمیز^{۱۴۸} انشاد کردہ بخدمت ایشان فرستاد:

رباعی:

شاہا، بخر اسان چومنی را مفرست . در معرکہ یلان زنی را مفرست
 جایی کہ بود معرکہ ہشیاران . تریاکی بنگی دنی را مفرست^{۱۴۹}
 تخلص او انیسی^{۱۵۰} است * وفی الواقع کہ اسم بامسمی بود کہ مثل او انیسی در ہیچ
 زمان نبود * این مطلع نیز از اوست:

مطلع:

چنانم دل ز عشق دلبری شد بیقرار امشت
 کہ از من نالہا سرمیزند بی اختیار امشب
 ۲۱۶ - **قاضی محمد غفاری**^{۱۵۱} : پسر عم **قاضی عیسی** ماضی است، در خوش صحبتی
 و حرافی و جذب خاطر یگانہ^{۱۵۲} و در نظم و نثر و ہزلیات بی بدل زمانہ^{۱۵۳} وی مدتی
 قاضی ری بود و **تخلص**^{۱۵۴} **وصالی** میکرد و با تمامی ارکان دولت مصاحب و از شدت قرب
 مشرب با ایشان در غایت حصول مقاصد و مآرب، چنانکہ از این چند بیت کہ میرزا شاہ حسین
 در جواب **پنج فصل** او گفته استفاد میشود :

مثنوی:

ای وصالی ز تو جدایی نیست . پیش مارسم بیوفایی نیست

۱۴۶ - و . اعیان شہر مزبور ۱۴۷ - و . پیش اوزبک . ۱۴۸ - و . انشا .
 ۱۴۹ - و . تریاکی پینکی زنی را ۱۵۰ - و . امینی ! ۱۵۱ - ب . قاضی فارغی ! و . قاضی
 محمد . ۱۵۲ - و . و در ترتیب نثر . ۱۵۳ - و . در مدتی . ۱۵۴ - ب . تخلصش .
 * و . مطلب میان دو ستارہ را ندارد .

دیر گاہی است تا انیس منی
گنہ توست دور میگردی
همچنان باز محرم رازی
طی کن افسانہ منی و تویی
از پی آنک یار فرخ پی
شفقت شد ^{۱۵۶} بدو بہرغم عدو
حالیا بہر خرجی ایشان
این مطلع مشہور نیز از اوست :

مطلع :

محرم و ہمدم و جلیس منی
دور از ما صبور میگردی
محرم راز و یار دمسازی
ای یگانہ دگر مگوز دویی
نشود خوار ^{۱۵۵} نزد مردم ری
نقرہ خنگی وزین نقرہ براو ^{۱۵۷}
شد مقرر دوازده تومان

چومن دیوانہای ہرگز قدم در دشت غم نہیاد

در آن وادی کہ من سر مینہم مجنون قدم نہیاد

در شہور سنہ اثنی و ثلاثین و تسعمایہ سجل حیاتش بتوقیع فنا مختوم شد، گویند کہ
در ہنگام جوانی ، جوانی صادق نام ^{۱۵۸} اورا در حوض آبی انداختہ و دستش را مجروح
ساخت این قطعہ را در آن باب گفتہ :

کسی کہ عاشق صادق بود چنین باشد
ز عشق صادق اگر دست من شکست چہ باک
پی ثبوت مرا احتیاج بیئہ نیست

۲۱۷- قاضی احمد : ولد رشید قاضی مذکور است و در حدت ذہن و سلیقہ ^{۱۵۹}

و انشاء بین الاقران مشہور ، چند گاہ است کہ بامن می باشد این بیت از اوست :

بیت :

پس از عمری نشنید گردمی در پیشم آن بد خو
طپد ^{۱۶۰} دل در برم ترسم کہ ناگہ زود بر خیزد

۱۵۵- و. خار. ب. خار. ۱۵۶- و. براو. ۱۵۷- و. بدو! ۱۵۸- و. نامی. ۱۵۹- و.
انشاء مشہور بین الاقران مشہور. ب. و سلیقہ اش مشہور بین الاقران. ۱۶۰- و. زبخت طالع
بر گشتہ من زود بر خیزد .

۲۱۸۔ مولانا محمد شرفی^{۱۶۱}: از اقارب مولانا شرف الدین علی یزدی است صاحب
ظفر نامہ تیموری است بوفور فضایل و کمالات صوری و معنوی در نظم و نثر فرید، و در^{۱۶۲}
رقت معانی و سلاست الفاظ و حید، ابکار افکارش بلباس معنی های رنگین آراسته و
عروس حجله خیالش^{۱۶۳} بز روزیور قبول پیراسته در یزد^{۱۶۴} جمله الملك شاه نور الدین
نعمت الله است و راتق و فاتق مهمات^{۱۶۵} آن حقایق پناه، این اشعار زاده ی^{۱۶۶} طبع فکر بکر ☆
آن افادت شعراست :

مطلع:

خواستم بهر فراغت ز جهان مأدایی بهتر از گوشه میخانه ندیدم جایی
یارب آن منزلتم بخش که از حسن^{۱۶۶} قبول بر من بی هنر افتد نظر^{۱۶۷} دانایی



خوبان نظری بردل غمناک نکردند تاسینه ام از تیغ جفا، چاک نکردند



بہیچ یار مرا بخت آشنا نکند کہ روزگار بجورم از او جدا نکند

رباعی:

بی مهر مہی^{۱۶۸} مباش ز نهار ایدل جانرا برہ وفاکن ایثار ایدل
تا از تو بماند اثر مہرو وفا روزی کہ نماند از تو آثار ایدل
۲۱۹۔ خواجہ قطب الدین خورشاه^{۱۶۹}: از آدمی زادہ های یزد است و جوانی

۱۶۱۔ و. ملا محمد شرفی. آ. شرف. مسلم است کہ منسوب بہ شرف الدین عالی است .
۱۶۲۔ و. دقت . ۱۶۳۔ آ. حیاتش. ۱۶۴۔ و. در نزد عمدة الملك. ب. وزیر جهت
الملك !! ۱۶۵۔ آ. و. ندارند. ۱۶۶۔ ب. کہ از فیض ازل. ۱۶۷۔ آ. نظری. ۱۶۸۔
و. مهر وفا. ۱۶۹۔ و. خسرو شاه. قطب الدین را ہم ندارد. * و. جمله میان دو ستارہ را ندارد .

پاکیزہ رای^{۱۷۰} و متقی، با وجود آنک علم حساب را نیکو میداند از غایت سلامت نفس اصلا در مهمات دیوانی دخل نکرده و باندک زراعتی که دارد اوقات^{۱۷۱} میگذراند و گاهی بشعر مشغولی مینماید بیانی تخلص میکند^{۱۷۲} این رباعی از اوست:

رباعی:

حیرانم و از حد شده حیرانی من ز اندازه برون بی سرو سامانی من
هر چند بحال خویشتن^{۱۷۳} می نگرم جمع آمده اسباب پریشانی من
۲۲۰۔ ملک ابواسحاق^{۱۷۴}: از بزرگ زاده های شهر گرمانست و بوفور هنر و اصل
و گهر مقبول اهل زمانست، این شعر از اوست:

بیت:

خمید از بار محنت قامت این سرکشی تا چند
خدا را ای سہی بالا زمانی مایل ماشو
۲۲۱۔ میر محمود گیلانی: از جمله امرای خان احمد والی لاهیجان است این
رباعی از اوست:

رباعی:

ای کاکل تو دلم به بندافکنده در گردن جان من کمندافکنده
کاکل نه که. از برای مرغ دل من دامی بسر سرو بلندافکنده
۲۲۲۔ ایوب ابوالبرکة: که به پدر منسوب است سرو رچپانیان و سرخیل^{۱۷۵}
بی حیایان و بی باکان^{۱۷۶} بود و بی حیایی اوزیاده از آنست که تعریف توان کرد اما کلامش
بغایت مقبول و شیرین و سخنان لطایف آمیزش بسی مضحک و رنگین است، در هرات
کسب کمال کرده بود و بطریق سیاحت از آنجا بعراق و از عراق به شروان افتاده ندیم مجلس

۱۷۰۔ و. روزگار . ۱۷۱۔ و. قناعت میکند. ۱۷۲۔ و. نموده است |

۱۷۳۔ و. خویش در می نگرم . ۱۷۴۔ و. شرح حال ملک ابواسحق را ندارد . ۱۷۵۔ و.
ندارد . ۱۷۶۔ و. ندارد .

شیخ شاہ^{۱۷۷} . پادشاہ آنجا شدہ بود گویند در آن ولا این فقرات را به شیخ شاہ عرضہ^{۱۷۸}
داشت «به تربیت کردہ^{۱۷۹} حضرت شاہ در کله وجود واقفند نہ ایشانرا ایگیری بکمال و
نہ قسراغی کہ کسی از آن محظوظ تواند شد» کذا (!) بہر حال این دو مطلع از اوست :

مطلع:

آنکہ رفتیم چو اندیشہ رحم از یادش شرمی از سابقہ بندگی ما بادش



سرو بلند مرتبہ عالیجناب ما کم دارد التفات بحال خراب ما
۲۲۳ - ابوالبرکہ پدر^{۱۸۰} : پدر ایوب ابوالبرکہ . از اعیان شہر کش^{۱۸۱}
ماوراءالنہرست و در اطراف و اکناف بہ فضیلت مشہور و در ہنر نادرہی دہور، گویند چون این
بیتش بنظر امیر علی شیر رسید کہ :

بیت :

خشک شد کشت امید ما و شد قحط وفا ز آتش دل تا در آب چشم بارانی نما ند
بنابر سہو کاتب تا در آب را یا در آب خواندہ . رقم تزییف و تزریق بر آن
کشیدہ خبر این^{۱۸۲} بگوش خواجہ مذکور رسیدہ این قطعہ را در سلك نظم کشیدہ نزد^{۱۸۴}
میر فرستاد .

قطعہ :

ہر چہ آید بنرد اہل صواب^{۱۸۵} بگمان^{۱۸۶} خطاش خط نکنند^{۱۸۷}
نقطہ ہا^{۱۸۸} گرفتند زیر و زبر عقل را پیرو نقطہ نکنند^{۱۸۹}

۱۷۷- ب. شیخ شہاب. ۱۷۸- و. جہت عرضہ میر در رشتہ نظم کشیدہ!!
۱۷۹- و. در خدمت میر عرضہ در کله وجود انداختہ واقف نہ ایشان را بقربتی بکمال
و نہ قصر اقبیتی کہ کسی محظوظ . ۱۸۰- و. شرح حال ابوالبرکہ پدر را ندارد و قسمتی از شرح
حال پدر را برای پسر نوشتہ است. ۱۸۱- ب. ندارد. ۱۸۲- ب. دہر . ۱۸۳- ب .
ندارد. ۱۸۴- آ . او . ۱۸۵- ب. کمال. ۱۸۶- ب . بخطای .
۱۸۷- ب. نکند. ۱۸۸- آ. نقطہا . ۱۸۹- ب . نکند .

گر بخوانند نیک فکر کنند یا نخوانند تا غلط نکنند^{۱۹۰}
قاضی سلام اللہ کاشی^{۱۹۱} : مرد پرهیز کار و نیک نفس بود و بسیار کم آزار
 واقع^{۱۹۲} شده بود و در شعر طبعش موافق ، در شہورسنہ احدی ۳۰ و ثلاثین و تسعمایہ وفات
 یافت این مطلع از اوست :

مطلع :

کشتہ گشتن زیر تیغ چون تو دلداری خوشست

زنده بودن در جہان بہر چنین کاری خوشست

۲۲۴۔ **خواجہ تاج الدین مختص**^{۱۹۳} : جوانی^{۱۹۴} است بانواع ہنر آراستہ در^{۱۹۵}

خطوط و علم قافیہ و عروض و معما صاحب وقوف و تخلص نوایی است در محلی کہ متوجہ
 ہند^{۱۹۶} بود این قطعہ را در سلك نظم کشیدہ :

قطعہ :

سوی ہندوستان روم کآنجا کار اہل ہنر نکو رفتہ

کہ سخاو کرم ز اہل جہان بہ زمین سیہ فرورفتہ

۲۲۵۔ **مولانا شمس الدین محمد کاشی** : از جملہ مدرسین کاشان است و در مادہ

عاشقی زن کرمانی و شرب مدام شہرہ ی زمان این مطلع در جواب **امیر شیخ سہیلی**^{۱۹۷}
 از اوست :

نیاساید دمی از گریہ چشم اشکبار من

گہی بر بخت من گرید گہی بر حال زار من^{۱۹۸}

۱۹۰۔ ب. نکند. ۱۹۱۔ و. ندارد. ۱۹۲۔ و. نیک نفس کم آزار و طبعش .

۱۹۳۔ و. ندارد. ۱۹۴۔ و. شرح حال خواجہ تاج الدین را برای مولانا شمس الدین

نوشته و بالعکس. ۱۹۵۔ و. واز اکثر استعدادات در تخصیص خطوط و علم. ۱۹۶۔ و. شد.

۱۹۷۔ و. شیخ سہیلی. ۱۹۸۔ و. بر روزگار. * و. سنہ ۹۱۱

۲۲۶۔ **خواجہ لہر اسب** : برادر **مولانا امیدی** است بعضی اوقات ریاست قصبہ
 تہران تعلق باو داشت بسیار خوش صحبت بود، اشعار جد و ہزل بسیار گفته از جملہ مناظرہی
 ترک^{۱۹۹} و گیلک و چغندر نامہای کہ مشہور است و این مطلع کہ در^{۲۰۰} جد گفته از اوست:
 من چه کردم کہ مرا از نظر انداختہای بردهای دل ز من و با دگران ساختہای
 ۲۲۷۔ **مولانا غیاث الدین احمد نیشابوری**^{۲۰۱}: مردی^{۲۰۲} بسیار شریف است و
 متقی و پرهیز کار مدتی بامر قضای مشہد مقہسہ و ہرات اشتغال داشت^{۲۰۳} و در آن کار
 رعایت امانت و دیانت میکرد^{۲۰۴} . در شعرید طولی^{۲۰۵} داشت چنانکہ بخود لازم کردہ
 کہ ہر شعری^{۲۰۶} کہ باشد جواب گوید. اما تخلص مرا کہ عبارت از **سامی** است و بدو نسبتی
 ندارد غصب^{۲۰۷} کردہ و این از اہل امانت بعید^{*} و از روش دیانت بسیار بسیار دور است^{*}.
 بہمہ حال این مطلع زادہی طبع اوست :

مطلع:

ای در دلت از عاشقان بی موجبی آزارها

رنجند از ہم دوستان اما نہ این مقدارها

۲۲۸۔ **مولانا محمد قرشی**^{۲۰۸} : از^{۲۰۹} **بیار چند** است و مردی عاشق پیشہ و

دردمند، مدتہا ملازمت سلسلہ نور بخشیدہ کرد و بقدر در رمل وقوفی داشت^{۲۱۰} این
 مطلع از اوست :

پیرم وسست و از این حال پریشانم سخت

کہ مبادا ز سر کوی تو بر بندم رخت

۲۲۹۔ **قاضی شہاب مرندی**^{۲۱۱} : از جملہ خوش طبعان آنجاست این مطلع

۱۹۹۔ و. ہزل . ۲۰۰۔ و. در بدیہہ . ۲۰۱۔ آ. غیاث الدین نیشابوری. و.

غیاث الدین محمد . ۲۰۲۔ و. ندارد. ۲۰۳۔ و. مینمود . ۲۰۴۔ و. مشہور بود.

۲۰۵۔ آ. طولاً . ۲۰۶۔ ب. بخود قرار کردہ . ۲۰۷۔ و. بخود وابستہ.

۲۰۸۔ و. محمد ندارد. ۲۰۹۔ و. از دیار چمند . ۲۱۰۔ و. دارد . ۲۱۱۔ و. مرندی

راندارد . * و. جملہ میان دو ستارہ راندارد .

از اوست :

مطلع :

تورا عاشق فراوان شدمن ازغم ناتوان گشتم

تو عاشق دوست گشتی من بکام دشمنان گشتم

۲۳۰- خلیفه سدید گیلانی : در اوایل حکومت خان احمد عروج کرد^{۲۱۲}و از حکومت بر او بغیر اسمی نمانده بود و حساد را بر او رشک آمده کار کیا را بردفع او
تحریر کردند^{۲۱۳} و او را از پای در آوردند و تخلصش الهی بود این مطلع از اوست : ☆

مطلع :

می کند اغیار رحم و یار زارم میکشد

یاری اغیار و اغیاری یارم می کشد

۲۳۱- قاضی یحیی : از طبقه^{۲۱۴} نوربخشیه لاهیجیه است طبعی بغایت بلندو سلیقه مرغوب^{۲۱۵} و دل پسند دارد این اشعار از اوست :این است به بین آفت دین^{۲۱۶} و دلم اینست

مقصود و مراد دل بی حاصلم اینست

ای همنفسان میدهم امرز نشانی

فردا که شوم کشته نهان قاتلم اینست

این دو مطلع نیز از اوست :

مطلعیات :

آخر سر خود در رهت ای ماه نهادیم اول قدم است اینکه در این راه نهادیم

☆☆☆

بیک کرشمه پری پیکری ربود مرا چه صورت عجب است اینکه رخ نمود مرا^{۲۱۷}

۲۱۲- و. تمام کرده. ۲۱۳- و. نمودند. ۲۱۴- و. طبقه مشایخ. ۲۱۵- و. ندارد.

۲۱۶- و. جان. ۲۱۷- و. این بیت را ندارد. * و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

۲۳۲۔ مولانا نور اللہ : از آدمی زادہ های شهر ^{۲۱۸} ہرات است و در کمال و فور فضایل و کثرت صفات، طبعش ^{۲۱۹} مایل، و در اصناف حیثیات مثل شعر و معما روان و نادر دوران مدتی اشراف ^{۲۲۰} سرکار من متعلق بدو بود و این زمان ^{۲۲۱} نیز بامن می باشد . این مطلع از اوست :

مطلع :

از جفا خون شد دل و یار و وفاداری ندید ^{۲۲۲} سوخت از داغ غم هجران و غم خواری ندید
۲۳۳۔ مولانا محمد پسر مولانا سلطان محمد استرآبادی : جوانی بوده است در کمال فہم و استعداد و خطوط را نیک مینوشت و بقدر طالب علمی داشت . تخلص مشربی بود در عنفوان جوانی وفات یافت . این مطلع و بیت از اوست :

مطلع :

بمردم اختلاط گرم دارد آفتاب من
ندارد رحم بر سوز ^{۲۲۳} دل و چشم پر آب من

مرا آمد نصیب از عشق خوبان داغ نومیدی

نصیب کس مبادا ^{۲۲۴} یارب این داغی کہ من دارم
۲۳۴۔ محمد حسین : او ہم پسر مولانا سلطان محمد ^{۲۲۵} است این مطلع از اوست :
مرا بیادہ بشوید چون ہلاک شوم بدین مگر ز گناہان خویش پاک شوم
۲۳۵۔ خلیفہ علی میرک ^{۲۲۶} : پسر خلیفہ محمد حیات است و در جہات صنایع

۲۱۸۔ وہ ندارد . ۲۱۹۔ و . عدیم النظیر و در اقسام استعدادات چسبان .

۲۲۰۔ و . سرکارها متعلق بدو بود .!! ۲۲۱۔ و . ندارد . ۲۲۲۔ و . نیافت .!! ۲۲۳۔ و .

حال خراب . ۲۲۴۔ و . در جہان داغی کہ . ۲۲۵۔ و . او ہم پسر مولانا است ؟ !

۲۲۶۔ و . علی ندارد .

غریبہ^{۲۲۷} صاحب اختراع از جمله در شعر بافی در زیر فلک اطلس نظیر ندارد. و تا نقش پرداز فلک نیلوفری و استاد کارخانه معصفری تار و پود لیل و نهار در کار گاہ روزگار^{۲۲۸} در ہم کشیده مثلوی ندیده^{۲۲۹} و نشنیده، طبعش در شعر مرغوب^{۲۳۰} و موزون^{۲۳۱} و خوبست این مطلع از اوست :

بلبل بچمن گرید و من بر سر کویش او عاشق گل گشته و من عاشق رویش
 ۲۳۶۔ مولا ناضلی^{۲۳۲} : مولدش قزوین است و از ملازادہ های آنجاست خطش خوب و حسن اختلاطش، مرغوب این مطلع از اوست :

مطلع :

دل در برم طپید مگر یار میرسد یا نامہای ز جانب دلدار میرسد
 ۲۳۷۔ خواجوی سمنانی^{۲۳۳} : از ملک زادگان است، امید کہ در سخن بمرتبه خواجوی^{۲۳۴} کرمانی رسد چه از بشرہی او^{۲۳۵} پیدا است کہ ملکی است در صورت بشر یا شاخ گلی است^{۲۳۶} بارش پرثمر^{۲۳۷} آثارش و قابلیت از ناصیہ^{۲۳۸} او کالشمس نصف النهار ظاهر و هویدا است و در مصحف جمالش^{۲۳۹} آیه وافی ہدایت، ماہذا بشرالی ملک کریم در دیدہی اولوالأبصار^{۲۴۰} جلوه گر و پیدا با وجود آنکہ سن او از پانزدہ^{۲۴۱} نگذشتہ^{۲۴۲} گویا از پیر روزگار^{۲۴۳} نصیحت مضمون این شعر آبدار بگوش ہوش اورسیدہ کہ :

صورت خوب توداری طلب معنی کن تا تو را پادشہ صورت و معنی گویند
 و او نیز قبول این معنی^{۲۴۴} کردہ ہمگی اوقات بکسب علوم میگذرانند^{۲۴۵} این مطلع

- ۲۲۷۔ و در جهان حرفیہ صاحب وقوف است ۲۲۸۔ و ندارد. ۲۲۹۔ و ندارد.
 ۲۳۰۔ ۲۳۱۔ و ندارد. ۲۳۲۔ ب. مولا ناضلی. ۲۳۳۔ و. خواجہ سمنانی.
 ۲۳۴۔ و. بمرتبہ خواجوی میرسد. ۲۳۵۔ و. ندارد. ۲۳۶۔ و. نازش پرثمر شد!! نازش
 ثمر شد. ۲۳۷۔ و. ندارد. ۲۳۸۔ و. ندارد. ۲۳۹۔ و. جمال وافی ہدایتش.
 ۲۴۰۔ و. ندارد. ۲۴۱۔ آ. یازدہ! ۲۴۲۔ و. بود. ۲۴۳۔ ب. پروردگار.
 ۲۴۴۔ و. نمود. ۲۴۵۔ و. میگذرانید.

از اوست :

خال مشکینت کہ بر رخساره‌ی مهوش فتاد

جان من ماند سپندی را کہ بر آتش فتاد

۲۳۸۔ شیخ جمال الدین: ^{۲۴۶} از ولایت خلخال عراق است و تخلص او یقینیاست این دو مطلع ^{۲۴۷} از اوست:

مطلعات:

سر کویش کہ بر بادم دهد هر لحظه آہ آنجا

فغان کا ز آہ نتوان داشتن خود را نگاه آنجا



با خودم هر لحظه یاد او بگفتار آورد

آری آری عاشقی دیوانگی بار آورد ^{۲۴۸}۲۳۹۔ مولانا شیخ احمد ^{۲۴۹}: اصلش از ولایت خلخال است اما اجدادش از

آنجا بقزوین آمده‌اند او در قزوین متولد شده مدتها در شیراز در خدمت علامه مغفور

میر غیاث الدین منصور ^{۲۵۰} دشتکی استفاده کرده فضایلش بسیار است و در وادی نظم ^{۲۵۱}

اشعار آبدار دارد از جمله این مطلع از اوست :

مطلع :

کشم بر صفحه دل صورت جانانه خود را

بدین صورت دهم تسکین دل دیوانه خود را

۲۴۰۔ ملک زاده خوافی ^{۲۵۲}: از ملک زاده‌های آنجا است و او جوانی بغایت مشهور

۲۴۶۔ و ملا شیخ محمد. و شرح حال شیخ جمال الدین یقینی را برای این شخص مجهول

الهویه آورده. و شرح حال مولانا شیخ احمد را هم برای شیخ جمال الدین ثبت کرده است !!

۲۴۷۔ و ندارد. ۲۴۸۔ و این بیت را ندارد. ۲۴۹۔ و این عنوان را ندارد.

و شرح حال شیخ جمال الدین را بدون عنوان بدنبال شرح حال ملا شیخ محمد !؟ نوشته است.

۲۵۰۔ و ندارد. ۲۵۱۔ و صاحب ۲۵۲۔ و ملک خانی !

و بی باک و ظالم و سفاک بود و کمان پر زور میکشید و تیر را خوب میانداخت در او آخر عملش بر گشته^{۲۵۳} آثار خلافی از او بظهور رسید ناچار کمال خوف بخود راه داده بقلعه استایی خوفاً^{۲۵۴} متحصن شد بنا بر این امرای عالی مقدار بگرفتن آن حصار مأمور^{۲۵۵} گشتند و باندک وقتی قلعه آنچنان که با قله گردون لاف مساوات زد و بابر ج^{۲۵۶} و السماء ذات البروج دعوی محازات کردی .

ز سنگ انداز اوسنگی که جستی
پس از قرنی سر گردون شکستی
(از محمد عصار)^{۲۵۷}

بقید تسخیر اولیای دولت در آمده اورا مقید ساخته به تبریز بخدمت حضرت صاحبقرانی آوردند^{۲۵۸} حسب فرمان قضا جریان بیک پای از مناره ی نصیریه آویختند
اگر بد کنش مرد بد روزگار
بگردون گردان رسد زهره وار
زمانه ز گردون بزیر آردش
بفعل بد خویش بسپاردش
(فردوسی)^{۲۵۹}

مصرع :

آری «زمانه خصم تو را بر کشد، ولی از دار»
چون طبعش صافی و ذهنش وافی بود بعضی اوقات شعر میگفت این مطلع از آن جمله است :

تب خاله نیست بر لب آن نازنین نگار
ز آمدش نفس شده لب های او فگار
۲۴۱- قاضی سنجان : وی از اولاد شاه سنجان است و در عجم قرینه^{۲۶۰} سبحان،
در اشتغال^{۲۶۱} ذهن و دقت فهم مشهور و معروف و بحدت ذکاء و صفای خاطر موصوفست

۲۵۳- و. برگزیده. ۲۵۴- و. خاف. ۲۵۵- ب. مأمون .

۲۵۶- و. باوج سموات ذات البروج. ۲۵۷- و. ندارد. ۲۵۸- و. ندارد .

۲۵۹- و. ندارد. ۲۶۰- آ. در عجم در قرینه سنجان؟ .

۲۶۱- و. انتقال .

منتصر الابصار^{۲۶۲} کہ بتبع مخزن الاسرار سروده^{۲۶۳} است بنام امیر علیشیر در سلك نظم

کشید ، این دو بیت در نعت از آن کتابست :

مثنوی:

ریخت پیاخارش اگر بولهب^{۲۶۴} پای گل وخار نباشد عجب

تافت بر او پر تو صبح قدم طرفه صباحی که زد از نور، دم

در مثنوی دیگر که وقایع بدایع نام دارد^{۲۶۵} تاریخ صاحب قران مغفور را بنظم

آورده این سه^{۲۶۶} بیت در تعریف قلعه از آنست:

مثنوی :

یلان نعره زن بر سر آن حصار کاز آن تافلک بود یک نعره وار

سپهر منقش پلنگی دراو چو البرز هر پاره سنگی دراو

مثل گر کسی را در او ره بدی اجل را از او دست کوتاه بدی

اتفاقاً حضرت قاضی را در سن بود سالگی متقاضی عشق گریبان گرفته بسر کوی ملامت و

رسوایی کشید و از خمخانه شوق و مودت ساغر ناب مهر و محبت چشید و مضمون این بیت

رابادا رساند :

بیت:

قاضی بهمہ عمر نمازی کہ تو کردی محراب نہ، ابروی بتان بود قضاکن

از قضا روزی جوان^{۲۶۷} بدورسید و از روی مطایبه پرسید کہ هیچ^{۲۶۸} میدانی کہ

این مطلع شعر کیست ؟

ای پیر گشته ، بہر جوانان زره مرو ریش سفید، در پی زلف سیه مرو

۲۶۲- و. ب. منظر الابصار ۲۶۳- و. ندارد ۲۶۴- و. گر. ۲۶۵- و. ندارد.

۲۶۶- و. چند . ۲۶۷- و. جوانی . در اینجامنظور جوان مورد نظر قاضی است و همان جوان

صحیح است. ۲۶۸- و. ندارد .

قاضی در جواب ^{۲۶۹} اودر بدیہہ گفت این شعر ^{۲۷۰} همان کس است کہ! این مطلع ^{۲۷۱}
گفتہ است :

مطلع:

پیرانہ سر کشیدم سردر رہسکانت موی سفید کردم جاروب آستان ^{۲۷۲}
☆ القصہ قاضی پیر ملعبہ آن جوان شدہ مضمون این شعر مصداق حال او شد: ☆

بیت:

قاضی آخرزان جوان بازیچہی طفلان شدی
خود بگو پیرانہ سر این عشق ورزیدن چہ بود؟
در شہور سنہ احدی واربعین و تسعمایہ مسجلہ ^{۲۷۳} حیاتش بہ سجل ممات موشح
گشت و این مطلع شاہد حال گذاشت :

مطلع:

چو لالہ بادل پرداغ و حسرت زین چمن ^{۲۷۴} رفتم
تو ای شاخ گل رعنا بمان باقی کہ من رفتم
۲۴۲ - مولانا شاہ محمود : اصلش از نیشابور است ، در خط نستعلیق
قطعات ^{۲۷۵} سحر آیتش سواد بخش دیدہی حورا ، اگر چہ در این فن ☆ شاگرد سلطان علی
مشہدی است تحقیقاً ☆ شاگرد مولانا عبدی نیشابوریست اما از او در خوشنویسی
و خوش طبعی ^{۲۷۶} پیش است و با وجود چندین ہنر بس فقیر نہاد و درویش است . این
غزل از اوست : ☆ در شعر مخلص تخلص می کرد ☆

۲۶۹- و. ندارد. ۲۷۰- و. ندارد. ۲۷۱- و. ندارد. ۲۷۲- و. این بیت را ندارد.

۲۷۳- آ. مجلہ- و. سجلہ. ۲۷۴- آ. جهان. ۲۷۵- و. قطعاتش سواد بخش دیدہی

حور. ۲۷۶- و. ندارد.

* و. جملہ میان دوستارہ را ندارد.

* و. مطالب میان دوستارہ را ندارد.

غزل :

چشم از ناز دمی باز نکردی هرگز
سنک بیداد زدی بر سراغیار و مرا
چون کنم با تو عیان را ز دل خویش که تو
چون^{۲۷۷} برم ره من دل تنک بسر دهندت

نظری سوی من از ناز نکردی هرگز
بچنین لطف سر افراز نکردی هرگز
بخودم همدم وهم راز نکردی هرگز
لب چو بامن بسخن باز نکردی هرگز

تا شد از خیل سر بکوی سگانت مخلص

یک رهش سوی خود آواز نکردی هرگز

۲۴۳- مولانا عبدی : خال مولانا شاه محمود است و در خط شاگرد مولانا

سلطان علی مشہدی با وجود کبر سن خط را خوب مینوشت. مصرع:^{۲۷۸} سفید شد چو درخت
شکوفه دار سرش . نہال آرزوی سرو قامتان در چمن جان می کشت^{۲۷۹} مدتہا در خدمت
حضرت صاحبقران مشرف بوده در این دو سال بعالم جاودانی شتافته این شعر از اوست :

ما را سریر سلطنت آن خاک در بس است

وز برق آہ بر سر ما تاج زر بس است

ای دل کشیدہ دار چو عبدی عنان صبر^{۲۸۰}

گر مہر مہوشان ہوس است این قدر بس است

۲۴۴- مولانا انیسوی: اصلش از خوا رزم است و در خدمت سلطان یعقوب میبود.

و او خط نستعلیق چنان مینوشت کہ مردم او را قرینہ مولانا سلطان علی مشہدی می-
دانستند و فی الواقع کہ در آن روش خط را بسرحد^{۲۸۰} سحر رسانید . و گاہی از او شعری^{۲۸۱} سر
میزد این مطلع از اوست :

مطلع :

توان بست بخاشاک رہ جیحون را

مژہ مانع نشود اشک من محزون را

۲۷۷- آ . برم من ره . ۲۷۸- و . ندارد . ۲۷۹- و . میکاشت .

۲۸۰- و . بسرحد رسانیدہ . ۲۸۱- و . نظمی .

۲۴۵- مولانا عبدالکریم پادشاه : برادر مولانا انیسی است . وجه تسمیه او آنکه دماغش پریشانی پیدا کرده و خود را پادشاه نام کرد و بمردم حکم‌های غریب میکرد . اما فقیر و کم‌آزار بود نستعلیق را در روش برادر خوب^{۲۸۲} مینوشت و رقم میکرد^{۲۸۳} « کتبه خدا » و گاهی نوشتی که « کتبه زرافه » و رقم‌مقرری که مینوشت « کتبه شاه » بود و با وجود این شعر نیز میگفت . این دو مطلع از اوست :

تو را در دیده جا کردم که از مردم نهان باشی

نه^{۲۸۴} دانستم که آنجا هم میان مردمان باشی

☆☆☆

نمیگویی حکایت با من و آنکه که میگویی

ز بس حسرت^{۲۸۵} ندانم با که میگویی ، چه میگویی

۲۴۶- خواجه حافظ باباجان^{۲۸۶} : از تربت خراسان است و خط نستعلیق

را خوب^{۲۸۷} مینوشت و در نقاری و زرفشانی در استخوان استاد^{۲۸۸} بود . در سازها عود و شترغور را بنوعی می نواخت که باعتقاد من کسی به از او نخواست ، بسیار خلیق و درویش نهاد بود ، و در عمل^{۲۸۹} عروض و معما طبعش خوب^{۲۹۰} و ذوقش مرغوب بود . این دو مطلع از اوست :

مطلع :

بجان ازستم های دوران رسیدم^{۲۹۱} رسیدم بجان تا بجانان رسیدم

۲۸۲- و. ندارد . ۲۸۳- و. در آخر قطعه‌ها مینوشت . ۲۸۴- و. آ . چه .

۲۸۵- و. حیرت . ۲۸۶- و. خواجه ندارد . این همان حافظ تربتی است که برخی با اشتباه

حافظ شربتی خوانده و ثبت کرده‌اند . ۲۸۷- آ . می نویسد . ۲۸۸- آ . استاد است .

۲۸۹- و. ندارد . ۲۹۰- و. ندارد . ۲۹۱- و. مجال ازستم‌های دوران ندیدم !!

* و. جمله میان دو ستاره را ندارد .



در رخت آنها که حیران نیستند نقش دیوارند ، انسان نیستند

☆ در شہورسنہ اربع و اربعین و تسعمایہ در تبریز فوت شد

۲۴۷۔ مولانا ملک^{۲۹۲} : اصلش از قزوین است و بعضی گویند از تبریز ، اکثر خطوط خصوصاً نستعلیق را بسیار خوب مینوشت و در موسیقی و شعر نیز وقوف تمام دارد در معما نیز بد نیست . این مطلع از اوست :

مطلع :

تابکی یار رقیب از بہر آزارم شوی کی بودگر بہر آزارم^{۲۹۳} دمی یارم شوی

۲۴۸۔ مولانا ابراہیم : از استرآباد است و خصوصاً نستعلیق را خوب مینویسد

بنا بر این مدتی منشی سرکار آستانہ رضیہ رضویہ علی ساکنہم السلام والتحیہ بود این مطلع از اوست :

مطلع :

منم جا دادہ در صحرای دل مشکین غزالی^۴ را

بر آوردہ بخوناب جگر نازک نہالی را

۲۴۹۔ مولانا اسمعیل : پسر مولانا ابراہیم مذکور است این مطلع از اوست .

خط نستعلیق بد مینویسد :

^{۲۹۴} دو دمسازیم ما ونی^{۲۹۵} بکنج درد و غم باہم

کہ مینالیم از درد جدایی دمبدم با ہم

۲۹۲۔ و. مولانا ملک را ندارد. ب. ہم ندارد. و. بجای مولانا ملک . مولانا ابراہیم

نوشته در حالیکہ شرح حال مولانا ابراہیم بعد از مولانا ملک است . ۲۹۳۔ آ. آزارش .

۲۹۴۔ و. بیت سلطانہ محمد را ثبت کردہ . ۲۹۵۔ و. می . ب . شب

* و . جملہ میان دو ستارہ را ندارد .

۲۵۰۔ مولانا سلطان محمد: ^{۲۹۶} او نیز پسر مولانا ابراهیم است این مطلع را از

خود میداند:

مطلع:

آمد بهار و هر طرفی صوت بلبل است ساقی بیار می که عجب موسم گل است

۲۵۱۔ مولانا صدر خیابانی ^{۲۹۷}: از خیابان شهر تبریز است. خط ^{۲۹۸}

نستعلیق را بدنی نوشت و در شعر ^{۲۹۹} تخلص او نجاتی است. این مطلع از اوست:

مطلع:

دست عشق آمد ز کوی عقل بیرونم کشید

موکشان در دشت غم پهلوی مجنونم کشید

۲۵۳۔ مولانا حافظ مجلسی ^{۳۰۰}: از شهر تبریز است و قرآن را حفظ کرده و قانون

و شعر غو را بدنی نواز در نقراری و خوش نویسی دستی دارد و سوای اینها بیست حیثیت می شمارد که دارم این مطلع از اوست:

مطلع:

قدت نهال طوبی و طوبی روان خوش است

حسن در آن ^{۳۰۱} خوبی و خوبی در آن خوش است

۲۵۴۔ دوست محمد کوشوانی ^{۳۰۲}: کوشوان دهی است در حوالی هرات و

مولانای ^{۳۰۳} مذکور جوانی آدمی سیرت و خوش طبع و خوش صحبت و شوخ طبیعت است و خط نستعلیق را خوب مینویسد و در شعر و عروض و معما مهارتی دارد و گاهی

۲۹۶۔ و. شرح حال مولانا صدر خیابانی را برای ملا اسمعیل نوشته است و شرح حال

مولانا سلطان محمد را ندارد!! ۲۹۷۔ و. خیابان!! ۲۹۸۔ و. ندارد. ۲۹۹۔ و.

ندارد. ۳۰۰۔ ب. ندارد. ۳۰۱۔ و. و رای خوبی. ۳۰۲۔ و. کوشوان.

۳۰۳۔ و. ندارد. * و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

بامر صحافی نیز می پردازد تخلص **کاهی** ^{۳۰۴} است این اشعار از اوست :

تا چند بحسرت در و دیوار تو بینم
از خانه برون آی که دیدار تو بینم
بخرام که از هر طرفی سروقدان را

حیران شده ی قامت و رفتار تو بینم ^{۳۰۵}

۲۵۵۔ **مولانا زین العابدین مشهور به تکتو خان قصه خوان** : ^{۳۰۶} قصه بلاغت

آثارش زنگ زدای هر غصه و غم و حرکات دلپذیرش مزیل محنت و الم ، اصلش از شیراز است و در اوایل ^{۳۰۷} حال سفر بسیار کرده اوقات بمعرکه گیری صرف میکرد ^{۳۰۸} آخر بخدمت نواب صاحبقرانی ^{۳۰۹} مشرف شد و چندان رعایت از آنحضرت یافت که هیچ کس را از آن طایفه در هیچ زمانی مثل آن نیافته و ظرایف و لطایف نیز که میان او و آنحضرت بود . مشهور عالم است ^{۳۱۰} چون ایراد آن موجب بی ادبی بود گستاخی نکرد . این مطلع از اوست :

مطلع :

زهم بگشال لب و بنما بخوبان نکته دانی را

که نگشاید کسی چون تو معمای نهانی را ^{۳۱۱}

۲۵۶۔ **مولانا کمال الدین حسین قصه خوان** ^{۳۱۲} : خود میگفت که از اولاد

کمال الدین غیاث فارسی ام اما تولد او در اصفهان واقع شده ، بسیار شیرین سخن و گرم گفتار بود مدت دو ازمده سال با من بود بعد از آن هشت سال دیگر در خدمت حضرت

۳۰۴۔ و . گامی . صحیح کاهی است . ۳۰۵۔ و . این بیت را ندارد . ۳۰۶۔ و .

ندارد . ۳۰۷۔ و . ندارد . ۳۰۸۔ و . مینمود . ۳۰۹۔ و . مغفور . ۳۱۰۔ و .

ندارد . ۳۱۱۔ و . بجای این بیت . مطلع . قطب الدین احمد را آورده در حالیکه شرح حال

اورا نیاورده است و پیدا است که این قسمت از نسخه وحید ساقط بوده است . ۳۱۲۔ و . شرح

حال مولانا کمال الدین را ندارد .

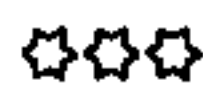
صاحبقرانی بصرمی برد و در اواخر از مداومت افیون تفاوت فاحش در صورت و سیرت او پیدا شده بود گوی مسخ شده بود یا در مذهب تناسخ روح او را در قالب دگر در آورده بودند تا در شهور سنه اثنین و اربعین و تسعمایه فوت شد و در اوایل گاهی کلام نظمی از او سر میزد این چند بیت از آن جمله است :

ای خوش آن ساعت که در کوی تو منزل داشتم

صد مراد از دیدن روی تو حاصل داشتم

داشتم در دل ز عشقت آتشی پنهان چو شمع

بر زبان آوردم آخر آنچه در دل داشتم



صرف راه تو چه سازم که به از جان باشد

جان همان به که نثار ره جانان باشد

گفتمش در غم عشق تو پریشانم ، گفت:

هر که عاشق بود البته پریشان باشد

۲۵۷- قطب الدین احمد : ^{۲۱۳} برادر مولانا کمال الدین قصه خوان است

و حالیا قصه خوان و مصاحب نواب صاحبقرانی است. این مطلع از اوست:

مطلع:

دل ، فکار از غم دلدار خوش است سینه، ریش از ستم یار خوش است

۲۵۸- استاد دوست محمد عودی : ^{۳۱۴} از سازنده های ^{۳۱۵} مقرر شاهزاده های ^{۱۶} ۲

شهر هرات بود بعضی اوقات در خدمت پادشاه گیلان بود بعضی از اوقات در خدمت حضرت

صاحبقرانی بصرمی برد آخر بطرف ^{۳۱۷} هرات رفته در شهور سنه تسع و اربعین و تسعمایه

۳۱۳- و شرح حال قطب الدین احمد را ندارد. ۳۱۴- و ندارد. ۳۱۵- و سازنده های

۳۱۶- و مقرراست. ۳۱۷- و بطواف رفته!

در آنجا فوت شد این رباعی از اوست:

رباعی:

تا چند ز تو بر دلم آزار رسد
جور و ستم و طعنہز^{۳۱۸} اغیار رسد
باری به همین خوشم آگرا ز سر لطف
گاهی نظرت بر من بیمار رسد

۲۵۹۔ **محب علی نایب**: از^{۳۱۹} مردم شهر **هرات** است نی را بسیار خوب مینوازد
و خط نستعلیق را نیک^{۳۲۰} مینویسد اما بسیار بی پروا و لوند مشرب و ظریف است، مدتی
با من می بود بعد از آن^{۳۲۱} بواسطه بعضی مردم که مردمی در ایشان نیست حضرت صاحبقرانی او
را به **سید منصور کمانہ**^{۳۲۲} مشہور به **سید بیک** سپردند حالیا با او می باشد و با سید مذکور
ظرافت‌ها میکند. چنانکه روزی **سید بیک** در خیمه نشسته بوده و شعر عربی میخوانده
و ترجمہ آنرا میگفته ناگاہ استرایشان که در بیرون^{۳۲۳} خیمه بسته بوده بادی جدا کرده
آنچنانکه^{۳۲۴} آواز آن بان درون خیمه رسیده **محب علی** مذکور^{۳۲۵} به **سید بیک** گفته،
خداوند گارا. استر شما نیز شعر میگوید. سید بیک را بد آمده گفته که اگر دیگر مثل این
سخنان بگویی تو را ادب^{۳۲۶} خواهم کرد. در^{۳۲۷} جواب گفته که شما مرا باید^{۳۲۸} که
جایزه شفقت فرمایید^{۳۲۹} که لطیفه گفته‌ام^{۳۳۰} **سید بیک** زمانی تأملی کرده بعد از آن تصدیق
او نموده و از روی خنده گفته راست میگویی این مطلع^{۳۳۱} و بیت از اوست:

مطلع:

نیست غیر از بلا سرایت عشق
ز اول عشق تا نہایت عشق
آہ. مجنون عشق پیشہ کجاست
تا برم پیش او شکایت عشق

۲۶۰۔ **مولانا آشفته قصہ خوان**: از **استر آباد** است و در شاعری و قصہ خوانی سخنش

- ۳۱۸۔ و طعنہ اغیار. ۳۱۹۔ و ازہرات است. ۳۲۰۔ و بد نمی نویسد.
۳۲۱۔ و از واسطہ! ۳۲۲۔ و ندارد. ۳۲۳. و ندارد. ۳۲۴۔ و چنانچہ.
۳۲۵۔ و محب علی گفت خداوند. ۳۲۶۔ و سیاست. ۳۲۷۔ و ندارد. ۳۲۸۔ و
شامی باید. ۳۲۹۔ و جایزہ دهید. ۳۳۰۔ و ندارد. ۳۳۱۔ و ندارد.

خالی از اثری نبود^{۳۳۲} این مطلع از اوست :

مطلع :

بدور ماه خطش تا خط بنفشه دمید قدم زرشک خطش چون قد بنفشه خمید
۲۶۱- مولانا قاسم علی قصه خوان^{۳۳۳} : از مشهد است بسیار خوش طبع بود
وقصه را بجاشنی و حرارت میخواند. این مطلع از اوست :

چو تویی نبوده هرگز بویا و مهر بانی بتو هیچکس نماند تو بیچ کس نمائی

۲۶۲- حافظ خوگره^{۳۳۴} : تبریز است و نقش‌ها و صوت‌ها را طوری می‌بندد و در
هجو عمل‌ها دارد و از جمله برای مولانا^{۳۳۵} زینبی که بغایت سیاه و جسیم^{۳۳۶} بود عملی
بسته تاریخ وفات او خرس سیاه پیدا کرده* و روی برویش بسیار میخواند* و بسیار
میخورد و با وجود آواز گرفته خوانندگی^{۳۳۷} هم میکند و اعتقاد تمام بشعر خود دارد*
خاطر به زیب و زینت خود می‌گمارد و خود آرای است* تخلصش فراقی است این
مطلع از اوست :

دمبدم میگردد از شوق لب لعل تومست لعل جان بخش تو را خاصیت^{۳۳۸} بسیار هست
۲۶۳- مولانا خروس^{۳۳۹} : اصلش از مشهد مقدس است و در کاشان متولد شده
از طفولیت پیش من بود این مطلع از اوست :

مطلع :

بسوزم از غم شمع شب افروزی که من دارم
ندارد هیچ عاشق این چنین سوزی که من دارم

۳۳۲- و نیست . ۳۳۳- و قاسم قصه‌خوان . ۳۳۴- و حافظ چرکین . ۳۳۵- و ذنبی !!
۳۳۶- و سیاه جسم بوده . ۳۳۷- و در خوانندگی هم میل میکند . ۳۳۸- و کیفیت .
۳۳۹- و شرح حال مولانا خروس را ندارد .
* و جمله‌های میان دو ستاره را ندارد .

۲۶۴- مولانا مجنون چپ نویس: ^{۳۴۰} از خوش نویسان و خوش طبعان ^{۳۴۱} عراق است و در خط چپ از بی بدلان عالم بود و خط دیگری اختراع کرده بود و آنرا خط توأمان نامیده و صورت آن خط چنان بود که دو ^{۳۴۲} صورت بقلم می نوشت که این دو بیت در آنجا خوانا بود.

قطعه:

توأمان مخترع مجنون شد
تا شدم مخترع صورت کش
کاز قلم چهره گشایی ها کرد
خطکم صورتکی پیدا کرد
رساله نظمی باسم من در بحر لیلی و مجنون ^{۳۴۳} در سلك نظم آورده و در تعریف ^{۳۴۴}
قواعد خط و چگونگی قلم و سیاهی و رنگ کردن کاغذ و ما يتعلق بها ^{۳۴۵} جهت رنگ
کردن کاغذ از آن مثنوی بخاطر بود این بیت نوشت:
از آب حنا و زعفران است
رنگی که صفای خط در آنست
این مطلع هم از اوست:

مطلع:

بی وفا بودی در اول من تو را نشناختم
این مطلع قصیده هم از اوست: ^{۳۴۷}
حیف ^{۳۴۶} اوقاتی که در عشق تو ضایع ساختم
فیروزه‌ی سپهر در انگشترین توست
روی زمین تمام بزیر رنگین توست

۳۴۰- و. ندارد . ۳۴۱ و. هرات است . ۳۴۲- و. در دو صورت خط در او خوانا بود .
۳۴۳- و. بسته بود . ۳۴۴- و. در قاعده‌ی خطی او تعریف چگونگی قلم . ۳۴۵- و. مایتنفق!
۳۴۶- و. حیف از این عمری . ۳۴۷- و. ندارد.

صحیفہ پنجم

دردگر شاعرانی که به تخلص مشورند، و این مثل است برد و مطلع :

مطلع اول

☆ دردگر کبرای ☆ شعرا و علمای بلاغت انما و افضلهم واقدمهم.

۲۶۵- مولانا عبدالرحمن جامی^۲: ارغایت علو فطرت و نہایت شدت شہرت^۳

احتیاج بتقریر حال و تبیین مقال ندارد چہ پرتو فضایل^۴ او از شرق تا باقصی غرب
رسیدہ و^۵ خوان نوال افضالش از کران تا کران کشیدہ .

قطعه :

نہ دیوان شعراست این ملک جامی کشیدست خوانی برسم کریمان
زالوان معنی^۶ دراوہرچہ خواہی بیایی. مگر مدح و ذم لثیمان
مخالف و موالف را در باب جہات محسناتش سخنی نہ^۷ و در افراط^۸ استعداد^۹ ذاتش^{۱۰}

۱ - م. شاعران ۲ - و. م. جامی. ۳ - و. م. ندارند.

۴ - و. ندارد. ۵ - ب. خان. ۶ - و. م. نعمت.

۷ - و. ندارد. ۸ - م. فرط. ۹ - و. استعدادش. ۱۰ - و. م. ندارند.

*** در تصحیح و مقابلہ این صحیفہ. نسخہ مصحح مولوی اقبال حسین کہ بسال ۱۹۳۴ م. از طرف

دارالفنون پتہ چاپ شدہ مورد استفادہ قرار گرفتہ است. و علامت اختصاری این نسخہ را م.

قرار دادہ ایم * و. مطلب میان دو ستارہ را ندارد.

قیل و قالی نہ. صاحب^{۱۱} رسالہ تکملہ آورده^{۱۲} کہ پدرش مولانا محمد^{۱۳} است از محله در دشت اصفہان و بنا بر حوادث زمان از آنجا بخراسان افتاده در قصبہ خر جرد^{۱۴} جام متأهل شدہ و وی در بیست و سیم شعبان در وقت عشاء سنہ سبع و عشر و ثمانیہ در آنجا متولد گردید:

قطعه: ۱۵

مولد م جام و رشحہ قلم جرعہ جام شیخ الاسلامی است
لاجرم در جریدہی اشعار بدو معنی تخلص جامی است

در عنفوان جوانی روی توجہ بجانب اکتساب فضایل نفسانی آورده و بہ اندک^{۱۶}
وقت سر آمد فضلاو^{۱۷} بلغای آ زمان گشت و در^{۱۸} دور سلطان بوسعید صیت دانش بہمہ جا
رسید، سلطان سعید^{۱۹} بغایت در باب احترامش میکوشید^{۲۰} چنانکہ مشہور است اویک^{۲۱}
نوبت متوجہ مجلس^{۲۲} سلطان شدہ چون خبر انعقاد صحبت عشرت بدو رسید معاودت
کرد،^{۲۳} چون پرتو این خبر بہ پیشگاہ شعور آن پادشاہ مغفور تافت ادوات و آلات مناہی^{۲۴}
را رفع نمودہ شخصی بطلب مولانا^{۲۵} فرستاد. مولانا در بدیہہ غزلی کہ این دو بیت از آنست
گفت^{۲۷} و بملازمت سلطان فرستاد و عذر خواست:

نہ زہد آمد مرا مانع ز بزم عشرت اندیشان
غم خود دور میدارم ز بیم عشرت ایشان
بجایی کا طلس شاہان نشاید فرش رہ حاشا
کہ راہ قرب یابد دلگرد آلود درویشان

- ۱۱ - م. و. ندارند. ۱۲ - م. و. گوید. ۱۳ - م. و. محمدان.
۱۴ - م. و. ندارند. ۱۵ - و. بیت م. شعر. ۱۶ - و. زمانی. م. وقتی. ۱۷ - م.
و. ندارد. ۱۸ - م. و. ایام. ۱۹ - م. و. ندارند. ۲۰ - م. و. چنانچہ. ۲۱ - م. او نوبتی.
۲۲ - م. و. اوشدہ. ۲۳ - م. نمود. ۲۴ - م. ملاہی. ۲۵ - م. و. بطلب اوروانہ ۲۶ -
م. اورادر بدیہہ. ۲۷ - و. ندارد.

در زمان سلطان حسین میرزا با بقرا^{۲۸} بیشتر از پیشتر قبول مرتبه یافته پادشاه^{۲۹} و سایر شاهزادگان تا امرای عظام و سایر ارکان دولت^{۳۰} چہرہ رسد . موردش را بانواع تعظیم و تبجیل تلقی میفرمودند میرعلیشیر کہ مطاع پادشاه و سپاہ بود غاشیہ مطاوعتش بردوش و حلقہ ارادتش در گوش کشیدہ بود ، ایراد شہمہای از آن رعایت و تربیت کہ او در آن دولت یافت مناسب سیاق این کلام نیست عمرش بہ ہشتادویک رسید و در محرم سنہ ثمان و تسعین و ثمانمایہ متوفی شد و در مدت عمر ہموارہ اوقات خود را بہ تصنیف و تالیف میگذرانید و مصنفاتش بر این موجب است :

- ۱ - تفسیر کلام مجید تا آیہ^{۳۱} کریمہ و ایای فارہبون ۲ - شواہد النبوة
- ۳ - نفحات الأُنس ۴ - نقد النصوص ۵ - رسالہ طریق صوفیان ۶ - اشعۃ اللمعات
- ۷ - شرح فصول الحکم ۸ - لوامع ۹ - شرح حدیث^{۳۲} ابی ذر غفاری ۱۰ - شرح بعضی آیات^{۳۳} تائیہ فارضیہ ۱۱ - شرح رباعیات^{۳۴} ۱۲ - لوائح ۱۳ - شرح بیٹی^{۳۵} از امیر خسرو دہلوی ۱۴ - شرح بعضی^{۳۶} سخنان خواجہ پارسا ۱۵ - ترجمہ اربعین حدیث
- ۱۶ - مناقب حضرت^{۳۷} مولوی ۱۷ - شرح بیٹی^{۳۸} چند از مولوی ۱۸ - مناقب خواجہ عبداللہ انصاری ۱۹ - رسالہ تحقیق مذهب صوفی و متکلم و حکیم ۲۰ - رسالہ فی الوجود
- ۲۱ - رسالہ جواب^{۳۹} و سئوال رسولان ہندوستان ۲۲ - رسالہ لا الہ الا اللہ ۲۳ - رسالہ مناسک حج ۲۴ - ہفت اورنگ کہ مشتمل است بر ہفت کتاب ۱ - کتاب اول سلسلۃ الذہب
- ۲ - سلامان و اہسال ۳ - تحفۃ الأحرار ۴ - سبحۃ الأبرار ۵ - یوسف وزلیخا ۶ - لیلی و مجنون ۷ - خردنامہ اسکندری ۲۵ - دیوان اول ۲۶ - دیوان ثانی ۲۷ - دیوان ثالث
- ۲۸ - بہارستان^{۴۰} ۲۹ - رسالہ کبیر در معما ۳۰ - رسالہ متوسط ۳۱ - رسالہ صغیر ۳۲ - رسالہ

-
- ۲۸ - م . و . ندارند . ۲۹ - م . ندارد . ۳۰ - و . امر او سایر ارکان دولت موردش را ۳۱ - م . و . ندارند . ۳۲ - م . ابی ذر عقیلی . ۳۳ - و . ندارد . ۳۴ - و . ندارد . ۳۵ - ب . بیٹی چند . و . بیت خسرو دہلوی . ۳۶ - م . و . سخنان خواجہ پارسا . ۳۷ - و . ندارد . ۳۸ - م . ندارد . ۳۹ - و . سؤال و جواب ہندوستان !! ۴۰ - و . رسالہ منظومہ بہارستان ! و این اشتباہ است . زیرا بہارستان منظومہ نیست .

منظومہ اصغر در معما ۳۳۔ رسالہ عروض ۳۴۔ رسالہ قافیہ^{۴۱} ۳۵۔ رسالہ موسیقی
۳۶۔ رسالہ منشآت ۳۷۔ رسالہ فواید الضیائیہ ۳۸۔ شرح بعضی از مفتاح الغیب
منظوم و منشور^{*}

اگرچہ اشتہار اشعار آبدارش^{۴۲} زیادہ از آنست کہ احتیاج بہ ایراد داشته باشد
بہر حال^{۴۳} این دوسہ غزل و چند بیت از مثنویات آورده شد :

غزل :

ای شہ تنک قبایان مہ زرین کمران
سرور کج کلہان خسرو شیرین پسران
مرہم سینہ بی کینہ آشفته دلان
مردم دیدہی غمدیدہی صاحب نظران
تا کی اقم بہ^{۴۴} رہت آمزان، اشک فشان
تا کی آیم بدرت نعرہ زنان، جامہ دران
گذری کن بسر عاشق^{۴۵} مہجور کہ ہست
محنت عاشقی و دولت خوبان^{۴۶} گذران
با خیال تو سحر معذرتی میگفتم
کای شدہ مونس تنہایی خونین جگران
خویشرا شہرہ بعشق دگران میسازم^{۴۷}
تا ندانند حدیث من و تو، بیخبران

۴۱۔ و. ندارد. ۴۲۔ م. آبدار او. ۴۳۔ و. بہمہ حال. ۴۴۔ م. بدرت. و.
آہ کشان نعرہ زنان. ۴۵۔ و. بیچارہ. ۴۶۔ و. م. خوبی. ۴۷۔ و. میخوانم.
* نسخہ. م. در فہرست کتابہا برابر است با نسخہ آ. و در نسخہ چہل و چہار اثر ثبت شدہ
ولی در نسخہ. و. ۳۸۔ اثر آمدہ است.

گفت جامی چودلت شیفته ماست چه باك
گر به تلبیس شوی شهره بعشق دگران
وله ایضاً :

ای سرو راستین که کله کج نهاده ای
وی تازه گل که پرده ز عارض گشاده ای؟
از جنس آب و خاک نه ای از چه گوهری؟
وز نوع جن وانس نه ای از چه ^{۴۸} زاده ای؟
^{۴۹} نازک تری ز برک سمن ، و ر نه گتمی
بر شکل سرو ریخته از سیم ساده ای
وصف تو را چنانکه تویی ، چون کنم بیان ^{۵۰}
کاز هر چه در خیال من آید زیاده ای
رفت آن سوار و صبر و خرد در رکاب او
ای اشک خون گرفته، تو ، چون ایستاده ای
خود را میان راه فکند و ، بعشوه گفت
^{۵۱} یکسو نشین ، چه در ره مردم فتاده ای؟
^{۵۲} بر خاستم که دست ز نم در عنانش گفت
اینسان چرا عنان دل از دست داده ای؟
^{۵۳} سر بر نشان پاش نهادم ^{۵۴} بغمزه گفت
جامی ، برو چه در پی من سر نهاده ای

۴۸- م. از که . ۴۹- و این بیت را ندارد . ۵۰- م. آ. خیال . ۵۱- و. مصرع
آخر غزل را اینجا آورده است . ۵۲- و. این بیت را ندارد . ۵۳- و. این بیت را هم
ندارد . ۵۴- م. بعشوه .

خوی کہ تورا ز تاب می، ریخته از جبین فرو
 موج بلاست کآمده، بر سر عقل و دین فرو
 عارض توست در عرق، یا ز لطافت هوا
 قطره‌ی شبنم آمده، بر سر^{۵۵} یاسمین فرو
 سبزه‌ی خط عنبرین، گرد لب ت بر آمده
 یا صف مور را شده، پای در انگین فرو
 داشت در آن چه زفن، دل ز جهان فراغتی
 کاج^{۵۶} نمیکذاشتی، گیسوی^{۵۷} عنبرین فرو
 گرد^{۵۸} ز زلف کرده‌ای، پاک بطرف آستین
 دست فشان که ریزد، مشک ز آستین فرو
 جلو گه خیال^{۵۹} را، منظر دیده سازاگر
 در دل تنک نایدت، خاطر نازنین فرو
 جامی خسته دل ز غم، خاک چسان بسر کند
 کاز مژده اش گرفته خون، روی همه زمین فرو
 این بیت در قصیده‌ای که در جواب **جلاء الروح** گفته متوکالانه واقع شده:
 مخور خون بهر روزی کاز کلاغی کم نه ای کاورا
 توکل چون درست آمد بر آمد از زمین ناش

این سه قطعه نیز مرقوم شد:

مقطعات :

خوش است قدر شناسی که چون خمیده سپهر

سپهر^{۶۰} حادثه را کرد عاقبت قوسی

۵۵- م. رخ ۵۶- م. و. کاش. ۵۷- م. و. طره. ۵۸- م. و. دوزلف.

۵۹- م. و. جمال. ۶۰- ب. سپهر.

گذشت شوکت محمود و در زمانہ نمائند

جز این فسانہ کہ شناخت قدر فردوسی

ایضاً:

شنیده ای کہ معزی چه گفت با سنجر

چو ذکر جودت اشعار و مثنیٰ^{۶۱} صلہ رفت

مدیح من پی نشر مناقبی کہ تو راست

بشرق و غرب رفیق ہزار قافلہ رفت

عطیہ تو کہ وافی بجوع^{۶۲} آرز نبود

ز حبس^{۶۳} معدہ چو آزاد شد بمنزلہ رفت

ایضاً:

درون پر طمع جامی مزین دم^{۶۴}

کہ بر طبع فلان ممسک کرم نیست

چو آید در میان میزان انصاف

طمع در خست از امساک کم نیست

این رباعی نیز از اوست:

بی تاب شد از تب^{۶۵} ورق نسرینت

بی آب ز تبخالہ لب شیرینت

تو خفته بسان چشم و من چون ابرو

باقد خمیدہ بر سر با لینت

این معما باسم میر محمد^{۶۶} امین از اوست:

می برم هنگام میدانش ز پی

گوی سر تا سایم از چوگان وی

این چند بیت از سلسلہ الذهب^{۶۷} اوست:

مادح اہل بیت در معنی

مدحت خویشتن کند یعنی

۶۱- ب. و. جودت چلہ رفت. ۶۲- آ. بجود و آرز. ۶۳- آ. زجنس

۶۴- و. م. طعن. ب. لاف. ۶۵- ب. نم. ۶۶- ب. ندارد. ۶۷- م. سلسلہ

اوست.

مؤمنم موقنم خدای شناس
 از کجی‌های^{۶۸} اعتقادم پاک
 دوستدار رسول و آل ویم
 جوهر من ز کان ایشانست
 همچو سلمان شدم ز اهل البیت
 انا مولی^{۷۱} لهم و مولی القوم
 مست عشقند عاشقان دایم
 چون بود عشق صادقان در سم^{۷۲}
 این نه رفض است محض ایمانست
 رفض اگر هست حب آل نبی^{۷۵}

^{۷۷} جای دیگر هم در این معنی گفته :

حبذا آن دو ناظر و منظور
 دیده‌ی این، چودامن^{۷۸} آن پاک



و این نیز در جای دیگر است:

نیک بختا کسی که رفت بخواب
 جذب^{۸۰} معشوق گشت حایل^{۸۱} او

وز خدایم بود امید و هراس
 نیست از طعن کج نهادم پاک
 دشمن خصم بدسگال ویم
 رخت من از دکان ایشانست^{۶۹}
 گشت روشن چراغ من ز آن زیت^{۷۰}
 کنت^{۷۲} منهم ولا اخاف اللوم
 لایخافون لومة اللایم
 کی ز کید منافقان ترسم
 رسم معروف اهل^{۷۴} عرفانست
 رفض فرض است برذکی و غبی^{۷۶}

هر دوز آرایش رعونت دور
 بهینه این چودامن آن چاک

چشم حس بست^{۷۹} زین جهان خراب
 برد تا پیشگاه محمل او

۶۸ - آ. در اعتقاد. ۶۹ - و این بیت و بیت بعد را ندارد. ۷۰ - ب. ز آن بیت.
 ۷۱ - و. مولا. ۷۲ - ب. کشف منهم. ۷۳ - م. ب. صادقان باهم. ۷۴ - ب. آ.
 اهل ایمانست. ۷۵ - و. م. آل علی. ۷۶ - و. م. خفی و جلی. ۷۷ - و. م. در جای
 دیگر گفته. ۷۸ - م. او. ۷۹ - م. و. این. ۸۰ - و. جذبه عشق. ۸۱ - و. مایل او.

شبروان رنج بین و محنت کش

^{۸۲} او بصدور وصال خرم و خوش

این حکایت در باب مکافات از **سلامان و ابسال** اوست :

کوهکن گآن بازی پرویز کرد

روی در شیرین ^{۸۳} شورانگیز کرد

دید شیرین سوی خود میل دلش

شد بحکم آنکه دانی ما یلش

غیرت عشق آتش سوزان فروخت

خرمن تمکین خسرو را بسوخت

کرد حالی ، حیلہای تازال دهر

ریخت اندر ساغر فرهاد زهر

رفت آن بیچارہی جان بر هوس ^{۸۴}

ماند باشیرین ^{۸۵} همین پرویز و بس

چرخ کین کش هم . همین آئین نهاد

در کف شیرویه تیغ کین نهاد

تا بیک زخمش ز شیرین ساخت دور

وز سریر ^{۸۶} عزتش انداخت دور

این چند ^{۸۷} بیت در نعت از **تحفة الابرار** اوست :

گر بقلم غالیہ ما نیستی

ور بخط انگشت نما نیستی

باغ تو گو ، پای کلاغی مدار

شمع تو گو ، دود چراغی مدار

چون ز تو خوانند و نویسند هم

گر تو نخوانی ، ننویسی ، چه غم

این دو بیت از **سبحة الابرار** اوست :

ابر باید کہ بصحرا بارد

زان چه حاصل کہ بدریا بارد

میدهد سبزہ و گل صحرا را

میکند آبلہ رو دریا را

این چند بیت از **یوسف و زلیخای اوست** . * در وصف بآب نیل در آمدن یوسف

علیہ السلام . *

کلاه زرفشان از فرق بنهاد

ز زرین بیضہ خور زاغ شب زاد

کشید آنکہ چنان پیراھن از فرق

کہ جیش غرب مہ شد دامنش شرق

۸۲ - و ای . م . این . ۸۳ - و . شکر ریز . ۸۴ - و . م . رفت بیچارہ بجان

پرهوس . ۸۵ - ب . همی . ۸۶ - م . عشرتش . ۸۷ - م . ندارد .

* ب . جملہ میان دو ستارہ را ندارد .

ازار نیلگون بسته به تعجیل
 بدریا پا نهاد از سوی ساحل
 تنش در آب چون عریان درآمد
 این^{۸۹} اشعار از لیلی و مجنون اوست:

ای ساقی جان فداک روحی
 زان می که با هل دل مباح است
 تا حاضر صبحدم نشینیم
 را نیم به مجلس حریفان
 آنها که بهم رفیق بودیم
 در غیبت و در حضور هم پشت
 ما را بگذاشتند و رفتند
 داریم^{۹۳} جدا ز باغ ایشان

چوسیمین سروی آمد بر لب نیل
 چو مه در برج آبی^{۸۸} کرد منزل
 به تن آب روان را جان درآمد

پرکن قدح از می صبحی
 روشن کن غره ی صباح است
 در پرتو او بهم^{۹۰} نشینیم
 نظمی ز ظرایف ظریفان^{۹۱}
 بر یکدگران شفیق بودیم^{۹۲}
 بی هم ، به نمک نبرده انگشت
 زین باک نداشتند و رفتند
 چون لاله بسینه داغ ایشان

این بیت در تعریف شتر از خرد نامه اسکندری^{۹۴} اوست:

کمان گردنی از پی^{۹۵} و استخوان
 کلاغش پی طعمه زاغ کمان

۲۶۴- مولانا هلالی جغتایی^{۹۶}: هر چند اجداد^{۹۷} ایشان از ترکان جغتایست اما
 در ولایت استرآباد نشو و نما یافته در غره ایام جوانی بعد از خروج تحت الشعاع طفولیت
 و نادانی، بصوب خراسان^{۹۸} شتافته از افق شهر هری طلوع فرمودند و چون نور قابلیت
^{۹۹} از جینش هویدا بود مستهلین آنجا اورا بسان ماه عید^{۱۰۰} بهم مینمودند و در شهر

۸۸- ب. ساخت. ۸۹- و. ایات. ۹۰- و. بهم به بینم!! ۹۱- م. و. این
 بیت را ندارند. ۹۲- م. و. بایکدیگر. ۹۳- و. داریم همین. ۹۴- و. اسکندریه
 ۹۵- م. و. پی استخوان. ۹۶- م. و. هلالی. ۹۷- و. ندارد. ۹۸- و. م. ندارند.
 ۹۹- م. و. و حیثیت در جبین او واضح بود. ۱۰۰- م. و. ماه عید مینمودند

چون ماہ نوانکشت نماگشت القصہ بعد از قطع منازل فضایل و طی درجات خصایل
 هلال آمالش بسرحد بدریت رسید فی الواقع هلالی بود از کسوف و خسوف و احتراق مصون،
 و بدر منیری از وصمت^{۱۰۱} نقصان محروس و مأمون^{۱۰۲}، هلالی^{۱۰۳} بری از کسوف^{۱۰۴} کسافت.
 طبعش در اسالیب شعرو اقسام کلام بغایت مرغوب افتاده^{۱۰۵} و در غزل و قصیده و مثنوی داد
 سخن داده وی بسیار بصحبت من میرسید یکباری^{۱۰۶} گفت که نوبت اول که بملازمت و
 خدمت^{۱۰۷} میرعلیشیر رسیدم این مطلع برایشان خواندم^{۱۰۸} :

مطلع:

چنان از پایم افکنند امروزم آن رفتار و قامت هم

که فردا بر نخیزم بلکه فردای قیامت هم

حضرت میر را بسیار خوش آمد گفتند^{۱۰۹} تخلص تو چیست گفتم هلالی فرمودند. بدری!
 بدری! و مرا بمطالعه تحریص کردند^{۱۱۰} بعد از آن به تحصیل اشتغال نمودم،^{۱۱۱} و فی الواقع
 در فضایل کم از^{۱۱۲} علمای عصر نبود و کمال شعرا بکمالات^{۱۱۳} افزوده در مثنویات سه کتاب
 در رشته نظم کشید از آن یکی شاه و درویش است که در روانی الفاظ و چاشنی معنی از
 اکثر مثنویات استادان در پیش، سوادش رشک گلستان است بلکه غیرت افزای بوستان،
 این چند بیت در صفت بزم از آن کتاب است :

باده با مهوشان ساده خورد^{۱۱۴}

شاه را میل شد که باده خورد^{۱۱۵}

می با آواز چنگ و نی خوردند

مجلس آراستند و می خوردند

- ۱۰۱-م. و. و سمت. ۱۰۲-م. و. و ندارند. ۱۰۳-م. هلالی هلالی بری .
 ۱۰۴-و. کثافت ۱۱- ۱۰۵- و. ندارد. ۱۰۶- و. بصحبت من بسیار رسیده. این مطلع از
 اوست. یکبار گفت. م. یکبار گفت . ۱۰۷-م. و. ندارند. ۱۰۸-م. و. این مطلع گفتم.
 ۱۰۹-ب. چنان از پایم افکنند آن قدور رفتار. ۱۱۰-م. برایشان خواندم بسیار خوش آمد
 پرسید. ۱۱۱-م. نموده. ۱۱۲-و. به تحصیل مشغول شدم. ۱۱۳-م. و. فضلی. ۱۱۴-
 م. بر آن کمالات افزوده کشید ۱۱۵-۱۱۶-م. و. باده کشیده.* م. جمله میان دو ستاره را ندارد.

روی ساقی ز بادہ گل گل شد
 شد لب گلرخان شراب آلود
 عکس رخ در شراب افکندند
 لب شیرین بیادہی دیرین
 خندہی شہدان شورانگیز
 پر می لعل شد پیالہ زر
 شیشہ صاف از می دلکش
 دختر رز کہ شیشہ منزل کرد

غلغل شیشہ صوت بلبل شد
 همچو برگ گل کلاب آلود
 در شفق آفتاب افکندند
 چون رساندند گشت لب شیرین
 گشت درجام بادہ شکر ریز
 گل رعنا نمود پیش نظر
 چون دل صاف عاشقان بیغش
 گرم خون بود جای در دل کرد

این چند بیت در تعریف و توصیف^{۱۱۷} دریاہم از آن کتابست:

از برون سبزہ وز^{۱۱۸} درون گوہر
^{۱۲۰} صد چو طوفان نوح دروی گم
 یعنی از ماہ تا ب ماہی بود
 کف، او خالی و کنارش پر

لب دریاست چون لب دلبر
 آن نہ دریا^{۱۱۹} کہ بود صد قلزم
 موج آن سر بر آسمان می سود
 از خوشی کف زنان کہ دارد در

این بیت ہم در تعریف تیر اندازی شاہ خوب واقع شدہ:

بیت :

تیر را مغز استخوان کردی

استخوان را اگر نشان کردی

این چند بیت از کتاب^{۱۲۱} صفات العاشقین در تعریف^{۱۲۲} پیر شدن زلیخا بطریق

ز آسب خزان برگ گلش ریخت
 بہ بین کاخر چه آمد بر سراو
 شد از عین سپیدی مغز بادام

ایما و حکایت از آن کتابست :
 غم پیری، سمن بر سنبش ریخت
 بیاض موی او شد معجر او
 سیہ بادام او از جور ایام

۱۱۷- م. و. ندارند. ۱۱۸- م. در درون. و. از درون. ۱۱۹- آ. دریا بود کہ .

۱۲۰- م. و. ہم چو. ۱۲۱- م. و. ندارند. ۱۲۲- م. و. ندارند. ۱۲۳- م. و. ندارند .

۱۲۴ کتاب سوم لیلی و مجنون اوست^{۱۲۵} و این دو بیت در صفت حسن لیلی از آن کتابست :

چشمش زاغی نشسته بر باغ ابروی سیاه او پرزاغ
پاکیزه تنی چو نقره‌ی خام نازک بدنی چو مغز بادام
این چند بیت و غزل نیز از اشعار آن مقبول ابرار است :

غزل:

غم بتان مخور ای دل که زار خواهی شد
اگر عزیز جهانی که خوار خواهی شد
اگر چو من هوس زلف یار خواهی کرد
ز عاشقان سیه روزگار خواهی شد
تو از طریقه یاری همیشه غافل و من
نشسته‌ام به امید یی که یار خواهی شد
چو در وفای توام، بر دلم جفا مپسند
که پیش اهل وفا شرمسار خواهی شد
ز فکر کار جهان بار غم بسینه من
و گرنه درس این کارو بار خوا^{۱۲۶}هی شد
کنون بحسن تو کس نیست از هزار یکی
تو خود هنوز یکی در هزار خواهی شد
هلالی از پی آن شہسوار تند مرو
که نارسیده بگردش غبار خواهی شد

۱۲۴- م. و. ندارند. ۱۲۵- و. این بیت از لیلی و مجنون اوست.

۱۲۶- و. این بیت را ندارد.

غزل دیگر:

زہی سعادت اگر خاک آن حرم باشیم
 بہر کجا کہ نہد پای در قدم باشیم
 مکوش اینہمہ در احترام و عزت ما
 کہ ما بخواری عشق تو محترم باشیم
 مرو کہ آخر ایام عمر نزدینکست
 بیا، کہ یک دوسہ روزی^{۱۲۷} دگر بہم باشیم
 غریب ملک وجودیم و اندکی ماندست
 کہ باز ساکن سر منزل عدم باشیم
 رقیب را بجناب تو قدر بیش از ماست
 سگ توایم چرا از رقیب کم باشیم
 حریف بزمکہ عیش^{۱۲۸} را بقایی نیست ،
 رفیق ما غم یار است یار غم باشیم
 نہ حد ماست ۵ لالی امید لطف از یار
 غنیمت است اگر لایق ستم باشیم

غزل:

اگر بلطف بخوانی و گر بقہر برانی
 تورا اگر چہ نیاز کسی قبول نیفتد
 بہر کسی کہ نشستی مرا بخاک نشانندی
 بہر کجا کہ رسیدم ز خوبی تو شنیدم
 تو پادشاہی و ما بندہی توایم، تودانی
 من از جہان بتو نازم کہ نازنین جہانی
 دگر بکس منشین تا بر آتشم منشانی
 چوروی خوب تو دیدم ہنوز بہتر از آنی

۱۲۷- و دیگر. ۱۲۸- آ. عشق

امید هست که آنهم نماند و تو بمانی
تو نیز مرحمتی کن بدان قدر^{۱۲۹} که توانی

بغیر جان‌دگری نیست با تو در دل تنگم
طریق مهر تو ورزم بهر صفت که توانم

مطلعیات :

ای که می‌رسی زمن کآن ماه را منزل کجاست

منزل او در دل است . اما ندانم دل کجاست



نمیتوان بتو شرح بلای هجران کرد

فتاده‌ام به بلایی که شرح نتوان کرد



ای آنکه^{۱۳۰} بر نصیحت مال‌ب‌گشوده‌ای

معلوم میشود که تو عاشق نبوده‌ای

ای دل وفا مجوی که خوبان شهر را

ما آزموده‌ایم و تو هم آزموده‌ای



چند رسوا شوم از عشق من شیدایی

عشق خوبست ولیکن نه بدین^{۱۳۱} رسوایی

سرو و گل نازک و رعناست ولی توان یافت^{۱۳۲}

گل بدین نازکی و سرو بدین رعنایی



۱۲۹- و این بیت را ندارد . ۱۳۰- م. و. در. ۱۳۱- م. باین. ۱۳۲- و. نتوان گفت.

☆ تخلص **ہلالی** در این چند بیت طوری واقع شده ☆

روزی کہ فلک نام مرا کرد ^{۱۳۳} **ہلالی** میخواست کہ من مایل ابروی تو باشم

☆☆☆

با ابروی چون ماه نو، هوش **ہلالی** رامبر

ماه هلال ابروی من، عقل مرا شیدا مکن ^{۱۳۴}

☆☆☆

ای بابروی تو مایل همه کس چون مه عید

از **ہلالی** چه عجب میل خم ابرویت

☆☆☆

هر گز بجانب مه نورا است ننگرم

کاز شوق ابرویت چو **ہلالی** خمیده ام

^{۱۳۵} این سه قطعه از او است :

محمد عربی آبروی هر دو سرای ^{۱۳۶}

کسی کہ خاک درش نیست خاک بر سر او

شنیده ام کہ تکلم نمود. همچو مسیح

بدین حدیث لب لعل روح پرور او

کہ من مدینه علم علی دراست مرا

عجب خجسته حدیث ^{۱۳۷} است، من سگ در او

۱۳۳- و. خواند . ۱۳۴- و . این بیت را ندارد . ۱۳۵- م . و .

این توضیح را ندارد . ۱۳۶- ب . آب و روی هر دوسر است . و . هر دوسر است .

* و . جمله میان دو ستاره را ندارد .

۱۳۷- و . حدیثی

قطعه:

بلند مرتبه گردی ، فلك مقام شوی
گرت هواست که منظور خاص وعام شوی
چوماه نو کم خود گیر تا تمام شوی^{۱۳۹}

بصبر^{۱۳۸} کوش هلالی که عاقبت چو هلال
نہفته از نظر خلق باش ماه بماه
خمیده قامت وزار و تزار شو یعنی

☆☆☆

هوس کند که دگر باریشتر سوزد
که شعله اش چو بیابان رسد، دگر سوزد^{۱۴۰}

چومن بداغ بتان هر که سوخت یکچندی،
بیای شمع فتد چون بسوخت پروانه

این چند رباعی هم از طبع نقاد آن سعادتمند است :

وز بند جفای خود گشودم^{۱۴۱} همرا
دیدم همه را و آزمودم همرا

یاران کهن که بنده بودم همه را
ز نهار، ز کس وفا مجوید که من

☆☆☆

ذرات وجودت به نمک^{۱۴۲} بیخته اند
تا همچو تو صورتی برانگیخته اند

آنی که تمامت از نمک ریخته اند
باشیره ی جانها نمک آمیخته اند

☆☆☆

اینست طریق بنده پروردن تو^{۱۴۳}
خون من بیگناه در گردن تو

بگداختم از دست ستم کردن تو
گرمی بیگناه عاشقی کشته شوم

این دو بیت از قصاید او آورده شد :

ای خوش آن دایره ی دامن صحرا که دراو

پر زنان همچو جلاجل بفقان آید جل^{۱۴۴}

۱۳۸ - م . بمهر . ۱۳۹ - ب . این بیت را ندارد . ۱۴۰ - ب . که آتش چو بیابان .

۱۴۱ - و . م . از بند جفای خود شنودم همه را . ۱۴۲ - م . و . ز نمک . ۱۴۳ - و .

این رباعی را ندارد . ۱۴۴ - م . پر زنان .

باغ شد مکتب^{۱۴۵} و ہر غنچہ خندان طفلی

کہ بر آورده ورقہای گلستان ز بغل

در او آخر عمر او را عجب حالی^{۱۴۶} دست داد کہ در میان شیعہ مشہور بہ تسنن

بود! **عبیدخان اوزبک** اورا کشت کہ توشیعہای و کان ذالک فی شہور سنہ تسع^{۱۴۷}

و ثلاثین و تسعمایہ .^{۱۴۸}

گویند در وقتی کہ^{۱۴۹} اورا بمحل کشتن می بردند سراورا شکستند^{۱۵۰} آنچنانکہ^{۱۵۱}

خون برویش دویدہ بود در آن محل این مقطع خوانندہ بود:^{۱۵۲}

مطلع :

این قطرہی خون چیست بروی تو **ہالالی** گویا کہ دل از غصہ بروی تو دویدہ

اگر بعضی^{۱۵۳} از ستم ظریفان را بخاطر رسد کہ این تعریفات در حق او زیادہ واقع

شدہ چہ^{۱۵۴} اورزل و کم ہمت بودہ اما راقم حروف نظر بر قول خواجہ حافظ شیرازی

کردہ و این بیت اورا دستور العمل ساخت:^{۱۵۵}

بیت :

کمال سر محبت بہ بین نہ نقص گناہ کہ ہر کہ بی ہنرافتد نظر بہ عیب کند

۲۶۷ - **مولانا عبداللہ ہاتفی**: زبندہی شعر او افصح^{۱۵۶} فصحا بود در شعر خصوصاً مثنوی

گوی مسابقت از امثال واقران می ربود. مولدا و جام است و خواہر زادہی **مولانا جامی** است

در جواب خمسہ چہار کتاب در رشتہ نظم کشیدہ، گویند کہ چون اورا دغدغہ تبیع خمسہ

شد با **مولانا جامی** مطارحہ کرد. او گفت اگر تو جواب^{۱۵۷} **حکیم فردوسی** رحمة اللہ علیہ

۱۴۵ - ب. غنچہ و ہر غنچہ ۱۴۶ - م. حالتی ۱۴۷ - و. کہ در تسنن مشہور بود

و عبیدخان . م مشہور بہ سنی بود . ۱۴۸ - و. ست و ثلاثین . م. ست و ثلاثین .

۱۴۹ - م. و. گویند کہ در محلی کہ اورا . ۱۵۰ - م. شکستہ بودند .

۱۵۱ - م. و. چنانکہ . ۱۵۲ - م. مقطع را میخواند . و. این قطعہ را میخواند!

۱۵۳ - م. و. بعضی ستم . ۱۵۴ - م. چواو . و. چون او . ۱۵۵ - م. و. ساختہ .

۱۵۶ - ب. افصح بود . ۱۵۷ - م. و. اگر تو جواب حکیم فردوسی را بگوی .

راکہ فرموده است :

درختی که تلخ است وی راسرشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب
سر انجام گوهر بکار آورد
توانی گفت سایر ابیات را نیز جواب توانی گفت، **مولانا عبداللہ ہاتقی** این چہار بیت گفت و نزد مولانا جامی برد کہ :

اگر بیضہ زاغ ظلمت سرشت
بہنگام آن بیضہ پروردش
دہی آبش از چشمہ سلسبیل
شود عاقبت بیضہ زاغ ، زاغ
نہی زیر طاووس باغ بہشت
زانجیر جنت دہی ارزش
بدان بیضہ گرم زند جبرئیل
برد رنج بیہودہ طاووس باغ
ہر چند کہ این ابیات در برابر شعر ^{۱۶۰} **حکیم فردوسی** ^{۱۶۱} وقعی ندارد اما مولانا جامی تحسین کرد و رخصت جواب خمسہ گفتن داد. دیگر بار مولانا عبداللہ ہاتقی استدعای این نمود کہ افتتاح **لیلی و مجنون** شما بکنید مولانا جامی این بیت گفت :

بیت :

این نامہ کہ خامہ کرد بنیاد
توقیع قبول روزیش باد
این دعا در حق او مستجاب شد و با تمام آن توفیق یافت و الحق بسیار خوب و مرغوب گفتہ. این دو بیت در بیماری **لیلی** از آن کتابست :

پیرا ہن آل آن پریش
شد زانو و پای آن یگانہ
شد تافتہ چون تنور آتش ^{۱۶۲}
مویی، گرہیش در میانہ
دیگر کتات خسرو و شیرین است ^{۱۶۳} این چند بیت در ^{۱۶۴} صفت زال فرہادکش از

۱۵۸- م. و. شہد. ۱۵۹- م. و. ندارند. ۱۶۰- م. و. ندارند. ۱۶۱- م. و.

وسعی. ۱۶۲- م. و. فروختہ چون. ۱۶۳- م. و. ندارند. ۱۶۴- م. و. مذمت .

آن کتاب است :

بود^{۱۶۵} هر چشم سبزش شیشه زهر
 ز زهر^{۱۶۶} چشم او صد فتنه در دهر^{۱۶۷}

ز دندان خالیش بودی دهانی

زحل گآمد جهان نحس اکبر

دو شاخ آمد دو پایش درد و غم را

این بیت نیز^{۱۶۹} در صفت شکار کردن خسرو از همان کتاب است:

ز طبل^{۱۷۰} باز آن شیرین شمایل
 شده رقاصه مرغ نیم بسمل

دیگر هفت منظر است^{۱۷۱} که بطرز هفت پیکر گفته، اگر چه در خور مثنویات

اونیست اما حکایت های خوب بسته و چند بیت در نصیحت^{۱۷۲} فرزند از آن کتاب است:

ای سپهر جمال رامه نو
 نکته ای چند گویمت بشنو

تانگردد نقاب رویت موی
 نروی روگشاده در سر کوی

هر که چیزی برای گان دهدت
 نستانی، اگر که جان دهدت

میکن از صحبت بدان پرهیز
 همچو خاشاک خشک ز آتش تیز

تارخت ساده و جمیل بود
 می مخور گرچه سلسبیل بود

پسرانی که باده خواه^{۱۷۳} شدند^{۱۷۴}
 از می سرخ روسیاه شدند

پسران را کند دو کار خراب
 هوس زینت و هوای شراب

وای بر آن پسر هزاران وای
 که بود می پرست و خود آرای

بهر زن جامه سرخ و زرد آمد
 آنچنان رنگ رنگ ننگ مرد آمد

سرخ و زردی که لایق مرد است
 اشک سرخ است و چهره ی زرد است

عیب باشد بمرد ریشینه
 ناز کردن بحسن پیشینه

۱۶۵- م. بود بر. ۱۶۶- م. و. چشم سبز. ۱۶۷- و. شهر. ۱۶۸- م. و. زروی.

۱۶۹- م. و. ندارند. ۱۷۰- م. بازی. ۱۷۱- م. ندارد. ۱۷۲- م. و. فرزندان.

۱۷۳- م. خوار. ۱۷۴- م. و. شوند.

دیگر **تمر نامه**^{۱۷۵} که در مقابل **اسکندر نامه** گفته و آن کتاب را در مدت چهل سال تمام کرده . چرا که چند نوبت بعضی ابیات را بعد از اتمام پسند ناکرده از آنجا بیرون کرده و آن موازی بیست هزار بیت اصل کتاب است فی الواقع که آن نظم بسیار متین و شاعرانه واقع شده و این چند بیت در صفت جنگ از آن کتاب است:

زده تیغ و نیزه یلان بیدریغ	شده نیزه گلگون و گلنار تیغ
کمان خم چو ابروی جانان شده	ز هر گوشه غارتگر جان شده
شده پرچم طوق ها فتنه بار	چو گیسوی کافر دلان تار
کله خودها گشته گلگون همه	چو دلپای عشاق پر خون همه
نه از قتل کس نیزه ها منفعل	چو بالا بلندان بیرحم دل
به بیداد خو کرده گرز گران	چو دلپای ^{۱۷۶} سنگین سیمین بران
گذر کرده تیر ^{۱۷۷} از زره ها چنان	که باداز سر زلف سیمین بران
فتاده در آن پهن دشت درشت	سرنا تراشیده چون خار پشت

مولانا عبداللہ ہاتفی^{۱۷۸} در **خرگرد جام**^{۱۷۹} که یکی از قصبات خراسانست و مولد اوست چهار باغی ساخته و در آنجا متوطن شده بود اکثر اوقات در آنرا بسته بمردم اختلاط کمتر کردی^{۱۸۰} تادرشہور سنہ سبع و عشر تسعمایہ کہ صاحبقران مغفور بعد از فتح خراسان متوجہ عراق بودند در حوالی قصبہ مذکور جهت زیارت منظور حضرت آفریدگار **شاه قاسم انوار قدس سرہ** نزول فرمودہ بر سبیل گشت بدر باغ مذکور رسیدند در را بسته یافتند از شاخ درختی^{۱۸۱} کہ از دیوار بیرون آمدہ بود^{۱۸۲} باندرون

۱۷۵ - م . و . تیمور نامہ . اصح تمر نامہ است . ۱۷۶ - آ . ب . سیمین سنگین .

۱۷۷ - و . این بیت را ندارد . ب . زہرہا . م . زہا .

۱۷۸ - م . و . مولانا عبداللہ . ۱۷۹ - م . و . خرگرد .

۱۸۰ - م . و . کمتر اختلاط مینمود . ب . بمردم اختلاط نمیکرد .

۱۸۱ - ب . درخت کہ . ۱۸۲ - م . یک چند بالا رفته مولانا را . و . چند کس

بالارفتہ . دو نسخہ آوب . باصراحت نوشتہ اند کہ خود صاحبقران مغفور و نویسنده ی تحفہ نیز از تذکر این نکتہ قصد داشته است .

باغ رفتند ^{۱۸۳} مولانا ہاتھی را خبر شد باستقبال آنحضرت شتافتہ آمد و روی نیاز بر زمین نهاد و آن حضرت مولانا را احوال بسیار پرسیدند بعد از وقوف بر حال او بمنزل او قدم رنجہ فرمودند.

از کمال مکارم اخلاق بر گلیم درویشانہ او بہ ^{۱۸۴} نشستند و از ما حضری کہ آوردند ^{۱۸۵} تناول فرمودند و بعد از آن طالب شعر شدند مولانا بیتی چند از شعر خود خواندہ تحسین ^{۱۸۶} بسیار نمودند و او را بنظم فتوحات شاہی مأمور گردانیدند . ^{۱۸۷} مولانا انگشت قبول بردیدہ نہادہ منظور عنایات ^{۱۸۸} بلانہایات شد و موازی ہزار بیت از آن کتاب بنظم در آورده اما باتمام آن توفیق نیافت و الحق اگر آن مثنوی تمام می شد ناسخ سایر مثنویات اومی شد . این چند بیت در وصف آن حضرت از آن مثنویست :

بر او ختم شد منصب سروری	چو بر جدش آیین پیغمبری
مثل در زمانہ بفرزانگی	سرشتہ بمردی و مردانگی
چہ مردی کہ ہر کس کہ نامش شنود	ذکر زن نیامد از او در وجود
نمی آورد تاب بذلش درم	درم منتهی بی نہایت کرم
بہم دخل کونین اگر ضم بود	ز اندازہی بذل او کم بود
ہمہ پادشاہان شدہ پست او	چو شاہان شطرنج در دست او
ز شاہان شطرنج او بی شکی	بود شاہ بہرام چوبین یکی

وفات مولانا در قصبہ خرگردجام ^{۱۸۹} اتفاق افتادہ در چہار باغ مذکور مدفون شدہ و تاریخ وفات ^{۱۹۰} اورا «جامی ثانی چہ شد» یافتند . ^{۱۹۱}

- ۱۸۳- و. ندارد . م . مولانا مذکور را خبر شدہ . ۱۸۴- م . بر گلیم در ویشانہ او از ما حضری . و. نشست ۱
 ۱۸۵- م . و. آورد . ۱۸۶- و. ندارد . ۱۸۷- آ. کردند . ۱۸۸- و. غایات .
 م . نہایت . ۱۸۹- م . و. خرگرد . ۱۹۰- و. ندارد . ۱۹۱- آ. یافتہ اند .

۲۶۸۔ خواجہ آصفی^{۱۹۲} : چون پدرش مدت^{۱۹۳} مدید وزیر سلطان ابوسعید میرزا بود آصفی تخلص کرد و اوبصفاى ذهن سلیم وزکای طبع مستقیم از سایر شعرای روزگار و فضای عالیمقدار امتیاز تمام داشت و به رعنائی و خودآرایی علم تراکت میافراشت . دیوان غزل تمام کرده و مثنوی دیگر^{۱۹۴} بوزن مخزن الاسرار گفته اما شهرتی^{۱۹۵} نیافت. وفات او در سنه عشرین و تسعمایه درهرات اتفاق افتاده این چندبیت از اشعار آبدار^{۱۹۶} اوست .

مطلعیات

بسی خود را در آب دیده چون ماهی وطن دیدم

که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم



من طور و تجلی چه کنم بر لب بام آی

کوی تو مرا طور ، جمال تو تجلی است



ز خونین داغهای دل، کشم آهی و آن بدخو

تصور میکند کاز لاله زاری بادمیآید^{۱۹۷}



نازدر سر، چین در ابرو . تندخوی من رسید

فتنه را سر کرده اینک فتنه جوی من رسید



۱۹۲۔ و. مولانا آصفی . م. آصفی. ۱۹۳۔ و. مدتی. ۱۹۴۔ م. و. بطرز .

۱۹۵۔ م. و. شهرتی پیدا نکرد . ۱۹۶۔ م. و. ندارد . ۱۹۷۔ م. و. این بیت را ندارند .

دل کہ طومار وفا بود من محزون را
پاره کردند ندانسته بتان مضمون را

☆

گرد یاقوت لب لعلت^{۱۹۸} خط^{۱۹۹} سبزی دمید
هیچکس دردور یاقوت این چنین لعلی ندید

☆

صورتگران هلاکم از آن سیم تن جدا
سازید صورتی که نباشد زمن جدا

چون وصل و هجر بود ز شیرین بلای من
خسرو جدا هلاک شد و کوهکن جدا

☆

رخ تو هر که در آینه دید حیران است
چومبه^{۲۰۰} به هاله نماید دلیل باران است

☆

پای مجنون نه همین سلسله‌ی سودا داشت
هر که دیوانه شد این سلسله را برپاداشت

☆

بیاض دیده ز می سرخ گل‌گذاران را
بود شکوفه بادام نو بهاران را

☆

زگرداب دو چشمم صد حباب شوق بر خیزد
وزان هر یک برای دیدنت چشم دگر گردد

۱۹۸-و. لعلش. ۱۹۹-آ. خطی سبزی. ۲۰۰-م. و. زهاله.

۲۶۹- مولانا بنایی : مولدش هرات است و چون پدرش معمار بود بنا بر آن این تخلص اختیار کرد ذاتش در اصل چون قابل^{۲۰۱} افتاده بود در اوایل جوانی روی توجه بجانب کسب کمالات آورده بی تکلف در اکثر فنون گوی مسابقت از اقران ربود . و بنیان فضایلش صفت گانه^{۲۰۲} بنیان مرصوص پیدا کرد از خبر^{۲۰۳} مبرور امیر غیاث الدین منصور منقول است که میفرموده: ^{۲۰۴} «ملا بنایی ملای شاعران و شاعر ملایان است» و در تصوف^{۲۰۵} و خوشنویسی و خوشخوانی مشهور و در علم موسیقی و ادوار که از اقسام ریاضی است رسایل دارد^{۲۰۶} و ظرافت طبعش بمرتبه ای بود که نسبت بامیر علیشیر که تراکت مزاجش از آن مشهور تر است^{۲۰۷} که احتیاج به تعریف داشته باشد سخنانی^{۲۰۷} ظرافت آمیز^{۲۰۸} میگفتند از جمله آنکه روزی بدکان پالان دوزی رفته و گفته که ^{۲۰۹} پالان امیر علیشیری میخواهم . این سخن بامیر علیشیر رسیده با اوس^{۲۱۰} مزاجی پیدا کرده چنانکه در وطن^{۲۱۱} اصلی خود نتوانست بود روی بعراق آورد و در خدمت سلطان یعقوب اندک اندک ترقی کرده کتاب بهرام و بهروز را بنام پادشاه مذکور گفت و چون یوسف بیک برادر سلطان یعقوب نیز مقارن^{۲۱۲} این حال ارتحال یافته بوده در آن واقعه این بیت گفته :

- ۲۰۱- و. ندارد . ۲۰۲- آ. ب. بنان. ۲۰۳- و. ندارد . ب. ضمیر. ۲۰۴- و. م .
 میگفته . ۲۰۵- و. ندارد . ب. صفوف . ۲۰۶- و. ظرایف و لطایف ۲۰۷- م. سخنان
 میگفت . ۲۰۸- و. این جمله را مخدوش بدین صورت نقل کرده است «ظرایف و لطایف در
 طبعش بمرتبه ای بود که نسبت بامیر علیشیر که تراکت مزاجش از آن مشهور تر است که احتیاج
 به تعریف داشته باشد سخنان میگفت» ۲۰۹- م . و. درد کان پالان دوزی رفته بود که پالان
 میرعلیشیری میخواهم . ۲۱۰- ب. سوی . ۲۱۱- م . و. در وطن اصلان نتوانست بودن !!
 ۲۱۲- م . و. سلطان یعقوب نیز مقارن وفات یافته بود .
 * و. جمله میان دو ستاره را ندارد .
 * و. جمله میان دو ستاره را ندارد .

بیت :

نہ از یوسف نشان دیدم نہ از یعقوب آثاری

عزیزان یوسف ارگم شد . چہ شد یعقوب را باری

بعد از اندک زمانی حب وطن اورا بجانب **ہرات** کشید و دیگر بارہ امور نامالایم از اوسرمیزد^{۲۱۳} و در این نوبت **امیر علیشیر** بیشتر از پیشتر رنجیدہ کار بجایی رسید کہ پروانہ قتلش حاصل کرد از جملہ رنجش آنکہ چون **میر** بنا بر عدم توجہ بجانب تاهل بہ عنیت^{۲۱۴} اشتهار یافته بود و مولانا قصیدہای^{۲۱۵} در مدح او گفتمہ صلاہای^{۲۱۶} چنانکہ مطبوع او بود^{۲۱۷} با و نرسید بناء علیہ آن قصیدہ را^{۲۱۸} باسم **سلطان احمد میرزا** قوم **سلطان حسین میرزا** کردہ با و گذرانید . این^{۲۱۹} معنی مسموع **میر** شد نسبت بہ مولانا در مقام کلفت^{۲۲۰} شدند . مولانا این قطعہ بجهت تلافی^{۲۲۱} سرود و بخدمت **میر فرستاد** .

قطعه :

دخترانی کہ^{۲۲۲} بکر فکر مند
آنکہ کابین نداد و عنین بود
ہر یکی را بہ شوہری دادم
زو گرفتم^{۲۲۳} بدیگری دادم
چون اقامت نتوانست کرد لاجرم جلا نمودہ بطرف ماوراءالنہر رفت و در
خدمت **سلطان علی میرزا** ولد **سلطان احمد میرزا** پسر **سلطان ابوسعید**^{۲۲۵} کہ در
آنوقت والی ماوراءالنہر بود راہ ندیمی یافته در آنجا قصیدہی **مجمع الغرایب** کہ

۲۱۳- م. و. در وجود آمد ۲۱۴- و. بہ نسبت عنن . م . بعنت . ب. بہ غیبت .
۲۱۵- و. م. جهت او . ۲۱۶- و. م . چنانچہ ۲۱۷- و. او بود نرسید . ۲۱۸- م . و .
ندارد . ۲۱۹- و. م. ندارد . ۲۲۰- و. شدہ ۲۲۱- م . این قطعہ جهت تلافی بمیر
فرستاد . ۲۲۲- ب. فکر بکر . ۲۲۳- م. زو کشیدم . ۲۲۴- م. و . این جملہ را ندارند .
۲۲۵- و. ندارد .

بزبان^{۲۲۶} مروی است در سلك نظم کشیده این دو بیت از آنجاست :

زانکه لازال نافذان این بود^{۲۲۷} حکم عالی پادشاه زمان
 خسرو ملك ماوراءالنهر شاه سلطان علی بهادرخان
 تا آنکه محمد شیبانی بر آن ولایت دست یافت^{۲۲۸} و مولانا بنایی در درگاه
 خانی منصب^{۲۲۹} ملك الشعرائی یافته همراه او متوجه خراسان شد و امور نامرضیه از او^{۲۳۰}
 در هرات^{۲۳۱} ظاهر گشت از جمله آنکه مال شاعری^{۲۳۲} را بمردم حواله کرد بعد از
 آنکه صاحبقران مغفور برخان اوزبک استیلا یافت او در^{۲۳۳} قرشی ماوراءالنهر بود تا
 آنکه میر نجم ثانی^{۲۳۴} که اعظم دستور صاحبقران مغفور بود بر آن ولایت دست یافت
 بقتل عام فرمان داد . بنای حیات بنایی را نیز در آن واقعه بانهدام^{۲۳۵} رسانیدند
 و کان فی الشهور سنه ثمان و عشر و تسعمایه . از اشعار مولانا بنایی^{۲۳۶} دیوان غزل
 مشهور است و غزلی چند^{۲۳۷} دیگر در تتبع خواجه حافظ بتخلص حالی گفته و قصاید
 خوب هم دارد . این چند بیت از جمله اشعار اوست :

مطلعیات :

به سرمه آنکه سیه کرد چشم یار مرا
 چو چشم یار سیه کرد روزگار مرا



گلستانیست خرم دیده ام از عکس رخسارش
 ز مرگان خارها بگرفته بر اطراف دیوارش



۲۲۶- م. و. هروی است و این اشتباه است. زیرا مرودر ماوراءالنهر است. و هرات در خراسان.
 ۲۲۷- و. آ. ناقدان ۲۲۸- م. یافته. ۲۲۹- م. شعراء. ۲۳۰- و. امور
 نامرضی. ب. از او در وجود آمد. ۲۳۱- آ. ندارد. ۲۳۲- م. و. شاعری بمردم .
 ۲۳۳- ب. قیرهی. ۲۳۴- م. دستور اعظم. و. دستور اعظم صاحبقران. ۲۳۵- و. بانهدام
 رسید. ۲۳۶- و. ندارد. ۲۳۷- م. و. ندارند.

کنم غوغا بہر بیگانہ کاندہ کوی او بینم
کہ تا آید برون بہر تماشا ، روی او بینم

☆☆☆

نہ از خون جگر مژگان من بر یکدیگر بسته
کہ بی او مردم چشم بروی غیر در بسته

☆☆☆

تعالی اللہ چہ گلزار است رخسار عرفناکش
کہ آب از چشمہ خورشید^{۲۳۸} دادہ ایزد پاکش

☆☆☆

خواہم غبار گردم از کوی او بر آیم
تاہر کہ بیند او را در چشم او در آیم^{۲۳۹}

^{۲۴۰} این رباعی نیز از اوست :

رباعی:

یوسف صفتان و اہل پرهیز کجا
با بوالہوسان نسبت عشاق مکن
شیرین منشان شہوت انگیز کجا
یعقوب کجا ، خسرو پرویز کجا
این دو مطلع ہم از اوست :

در دل آرم ہر زمان کان مہ دل آرای منست

خاطری خوش میکنم ، او را چہ پروای منست

☆☆☆

ز بد^{۲۴۱} خوبی چنان بیگانہ شد آن بیوفا بامن
کہ شد بیگانہ با ہر کس کہ گردید آشنا بامن

۲۳۸ - و دادہ است . ۲۳۹ - آ . این مصرع را ندارد . ۲۴۰ - ب . این مطلع

رباعی . ۲۴۱ - م . خواہی .

۲۷۰- ۲۴۲ مولانا نظام الدین نظام: از دارالمؤمنین استرآباد است و از ارباب صلاح و سداد. سلیقہ اش چون بمعما چسبان^{۲۴۳} بود در او ایل تحصیل آن^{۲۴۴} فن کرده و در اواخر آن نیز از خود اسقاط نمود از غایت صفای نیت و خلوص طویت^{۲۴۵} بمداحی اهل بیت علیہ السلام روی آورده از رشحات اقلام بلاغت انجامش ریاض سخنوری نضارت پذیرفت و از برکت سحاب افادت^{۲۴۶} آیاتش گلہای گوناگون در حدایق آمالش^{۲۴۷} شکفت و گاہی بگفتن مثنوی مبادرت میورزید.^{۲۴۸}

کتاب بلقیس و سلیمان از^{۲۴۹} جمله اشعار آن خجسته آثار است وفاتش در سنہ احدی و عشرین و تسعمایہ بود. این چند بیت از قصاید اوست:

قصیدہ:

کسی ز محنت شبہای من^{۲۵۰} خبر دارد
 کہ همچو صبح نہان، داغ بر جگر دارد
 چو خس فتادہ بخاکم ولیک آب سرشک^{۲۵۱}
 امید هست غبارم^{۲۵۲} ز خاک بر دارد
 بہم بود غم و شادی^{۲۵۳} اسیر دنیا را
 مگس دو دست بسر، پای در شکر دارد

☆☆☆

ز بعد معرفت گردگار لم یزلی
 خداست آنکہ بود در ممالک تقدیس
 نبی شناسم و آن گہ علی و آل علی
 وجود منفردش متصف ز بی علی^{۲۵۴}

۲۴۲- و. نظام معمائی. م. نظام. ۲۴۳- م. و. اول تحصیل آن.
 ۲۴۴- م. و. نموده. ۲۴۵- و. در مداحی. ۲۴۶- م. و. ایابش. ۲۴۷- م. و. دانش.
 ۲۴۸- م. و. مینمود. ۲۴۹- م. و. از جمله اشعار اوست. ۲۵۰- م. و. ما.
 ۲۵۱- م. و. بخاکیم لیک سبل سرشک. ۲۵۲- م. و. کہ مار از خاک. ۲۵۳- م. و.
 عشرت. ب. غم و محنت. ۲۵۴- و. مصرع ششم را اینجا آورده تحصیل آن.

۲۵۵ بری کتاب کمالش ز نکته جدلی
حسود را کہ بود قلب بوته دغلی

نبی است آنکہ بود در مدارس تحقیق
علیست آنکہ^{۲۵۶} گدازد بپرقلمعه تیغ

☆☆☆

کنندہی در خیبر علی ابوطالب
حریف غالب هر کس کہ^{۲۵۷} هست در ہر باب
تو آن شہی کہ اگر کردہ اند فی الواقع
خلاف رای تو اصحاب، وای بر اصحاب

ایضاً :

ز عمر تا نفسی هست کار خویش بساز
نفس چورفت چه سازی اگر نیامد باز

☆

بر کفم ماندہ نشانہا بس کہ در ایام غم
جذبہ عشقت کشیدہ رشتہ صبرم ز کف

☆

بیاغ دل، در آن بستان سرای عالم فانی
نہال آرزومندان کہ باز آرد پشیمانی

☆

☆ شب در فضا از ماہ نو کشتی در آب انداختہ
وز آفتابش لنگر زرین طناب انداختہ
در این قصیدہ کہ^{۲۵۸} در منقبت حضرت امیر است این بیت بسیار خوب گفتہ .

۲۵۵- و. مصرع چہارم را اینجا آورده . ۲۵۶- م. گذارد . ۲۵۷- م. نیست .

۲۵۸- م. و. در صفت حضرت امیر، این بیت خوب واقع شدہ است .

* و. شب قضا از ماہ نو کشتی در آب انداختہ

ز آفتابش لنگر زرین در آب انداختہ ! !

بیت

از دم تیغ جهانسوزش هوا بگریخته

خویش را در خیمه تنک حباب انداخته

۲۷۱۔ **مولانا امید** : بجدت طبع سلیم وحدت ذهن مستقیم سرآمد شعرای زمان بود بی تکلف از متأخرین کسی قصیده را بہتر از او نگفته۔^{۲۵۹} مولد اوقصبہ تہران است من اعمال **ری** . پدرانہ رئیس و کدخدای آنجا بودہ اند نام او در اصل **ارجاسب** بود و در اوایل عمر جہت تحصیل علم **بشیراز** رفتہ بود و در زمرہی شاگردان **مولانا جلال الدین محمد دوانی** در آمد اکثر کتب متداولہ را مطالعہ^{۲۶۱} کرد فامادر طب بیشتر کوشیدہ طبیب شد مولانا اسم او را تغییر دادہ **مسعود** نام نہاد با اکثر اہل دولت^{۲۶۲} صاحبقران مغفور محشور بود چنانکہ از شعر او معلوم توان کرد^{۲۶۳} در اواخر عمر در تہران متوطن شد۔ باغی طرح انداخت و آنرا^{۲۶۴} موسوم بہ **باغ امید** گردانید۔ اما ہنوز نہال امیدش^{۲۶۵} بار آور نگشتہ بود کہ از صدمہی صرصر حوادث سمت **قاعاً صفا** پیدا گردید و در شہورسنہ ثلاثین و تسعمایہ^{۲۶۶} جمعی برسراورینختہ بقتلش رسانیدند بعضی مردم نسبت^{۲۶۷} این امر شنیع بہ^{۲۶۸} **نوربخشیان** کردند **واللہ اعلم، افضل نامی تہرانی** این قطعہ در تاریخ^{۲۶۹} شہادت او گفتہ

قطعہ :

نادرالعصر امیدی مظلوم	کاو بنا حق شہید شد ناگاہ
شب بنخواب من آمد و فرمود	کی ز حال درون من آگاہ
بہر تاریخ قتل من بنویس	«آہ از خون نا حق من آہ!»

۲۵۹۔ م۔ نگفت۔ ۲۶۰۔ آ۔ زمرہی مولانا جلال الدین۔ ۲۶۱۔ م۔ خواندہ۔
 ۲۶۲۔ م۔ و۔ حضرت صاحبقران اختلاط داشت۔ ۲۶۳۔ م۔ و۔ میتوان۔ ۲۶۴۔ م۔ و۔
 اورا۔ ۲۶۵۔ ب۔ آ۔ آرزویش ۲۶۶۔ و۔ خمس و عشرین تسعمایہ (این اشتباہ است)۔
 ۲۶۷۔ و۔ ندارد۔ ۲۶۸۔ و۔ نوربخشیہ۔ ۲۶۹۔ و۔ م۔ ندارند۔

این چند بیت از قصاید او نوشته شد :

قصیده:

تو ترك نیم مستی ، من مرغ نیم بسمل
 خنجر کشی و ساغر ، اهل وفا سراسر
 تو پانہی بمیدان من دست شویم از جان
 دنبال آن مسافر از ضعف و ناتوانی
 کار تو از من آسان ، کام من از تو مشکل
 خون خورده در برابر ، جان داده در مقابل
 تو خوی فشانی از رخ من خون چکانم از دل
 برخیزم و نشینم چون گرد تابه منزل

وله ایضاً

علی الصباح که ساقی دهد شراب طهور
 مرید پیر خرابات گشتم و شستم
 رواق مدرسه^{۲۷۰} گرسرنگون شود سهل است
 بنای مدرسه از جنس عالی ودانی^{۲۷۱}
 می مغانه که مرد افکن است و توبه شکن
 که زاهدان سحر خیز بر نمی خیزند
 غریق نعمت گیتی زدوق بی خبر است^{۲۷۲}
 بنوش و باک مدار ان ربنا لغفور
 بآب میکده دست و دل از متاع غرور
 قصور میکدهی عشق را مبادا قصور
 خراب گشت ، خرابات همچنان معمور
 چنان بدور تو از شیخ و شاب برده شعور
 بجای حی علی گردمند نفخه صور
 مثابه مگس مرده در قی زنبور

ایضاً:

سپیده دم که از این عنکبوت زرین تار
 اگر کری^{۲۷۳} بود این کره ی کشیده عنان
 کمند توست که پیچیده در گلوی سپهر
 تورا سواره به بین گواگر ندیده کسی
 تبارک الله از آن^{۲۷۴} آسمان برق عنان
 گسست رابطهی تار و پود لیل و نهار
 و گر مجره قوی حلقه ایست حلق فشار
 سمند توست که بر چیده است ناف و زهار
 که آفتاب بود ثابت آسمان سیار
 تبارک الله از این برق آسمان رفتار

۲۷۰- ب. میکده . ۲۷۱- م. و. و. سافل . ۲۷۲- آ. بی خبری است.

۲۷۳- م. و. کره بود این کره. کری بمعنی کرایه ای است. ۲۷۴- و. از این.

علی الدوام بود چون سپہر در حرکت
چنان ز عدل^{۲۷۵} تو عالم با اعتدال آمد

ولی نہ چون حرکات سپہر فاهموار
کہ اختلاف برون شد ز طبع بار دو حار^{۲۷۶}

این چند بیت^{۲۷۷} بطریق غزل از جمله اشعار اوست :

مطالعات:

ای جنگجو بقلب سپاہ کہ میزنی دامان ناز برزده راہ کہ میزنی

☆☆☆

تا بخاطر باشدای بدعهد پیمان منت^{۲۷۸} بسته بر انگشت باید رشتہ جان منت

☆☆☆

کس را نہ بینم روز غم جز سایہ در پہلوی خود^{۲۷۹}

آنہم چو بینم سوی او گردانداز من روی خود

☆☆☆

کاج^{۲۸۰} گردون از سرم بیرون برد سودای تو یا مرا صبری دہد چندانکہ استغنائی تو

این دو رباعی ہم از اوست :

رباعیات:

بیمار تو را شربت دیدار تو، بہ دیدار تو بہر عاشق زار تو، بہ

بہ ، بر سر بیمار فرستادی لیک آن سیب زقن بدست بیمار تو، بہ

☆☆☆

شب قضہ ہجران جگر سوز کنم روز آرزوی وصل دل افروز کنم

القصہ کہ بی تو من بصد خون جگر روزی بشب آرام و شبی روز کنم

مثنوی گفتہ ♪ ♪ ♪ فاما نا تمام ماند ♪ ♪ این دو بیت از آنجاست :

۲۷۵- و.م. بعدل. ۲۷۶- م. نار و بخارا !! ۲۷۷- و. این چند بیت از اوست.

۲۷۸- ب. منست. ۲۷۹- آ. ب. پہلوی خویش. ۲۸۰- و.م. کاش.

* و. جملہ میان دو ستارہ را ندارد.

مثنوی :

افتاده حکایتی در افواه

کآینه غبار گیرد از آه^{۲۸۱}

این طرفه که آه صبحگاهی

ز آینه دل بردسیاهی

۲۷۲- بابا فغانی: مولداوشیرازست^{۲۸۲} اول در خدمت سلطان یعقوب بود و پیش

از آن بکار دگری اوقات میگذرانید اما آن زمان که بخدمت سلطان یعقوب افتاد ترقی

کلی کرد و در آن زمان او را بابا شاعر^{۲۸۳} میگفتند، او بسیار حریص شراب و بدمست بود و

دایم الاوقات در شرابخانه بسر میبرد و بعد از زیارت پادشاه مذکور در زمان صاحبقران

مغفور بخراسان افتاد. و در شهر ابیورد^{۲۸۴} ساکن شده حاکم آن دیار^{۲۸۵} هر روز یک من شراب

و یک من گوشت مقرر کرده بود که باو میدادند. در آخر کار او بجایی رسید که مردم

شراب^{۲۸۶} خانه او را از پی مایحتاج خود بیزار و شهر میفرستادند و باو هزلهای رکیکمیکردند و او بواسطه شومی^{۲۸۷} حرص شراب تحمل میکرد و در آخر بمشهد مقدسهرضویه آمد و در شهر سینه خمس و عشرین و تسعمایه جرعه کل نفس ذائقة الموت چشید^{۲۸۸}این چند بیت از جمله اشعار آبدار^{۲۸۹} اوست :

مطالعیات:

بخاطری که تویی، دیگران فراموشند

مقیدان تو از یاد غیر خاموشند

☆☆☆

ناز تو همچنان، طمع خام من همان

نخل تو سرکش و دل خود کام من همان^{۲۹۰}

☆☆☆

شاخ گلی بصورت انسان بر آمده

نخل قدت که از چمن جان بر آمده

☆☆☆

۲۸۱- م. و. سیاه. ۲۸۲- و. شاعر پرشور است. م. شاعر پر زور است. ۲۸۳- م. و. بابای شعرا

۲۸۴- ب. شهرابی در. م. بیورد. ۲۸۵- و. آنجار. ۲۸۶- م. و. شرابخانه او را پی

مایحتاج فرستادند و باو هزل میکردند !! ۲۸۷- ب. شوقی. ۲۸۸- م. و. ب. در کشید.

۲۸۹- م. و. ندارند. ۲۹۰- م. و. همچنان.

گر میروم نزدیک^{۲۹۱} اوزوق وصال می کشد ورمی نشینم گوشه ای تنها، خیالم می کشد

فراموشم شود چندان کازو بیداد می آید
ولی فریاد از آن ساعت که یک یک یاد می آید
بدم انتظار او من آن صید^{۲۹۲} گرفتارم
که جانم می رود تا بر سرم صیاد^{۲۹۳} می آید^{۲۹۴}
ملاحت بین کدھر سنگی که جست از تیشه فرهاد^{۲۹۵}
هوا می گیرد و هم بر سر فرهاد می آید

اگر یاد آرمش یکدم که از دل غم برد بیرون
غمی آید که بازم^{۲۹۶} بیخود از عالم برد بیرون
بود از مردنم دلسوزتر دلسوزی همدم^{۲۹۷}
چه باشد گر زبالین من این ماتم برد بیرون
۲۷۳- مولانا اہلی شیرازی : درسلك شعرای کرام و فضلاى عظام، انتظام^{۲۹۸}
داشت و فقر^{۲۹۹} و مسکنت و قلت اختلاط^{۳۰۰} او با اهل دنیا مشہورتر از آنست کہ احتیاج
بنوشتن^{۳۰۱} داشته باشد شعر میگفت * و از اکثر سالکان مسالك سخنوری بوفور مہارت
در فن شعر امتیاز تمام داشت و در علم قافیہ و عروض و معما کامل بود و در جمیع اصناف

۲۹۱- ب. نزدیک تو. ۲۹۲- م. مرغ. و. این بیت را ندارد. ۲۹۳- م. فریاد .

۲۹۴- و. این بیت را ندارد. ۲۹۵- و. این بیت را ندارد. ۲۹۶- م. غمی آید بیادم .

۲۹۷- م. و. این بیت را ندارند. ۲۹۸- م. ندارد. و. جاداشت . ۲۹۹- و. بفر.

۳۰۰- آ. او با اهل م. و. ندارند. ۳۰۱- و. تعریف .

* و . جمله میان دو ستارہ را ندارد .

سخن^{۳۰۲} شعر میگفت ، مثنوی[☆] ہم میفرموده[☆] ہم ذو بحرین و ہم تجنیس که عقل در او متحیر است و قصیده‌ی مصنوع[☆] خواجہ سلمان را باسم میرعلیشیر تتبع کرده^{۳۰۳} و چند صنعت^{۳۰۴} براو زیاده کرده امیرعلیشیر انصاف داده که بسیار^{۳۰۵} به از قصیده‌ی خواجہ سلمان گفته . درغزل نیز اشعار عاشقانه بسیار دارد از آن جمله چند بیت^{۳۰۶} در سلك[☆] تحریر درآمد :

مطالعات:

یا تو که پاکدامنی صبر من از خدا طلب
یا من ناصبور را سوی خود از وفا طلب

☆☆☆

خوشحال بمرگ همه عالم نتوان بود
از مرگ رقیبان تو خرم نتوان بود

☆☆☆

خوش می‌رود اماره مقصود نه این است
زاهد بره کعبه رود کاین ره دین است

☆☆☆

اکنون که تنها دیدمت لطف^{۳۰۷} از نه ، آزاری بکن
سنگی بزن ، تلخی بگو ، تیغی بکش ، کاری بکن

☆☆☆

سوی که روم من که دلم سوی تو باشد
روی که به بینم که به از روی تو باشد

☆☆☆

من و مجنون دو اسیریم که غم شادی ماست
هر که این شیوه ندانست نه از وادی ماست

☆☆☆

۳۰۲-م.و. ندارند. ۳۰۳-م.و. نموده ۳۰۴-م.و. صفت ۳۰۵-م.و. که بهتر

۳۰۶-م.و. بیتی. ۳۰۷-م.و. لطف آرا آزاری

* م.و. جمله میان دو ستاره را ندارند.

ز چشم ناز تو صد فتنه شد فزون در دل^{۳۰۸} تغافل تو همه التفات و ما غافل



گر کشد خصم بزور از کف من دامن دوست چه کند باکشش دل که میان من واوست
^{۳۰۹} در کبر سن در شهور سنہ اثنین واربعین و تسعمایہ در شیراز فوت شد. این رباعی
 ہم ازوست :

رباعی:

گر در پی قول و فعل سنجیده شوی در دیده ی خلق، مردم دیده شوی
 با خلق چنان مکن کہ گرفتار تورا ہم با تو عمل کنند رنجیده شوی

۲۷۴ - مولانا لسانی: دراصل^{۳۱۰} شیرازی است اما اکثر^{۳۱۱} اوقات در بغداد و دارالسلطنہ^{۳۱۲} تبریز بسر میبرد. شاعری متین و نکته دان و شیرین بود^{۳۱۳} اشعار او شتر گریه واقع شده، چه يك غزل او که تمام خوب باشد کم است، اما آنچه خوبست بسیار بسیار خوب واقع شده^{۳۱۴} من با او بسیار صحبت داشته ام و شعر هم، باهم^{۳۱۵} خوانده ایم و شعری چند که شاگرد او شریف مشهور ساخته^{۳۱۶} موسوم بسهواللسان^{۳۱۷} از روی ستم ظریفی است از اکثر آن شعرها اورا خبری نیست و دیگر غیر از شاعری بسیار فقیر^{۳۱۸} و درویش نهاد بود، وفات او در تبریز^{۳۱۹} واقع شد در شهور سنہ احدی واربعین و تسعمایہ و در سرخاب مدفون است^{۳۲۰}. این غزل و چند بیت از اشعار اوست:

- ۳۰۸ - م. و. زخشم و ناز. ۳۰۹ - م. کبر سنی. ۳۱۰ - ب. شیرازی اصل است.
 ۳۱۱ - م. در اکثر. ۳۱۲ - م. و. ندارند. ۳۱۳ - ب. است. ۳۱۴ - م. آنچه خوب
 است بسیار خوب است. ۳۱۵ - م. و. شعر او بسیار خوانده ام. متن صحیح است و چون مفهوم آنرا
 در نیافته اند آنرا تحریف کرده اند منظور سام میرزا اینست که اشعار هم را برای یکدیگر خوانده ایم.
 ۳۱۶ - م. و. که شریف شاگرد او مشهور ساخته موسوم !! بسهواللسان ۳۱۷ - م. گردانیده.
 ۳۱۸ - و. ندارد. م. بسیار درویش بود. ۳۱۹ - آ. ندارد. ۳۲۰ - آ. ندارند.

غزل :

نہ لاف دوستی^{۳۲۱} بادلر بایی میتوانم زد
تو کاز سوز محبت بی نصیبی چاره ی خود کن
نہ در راه وفایش دست و پایی میتوانم زد
کہ من پروانہ ام خود را^{۳۲۲} بجایی میتوانم زد



بدستی عاشق از سنگ ملامت خانه میسازد
بدستی تا ز غم بر سر زند ویرانہ می سازد
میان زهد و رندی عالمی دارم نمیدانم^{۳۲۳}
کہ چرخ از خاک من تسبیح یا پیمانہ می سازد؟!

مطالعات

۳۲۴ هرگز غبار خاطر موری نبوده ام
بیداری که زلف تو نبود برابرم
این سلطنت بملک سلیمان برابر است
با صد هزار خواب پریشان برابر است

غزل :

نہ باتو دست هوس در کمر توان کردن
نہ از پی تو توان آمدن ز بیم رقیب
بیا کہ گریه من آنقدر زمین نگذاشت
چنین کہ عاشق روی توام ز جور رقیب
نہ آرزوی تو از دل بدر توان کردن^{۳۲۵}
نہ بی تو رو بديار دگر توان کردن
کی^{۳۲۶} از جمال تو قطع نظر توان کردن
لسانی از پی^{۳۲۷} وصلت اگر زیاده رود
متاع زندگیش مختصر توان کردن
امروز^{۳۲۸} پریشان تر از آنم کہ توان گفت
وز داغ جدایی نہ چنانم کہ توان گفت

۳۲۱-م.و. نہ لاف از درد عشق دلر بایی . ۳۲۲-م. بجای . ۳۲۳-م. این بیت را ندارد .
۳۲۴-و. این دو بیت را ندارد . ۳۲۵- این بیت را آ.و. ندارند . ۳۲۶-م. کہ .
۳۲۷-م.و. از پی وصل تو . ۳۲۸-و. این پنج بیت را ندارد .

حالی من دل خسته بشکلی نگرانم
 بیدادگری پنجه فرو برده بخونم
 زخمی^{۳۳۱} نرسیده است بجانم که توان زیست^{۳۳۲}
 خون میچکد از داغ نهانم چو لسانی
 اما نه بشکلی نگرانم که توان گفت^{۳۲۹}
 نگرفته حریفی رگ جانم که توان گفت^{۳۳۰}
 شوقی نگرفته است عنانم که توان گفت
 رنگی نبود^{۳۳۳} داغ نهانم که توان گفت

ایضاً

تو نخل حسنی و جز ناز و فتنه بار تو نیست
 چه ناز و فتنه که در نخل فتنه بار تو نیست
 گرم بجور و جفا می کشی نمی رنجم
 که مست نازی^{۳۳۴} و اینها به اختیار تو نیست



از کجا^{۳۳۵} می آید آن گلبرگ خندان از کجا
 از کجا چشم و چراغ دردمندان از کجا
 طور من بدآرزو بیحد بتان مشکل پسند
 من کجا سودای این مشکل پسندان از کجا



بدل دردی کاز آن شیرین شمایل داشتم گفتم
 گذشتم از سر خود هرچه در دل داشتم گفتم



خدا بدست من آن طره‌ی دو تا نگذاشت
 غریب سلسله‌ای داشتم ، خدا نگذاشت

۳۲۹- و این چند بیت را ندارد. م. این بیت را ندارد. ۳۳۰- آ. این بیت را ندارد. ۲۳۱-
 م. رنجی. ۳۳۲- م. رست. ۳۳۳- ب. یکی. ۳۳۴- م. حسنی. ۳۳۵- م. و. می آیی.

خوش آن زمان کہ من از شوق بوسه می مردم
بدان رسید کہ رحمی کند؛ ^{۳۳۶} حیانگداشت

☆☆☆

صراحی اشک گلرنگ از خروش چنگ می بارد
ز ابر دست ساقی آب آتش رنگ می بارد
گرفتم بادل ^{۳۳۷} چون شیشه ^{۳۳۸} راه عشق و رسوایی
چه دانستم کہ در راه ملامت سنگ می بارد

☆☆☆

یکدم از عشق تو بیغم نتوانیم نشست
بی غم عشق تو یکدم نتوانیم نشست
چيست دانی غرض از عشق، نشستن با هم
پس ^{۳۳۹} غرض چیست کہ باهم نتوانیم نشست؟
غیر خوبان جهان مردم عالم هیچند
هیچ با مردم عالم نتوانیم نشست ^{۳۴۰}

۲۷۵- مولانا حیرتی : مشهور است کہ **مرو**ی است اما خود میگوید کہ از **تونم**
از شعرای مشهور است در همه باب شعر گفته اما در منقبت بسیار کوشیده در اوایل جوانی
بسیار بی قید ^{۳۴۱} و لا ابالی بوده و اکثر بہ ہجو مردم زبان میگشود و اہاجی کہ میان او
و وحیدی قمی واقع شدہ مشہور است از غایت رکاکت ایراد آن نمود این چند بیت
از جملہ ابیات اوست:

۳۳۶- و خدا . ۳۳۷- م . و . دلی . ۳۳۸- و غنچه !! ۳۳۹- م . و . بس .

۳۴۰- آ . این بیت را ندارد . ۳۴۱- ب . مقید .

مطلعیات :

رحم نمود و آمد از، توسن خشم و کین فرو

آیت رحمتی چنین نامده بر زمین فرو

☆☆☆

حلقه لعل بتان را نہ ز جان ساخته اند

بلکہ جان را ز لب لعل بتان ساخته اند

☆☆☆

هرگز سوی من چشم کرم باز نکردی

کاز ناز^{۳۴۲} بمن عربده آغاز نکردی

دادی بسخن وعده ام و لب نگشودی^{۳۴۳}

گفتی کہ کنم مرحمتی باز نکردی

از سبزہ^{۳۴۴} دمد گل چو تور اسبزہ ز گل خاست^{۳۴۵}

در حسن چرا دعوی اعجاز نکردی

☆☆☆

قضا کہ صورت یوسف چنان^{۳۴۶} لطیف رقم کرد

برای صورت خوب تو امتحان قلم کرد

☆☆☆

کہ دل از^{۳۴۷} عشق بتان گہ جگرم می سوزد

عشق هر لحظه بداغ دگرم می سوزد

من ز خود بی خبر و آتش هجران در سر^{۳۴۸}

وہ کہ^{۳۴۹} این شعلہ شبی بیخبرم می سوزد

۳۴۲-ب. خشم ۳۴۳-م.و. این بیت را ندارند. ۳۴۴-آ. سبزہ در آمد .

۳۴۵-آ. و. ب. خواست . ۳۴۶-و. چنین . ۳۴۷-آ. دل کہ از. ۳۴۸-

و.م. درد. ب. در پی. ۳۴۹-آ. شعلہ مرا.

۲۷۶۔ خواجہ مسعود قمی : از جمله اعیان قم است ، در شعر او را مرتبه

عالی است و مثنوی بسیار گفته از جمله یوسف وزلیخا و مناظره‌ی شمس و قمر ، مناظره‌ی تیغ و قلم او مشهور است ^{۳۵۰} این بیت از کتاب تیغ و قلم در تعریف شتر که بتقریب آورده ^{۳۵۱} طوری واقع شده .

جهانگردی ، حلیمی ، بردباری ز گلزار جهان قانع بخاری
در زمان سلطان حسین میرزا به هرات رفت و بفرموده‌ی ایشان وقایع زمان او
را در سلك نظم در آورد و آن کتاب از ^{۳۵۳} دوازده هزار بیت متجاوز است و هم در خراسان
وفات یافت اشعار عاشقانه او بسیار است از آن جمله این چند بیت نوشته شد: ^{۳۵۴}
بدور نرگس تو سر خوشی لاله چه باشد ^{۳۵۵}
معین است که مستی يك پیااله ^{۳۵۶} چه باشد

☆☆☆

هر که در می‌کده يك لحظه نشیمن سازد ،

جای بحث است اگر مدرسه مسکن سازد

☆☆☆

بی تو چون در گریه خوابم می‌برد

خواب می‌بینم که آبم می‌برد

این بیت نیز در یکی از مثنویات اوست و بسیار خوب گفته . در صفت دهان:

نمکدانی به تنگی چون دل مور نمک چندان که در عالم فتدشور

۲۷۷۔ مولانا شهید قمی ^{۳۵۷} : در زمان سلطان یعقوب منصب ملك الشعرا بی

۳۵۰۔ و اوست . ۳۵۱۔ و ندارد . ۳۵۲۔ و ندارد . ۳۵۳۔ و ده هزار .

۳۵۴۔ و اشعار عاشقانه دارد و از جمله این از اوست !! ۳۵۵۔ آ. ج باشد . ۳۵۶۔ م. و. دهن .

۳۵۷۔ م. شهیدی قمی .

تعلق بدو داشت گویند بسیار خود پسند و خود را ی بود و هیچکس در شعر او دخل نمیتوانست کرد که اگر دخل میکرد^{۳۵۸} میرنجید و^{۳۵۹} دیگر بآن مجلس نمی آمد اما در شعر^{۳۶۰} طبعش خوب و شعرش مرغوب بود. آخر از عراق^{۳۶۱} بخراسان رفت و از آنجا متوجه هند شد در یکی از شهرهای کجرات ساکن شد و در آن ولایت این مطلع گفته:

کجراتیان همه^{۳۶۲} نمکی دل کبابشان
خونخواره ماند^{۳۶۳} و خون حریفان شرابشان
در شهر مذکور در سنه خمس و ثلاثین و تسعمایه فوت شد گویند عمر او بصد سال رسیده بود. این چند مطلع از اشعار او آورده میشود:^{۳۶۴}

بیای عشق آتش زن دل افسرده‌ی ما را
بنور خویش روشن کن چراغ مرده‌ی ما را



خواب دیدم کاز هوا شاهین او صیدی ر بود
چون شدم بیدار مرغ دل بجای خود نبود



غرق عرق شده رخ چون آفتاب تو
طوفان حسنی و همه عالم خراب تو



چو گفتی ام که برو، پشت آمدم از شوق
بخود نبودم و این فهم کردم از سخت



به بیدردان نشینی کی فتد بر من نگاه از تو

نه قدر حسن میدانی نه درد عشق، آه از تو



۳۵۸-م. و. کردی. ۳۵۹-م. و. رنجیده برخاستی. ۳۶۰-م. و. در شاعری.

۳۶۱-م. و. از خراسان بعراق رفت! و این کاملاً اشتباه است. ۳۶۲-م. و. نمکین.

۳۶۳-میخواره اند و خون غریبان. ۳۶۴-م. و. این چند بیت از شعر او.

^{۳۶۵} بظرف میکہ ہاروزینوایی ما سفال چرخ بود کاسہ گدایی ما
 ۲۷۹۔ درویش دہکی: دہک محلہ ایست از محلات قزوین اشعار متین او پر زور
 و رنگین در اوایل حال ^{۳۶۶} در کار گاہ جولاہی دست و پای میزد و در بعضی اوقات از
 او اشعار آبدار سر میزد بگوش اقصی و ادانی رسید ^{۳۶۷} و خوش خوش ^{۳۶۸} خبر سخن درویش
 بمجلس سلطان یعقوب کشید ^{۳۶۹} تا اورا بسایہ سریر طلب کردند بحسب الامر بخدمت
 آن پادشاہ رسید. مشہور است کہ این مطلع را در بدیہہ جهت جوان پروانچی کہ در
 خدمت پادشاہ حاضر بود و اتاقہ ^{۳۷۰} بر سر داشت گفت: ^{۳۷۱}

مطلع:

بلای کاکل او بس نبود بر جانم اتاقہ نیز بسر ^{۳۷۲} میکند پریشانم
 اہل مجلس قوت طبعش را از این بدیہہ قیاس کردہ و در تعظیمش افزودند و روز بروز
 مرتبہ او پیش آمدہ از جملہ شعرای مقرر پایتخت شدہ گویند کہ **مولانا جامی** این مطلع
 اورا بغایت پسندیدہ بودہ است:

منزل عشق کہ وادی سمومست ^{۳۷۳} و سراب
 غیر مجنون کہ در این آب و ہوا دارد تاب؟
^{۳۷۴} این اشعار نیز از اوست:

مطالیات:

کوهکن در کوه شیرین گفتی و گشتی خموش ^{۳۷۵}
 تا مگر آید دگر رہ ^{۳۷۶} نام شیرینش بگوش



- ۳۶۵۔ م. بطوف . ۳۶۶۔ آ. ب. احوال حال. و. م. اوایل در کار گاہ. ۳۶۷۔ م. میرسید .
 ۳۶۸۔ خوش خبر سخنوریش. ۳۶۹۔ م. می رسید. ۳۷۰۔ م. و. ندارند. ۳۷۱۔ ب. اطاقہ
 بر سر داشت گفته . ۳۷۲۔ آ. زسر . ۳۷۳۔ آ. ب. کوهست . ۳۷۴۔ ب. ندارد .
 ۳۷۵۔ آ. این بیت را ندارد . ۳۷۶۔ م. و. شیرین گوید و گردد خموش.
 * و. جملہ میان دو ستارہ را ندارد .

^{۳۷۷} بغیر ناقہ لیلی کمی کندخاری دگر کرا ^{۳۷۸} غمی از ^{۳۷۹} رهگذار مجنون است
 ۲۸۰- مولانا قاضی علایی: از قضاات گمره رود است و گمره رود ولایتی است از قم
 ملاودان شمند و در شعر و انشاء بی مانند بود، برافاضلش ^{۳۸۰} در فنون فضایل رتبه اولایی و بر
 عالی و اهالیش در صنوف خصایل مرتبه علایی ^{۳۸۱} در اوایل حال منصب انشای بعضی از
 سلاطین ترکمان تعلق بدو داشت بعد از آن گاهی در اصفهان و گاهی در تبریز بسر میبرد
 و آخر در اصفهان داعی حق را لبیک گفته بر حمت خدای واصل شد و کان ذالک فی شہور
 سنہ ست و ثلاثین و تسعمایہ ^{۳۸۲} اکثر اشعار او مطبوع و مقبولست ^{۳۸۳} خصوصاً قسم مناقب
 آن. این یک بیت از یک منقبت او نوشته شد:

قطعه:

نبی مدینه علم و علی در ^{۳۸۴} است و را ^{۳۸۵} دو گوشواری عرشند حلقه در او
 غزلیات او بسیار پرسوز و درد است این مطلع از آن جمله است: ^{۳۸۶}

مطلع:

شادند عالمی که مرا هر زمان غمی است دارم غمی که مایه شادی عالمی است
^{۳۸۷} این مصرع از مطلع مولانا لسانی را که:

مطلع:

^{۳۸۸} امروز پریشان تراز آنم که توان گفت
 وز داغ جدایی نه چنانم که توان گفت
 تضمین کرده و گویا که از او باز ستده: ^{۳۸۹}

۳۷۷- م. و. آ. این بیت را ندارند. ۳۷۸- ب. روزگار. ۳۷۹- م.
 رهگذار. ۳۸۰- ب. بر فضایلش. ۳۸۱- م. علایی. ۳۸۲- م. و. ندارد.
 ۳۸۳- م. و. ندارند. ۳۸۴- م. و. برد راست. ۳۸۵- م. و. او را. ۳۸۶- م. و. این
 مطلع از او است. ۳۸۷- م. و. این مصرع مولانا لسانی را. ۳۸۸- م. و. این بیت لسانی را
 نیاورده اند. ۳۸۹- م. و. گویا از او شده.

دیروز پریشانی خود را بتو گفتم
این بیت او خالی از حالی نیست :

بیت:

مقامش درد دل و درد دل را از آن نمیداند^{۳۹۰} که بادل در میان بنهاده ام راز نهانش را
☆ اشعار خوب او بسیار است بدین یک بیت اختصار کردیم:

بیت:

بنو روزی نویدی میدهد باد سحر گاهی

که دارد بعد ازین شبهای هجران رو بکو تاهی ☆

۲۸۱ - اهلی خراسانی : از اهل ولایت قرشینز^{۳۹۱} است و در شیرینی اشعار

و حالات گفتار شکر ریز. همواره قدم در کوی عاشقی داشت و همیشه اندیشه بر ملاقات

گلرخان جفا پیشه میگماشت ، تا سلطان عشق بر او دست یافته در خراسان از مهر روی

فریدون حسین میرزا از پای در افتاد و همچون آساموی سرژولیده گذاشته داو عاشقی^{۳۹۲}

داد و در این باب گوید :

موی ژولیده که^{۳۹۳} بر سر من ابتر دارم سایه دولت عشق است که بر سر دارم

آخر آن^{۳۹۴} شاهزاده آن درویش و فاکیش^{۳۹۵} را پیش خویش^{۳۹۶} طلب داشت و مرهم

لطفی بر جگر ریشش نهاد^{۳۹۷} میرزا روزی^{۳۹۸} بر باغی نزول فرموده بود^{۳۹۹} سلطان بخت^{۴۰۰}

نام غلام سیاهی را بر در باغ گماشت^{۴۰۱} که کسی را در باغ نگذارد و مولانا بر امید

۳۹۰- و . کنم پنهان . ۳۹۱-م . از اهله اهل و اهالی . ب . تبریز .

۳۹۲-م . آ . داد . ۳۹۳-آ . و . من بر سر . ۳۹۴-و . م . آخر شاهزاده آن . ۳۹۵-

ب . جفا کیش . ۳۹۶-آ . خود . ۳۹۷-م . و . می نهاد . ۳۹۸-م . و . سلطان . ۳۹۹-

م . و . ندارد . ۴۰۰-م . و . بخت نام غلام سیاهی . ۴۰۱-م . گذاشت . و . نشاند .

* و . مطلب میان دو ستاره را ندارد .

دیدار بردر باغ شتاقتموکل مذکور از^{۴۰۲} دخولش مانع آمد لاجرم در بدیہہ غزلی کہ این دو بیت از آنجاست گفت و کاغذ بر مومی نہادہ بر سیبی تعبیه کردہ از ممر آب باندرون فرستاد :

بیت:

دو چشم فرش آن منزل کہ سازی جلوہ گاہ آنجا
بہر جا پانہی خواہم کہ گرم خاک راہ آنجا
چہ خوش بزمی است رنگین مجلس جانان چہ سودا ما^{۴۰۳}

کہ نتوان شد سفید از شومی بخت سیاہ آنجا
^{۴۰۴} میرزا بعد از اطلاع آن اورا طلب داشتہ در لطفی برویش گشاد ، بعد از انقراض دولت آن دو دمان بہ تبریز آمد ، چون در کمانداری صاحب قبضہ بود جوانان آنجا اورا از دست یکدیگر میربودند آخر از غایت^{۴۰۵} پیری و شکستگی گوشہ گیر گشتہ^{۴۰۶} ہم در آنجا رخت^{۴۰۷} زندگی بخانہ جاودانی کشید این چند غزل و چند مطلع از اوست :

غزل:

چنان ز بادہی شوق تو سر گران شدہ ام	کہ فارغ از خود و وارستہ از جہان شدہ ام
رسید جان بلب از محنت فراق مرا	اجل کجاست کہ مشتاق او بجان شدہ ام
گرفته دامن من گرد غم زہر طرفی	اسیر محنت این تیرہ خاکدان شدہ ام
چنانکہ نشنہ بآب زلال مشتاق است	بخاک پای تو مشتاق تر از آن شدہ ام ^{۴۰۸}
مرا ز عشق تو بردل ہزار بار غم است	عجب نباشد اگر بردلت گران شدہ ام
تو آفتابی و من در ہوات آن گردی	کہ ذرہ ذرہ زمہرت بر آسمان شدہ ام

بزلف او نتوان گفت حال دل اہلی

اگر چو شانہ زسرتا قدم زبان شدہ ام

۴۰۲- آ. از بوخولش. و. از دخول وی. ۴۰۳- و. چسود. ۴۰۴- بعد از آن میرزا.

۴۰۵- و. ندارد. ۴۰۶- و. گوشہ گرفتہ. م. گیر شد. ۴۰۷- و. گرفتہ رخت زندگی.

۴۰۸- و. این بیت را ندارد.

مطالعیات:

برمه روی تو گل گل از شراب افتاده است یا پریشان گشته برگ گل در آب افتاده است

☆☆☆

رہبرم دروادی غم بخت گمراه منست یار دلسوزی کہ دارم شعلہ آہ منست

☆☆☆

ای مرا غرقہ بخون دیدہی خونبار از تو سینہ مجروح و جگر ریش و دل افکار از تو
گاہ تیر تو کشم از دل و گہ ناوک آہ آہ تا چند کشم اینہمہ آزار از تو
ہمہ چون^{۴۰۹} ذرہ ز خورشید رخت رقص کنان ماندہ چون سایہ منم در پس دیوار از تو
ذرہ ذرہ مگر از مہر تو بردارم دل ورنہ دل بر نتوان داشت بیکبار از تو
روی بنمای کہ تاجان دہم از شوق رخت جان سپردن زمن و منت دیدار از تو^{۴۱۰}

اہلی از خیل سگانش چہ شماری خود را

خاک رہ شو کہ کنی را نبود عار از تو^{۴۱۱}

این غزل اوہم^{۴۱۲} بسیار عاشقانہ واقع شدہ:

غزل:

مرا تاجان بود از مہر آن مہ بر ندارم دل^{۴۱۳}

کہ جان دادن بود آسان و دل بر داشتن مشکل

چو آیم جانب کوی تو صد منزل یکی سازم

وگر بیرون روم درہر قدم صد جا کنم منزل

پس از عمری چہ باشد گر کنی یاد گرفتاری

کہ در عمر خود از یاد تو یک ساعت نشد غافل^{۴۱۴}

چو آب زندگی گر بگذری بر خاک مشتاقان

ہمہ چون سبزہ از مہر تو بردارند سر از گل

۴۰۹-آ. ذرہ و خورشید. ۴۱۰-ب. ندارد. ۴۱۱-ب. این بیت را ندارد.

۴۱۲-و. پر زور واقع شدہ. ۴۱۳-م. ب. مرا گر جان رود. ۴۱۴-و. این بیت را ندارد.

مرا گویند مشکلهای عشق از صبر بکشاید
 اگر بودی مرا صبری نگشتی کار من مشکل
 کسی کاو بر لبم آبی چکاند نیست جز دیده^{۴۱۵}
 ز بخت بد شود آنهم بصد خون جگر حاصل

اگر داری سر سودای او از سر گذر اهلی
 و گریبوند او داری^{۴۱۶} نخست از خویشتن بگسل

ایضاً:

شمع رخسار تو را آفت جان ساخته اند
 جان صد دل شده پروانه آن ساخته اند
^{۴۱۷} سوختم بی تو ندانم که اسیران فراق
 با چنین آتش جانسوز چسان ساخته اند

☆☆☆

مکو آن شمع قصد سوز جان عاشقان دارد
 ندارد هیچ در دل هر چه دارد بر زبان دارد

☆☆☆

ذره ذره ماند در کویش دل بی حاصلم
 تا نگردم گرد کویش جمع کی گردد دلم
 ۲۸۲ - شوقی یزدی^{۴۱۸} : از اولاد خواجہ رشید است ☆ مردخوش صحبت و

۴۱۵- و. جز دلبر . ۴۱۶- م. و. خواهی . ۴۱۷- آ. این بیت را ندارد.

۴۱۸- ب. صوفی . * و. ب. میان دو ستاره را ندارند .

آدمی سیرت است ^{۴۱۹} خط نستعلیق را خوب مینویسد و در انشاء مهارتی ^{۴۲۰} تمام دارد
چنانکه بعضی اوقات منصب انشای من باو تعلق داشت، و اکثر کتب متداوله را خوانده
است و شاعری پاکیزه گوشت و از اقسام شعر بقصیده گویی بیشتر میل ^{۴۲۱} دارد و میکوشد، در
جواب قصیده‌ی مولانا امیدی که گفته است:

مطلع:

«ای تو سلطان ملک زیبایی ما گدایشه گان تماشایی»

^{۴۲۲} قصیده‌ای گفته که این چند بیت از آنجاست :

^{۴۲۳} ای رخت ماه اوج زیبایی	قامت سرو باغ رعنائی
سرو و گل را اگر بود با تو	دعوی حسن و لاف زیبایی ^{۴۲۴}
سرو بر جا بماند ^{۴۲۵} از خجلت	چون خرامان بی باغ فرمایی
گل ز شرم رخ تو آب شود	اگر از پرده روی بنمایی
ماه را بارخ تو نسبت نیست	سرو را با قد تو مانایی ^{۴۲۶}
سرو آزاده ایست گوشه نشین	هرزه گردی است ماه هر جایی

در این قصیده مطلع قصیده‌ی مولانا امیدی را تضمین کرده و بسیار خوب واقع شده :

«ای تو سلطان ملک زیبایی»	ای تو شاه سریر دلجویی
«ما گدایشه گان ^{۴۲۷} تماشایی»	شاه خوبان عالمی و تو را
چون گل غنچه گریزون آبی	روز میدان ز خر گه لعلی
عالم از روی خود بیارایی	عزم میدان کنی و چون خورشید
وزبتان گوی حسن بر بایی	زلف چو گان صفت بدوش نهی

۴۱۹- و. م. مهارت. ۴۲۰- م. و. چنانچه. ۴۲۱- م. و. ب. مشغولی میکند.

۴۲۲- ب. این جمله را ندارد. ۴۲۳- ب. این بیت را ندارد. ۴۲۴- ب. رعنائی.

۴۲۵- م. و. نماند. ۴۲۶- ب. می نمای. ۴۲۷- م. و. پیشگان.

و در جواب قصیدہ ی ردیف « گل » مولانا کاتبی قصیدہ ای گفته بود کہ از این یک بیت باقی قصیدہ ی اورا^{۴۲۸} مفہوم میتوان کرد.

بیت :

شاخ گل را از تفاخر سر^{۴۲۹} ز گردون بگذرد نو گل من گر زند بر گوشه دستار گل
این مطلع ہم از اوست :

مطلع :

شب تا بروز گریه جانسوز میکنم بی تو شبی بخون جگر روز میکنم
۲۸۳۔ بابا نصیبی : مولد بابا^{۴۳۰} گیلانست و از آنجا بنیاد^{۴۳۱} سیاحت کرده بہ
تبریز آمد و از آنجا کہ عالم فقر^{۴۳۲} نامرادی است بحلوا فروشی اشتغال داشت^{۴۳۳} اتفاقاً
روزی بصحبت^{۴۳۴} بابا فغانی رسید و شعر خود براو خواند. فغانی را حلوت کلام و چاشنی
اشعار آن شیرین گفتار در مذاق جان^{۴۳۵} قرار گرفته بصحبت سلطان یعقوبش^{۴۳۶} برد و
اورا از آن پادشاه قبولی تمام دست داده تقرب یافت^{۴۳۷} و در شہورسنہ اربع و اربعین و
تسمایہ در تبریز مرارت^{۴۳۸} مرگ چشید^{۴۳۹} و شکر ریز شد. این ابیات از اوست :

مطالعات :

عشاق در مقام وفا جان فدا کنند . بیگانه را بخون جگر آشنا کنند
در جلوه گاہ حسن بتان گر رسیدہ ای دانی کہ در خرابی دلها^{۴۴۰} چہا کنند
آئینہ خاطران صفا آرای میکہ گرسد کدورت است بجامی صفا کنند^{۴۴۱}

☆☆☆

در آتش فراموشیم سوخت آن غرور مستی زباده بود بر آتش کباب را^{۴۴۲}

۴۲۸۔ م. و معلوم . ۴۲۹۔ و . بگردون . ۴۳۰۔ م. و . مولد او گیلان
است . ۴۳۱۔ ب. بنیاد ساخت . ۴۳۲۔ م. و ب. فقر و نامرادی . ۴۳۳۔ م. و مینمود .
۴۳۴۔ و بردند . ۴۳۵۔ ب. حرارت . ۴۳۶۔ و ندارد . ۴۳۷۔ م. و چہا . ۴۳۸۔
ب. این بیت را ندارد . ۴۳۹۔ و . این بیت را ندارد .

* مطلب میان دو ستارہ از نسخہ «و» ساقط است و در آن نسخہ چنین آمدہ «روزی بہ صحبت

سلطان یعقوبش بردند.»

دارد آب دیدہ سرگردان من غمناک را همچو گردابی کہ در چرخ آورد خاشاک را

☆☆☆

دامان خرابات نشینان همه پاک است تر دامنی ماست کہ تا دامن خاک است

☆☆☆

آخر حسن آنجوان راہ زد این خراب را

بوی ، پس از می کهن پیر تنک شراب را^{۴۴۰}

☆☆☆

گل بدستم چہ دہی در کف من خار^{۴۴۱} خوش است

این گل تازہ بر آن گوشہ دستار خوش است

☆☆☆

شد چو مہمان من آن شمع شب افروز امشب

کاش تا روز قیامت نشود روز امشب

۲۸۴۔ مولانا ریاضی زاوہ ای : زاوہ قصبہ ایست از ولایت خراسان و ریاضی

مذکور در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا^{۴۴۲} بعضی اوقات بقضای آن اشتغال داشت و

بواسطہ امری کہ خلاف شرع^{۴۴۳} بود واز اوسرزد از آن منصب عزل شد^{۴۴۴} ، بحکم پادشاہ

مذکور تاریخ وقایع زمان اورا برشتہ نظم کشیدہ و آن مثنوی^{۴۴۵} موازی ہشت ہزار

بیت است. در تاریخ فتح خراسان و قتل شیبک خان این بیت گفتم بود:

بیت :

^{۴۴۶} بود تاریخ قتل ازبک و فتح خراسانش

امیر المؤمنین حیدر علی بن ایطالب

۴۴۰۔ م. و. ابن بیت را ندارند . ۴۴۱۔ ب. خوار . ۴۴۲۔ م. و. ندارند.

۴۴۳۔ و. شرع کردہ بود . ۴۴۴۔ و. آ. از آن مہم عزل شد. ب. سرزدہ بود را ندارد.

۴۴۵۔ و. ندارد . ۴۴۶۔ و. بجای ثبت بیت مادہ تاریخ دو بیت از مثنوی اورا آورده.

و بعد از آن بفرموده ی حضرت صاحبقران مغفور تاریخ فتوحات زمان ایشان را
نظم کرده اما با تمام آن توفیق نیافت . این دو بیت در تعریف کوه از آن مثنوی است :
عقابش ز جدی فلک دیده کام پلنگش ز خون شفق خورده شام
فلک سبزهای رسته پیرامنش شفق دشتی از لاله در دامنش
سن او از هشتاد متجاوز بود در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه فوت شد این
مطلع از اوست :

۴۴۷ فلک شسته بآب خضرا گرد امان من بودی

هنوزم دست دور از دامن جانان من بودی

۲۸۵- الف ابدال : اصلش ^{۴۴۸} از بلخ بود و تخلصش **مطیعی** اما در آخر کار
تخلص با اسم مذکور قرار گرفت ^{۴۴۹} ، ندیم شیوه و شیرین کلام بود ^{۴۵۰} و ظرافت او با
سلطان یعقوب ^{۴۵۱} در آذربایجان شهرت تمام دارد . گویند روزی از پادشاه مذکور
بره ^{۴۵۲} پوستینی صوف ^{۴۵۳} طلبیده بود ^{۴۵۴} پادشاه گفت « میدهم ^{۴۵۵} بشرط آنک بانک گوسپند
کنی ، او گفته بود مگر آنکه مربع باشد . و مربع را کشیده و گفته بود این مربع بطریق
آواز گوسفند است !

بعد از وفات پادشاه مذکور در **اصفهان** می بود و در محلی که صاحبقران مغفور
فتح اصفهان کردند ^{۴۵۶} **حسینی** المشهور به **گرزالدین** که در خدمت آن حضرت بود
اورا گرفته زر طلب میکرد هر چند اورا کتک ^{۴۵۷} زده اند او میگفته الف چیزی ندارد
این لطیفه را در مجلس صاحبقران مغفور نقل کرده اند ^{۴۵۸} ، آنحضرت . اورا طلب کرده و

۴۴۷- آ. م. ملك. ۴۴۸- ب. اصل او. ۴۴۹- م. و. در آخر کار قرار گرفت. ۴۵۰- م.
و. ظرافت. ۴۵۱- م. یعقوب سلطان. ۴۵۲- م. پوستین ابره ی سفید صوفی. ۴۵۳- و.
پوستین بره سفید و صوفی. ۴۵۴- م. و. طلب نمود. ۴۵۵- م. و. گوسفند کنی او گفته مگر
نکه مربع باشد و مربع را کشیده گفته بطریق آواز گوسفند. ۴۵۶- م. و. حبشی. ب. جیبی.
۴۵۷- م. و. میزدند. ۴۵۸- م. کردند.
*مطالب میان دو ستاره از نسخه دو، ساقط است.

فرموده اند^{۴۵۹} از برای^{۴۶۰} ما چه گفته ای؟ این مطلع را^{۴۶۱} خوانده :

تاج شاهی که شرف^{۴۶۲} بر سر قیصر دارد

هر که این تاج ندارد تن بی سر دارد

آن حضرت فرموده اند^{۴۶۳} که « از ترس خوش آمد می گویی؟ » او در بدیبه این مطلع

را گفته و خوانده^{۴۶۴} :

مطلع:

دارم حکایتی و نه جای خوش آمد است

شاهی چنین بمعرکه هرگز نیامده است

حضرت صاحبقران مغفور منبسط گردیده و او را نوازشی فرموده اند و از شهر مذکور

جهت او وظیفه ای مقرر داشته اند^{۴۶۵}

اهاجی و هزلیات^{۴۶۶} رکیک او بسیار است اما محرر راز تحریر^{۴۶۷} آن عذر مکرر

میخواهد این مطلع از او است :

مطلع:

دار دنیا نه مقام من ثابت قدم است

من و آن دار که دروازه ملک عدم است

گرچه منافی عذر گذشته میشود . اما این قطعه که در آن^{۴۶۸} لطیفه هاست و لفظ

رکیکی هم ندارد جهت نسبت نوشته شد :

قطعه:

چون الف چیزی ندارم در جهان تا بدست آرم^{۴۶۹} تذروی خوشخرام

۴۵۹-م. و. طلب نموده فرمود . ۴۶۰-م. چه شعر . ۴۶۱-ب. چه گفته ای گفت .

۴۶۲-آ . دوسر . ۴۶۳-م. و. گفته . ۴۶۴-م. ندارد. و. چه گفته ای این را خواند .

۴۶۵-م. مقرر فرموده . و . مقرر گردانید . ۴۶۶-و . غزلهایی که گفته مشهور است .

۴۶۷-م. مکرر عذر خواسته . و . اما محرر در آنها مکرر عذر خواسته . ۴۶۸-آ . ندارد

۴۶۹-م. تذرو. خوشخرام .

ای درینا ، کاشکی « بی » بود می تا یکی در زیر من بودی مدام
 ۲۸۶ - مولانا گلخنی: خواهر زادهی مولانا شهیدی قمی است سرور بی باکان
 و سر^{۴۷۰} دفتر چپانیان^{۴۷۱} بود و در این وادی^{۴۷۲} هر چند تعریف^{۴۷۳} او کنند باور توان
 داشت^{۴۷۴}، گویند بی باکی او تا بحدی بود که روزی^{۴۷۵} سلطان حسین میرزا در خیابان
 هرات دچار او شده بواسطه^{۴۷۷} مرض فالج^{۴۷۸} در تخت روان سیر میکرده از کمال لطف
 و احسانی که با طبقه شعر او ظرفا داشته اند فرموده اند «هان مولانا چونی؟»^{۴۷۹} جواب
 گفته: «الحمد لله دو پای روان دارم و سیر می کنم! و^{۴۸۰} همچون مرده ها^{۴۸۱} مرا بر تخته
 پاره ای بسته اند و چهار کس نمیگردانند!!» دیگر هزلهایی که او با مردم کرده
 بسیار است و تحریر آن^{۴۸۲} موجب تطویل میشود^{۴۸۳}. استغناء و عدم توجه او به مزخرفات
 دنیوی و کم طمعی او را در نظر خلق^{۴۸۴} عزیز میگردانید^{۴۸۵}. آخر بواسطه جنگی که
 میان یکی از اولاد سلطان حسین میرزا و سلاطین^{۴۸۶} از بک واقع شد کشته گشت. این اشعار
 از جمله زاده های طبع اوست:

مطلع:

بکوی او مرا سنگین دلان دیدند و غوغا شد

که عاشق پیشه ای شیرین تر از فرهاد پیدا شد

این رباعی هم از اوست:^{۴۸۷}

- ۴۷۰- آ. سر حلقه . ۴۷۱- آ. جهانیان . ۴۷۲- و. در این داد وادی ها. ۴۷۳- و .
 م. کسی تعریف او کند. ۴۷۴- م. و. توان کرد . ۴۷۵- و. روزی که . ۴۷۶- ب .
 روزی که . ۴۷۷- ب. بواسطه فالج . ۴۷۸- م. و. بر تخت . ۴۷۹- ب . ملاخویی .
 ۴۸۰- م. و. ندارند . ۴۸۱- م. و. مردها . ۴۸۲- م. و. تقریر همه . ۴۸۳- م. و. ندارند .
 ۴۸۴- م. و. ندارند . ۴۸۵- م . در نظر عزیز میگردانیده . و . در نظرها . ۴۸۶-
 م . سقطین . ۴۸۷- م. و. ندارند . * م. و. جمله میان دو ستاره را ندارند .

رباعی :

آنم که بعالم ز من افتاده تری نیست
 مشتی خشم و گلرخ من آتش سوزان
 ۲۸۷ - مولانا حیرانی: اگر چه به همدان منسوبست اما اصلش از قم است
 سخنوری^{۴۸۸} شیرین کلام بود وقوت حافظه اش بمرتبه ای بود که صد هزار بیت بخاطر
 داشت^{۴۸۹}، در زمان سلطان یعقوب از جمله ندما بود و در جمیع اصناف سخن^{۴۹۰} شعر گفته
 از^{۴۹۱} مثنویات او کتاب ۱- بهرام و ناهید ۲- مناظره ی آسمان و زمین ۳- سیخ و مرغ
 ۴- مناظره ی شمع و پروانه است. این بیت آغاز شمع و پروانه اوست:

ای جمالت چراغ هر خانه
 شمعی و صد هزار پروانه
 قصیده ای که در هجو قاضی محمد عالی^{۴۹۲} کاشانی گفته مشهور است و غزل های
 خوب هم گفته از جمله این غزل آورده میشود:^{۴۹۳}

غزل:

زهجران تا بکی سوزد دل سرگشته و تن هم
 چو شمع از آتش دل کاشکی میسوختم من هم
 اجل ره بر سرم نتواند آوردن شب هجران
^{۴۹۴} چنین کازدود آهم خانه تاریک است و روزن هم
 مگوروز جدایی از چه رو بیمار میگردی
 که بیماری به از روز جدایی، بلکه مردن هم
 طبیبم چاک دل میدوخت، شد از شعله آهم^{۴۹۵}
 بدستش ریسمان خاکستر و بگداخت سوزن هم

۴۸۸-م. و. سخنور. ۴۸۹-م. داشته. ۴۹۰-م. و. ندارند. ۴۹۱-م. و. و.
 مثنوی کتاب. ۴۹۲-م. و. قاضی محمد ب. عالی. ۴۹۳-م. این ابیات. ۴۹۴-و.
 بس. ب. چنان. ۴۹۵- و. گشت از آتشم آ که!!
 *م. جمله میان دو ستاره را ندارد.

چنان در کار دل و اماند بی روی تو حیرانی^{۴۹۶}
 که میسوزد چو شمع و راضی است اکنون بمردن هم
 در کبر سن به همدان رفت وهم در آنجا فوت شد وهم در آنجا مدفون است و این
 مطلع^{۴۹۷} پرسوز هم از اوست:

مطلع:

آن آنشی که بر سر کویش بلند بود آتش نبود آه من درد مند بود
 ۲۸۸- مولانا مانی شیرازی^{۴۹۸}: در اوایل پیرزگری اوقات میگذارد و در اواخر
 بواسطه شهرت شاعری و لطف طبع پای در دایره ی سپاهیگری که هیچکس جان از آن
 دایره ی بی سرو پا سلامت بیرون نبرده نهاد. در اوایل زمان صاحبقران مغفور بمراتب
 عالی صعود کرد اما بموجب القاص لا یحب القاص بسعایت امیر نجم زرگر که در آن
 ولاسهم سعادتش بکمان خانه اقبال رسیده بود هدف تیر غضب^{۴۹۹} او گشته و^{۵۰۰} کشته شد.
 در محل رفتن غزلی که این دو بیت از آنست در سلك نظم کشید^{۵۰۱} و یادگار بر صفحه روزگار
 بی اعتبار گذاشت^{۵۰۲}

مرا بجور بکشتی طریق داد این بود ز پادشاهی حسن توام مراد این بود
 چو در بسینه من چاکها^{۵۰۱} فراوان است دری که بر رخم از عاشقی گشاد این بود

غزل:

این غزل هم از او یادگار ثبت افتاد^{۵۰۲}:

حدیث درد من گر کس^{۵۰۳} نگفت افسانه ای کمتر

و گر منم نباشم در جهان دیوانه ای کمتر

۴۹۶- و. بیت تخلص را بجای بیت چهارم ثبت کرده است!! ۴۹۷- م. و. ندارند.
 ۴۹۸- مانی شیرازی در زمان شاه عباس بزرگ در دستگاه امام قلیخان در فارس
 بوده او هم شاعر و نقاش بود و با این مانی نباید اشتباه بشود. ۴۹۹- م. و. غضب گشته.
 ۵۰۰- م. و. ندارد. ۵۰۱- م. خاکها ۵۰۲- م. و. این غزل از اوست. ۵۰۳- م. درد
 من گر نشنوی افسانه.
 *م. حمله میان دو ستاره را ندارد.

اگر بی نام و ناموسم فراغم بیشتر باشد.

وگر بیخانمانم گوشه ی ویرانه ای کمتر

از آن سیمرخ را در قاف عزت آشیان باشد^{۵۰۴}

که شدزین دامگه مشغول آب و دانه ای کمتر

کسی عاشق بود کاز آتش سوزان نپرهیزد

براه عشق نتوان بودن از پروانه ای کمتر

^{۵۰۵} چه خوش بزمی است عالم لیک ساقی جام غم دارد

^{۵۰۶} خوشا رندی که خورد از دست او پیمانهای کمتر

مکن مانی عمارت در سرای دهر بیرون شو

برای این دوروزه عمر محنت خانه ای کمتر

قبرش در گورستان سرخاب تبریز است، چون مصور بی بدل و نقاش بی نظیر

بود اشعارش خالی از صورتی نیست، چنانکه میگوید:

صورت مجنون کشم در عاشقی تمثال خویش

تا بدان بد خو نمایم صورت احوال خویش

مطالعیات:

سرپا برهنه بین به چه اندام آمدند

خوبان بدیدن تو بحمام آمدند^{۵۰۷}



وی ناله! شرح کن^{۵۰۸} صفت نا توانیم

ای گریه! فاش کن غم و درد نهانیم

۵۰۴-م. و. قربت. ۵۰۵-و. نکوبزمی است. ۵۰۶-م. خوش آن رندی. و. خوش آن میهمان!

۵۰۷-م. و. ندارند. ۵۰۸-م. و. شرح ده.

۲۸۹۔ مانی مشہدی: پدرش کاسه گر بوده خود نیز در اوایل بدان^{۵۰۹} شغل مشغولی
میکرد آخر بواسطه^{۵۱۰} لطافت طبع و شعر بخدمت^{۵۱۱} محمد محسن میرزا پسر سلطان حسین
میرزا که مشهور بکپک میرزا بود افتاد و از جمله مقربان شد این غزل از اوست:

غزل:

ز بشر بحسن و صورت چو توای پسر نباشد^{۵۱۲}

چه بشر که حور^{۵۱۳} رضوان ز تو خوبتر نباشد

تو لبی نه بخشی و من بخیال هر زمانی

لبت آنچنان بیوسم که تو را خبر نباشد

دل ما و درد عشقت مگر آنکه جان نماند^{۵۱۴}

سر ما و خاک کویت مگر آنکه سر نباشد

سر راه آن پریش همه گل کنم زگریه

که چو گل بود^{۵۱۵} بزودی ز منش گذر نباشد

منم آنکه سنگ بر سر خورم و نالم از تو

که نهال عاشقی را به ازین ثمر نباشد

شب عیش و شادمانی بگذشت و روزها شد^{۵۱۶}

چه شبی توای شب غم که تو را سحر نباشد

تو قدم نهی بخاک و نهی بچشم مانی

بنگر که قدر مردم برت این قدر نباشد

و این رباعی مشهور نیز از اوست:

۵۰۹- و.م. بدان کار اشتغال داشت . ۵۱۰- ب. لطف. ۵۱۱- و. مؤمن میرزا.

۵۱۲- ب. زپسر. ۵۱۳- م. و. ب. حور و رضوان . ۵۱۴- م. و. برآید.

۵۱۵- م. شود . ۵۱۶- م. عمرها . و . سالها.

رباعی:

آنی که به رخ شمع شبستان منی
جمعیت خاطر پریشان منی

آنی که نهال گلشن جان منی
آنی که چو خاطر^{۵۱۷} پریشان گردد
این مطلع و بیت از اوست:

عمر من و زندگانی من
فریاد ز بی زبانی من

^{۵۱۸} ای مایه شادمانی من
مردم ز زبان کنند فریاد

آخر در مشهد مقدسه رضویه همراه شاهزاده‌ی مذکور بدست ازبکان افتاد و بقتل رسید و کان فی شهر سنه ثلاث و عشرين^{۵۱۹} و تسعمایه .

۲۹۰- حیدر کلیچه پز^{۵۲۰}: از شهر هرات است اول به کلیچه پزی اوقات صرف میکرد بعد از آن میل بشاعری کرده شعر بسیار جمع کرد چون عامی است اکثر سخنان^{۵۲۱} خودش را نمی فهمد . این مطلع گویای حسب حال خود گفته :

مطلع:

چنان طوطی صفت حیران آن آینه رویم

که میگویم سخن اما نمیدانم چه میگویم

اشعار او قریب بده هزار بیت میرسد از قصیده و غزل و غیره ولی غزل بهتر از اشعار دیگرش^{۵۲۲} است خودش^{۵۲۳} مرد فقیر و درویش نهاد است و گاهی به تجارت بجانب هند^{۵۲۴} میرود و اوقات از آن وجه میگذراند و از کسی طمع ندارد^{۵۲۵} این چند بیت از اشعار او ثبت افتاد :

۵۱۷- و. خاطرت . ۵۱۸- م. و. ای هجر تو یار جانی من. ۵۱۹- ثلاث عشر.
۵۲۰- ب. حیدر کلیچه . ۵۲۱- آ. سخن های خود را . ۵۲۲- و. غزلش از دیگر
اشعار به است . آ. م. بهتر از اشعار دیگر است. ۵۲۳- م. و. مردی. ۵۲۴- م. و. میرفت.
۵۲۵- م. و. نداشت.

مطالعات :

درد و غمت که بهر دل ریش مرهمند
 یاران همنشین و رفیقان همدمند
^{۵۲۶} فریاد از آن کسان که ندانند این قدر
 کاز عمر آن خوشست که يك لحظه باهمند

عشاق را چه شد که غم هم نمیخورند
^{۵۲۷} خوبان اگر ز محنت عشاق بی غمند



دولت وصل نگوییم که ما را هوس است
 این سعادت که ^{۵۲۸} غمش هم نفس ماست بس است



عتاب یار چه غم گر مرا خراب کند
 چومن هلاک ^{۵۲۹} همینم که او عتاب کند

غزل :

لا مجنون صفت خود را خلاص از قید عالم کن
 ره صحرای محنت گیسو رودر وادی غم کن
 بهر کس دوستی کردی شد آخر دشمن جانت ^{۵۳۰}
 بخود گر نیستی دشمن بمردم دوستی کم کن
 بدرد و داغ تنهایی دوا ^{۵۳۱} از کس مجو ایدل
 نه اظهار ^{۵۳۲} جراحت های خود . نی یاد مرهم کن

۵۲۶-م.و.افسوس. ۵۲۷-م.و.خوبان مگر ز محنت عشاق. ۵۲۸-و.سگش.م.غمت.

۵۲۹-م.و.خراب. ۵۳۰-و.بهر کس دوستی کردم شد آخر دشمن جانم.

۵۳۱-م.و.وفا. ۵۳۲-م.و.محبت.

چو در خیل سگان یار جاداری غنیمت دان
 نمیگویم کنار از صحبت یاران همدم کن
 منال از سستی عهد بتان سنگدل حیدر
 اساس عقل برهم زن بنای^{۵۳۳} عشق محکم کن
 گوش باید کرد هر جا گفتگویی بگذرد
 شاید آنجا گفتگوی ما هرویی^{۵۳۴} بگذرد
 نگذرد جز آرزوی وصل جانان در دلم
 درد دل کس غیر از این گر^{۵۳۵} آرزویی بگذرد



بارخت آینه دل در مقابل داشتم
 در مقابل صورتی دیدم که درد داشتم^{۵۳۶}



پس از این به هر سرره من و عرض بینوایی
 که کنم دعای جانت به بهانه گدایی
 همه شب در این خیالم که رسم بوصل روزی
 همه روز در امیدم^{۵۳۷} که شبی بخوابم^{۵۳۸} آیی
 ۲۹۱- مولانا فرگنی: از شیخ زاده های شهر^{۵۳۹} ابهر عراق است اما اکثر
 اوقات در شهر هرات می بود و آنکه در مجالس النقائس آورده که از مرو است سهو
 کرده گویند روزی مولانا عبد الله هاتقی از او پرسید که توجه نام داری جواب داد که

۵۳۳- م. بناء. ۵۳۴- م. باشد آنجا گفتگویی خوب روئی بگذرد. ۵۳۵- و. م. چون .
 ۵۳۶- و. که درد دل بگذرد!! ۵۳۷- م. در خیالم. و. امید. ۵۳۸- آ. به خانم آیی!
 ۵۳۹- م. و. ندارند.

نام من ابوالمکارم تزارالدین^{۵۴۰} قدرت اللہ است و در شہر من^{۵۴۱} مرا شیخ میرک میگویند و تخلص من فرگسی است . مولانا ی مذکور گفته کہ حاصل کلام . «نجس مردکی بودہ ای!» درہرات بعضی اوقات محتسب بود و در آخر بقندھار رفت و در آخر در سنہ ثمان وثلثین و تسعمایہ کہ سنین عمرش بہ ستین رسیدہ بود چمن حیات را وداع کردہ بسرا بوستان خلدا انتقال کرد^{۵۴۲} . این غزل از اوست :

غزل:

آرمیدی برقیبان و رمیدی از ما
جور گفتیم مکن تند شدی وہ چہ شود
از تو ای نالہ بہر شکیم کہ از غایت شوق
ای طیب آمدی و دست نہادی بر دل
ما چہ گفتیم و چہ کردیم و چہ دیدی از ما
^{۵۴۳} گر فراموش کنی آنچه شنیدی از ما
پیشتر بر سر آن کوی رسیدی از ما
رفتی و پای بیکبار کشیدی از ما
فرگسی^{۵۴۴} بر تن خود پیرہن از غصہ درید
دامن وصل همان لحظہ کہ چیدی از ما

تاکی ای دل فکر درد بیدوای من کنی^{۵۴۵} از برای خود چہ کردی کا ز برای من کنی



آنرا کہ درد عشق تو دیوانہ ساختہ
مجنون^{۵۴۶} صفت بگوشہ ویرانہ ساختہ



ہر شب! بدل گفتگوی زلف جانان میکنی
خود پریشانی و مارا ہم پریشان میکنی
جواب مخزن الاسرار گفته و این دو بیت از آنجاست:

شب ہمہ شب راست کنی جای خویش
هیچ نداری غم فردای خویش

۵۴۰- و. قرارالدین . ۵۴۱- م. و. ندارند . ۵۴۲- م. و. نمودہ . ۵۴۳- م . و . کہ .

۵۴۴- آ. ندارد . ۵۴۵- آ. مکن . ۵۴۶- م. و. مجنون او .

آمدہ شیطان بہم آوازیت خیز کہ ناگہ^{۵۴۷} ندهد بازیت

۲۹۲۔ دوست محمد جانی^{۵۴۸} : از مردم سبزوار خراسان است و او بصفای ذہن سلیم

وز کای طبع مستقیم از سایر شعرای زمان خود امتیاز داشت^{۵۴۹} و بفقر و مسکنت اود دیگری کم بود هرگز از کسی طمع^{۵۵۰} نمیکرد و اگر کسی چیزی برای او بردی قبول نمیکرد و میگفت رزاق کریم و بخشندہی لازم التعظیم^{۵۵۱} و التکریم از خزانه اکرام عام خود بمن آن قدر لطف کرده کہ مرا کافی است و در شعر خصوصاً قصیدہ او را رتبہ عالی بود^{۵۵۲} چنانکہ او را مولانا دوست محمد قصیدہ خوان میگفتند این چند بیت از قصیدہی او کہ در تتبع استادان گفته نوشته شد و بسیار خوب گفته :

قصیدہ :

خوشت می ز کف یار خاصہ فصل بہار

کہ گشت سنبل و گل همچو زلف و عارض یار

بگیر بادہ و رخسار شاہد گل بین

کہ میدہد خبر از شاہدان گل رخسار

بطرف جوی نشین و خرام آب نگر

کہ میبرد حرکاتش ز اہل ہوش^{۵۵۳} قرار

بہ بین کہ سبزہ نورستہ را چگونہ ز لطف^{۵۵۴}

دہد غذا و چو طفلان پیرورد بکنار

۵۴۷۔ و۔ شیطان . ۵۴۸۔ م۔ و۔ حالی . نسخہ بدل . . خیالی ۵۴۹۔ م۔ دارد . ۵۵۰۔ م۔

و۔ نمی نمود . ۵۵۱۔ و۔ ندارد . ۵۵۲۔ و . بی بدل بود . م . خصوصاً قصیدہ کہ در .

۵۵۳۔ م . و . شوق . ۵۵۴۔ ب . بہ بین تو سبزہ نورستہ را از غایت لطف .

*جملہ میان دو ستارہ از م . و . ساقط است .

بسبزہ بین طرف جو کہ کرد صیقل موج
 ز روی آینه آب بر طرف زنگار
 زبسکہ ریخت شکوفہ چوکہکشان شد جوی
 ولی کواکب آن^{۵۵۵} ثابت است و این سیار
 ز عکس چرخ کہ بر جو فتاد شاهد باغ
 کشید همچو بتان خط نیل بر رخسار
 این دو بیت در شکایت بخت ہم^{۵۵۶} از آن قصیدہ است :

تو آن نہال سعادت بر نکو ثمری کہ ہر کہ آمدہ در سایہ^{۵۵۷} تو یافتہ بار
 بغیر من کہ بجز بار دل نیافتہ ام گناہ بخت منست آزمودہ ام^{۵۵۸} صد بار
 وفات او در **ہرات** بود فی شہور سنہ تسع و ثلثین و تسعمایہ. این مطلع ہم از اوست:
 درون لالہ نگر ژالہ را ز روی قیاس چو کعبتین کہ شد سودہ نقش او در طاس
 این دو بیت در مدح سید اجل امیر غیاث الدین محمد، مشہور بامیر محمد یوسف
 نیز از آن فصاحت شعراست:

رسم اگر بودی نہادن نقطہ در ما بین قاف^{۵۵۹}
 قاف قربت^{۵۶۰} را بہ جای نقطہ بودی فرقدان
 گر صلائی^{۵۶۱} خوان انعامت نبودی واسطہ
 دست را ہرگز نبودی آشنایی بادہان

۵۵۵-م. ولی کواکب این . ۵۵۶-ب. از آن کتاب است . ۵۵۷-و. در کہ .

۵۵۸-م. و. بسیار . ۵۵۹-م. پائین!! و. بالای!! ۵۶۰-ب. قدرت . ۵۶۱-م. و. صدای!

۲۹۳- آگهی خراسانی^{۵۶۲}: منشی و فاضل بود و در شعر به قصیده گویی مایل
 اما خبثت بر مزاجش غالب و حطام دینوی را طالب چنانکه^{۵۶۳} در زمان سلطان حسین
 میرزا نشانی را برای خود نوشته و مهر پادشاه و امرار را بقلم موی تقلید کرده^{۵۶۴} بعد از
 آنکه ظاهر شد آن پادشاه بنا بر رعایت اهل فضل که بر ذمت پادشاهان عالیشان^{۵۶۵} و بزرگان
 خرده دان لازم بلکه فرض و متحتم است قلم عفو بر جریده^{۵۶۶} گناهی کشیده بود. بعد از
 آن در جواب دریای ابرار امیر خسرو دهلوی شهر آشوبی^{۵۶۷} جهت^{۵۶۸} سکان هرات
 گفته در آمدش اینست:

عرصه‌ی شهر هری رشک سپهر اخضر است^{۵۶۹} در گهش را شمس^{۵۷۰} خورشید گل‌میخ ز راست
 جرم طین یک مشت خاک از خاک ریز خندش نرگس باغ جهان آرای او هفت اختر است
 پایتخت صد هزاران خسرو گیتی گشاست کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکر است
 چرخ کج رو بین که از تأثیر از شهری چنین مسکن جمعی پریشان روزگار ابر است
 و در این قصیده^{۵۷۱} ابیات رکیک بسیار گفته که آنرا ذکر کردن لایق سیاق کتاب نیست
 اما دو بیت بجهت معین میکال^{۵۷۲} گفته نوشته شد و فی الواقع اگر کسی او را
 دیده باشد میدانند که^{۵۷۳} طرفه تشبیهی کرده است و طرفه تر آنکه خواجه مذکور این دو
 بیت را یادداشت^{۵۷۴} و در مجالس^{۵۷۵} بطریق مطایبه میخواند.
 هذاه الأبیات:^{۵۷۶}

۵۶۲- ب. الهی خراسانی. ۵۶۳- م. و. چنانچه. ۵۶۴- و. م. ب. بعد از اظهار آن پادشاه!
 ۵۶۵- و. ندارد. ۵۶۶- ب. خرید. ۵۶۷- ب. شهر آشوب. ۵۶۸- و. ساکنان.
 ۵۶۹- م. انور. ۵۷۰- م. ب. شمه‌ای. ۵۷۱- آ. قصیده‌ی رکیک. م. الفاظ. ۵۷۲-
 ب. مکال. م. و. میکال. ۵۷۳- م. که تشبیهی کرده است. و. میدانند که تشبیهی بجای
 خود کرده است. ۵۷۴- م. در مجلس. ۵۷۵- م. و. ندارند. ۵۷۶- م. و. ندارند.

۵۷۷ بر معین بین از نشانہای نجاست صد ہزار

۵۷۸ زاختر بدآبلہ . بر روی آن بد اختر است

روی زشتش از کثافت ۵۷۹ مطبخ نمروء را

کپنہ کفگیر است لیکن لایق خاکستر است

۲۹۴۔ مولانا احمد طبسی : کہ بمولانا ۵۸۰ احمد تونی مشہور است و معلم

حضرت صاحبقرانی بودہ، آخر نمک حرامی کردہ از این آستان عالیشان روی گردان شدہ ۵۸۱

بروم رفت و با امیر خان کہ آترمان حاکم ۵۸۲ ہرات بود خاطر نشان کرد کہ او ہجو

شما و مردم ہرات کردہ و سبب عداوت این بود کہ در شہر آشوب برای او گفتہ بود: ۵۸۳

قطعہ :

احمد تونی گہی شیعی گہی سنی بود

چون غلیوازی کہ شش مہ مادہ و شش مہ نراست

امیر خان اورا طلبیدہ و بعد از ثبوت دست راست و زبان اورا بریدند در آن

محل گفتہ بود :

از دست احمد طبسی روز ماجرا دست بریدہی من و دامان مرتضی

بعد از آن زبان او گویا ۵۸۴ بود و بدست چپ بہ از اول مینوشت ۵۸۵ نقل میکنند کہ:

۵۷۷۔ م. بر معین از بس نشانہای . ۵۷۸۔ م. و. اختر بدز آبلہ بر . ۵۷۹۔ م .

کسافت! ۵۸۰۔ م. و. احمد. آتون!! مصححان محترم توجہ نکرده اند کہ تون و طبس نزدیک

یکدیگر است و از طرفی در شعری کہ اورا ہجو کردہ اند . احمد طبسی و احمد تونی گفتہ اند

و احمد آتونی در شعر نمیآید و وزن را مختل میکند و معنی ندارد . ۵۸۱۔ و. تبریز!! ۵۸۲۔

ب. ہمدان . ۵۸۳۔ مقصود آنست کہ احمد تونی شکایت کردہ کہ آگہی ہجو امیر

خان را کردہ است. و امیر خان دست و زبان آگہی رامی برد . ۵۸۴۔ م. و. شد . ۵۸۵۔ و .

جماعتی کہ مولانای مذکور را پیش از زبان بریدن دیدہ بودند میگفتند کہ اول در زبان اولکنتی

بود بعد از بریدن بہتر شدہ بود . * مطلب میان دو ستارہ از نسخہ «م» ساقط است .

یکی از او پرسیده بود که سبب سخن گفتن تو بعد از آنکه زبانت را بریدند چه بود . جواب گفته بود که آن روز که دست و زبانم را بریدند متعلقان مرا بخانه بردند خون از دست و زبانم نمی ایستاد . آخر بیهوش شدم در آن بیهوشی در خواب دیدم که در آستان ولایت مکان امام وارث نبی علیه السلام امام هشتم قبله هفتم سلطان الأولیا و برهان الأتقیا :

علی بن موسی بن جعفر آن شهنشاهی که خوانده اند سلاطین دهر سلطانش

صلواة الله علیه وآله وسلم واقع شده ام و هم چنان خون از دست و زبانم می رود . کسی در آنجا ایستاده بود بمن گفت آستان را بیوس . من گفتم چون بیوسم که می ترسم آستان بخونم ملوث شود . دیگر بار ^{۵۸۶} مرا بیوسیدن آن آستان اشارت کرد همین که آستان را بوسیدم بیدار شدم خون از دست و زبانم ایستاده بود زبان بدرود و شکر الهی و حضرت نامنتاهی گشودم . از دست و زبان که بر آید کاز عهده ی شکرش بدر آید . یاران را آواز دادم ایشان تعجب کنان پیشم آمدند و از حالم خبر پرسیدند .

☆ بعد از اطلاع این امر غریب بکرامت آن مقتدای عالمیان حمل کردند جایمی که حضرت رسول الله صل الله علیه وآله وسلم گفته باشد «ستدفن بضعة منی بارض طوس لایزورها الامؤمن لوجب الله له الجنة و حرم جسده علی النار» از کسی که پاره ای از تن مبارک رسول الله و امام همام باشد مثل این و هزار مرتبه زیاده از این عجیب و غریب نیست . شرح اوصاف کمال تو کماهی نتوان ای در اوصاف کمال تو زبانها بکم ☆

جماعتی که مولانا ی مذکور را ^{۵۸۷} پیشتر از بریدن زبان دیده بودند می گفتند ^{۵۸۸} که اول در زبان اول کنتی بوده و بعد از آن که ^{۵۸۹} بریده بودند ☆ آن لکنت بر طرف شده بود و بسیار فصیح تر از اول متکلم بود ☆ بعد از آن چهار سال دیگر زنده بود در سنه اثنین و ثلاثین و تسعمایه در هرات فوت شد این دو بیت را هم در آنوقت در شکایت روزگار

۵۸۶ - م . ندارد . ۵۸۷ - م . ندارد . ۵۸۸ - م . گفتند . ۵۸۹ - م . بعد از

بریدن بهتر از اول شده بود .

* و . جمله های میان دو ستاره را ندارد .

گفته بود :

قطعه:

چنانکه باد خزان ریخت برگ بید و چنار
 زبان و پنجه من داد بخت بد بر باد
 دلا تخیل مهر و وفا ز مردم دهر
 تصویرست چو بر کعبتین^{۵۹۰} نقش زیاد
 ۲۹۵- شاه حسین کاخی :^{۵۹۱} از قصبه او به^{۵۹۲} است از ولایت خراسان در جوانی به
 تحصیل فضایل نفسانی موفق گشت و در نظم^{۵۹۳} غزل و معما از فضالی زمان^{۵۹۴} درگذشت
 این معما از اوست باسم شهاب^{۵۹۵} :
 رند و شاهد را نشاندی ای صنم
 عاقبت از شیوه ها بر جای هم
 این مطلع و بیت نیز^{۵۹۶} از اوست:

مطلع:

کسی که او سر و دستار سرو من بیند
 دگر بیاغ چرا دسته سمن چیند
 ☆ ☆ ☆
 من دیوانه میگویم غم خود پیش دیوارش
 درینا آن پریرو^{۵۹۷} در پس دیوار بایستی
 ۲۹۶- مولانا علی فیضی : از جمله فصحا و شعرای خراسان است و در بلند
 پروازی نادره ی زمان دیوان غزل تمام کرده و قصاید^{۵۹۸} بسیار دارد. این مطلع مشهور از اوست:

مطلع:

بلند مرتبه زین خاک آستان شده ام
 غبار کوی توام گر بر آسمان شده ام

۵۹۰- آ. نقش کعبتین. ۵۹۱- م. و. کامی. ۵۹۲- ب. ابهرست. ۵۹۳- ب. آ. نظم و.
 ۵۹۴- م. و. ندارند. ۵۹۵- م. و. شاهی. ۵۹۶- م. و. ندارند. ۵۹۷- م.
 پریش. و. در آن دم آن پری رو. ۵۹۸- م. دیوان غزل و قصیده او پنج هزار بیت است اینجا
 بیک مطلع مشهور او در آوردم. و. اینجا بیک مطلع اختصار کردیم.

۲۹۷- ضیاء اردو بادی : از شعرای معروف ^{۵۹۹} اردو باد است در اوایل عمر بخراسان رفته بود ^{۶۰۰} و در آنجا بدقت ذهن وحدت فهم اشتها تمام داشت، ^{۶۰۱} پیوسته ^{۶۰۲} در مجلس میرعلیشیر بخواندن اشعار آبدار خود مبادرت میکرد و گاه بصله و تشریف سرافراز میگشت .

اکثر قصایدش بطریق لغز ^{۶۰۳} واقع شده این مطلع از اوست :

مطلع:

خوش آن ساعت که آید ترک من شمشیر کین با او

رقیبان جمله بگریزند من مانم همین با او

۲۹۸- مولانا ابدال : اصفهانی الأصل بودست در اوایل عطاری کردی

مولانای مذکور چون مدتی بامن می بود . ^{۶۰۴} روزی از وی پرسیدم که سبب ابدالی تو چه بود گفت ^{۶۰۵} در وقتی که عطاری میکردم عاشق جوانی شده ^{۶۰۶} بودم روزی ^{۶۰۷} برای جوان غزلی گفته بودم و در پیش دکان باو عرض میکردم که محصلی براتی باسم من آورد گفتم ساعتی صبر کن که ^{۶۰۸} این غزل را بخوانم از آنجا که انسانیت اترک ^{۶۰۹} است چوبی بر من زد و جوان از مشاهده آن برهم شده براه خود رفت آتش هجران در کانون سینه من شعله کشید . آتش در دکان زدم و روی بدروازه روان شدم . در بیرون شهر بقلندری ^{۶۱۰} برخوردم * رخوت خود را بدو دادم و نمدی ^{۶۱۱} او را بستدم و آستینش را

۵۹۹- م . و . مشهور آذربایجان است . ۶۰۰- م . و . ندارد . ۶۰۱- م . و . یافت .

۶۰۲- م . و . ندارد . ۶۰۳- م . و . نغز !! ۶۰۴- م . و . بود . ۶۰۵- م . و . در

محلی که ۱ ۶۰۶- م . و . جوانی بودم . ۶۰۷- و . روزی محصلی زر از من میخواست

چوبی بر من زد . ۶۰۸- م . این جمله را ندارد . ۶۰۹- م . ادراک است !

۶۱۰- م . و . باز . خوردم . آ . و رخوردم . و این صحیح تراست . ۶۱۱- م .

و . نمد .

* . رخوت . رخت ها . رخت فارسی را بجمع عربی آورده است !

بریدہ بر سر نهادم و الف واری از دامنش^{۶۱۲} بریدہ بر میان بستم و روی بکوی یار روان
شدم چون اقوامم^{۶۱۳} واقف شدند زبان نصیحت بلکه ملامت^{۶۱۴} بر من گشودند^{۶۱۵} ،
هیہات . ہیہات .

بیت

داشتی معذور ناصح بیخودیہای مرا

گر چومن دل در کف نامہربانی داشتی

آخر^{۶۱۶} از نصیحت بہ فضیحت انجامید^{۶۱۷} مرا بدار الشفا بردند و مدت سه ماہ در
بند کردند اما فایده ای بر آن مترتب نشد زیرا کہ بزرگان گفتہ اند . لا یصلح الدواء^{۶۱۸}
ما افسدۃ الدهر .

بنابر آن مرا از بند^{۶۱۷} رها کردند و ترک من گفتند ، بعد از آن مدت سه سال در
اصفہان سر و پای برہنہ می گشتم بعد از آن بہ تہریر رفتہ پنج سال دیگر بدین
صورت در کنج^{۶۱۸} میخانہ ہا با ارمنیان بسر می بردم و در آن ایام این غزل
گفتہ بودم :

غزل:

گبران ہمہ گرد من چو خویشان
دارند دل خوش و ندارند
من گبر نوم میان ایشان
طبع بد و خاطر پریشان
باللہ ندیدم از مسلمان
این طور کہ دیدہ ام از ایشان

ابدال ز بہر یک پیالہ

در دیر نشستہ چون کشیشان

۶۱۲- م . و . دامن آن . ۶۱۳- م . و . اقوام من . ۶۱۴- و . فضیحت .

۶۱۵- م . و . گشادند . ۶۱۶- م . و . العطار ! ! ۶۱۷- م . و . قید خلاص .

۶۱۸- م . و . ندارند .

* و . جملہ میان دوستارہ را ندارد .

بعد از آن توفیق الہی رفیق حالم شد و بمضمون بلاغت مشحون «یا ایہا الذین آمنوا توبوا الی اللہ توبۃً نصوحاً» تائب شدہ و مدت دوازده سال دیگر بعبادت گذرانیدم^{۶۱۹} .

اما گاهی اندکی از جزو اعظم تناول^{۶۲۰} میفرمود و از سر کیفیت تمام بشعر بگفتن^{۶۲۱} مشغولی میکرد . بنا بران اشعار او خالی از کیفیتی^{۶۲۲} نیست اما در اواخر از آن نیز تائب شد این غزل ہم^{۶۲۳} زاده ی طبع اوست :

غزل :

نظر افکنی بہر کس بمنت نظر نباشد
 شدہ ام اسیر دردی کہ از آن بتر نباشد
 چہ بلاست چشم مستت کہ بیک نظر زہر سو
 بکشد ہزار کس را کہ تورا خبر نباشد
 بکجا بریم جانی کہ ز ہجرا و نسوزد ،
 بچہ خوش کنیم دل را غم^{۶۲۴} یارا گر نباشد
 چو شراب خون دل شد جگرم کباب اولی
 کہ کباب دردمندان بجز از جگر نباشد
 پی عاشقی نہادم قدمی و دانم آخر
^{۶۲۵} فکندمرا بجایی کہ رهم بدر نباشد
 ہمہ گفتہ تو گویا صفت پری است ابدال
 کہ چنین حدیث موزون صفت بشر نباشد

۶۱۹- م . و . گذرانید . ۶۲۰- م . میکرده . و . مینمود . ۶۲۱- م . و . مشغول می شد .
 ۶۲۲- و . کیفیت . ۶۲۳- م . و . این غزل از اوست . ۶۲۴- م . و . تو .
 ۶۲۵- و . فکندرهم بجایی کہ مرا گذر نباشد .

این چند مطلع نیز از اوست :

مطالعیات:

ای شمع بزم^{۶۲۶} دوش چرا میگریستی

پروانه عاشق است ، تو سرگرم کیستی ؟



از برای جرعه‌ای می خادم^{۶۲۷} میخانه‌ام

خدمت رندان کنم تا پر شود پیمان‌ام



ساقیا بس بود این عشرت^{۶۲۸} نوروزی‌ما

که شود جام می کهنه بنو ، روزی ما



آمد محرم و در میخانه بسته‌اند

رندان باده نوش به ماتم نشسته‌اند



آمد^{۶۲۹} صبا و غنچه گل^{۶۳۰} را زهم گشود

روی^{۶۳۱} دلی به بلبلی خونین جگر نمود



۶۲۶- و . دوست ! ۶۲۷- م . ساکن . ۶۲۸- م . و . این مایه فیروزی ما .
۶۲۹- ب . آمد بهارو . ۶۳۰- م . و . غنچه گلزار هم گشود !! ۶۳۱- م . روی
ولی !

ترك^{۶۳۲} من شیوہی بیداد نکو میداند

طور عاشق کشی آنست که او میداند^{۶۳۳}

☆

دیگر بما مگوید قول رقیب بد گو

اورا^{۶۳۴} چکار با ما، مارا^{۶۳۵} چکار با او

و در مقطع این غزل تخلص او طوری^{۶۳۶} واقع شده که :

ابدال وش بکویت شبها که سر نهادم

خشتم بزیر سر بود خارم بزیر پهلو

گاهی قصیده هم میگفت، در جواب قصیده‌ی ردیف «گل» مولانا کاتبی در تتبع

منقبت حضرت امیر علیه الصلوة والسلام قصیده‌ای گفته بود این دو بیت از آنجاست:^{۶۳۷}

گر کند دعوی یکرنگی از او باور کنید

ز آنکه دارد رنگ آل حیدر کرار گل

چون سهیل طلعتت میافکند عکسی براو^{۶۳۸}

نیست حاجت دوختن بر بهله بلغار گل

۲۹۹- شاه حسین سیاقی^{۶۳۹} : اصفهانست پدرش میوه فروش بود بنا بر این

در اصفهان ✽ بمولانا شاه حسین میوه فروش اشتهار داشت ✽ و در معرکه گیری و میدان

شطاحی علم تفوق میافراشت . اکثر کتب را مطالعه کرده ✽ و اگر چه کمیت فضیلتش

چندانی نبود اما کیفیت بحثی حاصل کرده ✽ در اکثر مباحث دخل مینمود و از اقسام

۶۳۲- این بیت را نسخه وحید ندارد. ۶۳۳- م . طرز. چون معنی طور را درک

نکرده آنرا طرز دانسته است . ۶۳۴- ۶۳۵- آ. چکار. ۶۳۶- و . طوری خوب .

در اینجا هم چون معنی طوری را ندانسته اند آنرا با خوب همراه آورده اند! ۶۳۷- م .

و . ندارد . ۶۳۸- م . و . رنگی براو. ۶۳۹- م . و . ساقی .

* و . جمله میان دو ستاره را ندارد .

شعر طبعش به هجوسر راست تر بود از آن جمله هجوی که از برای میر هندی^{۶۴۰} گفته مشهور است و در اقسام شعر بد نبود^{۶۴۱} اما در شعر او قافیه غلط بسیار است و در شهرور سنه احدی و اربعین و تسعمایه در حوالی دامغان بر سر چشمه علی نهال آمالش میوهی حیات بر خاک^{۶۴۲} ممت افشاند . و از^{۶۴۳} دوحه زندگانش بغیر از این ابیات ثمره ای نماند.

☆ این سه مطلع از جمله اشعار اوست: ☆

مطالعات:

چون نیازم در مقام ناز میدارد تو را
با من زار از ترحم باز میدارد تو را

☆☆☆

شام غم غیر از سک گوش که با من یار بود
هر که را دیدم ز یاران بر سر آزار بود

☆☆☆

گر آفتاب چو ماه رخت علم نشود
تو آفتاب^{۶۴۴} منی سایه تو کم نشود

۳۰۰- مولانا شریف : شرافت سخنانش از دیوانش معلوم^{۶۴۰} و طراوت کلامش در طی کلام فصاحت آیتش مفهوم میشود^{۶۴۱} در شعر از جمله شاگردان مولانا لسانی است . اگرچه نسبت بمولانا از او چند^{۶۴۵} بیروشی سرزده نسبت شعری چند بیمعنی باو کرده و نام اوسهوا اللسان کرده اما چون سوگند بغلاظ و شداد میخورد که این معنی به اغوای

۶۴۰- و . میر مهدی . ۶۴۱- و . شعروی بد بنمود ! ۶۴۲- م . و . ندارند .

۶۴۳- ب . درجه . ۶۴۴- آ . منی . و . ندارد . ۶۴۵- و . بدروشی .

* و . جمله میان دو ستاره را ندارد .

جمعی مقنن کہ عقل در وادی^{۶۴۶} ایشان حیرتی دارد سمت ظهور یافت و آخر از آن بغایت خجل و منفعل بود یحتمل کہ روح^{۶۴۷} پرفتوح مولانا نیز از او این معذرت^{۶۴۸} پذیرد آخر در^{۶۴۹} سنہ ست و خمسین و تسعمایہ^{۶۵۰} در حینی کہ من در دارالارشاد اردبیل بودم بآنجا آمد و در وبای عامی کہ در آنسال^{۶۵۱} در آنجا واقع شدہ بود فروشد^{۶۵۲} و دست تعلقات از دامن حیات گسست و بحظیرہی قدس پیوست و مضمون این بیت ادا رسانید:

بیت:

تنک شد قافیہ عمر ، شریف دمبدم میرسدش مرک ردیف

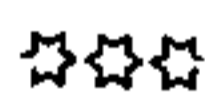
این غزل از جملہ اشعار آبدار اوست :

غزل:

جز خون دلم بی تو ز مرگان چه گشاید
بی خط تو از سبزہی نوخیز چه خیزد
خونابہ گشای دل^{۶۵۳} چاکم دگر آمد
ای خضر! حیات ابد از نوش لبی جوی
زین خار بغیر از گل حرمان چه گشاید
بی لعل تو از غنچہ خندان چه گشاید
^{۶۵۴} تا بازم از این رخنہ گرجان چه گشاید
پیدا است کازان چشمہ^{۶۵۵} حیوان چه گشاید

چون غنچہ ، شریف ، از گرہ دل چه بہ تنگی؟

دل چاک کن ، از چان گریبان چه گشاید



کی غم عاشق ز گشت باغ و صحرا میرود
عشق تا با اوست ، غم با اوست هر جا میرود

۶۴۶- و . در سرکار ایشان . ۶۴۷- و . ندارد . ۶۴۸- و . م . عذر پذیرفته باشد . ۶۴۹- ب . ست و اربعین . ۶۵۰- م . و . ندارند . ۶۵۱- و . ندارد . ۶۵۲- و . از پای درآمد . ۶۵۳- م . زارم . و . ریشم . ۶۵۴- و . تا باز از این رخنہ . ۶۵۵- م . و . کہ از چشمہ .

آخر عمر شریف است ای صبا رو پیش یار^{۶۵۶}

گو يك امروزش مران زین در که فردا میرود

☆☆☆

هجوم آورد غم طوفان بیداد است پنداری^{۶۵۷}

مرا وقت وداع این غم آباد است پنداری^{۶۵۸}

۳۰۱- مولانا نیکی: پسر علی حلاج، اصفهان نیست مردی^{۶۵۹} درویش و کم سخن

است وصحبت نیکی دارد چون هنوز جوانست امید که در شعر ترقی کند این دو مطلع از اوست:

جانفشانیها بخاک پای یارم آرزوست وه که يك جان دارم و در دل هزارم آرزوست

☆☆☆

دامن^{۶۶۰} ز بد آموزی دشمن مکش از من دست من و دامان تو، دامن مکش از من

۳۰۲- مولانا سایل^{۶۶۱}: از موضع نپاوند است و در فنون فزایل وجودت فهم

بی مثل^{۶۶۲} و مانند، طبعش در شعر و انشاء بغایت عالی افتاده بود در جوانی از آنجا جلا

کرده به همدان رفت و در آنجا ساکن شد بواسطه عداوتی که حیرتی را با او بود این

قطعه در باب او گفته است:

قطعه:

که سرشتش ز بغض و کین باشد^{۶۶۳}

سایل آن کهنه سنی همدان

سگ به از من اگر چنین باشد

خویش را خوانده به زمن در شعر^{۶۶۴}

۶۵۶- آ. باد. ۶۵۷- ۶۵۸- آ. بیداری. ۶۵۹- و. ندارد. ۶۶۰- و. به بد.

۶۶۱- آ. سایل. ۶۶۲- م. و. بی مانند. ۶۶۳- م. که باهل سخن به کین باشد.

۶۶۴- م. و. به زمن خوانده خویش را در شعر.

* و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

در آخر عمر دماغش خللی پیدا کرده بماخولیا انجامید و چند وقتی برای منوال
 بوده در سنه اربعین و تسعمایه در گذشت^{۶۶۵} این مطلع از اوست:
 بی لب خون جگر میرود از چشم ترم
 چند خونا به خورم وای که خونین^{۶۶۶} جگر
 و این دور باعی نیز از اوست:^{۶۶۷}
 ای پرده ز روی آتشین افکنده
 آتش به سرای عقل و دین افکنده
 از ناز برابروت که چین افکنده
 سبحان الله چه نازنین افکنده



هرگز لب اهل درد خندان نبود
 دور افکنم آن دیده که گریان نبود
 مطلع و بیت:

کار مادر شهر باشوخ بلا افتاده است^{۶۶۸}
 دل بدستم بود و میگشتم بگرد کوی دوست
 عاشقیم و کار عاشق با خدا افتاده است
 بی خبر بودم. نمیدانم کجا افتاده است
 ۳۰۳- مولانا حسامی قراگولی^{۶۶۹}: اصلش از خوارزم است اما در قراگول
 من اعمال بخارا نشو و نما یافته، مرد درویش و ابدال و ش و دلریش بود و در^{۶۷۰} شاعری کم
 شاعری از شعرای ماوراءالنهر بر تبه سخن اوست اشعار خوب او بسیار است. اینجا بدین
 آیات^{۶۷۱} اختصار رفت:

مطلع و مقطع:^{۶۷۲}

خلق جمعند بنظاره ی چشم تر ما
 بروای اشک و بیر معر که را از سرما



۶۶۵- م. سبعمایه گذشت. ۶۶۶- م. و. که خون شد. ۶۶۷- م. مطلع و بیت. و. ندارد.
 ۶۶۸- آ. ب. این دو بیت را ندارند. ۶۶۹- م. و. کولی. ۶۷۰- ب. در شعر.
 ۶۷۱- اینجا بدو مطلع و یک مقطع. ۶۷۲- م. و. ندارند.

عالم آب کہ بیرون برداز دل غم را

غم نداریم اگر آب برد عالم را



هر کس که رسد بر سر آن کوی کشندش

زنهار! **حسامی** برس و مگذر از آنجا۳۵۴۔ **مولانا موالی تونی**: ابیات آبدار و اشعار هموار بسیار دارد و صفات حمیدهو اخلاق پسندیده ی او زیادہ از تعریف است ^{۶۷۳} کہ بہ توصیف راست آید ^{۶۷۴} این دور باعی از جمله اشعار اوست:

رباعیات:

هر روز که میرسد شبی دنبالش

چون نیک کنی تفحص احوالش

مرگ است کہ میرسد ز اقلیم وجود

عمرست کہ میرود باستقبالش



زاهد، زغم زمانہ محزون و فگار

ما از غم یار این چنین زار و تزار

شک نیست کہ هر دورا کشد آخر کار

اورا غم روزگار و ما را غم یار

وفات او در شہور سنہ تسع و اربعین و تسعمایہ اتفاق افتاد . این مطلع نیز

از اوست :

فرہاد رفت و کوہ ملامت ^{۶۷۳} بجا گذاشت

کار تمام ناشدہ ای بہر ما گذاشت

۳۵۵۔ **مولانا نثاری تونی**: بوفور فضیلت محلست و شعر او از خباثت ^{۶۷۴} و معایبمعرا ، سرعت فہم وحدت طبع موصوف ^{۶۷۵} و بحسن خلق و کثرت تواضع معروف استدر شعر و انشا و معمات نیز بی بدل عالم است و از جملہ نتایج طبع وقاد او کتاب **سرو و تندر و است**کہ در بحر **شاه و درویش** گفته و قصاید و غزلیات او اکثر مقبول ^{۶۷۶} و مرغوبست این دو بیت

۶۷۳۔ م. املامت. ۶۷۴۔ و. ندارند. ۶۷۵۔ و. ندارد. ۶۷۶۔ ب. ندارد.

* و. جملہ میان دو ستارہ را ندارد.

را کہ درد رازی شب گفته ^{۶۷۷} از مثنوی مذکور ثبت افتاد:

مثنوی:

انجم او نموده گاه بگاه
چون سفیدی ^{۶۷۸} میان مشق سیاه
هر چه غیر از تو نام روز بر اوست ^{۶۷۹}
گر چه روز قیامت است نکوست
^{۶۸۰} این سه مطلع نیز از اوست:

مطالعیات:

دل شبی چنگ در آن سلسله پر خمزد ^{۶۸۱}
باد صبح آمد و آن سلسله را برهم زد

☆☆☆

ترك من مست می ناز است ، هشیارش مکن
فنته‌ای يك لحظه در خوابت بیدارش مکن

☆☆☆

ایدل غمگین بتنگ از خانه من ^{۶۸۲} آمدی
عاقبت خون گشتی و از چشم روشن آمدی

۳۰۶- مولانا مهدی استرآبادی: برادر مولانا نظام معمايي است در نهایت
خوش طبعی و ملایبی و فقر و مسکنت را با کمال فهم و فضیلت جمع آورده ^{۶۸۳} در شهر
سنه اربع و عشرين و تسعمایه بهدایت هادی. ارجع الی ربك ^{۶۸۴} راضیه مرضیه ^{۶۸۴} بقرب
جوار رحمت اینزدی پیوست ^{۶۸۵} این غزل و دو مطلع از اوست:

۶۷۷-م. و. در مثنوی مذکور درد رازی شب گفته . ۶۷۸-ب. چون اسپیدی .
۶۷۹-ب. به اوست .م. و. در اوست . ۶۸۰-ب. دوسه . ۶۸۱-آ. و. محکم . ۶۸۲-
آ. خانه غم !! ۶۸۳-آ.م. و. نموده . ۶۸۴-م. و. تقرب . ۶۸۵-م. و. یافت .
*م. و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

غزل:

ساقی نبود بی ادبی ها عجب از ما
المنته لله که بصد مر حله دور است
یار بسببی ساز که بیرون رود آزار
ترسم که طلبکاری عشاق نداند^{۶۸۶}
ما مردم مستیم نیاید ادب از ما
اندوه و غم از یار، چو عیش و طرب از ما
ز آن طبع که آزرده شده بی سبب از ما
شوخی که برد عقل و خرد بی طلب از ما

مهدی لقب خود سگ آن کوی نهادیم^{۶۸۷}

باشد که بماند بجهان این لقب از ما

کار من در غم عشق تو بجز ماتم نیست
چند گویم غم خود با تو و گویی غم نیست

☆☆☆

شب روشن است کنج غم از برق آه ما
این غم غنیمت است ز بخت سیاه ما^{۶۸۸}

۳۰۷- مولانا ضمیری اصفهانی: جوانی بغایت دردمند و بی تعین^{۶۸۹} است و بسی

فضایل دارد. از جمله در رمل و نجوم از بی نظیران است و بردقت ذهن^{۶۹۰} و وقوف بر
غث و ثمین شعر از بی بدلان است و طبعش در اصناف و اسالیب سخن چنان چنانکه از
اشعار او قیاس توان کرد:

غزل:

دلا چون من^{۶۹۱} همه مهر و وفایم^{۶۹۲}
کجا در خاطر آن مه در آیم^{۶۹۳}
نشسته گرد خواری بر رخ از عشق
بچشم غیر از آن رو کم نمایم^{۶۹۴}

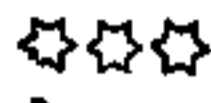
۶۸۶- ب. ندانند. ۶۸۷- آ. نهاده. م. نهادم. ۶۸۸- م. و. هم. ۶۸۹- ب. یقین.

۶۹۰- م. این جمله را ندارد و بجای آن این جمله است. و فن شعر. ۶۹۱- و. ما.

۶۹۲- و. وفایم. ۶۹۳- و. در آیم. ۶۹۴- م. و. نمایم.

* و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

در وصلش ز نم هر دم ضمیری
 که تا بر خود بلارا در گشایم^{۶۹۵}
 دل بکوی یار و من^{۶۹۶} بسیار دور افتاده ام
 او به دل نزدیک و^{۶۹۷} من از یار دور افتاده ام



آنچه^{۶۹۸} می بینم به رویت نیست در روی دگر
 ز آن همه خواری کنی^{۷۰۰} با من که میدانی نماند
 ورنه میدادم ز جور ت دل به بدخوی^{۶۹۹} دگر
 پای رفتن ز آستانت بر سر کوی دگر



شود از خواب بیدار^{۷۰۱} و چو بیند روی در رویم

بپا نه چشم مالیدن کند تا ننگرد سویم

۲۵۸- مولانا ضمیری همدانی: پسر مولانا حیرانی قمی است^{۷۰۲} در شاعری
 خود را سرآمد^{۷۰۳} دوران و در خوش طبعی و حید زمان میداند^{۷۰۴} و از بابایی و خودرایی
 در عذاب میافتد چنانکه در این اوقات قصیده ای در تتبع مولانا امیدی بنام شاهزادگی
 بهرام میرزا گفته و در آن قصیده این دو بیت مندرج بود:

قطعه:

همه حافظ فلان و ماهیچه
 همه درویش رمز^{۷۰۵} بغرایی
 که دلالی و دف کشی صد باز
 بهتر از شاعری و ملایی
 این بیت را در خدمت نواب^{۷۰۶} صاحبقرانی خوانده بودند و خاطر آنحضرت را

۹۶۵- و. گشایم. ۶۹۶- م. دل بکوی یار و من از یار دور افتاده ام. ۶۹۷- و. من
 بسیار دور افتاده ام. ۶۹۸- آ. من بینم. ۶۹۹- ی. م. دلجو. ۷۰۰- م. بر من.
 و. که آمد بر من از عشقت نماند. ۷۰۱- آ. شود از خواب چون بیدار و بیند. ۷۰۲- م. و.
 ندارند. ۷۰۳- م. و. یگانه. ۷۰۴- م. و. تصور میکند. ۷۰۵- م. و. رمز بقرایی.
 ۷۰۶- م. و. ندارند.

از این ^{۷۰۷} غباری پیدا شده او را طلب و فرمودند این بیت را چرا گفتی؟ در جواب گفت
 «بواسطه آن گفتم» که در این زمان این حال دارد، از استماع این سخن نزدیک بود که
 آتش قهر عالمسوز زبانه کشیده خرمین عمر **ضمیری خاک** ^{۷۰۸} بر سر را بیاد فنا دهد. اما
 آخر حلم آنحضرت موجب ^{۷۰۹} اطفای آن شده اما او را تخته کلاه و رویش سیاه کرده
 در جمیع محلات و اسواق تبریز گردانیدند و با وجود آن خدمت ایشان هنوز در معرض
 خلق و بی باکی به تقصیر از خود راضی نیست، این اشعار بدان جناب ^{۷۱۰} متعلق است:

مطالعات:

میروی جلوه کنان بی خبر از اهل نظر روش مردم این شهر چنین است مگر

و این ایات هم از اوست:

گریه من سوز و سوزم گریه میآرد ز درد

درد مندم گریه و سوزم اثر دارد بسی

من بوادی مردم و مجنون به حیای ابرغم

گریه بر من کن که مجنون نوحه گردارد بسی

۳۰۹- مولانا هوشی شیرازی: دیوانه و ش مردی بود و شعر مردم با اسم خود

میخواند و ^{۷۱۱} نوبتی این مطلع مولانا جامی را ^{۷۱۲} تغییر داده چنین میخواند:

هوشی تو و جام می و بیهوشی و مستی

راه خرد مردم ^{۷۱۳} هشیار چه دانی

^{۷۱۴} کسی گفت ^{۷۱۵} این شعر جامی است چرا با اسم خود ^{۷۱۶} میخوانی جواب داد

که چه شود ^{۷۱۷}؟ اوسنی بود و من شیعی ام ^{۷۱۸}. مال سنی بر شیعه حلال است. و من

۷۰۷- م. و. ندارند. ۷۰۸- و. ندارد. ۷۰۹- و. ندارد. ۷۱۰- م. بدو هست.

و. ایات از اوست. ۷۱۱- و. مدتی. ۷۱۲- و. تفسیر کرده! ۷۱۳- و. راه و روش

مردم هشیار چو دانی. ۷۱۴- و. م. یکی. ۷۱۵- م. و. ندارند. ۷۱۶- م.

و. کردی. ۷۱۷- م. و. چه شد. ۷۱۸- و. مال شاعر بر شاعر حلال است این

بیت را.

این بیت را از جامی کسب کرده‌ام . این مطلع را هم شعر خود میداند ^{۷۱۹} :

من که با ^{۷۲۰} دل صفت آن قد رعنا گویم

هر چه گویم همه از عالم بالا گویم

اینهم از اوست :

جز کوی تو دل را نبود منزل دیگر

^{۷۲۱} گیرم که بود یار دگر کو دل دیگر

۳۱۰- مولانا پرتوی شیرازی : پرتو انوار کلام بلاغت فرجامش ^{۷۲۲} همه جا

فته و قبول سخنان مقبولش در دل ارباب ^{۷۲۳} و فاراه یافته ، از جمله این مطلع

از اوست :

آتشی افکند ^{۷۲۴} در دل عشقم از هر آرزو

آرزو سوز است و عشق من سراسر آرزو



نه بخود ناله جرس از دل ناشاد کند

گرهی در دل او هست که فریاد کند

۳۱۱- مولانا افضل نامی : تهرانی است و بقدر طالب علمی نیز دارد شعرش

بغایت رنگین و نظمش ^{۷۲۵} متین است در اوان ^{۷۲۶} جوانی بمفاجا در گذشت مردم را

گمان آن بود که نوربخشیه او را تسمیم کرده‌اند ^{۷۲۷} . این دو مطلع از اوست :

۷۱۹- و. خود میخواند . ۷۲۰- م . و. خود . ۷۲۱- و. م . گرزانکه بود

کوی دگر . ۷۲۲- م . و. انجامش . ۷۲۳- و . م . اهل . ۷۲۴- و . آتشی

افکند عشقم در دل . ۷۲۵- و. ندارد . ۷۲۶- و. م . اثنای . ۷۲۷- و. م . و.

نموده‌اند .

پیش مردم چند لافم کاز سگانم یار را
 ۷۲۸ آنچنان تانشود خاطر نشان اغیار را



همیشه داغ غم بر دل حزین بوده است
 گلی که چیده‌ام از عاشقی همین بوده است
 ۳۱۲۔ مولانا وحیدی : از جمله نادره گویان قم^{۷۲۹} و در وادی^{۷۳۰} غلوی طمع
 که همواره چشم بر آب و علف داشت و سر کله بلہم^{۷۳۱} :

بیت :

گشته زین گونه خست و ابرام شعر مذہوم و شاعران بد نام .
 اما چون طبع^{۷۳۲} عالی و ذہن جلی داشت از او این نوع^{۷۳۳} خصلت دور بود در
 اواخر^{۷۳۴} عمر بگیلان رفته درسناثنی و اربعین و تسعمایہ شاہین روح و حید را
 بطمع^{۷۳۵} طعمہ در فضای صحرای فنا پرا نید در مدت عمر میانہ او و مولانا حیرتی شیوہی
 معارضہ و منازعہ مسلوک^{۷۳۶} بودہ یکدیگر را اہاجی رکیک کردہ اند کہ ایراد آن لایق
 نیست اما جہت تبریز شہر انگیزی^{۷۳۷} گفته کہ این چند بیت از آنجاست :

از ہری آمدم سوی تبریز	شکر اللہ کہ بہر شہر انگیز
ہمچو طوطی کنم شکر ریزی	تا بوصف بتان تبریزی
مردمش خوب روی و پاک سرشت	وہ چہ تبریز رشک ہشت بہشت
در کمال لطافت و خوبی	نازنینان بناز و محبوبی

۷۲۸۔ م. و. آنچنان کن تا شود . ۷۲۹۔ ب. ندارد . ۷۳۰۔ آ. علو. ب
 علوی طبع . و. غلو . ۷۳۱۔ م . سر کله با ہم . ۷۳۲۔ و . م . فہم . ۷۳۳۔
 م . و . ندارد . ۷۳۴۔ و . م . آخر . ۷۳۵۔ و . صحرای . ۷۳۶۔ و .
 میکرده اند .

۷۳۷ در این شهر انگیز در تعریف پسر شیشه گر دو بیت گفته است بدان
اختصار کرده شد: ☆

دلبر شیشه گر بر عنایی
بسکه شد شیشه اش پسندیده
مردم دیده راست بینایی
همچو عینک نهند بر دیده
از غزلیات او این دو مطلع نوشته شد:

مطلع:

شادم من غمدیده بجور و ستم او
خو کرده غم او بمن و من بغم او

☆☆☆

آن پریچهره که دارد غم او شاد مرا

نی مرا یاد کند نی برد از یاد مرا^{۷۳۸}

۳۱۳- مولانا شهاب معمايي: از شعرای^{۷۳۹} هرات است بلطف طبع و صفای ذهن

موصوف بود و بمهارت در فن شعر خصوصاً معما معروف چنانکه^{۷۴۰} در آن باب رساله‌ای
در سلك تحرير^{۷۴۱} در آورده و این معما با اسم ادهم خوبست:

بر دل اهل وفا از ناوك آن ترك مست

میرسد هر چند خواهی تیر و پیدا نیست شست

این ابیات هم از غزلیات اوست:

مطلع:

جفا و جور پیش آورد و برد از دل بوون کین را

خدا انداخت گویا در دل آن نازنین این را

☆☆☆

۷۳۷- و. م. ندارند. ۷۳۸- و. این بیت را ندارد. ۷۳۹- و. شاعران.

۷۴۰- و. ندارد. ۷۴۱- و. نظم کشیده.

* و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

جفا و جور تو کم شد مگر شدی آگہ

کہ من بجور و جفا نیز خوشدلم از تو

۳۱۴۔ مولانا زلالی ہروی: از چشمہ ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار مترشح

ساخت از سایر اقسام شعر بقصیدہ بیشتر میپرداخت . در قصیدہ ای شکایت از شعرا کردہ بود
این دو بیت از آنجاست :

بکر فکرم ناید از بی کاغذی بیرون بروز^{۷۴۲}

همچو ابکار بنات النعش از بی چادری

شعر فضل و شاعر آمد فاضل اما چون طمع

لازم شعر است بیزارم ز شعر و شاعری

این دو مطلع نیز از نتایج طبع اوست :

مطلع :

نخواهی کرد باور خار خار سینه چاکم مگر روزی کہ گیرد دامنت خار سر خاکم



چشمی کہ بود لایق دیدار ندارم دارم گلہ از چشم خود از یار ندارم

در تاریخ احدی وثلثین و تسعمایہ در ہرات فوت شد .

۳۱۵۔ مولانا ہلاکی ہمدانی: پدرش خیاط بود فاما چون در ازل قامت قابلیتش

را بخلعت استعداد و کسوت رشد و رشاد آراستہ اند لاجرم سررشتہ قبول بیچنگ آورد^{۷۴۳}

درزی ارباب فضل گریخت و بسوزن جد و جہد وصلہ تفاخر بر خرقة آمال خود دوختہ

دست طلبش را بدامن^{۷۴۴} مردم اہل انگیخت و ہموارہ اوقات در^{۷۴۵} صحبت اہالی بکسب

۷۴۲۔ ب. بزور . ۷۴۳۔ م. و. در ذیل ارباب . ۷۴۴۔ م. و. اہل طمع نگسختہ .

۷۴۵۔ م. و. ملازمت .

مجدو معالی مصروف میداشت. در آنکه در این فن^{۷۴۶} قابل است سخنی نیست سخنی که
 هست^{۷۴۷} در مریبی است اگر او را مریبی بودی گوی تفوق از بسیاری در بودی خدایش^{۷۴۸}
 مزددهاد که^{۷۴۹} بسعی خود را بدین مرتبه رساند سیاق کلامش مصداق حال و شاهد این
 مقال است :

غزل:

خاطر از عشق تو خرسند بغم داشته‌ایم
 هیچ‌که شرح^{۷۵۱} جفای تو نکردیم رقم
 نه ز غم بود شب هجر تو بیماری ما
 شمع گریان و من از دیده ترا شک فشان
 گر غمی از تو نبود دست‌الم داشته‌ایم
 حرف سودای تو پنهان ز قلم داشته‌ایم
 چشم بر رهگذر خواب عدم داشته‌ایم
 همه شب تا بسحر ماتم هم^{۷۵۲} داشته‌ایم

چون هلاکی ز گدایان سر کوی توایم

دست حاجت بر ارباب کرم داشته‌ایم

این ابیات نیز از اشعار آبدار اوست:

بلای عشق دلا سخت جان ستان بوده است

ز عشق هر چه تو میگفته‌ای چنان بوده است

میان خون جگر بوده‌ام ز دوری تو

ز دل پیرس که او نیز در میان بوده است

حاصل از عشق بتان کردیم رنگ زرد را

غیر از این رنگی ز خوبان نیست اهل درد را

۷۴۶- م. و. ندارد. ۷۴۷- م. و. بی مریبی است. ۷۴۸- م. و. خیر. ۷۴۹- م. و. بمحض

۷۵۰- و. که. ۷۵۱- م. حرف جفا. ۷۵۲- آ. ب. غم.

حقہ لعل بتان را کہ^{۷۵۳} ز جان ساخته اند
 عقد در درد دل یا قوت نمان ساخته اند^{۷۵۴}
 ۳۱۶۔ مولانا حیرتی قزوینی: از شعرای قزوین است کم کسی را رتبه شعرا و
 هست این دو مطلع از اوست:
 مه من شام عید از گوشه ای بنمود ابرو را
 فلک چندین چراغ افروخت تا پیدا کند اورا



خوش وقت^{۷۵۵} گل که یار گذر در چمن کند
 گل را بناز چیند و در پیرهن کند
 ۳۱۷۔ مولانا هاتقی قزوینی: شاعری پاکیزه گوی بود اشعار خوب^{۷۵۶} از او
 در میان^{۷۵۷} مردم قزوین هست از جمله اینها از اوست:^{۷۵۸}

مطلع:

جز خدنگی کاو^{۷۵۹} نشان از غمزه ی یارم دهد هر که بر پہلوی من بنشیند آزارم دهد



بداغ عشق^{۷۶۰} تو خواهیم از جهان رفتن که بی رفیق بجایی نمیتوان رفتن
 ۳۱۸۔ مولانا هلالی قزوینی^{۷۶۱}: از خوش طبعان سرآمد قزوین است و
 در هجو خواجه یحیی قمی که در آن محل کلانتر آنجا بوده است^{۷۶۲} ابیات متین دارد
 از جمله این^{۷۶۳} دو مطلع از اوست:

۷۵۳۔ و. نه جان. ۷۵۴۔ و. عقده ای درد دل. ۷۵۵۔ و. ساعتی که یار. ۷۵۶۔
 و. اشعار او. ۷۵۷۔ و. در میان مردم. ۷۵۸۔ و. این مطلع از اوست. ۷۵۹۔ و.
 کو. ۷۶۰۔ و. م. هجر. ۷۶۱۔ م. نوشته است. هلال. ۷۶۲۔ و. ندارد. ۷۶۳۔
 و. این از اوست. * و. شرح حال هاتقی را برای هلالی و بالعکس نوشته است.

ریش ورویش سیه و هر دو بنا گوش سپید

چون کلاغی که جناح بیض و اسود سرودم ^{۷۶۴}



۳۱۹- عزیز طباطبائی ^{۷۶۵} از جمله طباطبائی شهر تبریز است و ابیاتش بغایت عاشقانه

ورنگین از جمله این يك بیت را بسیار خوب گفته:

شب چو از کوی تو آشفته و بی تاب بروم خود بخود در دلی گویم و در خواب بروم

۳۲۰- مولانا مکتبی شیرازی: صنعتش از تخلص معلوم و در عالم عاشقی همیشه

قرین هموم ^{۷۶۶} و غموم، اشعارش بغایت بچاشنی و غم زدا ^{۷۶۷} چنانکه از ملاحظه شمه‌ای

از آنها این معنی هویدا میگردد:

بیت:

آلوده‌ی گردی ز پی صید که کشتی غرق عرقی در دل گرم که گذشتی



شده روز بیخود آنکس که شبت شراب داده

چو ^{۷۶۸} نخفته باغبانی که بگلبن آب داده



این ابیات هم از اوست:

هر قدمی فرق ملک زاده ایست

هر ورقی چهره آزاده ایست

بر سر چوب آورد از گل برون

چشم پتان است که گردون دون

۳۲۱- رازی شوشتری: از آن شهر شاعری ^{۷۶۹} پاکیزگویی مثل او، تا غایت

۷۶۴- و.م. این بیت را ندارند. ۷۶۵- و.م. بیاغ. ۷۶۶- و. ندارد. ۷۶۷-

م. و. چنانچه. ۷۶۸- م. چون خفته. ۷۶۹- م. و. از آن شهر تا غایت شاعری بهتر از او.

پیدا نشده طبعش بهزل مایل^{۷۷۰} و راغب بود و بدین واسطه با حکام و اکابر مصاحبت
مینمود بلکه^{۷۷۱} با اکثر مردم بدین طور زندگانی میکرد، هجوهای غریب میگفت
و مردم هم او را هجوهای رکیک میکردند، طرفه تر آنکه بعضی از آنرا^{۷۷۲} یاد گرفته
در مجالس^{۷۷۳} میخواند و تعریف میکرد و طبعش در غزل خوب بود^{۷۷۴} اما اشعار او شتر
گر به واقع شده و در سایر اقسام نیز شعر میگفت اما بکاری نمی آید^{۷۷۵} این غزل و چند
بیت^{۷۷۶} از اشعار اوست:

غزل:

سوختم از غم و هیجت نظری با ما نیست
آه از این درد که مردیم و تو را پروا نیست
چند و چند این همه هنگامه بخون ریختم^{۷۷۷}
گر توجان^{۷۷۸} میطلبی حاجت این غوغا نیست
آنقدر زار بگیریم که چو یعقوب شوم
ای عزیزان چکنم یوسف من پیدا نیست
ای مصور تو بر آن صورت پر^{۷۷۹} معنی بین
صورت چین اگرت هست. ولی گویا نیست

رازی، امروز غنیمت شمر و باده بنوش

کاین چنین عیش که امروز بود فردا نیست

۷۷۰- م. و. ندارند. ۷۷۱- م. و. بلکه اکثر مردم هجوهای رکیک میکردند!
۷۷۲- و. آن. ۷۷۳- و. ندارد. ۷۷۴- و. م. ندارد. ۷۷۵- و. م. نمی آمد.
۷۷۶- م. و. ندارند. ۷۷۷- آ. ریختم. ۷۷۸- و. سر. ۷۷۹- ب. صورت
معنی. و. بآن صورت با معنی.

این ابیات را از برای پسر خود یوسف نام گفته در محلی که فوت شده بود:
 یوسفی دارم که صبح از طلعتش دم میزند
 گرمی بازار او آتش به عالم میزند
 این مطلع و دو بیت هم از اوست:

مصور ار بکشد نقش آن بت چین را
 توان بصورت او داد جان شیرین را
 نشان خون شهیدان عشق میطلبند
 حذر کن ای مه و منمای دست رنگین را

خوش آنکه شب کشی و روز آبی ام بر سر

که آه، این چه کس است؟ و که کشته است این را؟^{۷۸۰}

در شهر سینه ثمان و ثلاثین و تسعمایه در شیراز فوت شد این مطلع هم از اوست:

شبم فغان ز سپهر بلند میگذرد
 غجب شبی بمن دردمند میگذرد

۳۲۲- مولانا محیی لاری: از جمله شاگردان مولانا علامه دوانی است و در

علو^{۷۸۱} سلیقه و صفای خاطر قرینه فغانی، احیای آثار ارباب آن دیار از اوست و شرف
 و افتخار آنطایفه بدو چنانکه نتایج طبعمش مؤید این مقال و^{۷۸۲} مصداق این حال است:

غزل:

ندانمت که چنین ساخت بدگمان با من

که تند میشوی از هیچ هر زمان با من

به هر که آن مه بدخو بگفتگو آید^{۷۸۳}

بود کنایه طبعمش در آن میان با من

۷۸۰- آ. این بیت را ندارد. ۷۸۱- م. و. در عروض علو سلیقه. ۷۸۲- آ. مصدق.

۷۸۳- م. و. آمد.

برای مصلحتی دوش گفته ام سخنی
سخن نمیکند امروز بهر آن با من

☆☆☆

من کی ام از هوای دل^{۷۸۴}، خانه بیاد داده‌ای
از سر خود گذشته‌ای در پی دل فتاده‌ای
دل ز کفم ربود و رفت از پی جان دیگری
طرف^{۷۸۵} کله شکسته‌ای، بند قبا گشاده‌ای

☆☆☆

اگر چه مستی می^{۷۸۶} صد عذاب می آرد
خوشم که سوی توام بی حجاب می آرد

☆☆☆

از برای توبه هر کس که شدم^{۷۸۷} تلخ سخن
توشدی یاروی و دشمنیش ماند بمن

☆☆☆

بهر توام کشند . تو آهی نمیکنی^{۷۸۸}
ای سنگدل چه آه، نگاه می‌کنی!

۳۲۳ - باباصفایی^{۷۸۹} : از قم است شعر بسیار گفته اما آنچه بکار آید کم است

این دو مطلع از او است :

به گشت باغ تورا خوی که از جبین بچکد

^{۷۹۰} گلاب گردد و از شرم بر زمین بچکد

☆☆☆

۷۸۴-م.و.هوای تو. ۷۸۵-ب. طرفه. ۷۸۶-آ.من. ۷۸۷-آ. سخت

سخن. و. گرم سخن. ۷۸۸-و. م. بر کشتگان خویش نگاه نمیکنی. ۷۸۹-و.

باباصافی! ۷۹۰-آ. این مصرع را ندارد.

کسان که از پی تعمیر کاخ وایوانند مگر خرابی این خانه را نمیدانند
 ۳۲۴ - مولانا محوی^{۷۹۱}: اصلش از ولایت بسطام است و در اقسام سخن بغایت
 شیرین کلام و در خدمت خواجه عبدالله مر و ارید می بود این مطلع و بیت از اوست
 ❖وفی الواقع نیکو گفته ❖:

مطلع :

دلم ز روز ازل مایل ستم شده است مصاحب غم وهم صحبت الم شده است
 قد تو عمر دراز من است و پیش رقیب نشسته ای و مرا نیم عمر کم شده است^{۷۹۲}
 این مطلع هم از اوست:

نمیخواهم که دل در بند آن زلف دو تا افتد

چرا از پهلوی من دردمندی در بلا افتد
 ۳۲۵ - خواجه صوفی اردستانی^{۷۹۳}: خوش طبع و لوند و با وجود این معنی^{۷۹۴}
 بغایت دردمند بود، این مطلع از اوست:

مرشد ماست خم باده که در روی زمین
 نیست پیری به از او صاف دل و گوشه^{۷۹۵} نشین



ذره ها^{۷۹۶} در^{۱۹۷} کشش مهر بر افلاک شدند
 عاشقانند که در راه وفا خاک شدند

۲۹۱ - ب . مجنون . ۷۹۲ - آ . این بیت را ندارد . ۷۹۳ - م . خواجه
 اردستانی . ۷۹۴ - و . م . فقیر . ۷۹۵ - آ . گور نشین . ۷۹۶ - م . ذرها . ۸۹۷ - م . و .
 کز کشش .

* و . جمله میان دو ستاره را ندارد .

۳۲۶- خواجه میر سیاه : از شهر هرات است مرد بی تعین^{۷۹۸} و خوش مشرب بود، بلکه مشرب را بذهب^{۷۹۹} ترجیح میکرد و اوقات او اکثر به هزل و فسق صرف^{۸۰۰} می شده و اشعار او اکثر بدین طور است و چون همیشه طالب پسران سهل البیع بود و این متاع در ماوراءالنهر بیشتر بدست میافتاد روی بدان دیار نهاده و در آنجا فوت شد این رباعی که خالی از ظرافتی نیست از اوست :

رباعی :

آن سرو روان^{۸۰۱} که قدرنا دارد مانند الف میان جان جادارد
بالای بتان بالای جانست ولی من بنده‌ی آن کسم که بالا دارد

۳۲۷- میر شاهکی اصفهانی^{۸۰۲} : از اقوام نزدیک رییس^{۸۰۳} امیر یوسف رنانی^{۸۰۴} است در نان قریه ایست از قرای اصفهان^{۸۰۵} و در حدت فهم و متانت فضیلت کمال اسمعیل^{۸۰۵} ثانی ، این رباعی از اوست :

رباعی :

عشقی داریم و سینه سوزانی دردی داریم و دیده گریانی
عشقی و چه عشق، عشق عالم سوزی دردی و چه درد، دردی درمانی

۳۲۸- مقصود عبدل : از شعرای مشهور مشهوره مقدسه است این مطلع و بیت از اشعار اوست :

مطلع :

باز دادیم دل از دست بجایی که پرس سر تسلیم نهادیم بیایی که پرس
گفتم از یار پرسم سبب دوری چیست کرد از دور اشارت به ادایی که پرس^{۸۰۶}

۷۹۸- و. مرد فقیر و بی قید. ۷۹۹- ب. بتصریح. ۸۰۰- و. میگذشت. ۸۰۱-

آ. قدی. ۸۰۲- آ. اصفهانی ندارد. ۸۰۳- و. ندارد. ۸۰۴- م. دنانی. ب. رمانی.

۸۰۵- و. ندارد. ۸۰۶- آ. این بیت را ندارد.

* و. جمله میان دو ستاره را ندارد. * و. ب. مطلب میان دو ستاره را ندارند.

۳۲۹ - مولانا مجد حیرانی^{۸۰۷}: از اولاد شیخ صدرالدین راستی است و در شعر طبعش بلند افتاده و قصایدی که در^{۸۰۸} منقبت امیر المؤمنین^{۷۰۹} اسدالله الغالب علی بن ابوطالب گفته مشهور است و در غزل نیز دیوان ترتیب کرده و این دو مطلع در دیوان غزل او مندرج است:

مطالعیات:

شیرین سر افسانه فرهاد ندارد . شیرین تر از این قصه کسی یاد ندارد



افروخته از شمع جمالت نظر ما وز شمع وصال تو منور سحر ما
۳۳۰ - میرزا محمد امینی^{۸۱۰}: از جماعت زرگران تبریز است اما از زرگری میل بظرافت بیشتر دارد و در شعر خود را قرینه خسرو و سعدی می پندارد^{۸۱۱} و قصیده ی ردیف آفتاب شعرا را جواب گفته بود ، مطلع قصیده تزییق^{۸۱۲} واقع شده من هر چند سعی کردم مطلع را تغییر دادم *^{۸۱۳} مطلعی دیگر گوید فایده نداد . مطلع اینست:

مطلع:

ای زلف شب مثال تورا در بر آفتاب^{۸۱۴} چون سایه ای که سرو ندارد بر آفتاب
در صدد اصلاحی بی مزه بر آمد . اما چون جوانست^{۸۱۵} امید که انصافی پیدا کند
بهر حال این چند مطلع از اوست:

امروز کرده غنچه لبی گفتگوی ما . زان گفتگو شکفته گل آرزوی ما^{۸۱۶}



بی واسطه گردید زما یار پریشان گشتیم از این واسطه بسیار پریشان



۸۰۷-م. مولانا حیرانی. و. مجد حیران. ۸۰۸-و. جهت. ۸۰۹-و. امیر المؤمنین
۸۱۰-و. امین. م. امنی. ۸۱۱-و. میدانند. ۸۱۲-و. برزیف ۱۱ ۸۱۳-و.
قبول نکرد. ۸۱۴-و. چون سایه تو. ۸۱۵-و. ندارد. ۸۱۶-آ. فقط یک بیت دارد.
* و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

صبر از رخ اودردل صدپاره ندارم

جز دادن جان و غم او چاره ندارم

☆☆☆

^{۸۱۷} بیماری من چون سبب پرسش او بود می میرم از این غم که چرا بهترم امروز
 ۳۳۱- شیخ رباعی : ^{۸۱۸} مشهدی است و مرد فقیر و گوشه نشین است و از اقسام
 شعر رباعی میل دارد و بدین واسطه او را شیخ رباعی میگویند .
 این دو رباعی از نتایج طبع اوست :

رباعیات:

شمعی است رخت برنگ آتش گل ریز بر طرف رخت دو زلف عنبر آمیز
 از روی لطافت آتش حسن تو را آمد شد آن دو زلف میسازد تیز

دیگر ^{۸۱۹}

آشفته چو زلف عنبر افشان توایم افتاده چو کاکل پریشان توایم
 گفتی که مرا بدردمندان نظریست ما نیز یکی ز دردمندان توایم
 ۳۳۲- مولانا ادایی ^{۸۲۰} : از شعرای مشهور اصفهان است شعر بسیار گفته اما قافیه
 غلط در شعر او بسیار است این چند بیت از جمله ^{۸۲۱} اشعار اوست:

مطلعیات:

کشیده‌ای زمین تیغ آبدار به کینم مرا ز تیغ مترسان که من هلاک همینم

☆☆☆

بیوفا بودی و جفا کردی هر چه میخواستی بما کردی
 مست بودی و من نمیگویم که چه ها گفتی و چه ها کردی

☆☆☆

۸۱۷- و. ۴۰۹- این بیت را ندارند. ۸۱۸- ب. شرح حال این شاعر را ندارد. ۸۱۹-

و. ندارد. ۸۲۰- ب. شرح حال ادایی را ندارد. ۸۲۱- و. ندارد.

در خواب شدم لعل توام پیش نظر بود

بیدار شدم دیده پراز خون جگر بود

☆☆☆

هدهدی کاز ستم دهر بفریاد بود

تیشه بر سر زده مرغ دل فرهاد بود

۳۳۳- بیاضی استر آبادی^{۸۲۲}: مولداوا استر آباد است و اکثر شعرهای^{۸۲۳} او هجوهای

رکیک^{۸۲۴} است که آوردن آن لایق سیاق این مختصر نیست^{۸۲۵} اما در آن باب داد سخن

داده در اواخر عمر بکاشان رفت و در آنجا فوت شد از اشعار او هجوی که در هجو

خواججه^{۸۲۶} مظفر بتکچی گفته بود و لفظ رکیک نداشت این قطعه نوشته شد:

شب یلدای وعدهات^{۸۲۷} را چرخ چه شود گرم صبح دهد

یا مرا بر امید وعدهی تو صبر ایوب و عمر نوح دهد

یا تو را اندرین کرم کردن مرگ یا توبه نوح دهد

۳۳۴- آگهی یزدی^{۸۲۸}: به کسب خیاطی اوقات میگذرانید و در شعر طبعش بچاشنی

بود چنانکه از این مطلع و بیت معلوم میتوان کرد:

منم بروی تو حیران و آن کسان که نباشند

غریب بی بصرانند بهتر آن که نباشند

مکن ملامت اهل نظر در آینه بنگر

به بین که عاشق روی تو میتوان که نباشند

۳۳۵- مولانا حسینی: ^{۸۲۹} از شعرای کاشان بود و بسیار خوش صحبت، اما^{۸۳۰}

بهر کس که صحبت میداشت طمعی میکرد و آخر هجو او میگفت اشعار خوب از او در میان

هست، در شهر سینه احدی و اربعین و تسعمایه در کاشان فوت شد این چند مطلع

از اوست:

۸۲۲- ب. شرح حال بیاضی را ندارد. ۸۲۳- و. اشعار. ۸۲۴- و. رکیک بوده است.

۸۲۵- و. م. کتاب. ۸۲۶- م. و. ندارند. ۸۲۷- م. و. بخششت. ۸۲۸- ب. شرح حال

آگهی یزدی را ندارد. ۸۲۹- ب. شرح حال مولانا حسینی را ندارد. آ. حسین. و. حسینی.

۸۳۰- و. باهر. ۷۳۱- و. حیران ماه عالم. م. حیران روی.

نہانی شب چہسان درکوی آن سیمین بدن باشم
کہ آہ آتشین روشن کند جایی کہ من باشم

☆☆☆

ایدل از اندیشہ زلف بتان حال تو چیست
من پریشانم نمیدانم کہ احوال تو چیست

☆☆☆

شدہ مہ برفلک حیران زروی^{۸۳۱} عالم آرایش
عجب جای بلندی یافتہ بہر تماشایش

☆☆☆

حیف است کہ^{۸۳۲} کہ ارباب وفاران شناسی
با داغ تو باشیم و تو ما را شناسی
این رباعی ہم از اوست:

رباعی:

آن شوخ کشیدہ تیغ کین میگردد
برجان من این عتاب مروزی نیست
وز عاشق خویش خشمگین میگردد
دیر است کہ عمر من چنین میگردد
۳۳۶- مولانا فیضی^{۸۳۳}: برادر حافظ بابا جان بودہ و حافظ کلام اللہ خطر ا خوب

مینوشت و جوانی بفہم بود و در شعر طبع خوب داشت این رباعی و مطلع از اوست:

رباعی:

از پیش من آن زہرہ جبین میگردد
عمرم ہمہ بگذشت و ندیدم رویش
آشوب دل و آفت دین میگردد
افسوس ز عمری کہ چنین میگردد

☆☆☆

۸۳۱- و. حیران ماہ عالم. م. حیران روی. ۸۳۲- م. حیف از تو کہ . ۸۳۳- م. و. ب. شرح
حال فیضی را ندارند .

مویبی شدہام بی خط مشکین رقم او
 ۳۳۷ - مولانا انوار ہمدانی^{۸۳۴}: از مردم ہمدان است و خالی از مولوی تی نیست
 اما در میان شعرا بہ کعبوت مشہور است و در این باب این قطعہ حیرتی راست:
 قطعہ:

کعب انوار بہر خانہ کہ پرتوانداخت
 کعب انوار کسان خرد شمارند ولی
 در آن خانہ و دیوار زہم می ریزد
 کوبہ را پرتو انوار زہم می ریزد
 اما بسیار خوش صحبت و شیرین گفتار است و در شعر ہم بد نیست این دو مطلع
 از اوست:

حاجی و طوف حرم ما و سر کوی دوست
 کعبہ کجا ما کجا کعبہ ما کوی اوست



ز من آن شوخ بد خو می گریزد
 ۳۳۸ - مولانا حیاتی: پدرش بہ نیابت قبضات قیام مینمود اما او در آن کار دخل
 نکرد^{۸۳۵} و خوشنویس و منشی شد این مطلع از اوست:
 شدہ چاک از غمت ای سیمتن پیراھن جانم
 نمیدارد هنوز اندوہ تودست از گریبانم

۳۳۹ - گلشنی کاشانی^{۸۳۶} در اوایل بہ مشک فروشی اشتغال مینمود، شوق سخن
 اوراعنان گرفته بجانب غزالان مشکبوی عنبر موی^{۸۳۷} کشید، باردوی ہمایون تردد
 داشت مردی مصاحب عاشق پیشہ است عزم طواف عتبات عالیات نمودہ بشرف زیارت
 مشرف شد و از آنجا سفر کردہ بہ شوشتر افتاد، در آنجا جوانی دیدہ دل از دست داد
 الحال آنجا بسر می برد و خط نستعلیق بمزہ می نویسد و بر سر سخن است. این^{۸۳۸} چند مطلع
 از اوست:

۸۳۴- ب. شرح حال انوار را ندارد. ۸۳۵- و. نمینمود. ۸۳۶- آ. شرح حال
 گلشنی را ندارد. ۸۳۷- و. عنبر بوی. ۸۳۸- م. این ابیات.

بلبل بیاغ گر سخنی ز آن دهن برد

از شرم غنچه سر به ته پیرهن برد

☆☆☆

شمع سان یک‌شب اگر سر در سرای من کنی

گریه‌ی بسیار چون شمع از برای من کنی

☆☆☆

شب هجران نباشد غیر شمع یار دلسوزی

بروزم هم نفس آه است، آه از این چنین روزی

☆☆☆

در سرایم گرشبی آن ماه تابان سرزند

همچو شمع شعله شوق از گریبان سرزند

☆☆☆

پری رخسار من چون در میان مردمان گردد

چومن پیدا شوم، از پیش چشم من نهان گردد

☆☆☆

میشوم پنهان مه من، هر کجا پیدا شوی

زانکه می‌ترسم ز رسوایی من رسوا شوی

☆☆☆

به^{۸۳۹} محنت خانه‌ام چون آمدی جانان میان واکن

دمی آرام جانم شو میان جان من جاکن

☆☆☆

تا بیزم غیر روی آتشین افروختی
آتشی افروختی مارا ز غیرت سوختی

☆☆☆

خار خار دیدن آن گلعدارم میکشد
گل نمی آید بدست این خار خارم می کشد^{۸۴۰}

غزل:

گل گل شده از داغ جفایت^{۸۴۱} تن من بین
گر، از دل صد پاره‌ی من نیستی آگه
عمری است که آن ماه بدل ساخته منزل
گفتم که چه بو داشته پیراهن یوسف
در خیل بتان دوست بغیر از تو ندارم
من بلبل گلزار غم گلشن من بین
صد قطره خون ریخته در دامن من بین
روشن اگر ت نیست دل روشن من بین
آن سرو^{۸۴۲} چنین گفت که پیراهن من بین
دشمن شده غیر تو بمن دشمن من بین

بنمود رخ و جان ز سر شوق سپردم

ای گلشنی از شوق رخس مردن من بین

غزل دیگر:

چه می سازی ز بزم خویشتن محروم عاشق را
چه همدم میکنی با خود رقیبان^{۸۴۳} منافق را

مکن روشندان را بارقیب تیره دل نسبت

ندارد صبح کاذب روشنی صبح صادق را

چو دادی دل بدلداری مشو از بیدلان غافل

چو عاشق گشته‌ای باید که دانی قدر عاشق را

نمی دیدیم غیر از مهربانی پیش از این از تو

نمی بینیم اکنون مهربانیهای سابق را

۸۴۰- و این مطلع را ندارد. ۸۴۱- و وفایت !! ۸۴۲- و روان . ۸۴۳- و .

رفیقان !!

دل و جان گلشنی صرف سگان یار می‌خواهد

بجان و دل هوا خواه است یاران موافق را

رباعی:

ای شوخ بلا آفت جانی شده‌ای از بهر من پیر جوانی شده‌ای

می‌خواست دلم سرورروانی زین باغ نو خاسته‌ای سرورروانی شده‌ای

۳۴۰- مولانا ادهم کاشانی: از جمله شعرای مشهور آنجا است و در جمیع اقسام

شعر می‌گوید اما غزل او بهتر از شعرهای دیگرش است. این مطلع و بیت از اوست:

دی گذشت از نظرم چشم سیاه عجبی کرد سوی من دلخسته نگاه عجبی

^{۸۴۴} می‌شد آن شاه بتان لشکر دلها از پی پادشاه عجبی بود و سپاه عجبی

۳۴۱- قایلی سبزواری: در اصل از سبزوار است و اکنون در شهر قزوین^{۸۴۵}

ساکن گشته در نهایت فقر و انکسار روزگار می‌گذراند این مطلع از اوست:

یاری مهر و منم عاشق زار عجبی حال زار عجبی دارم و یار عجبی

می‌گفتند این بیت از اوست:

از قدخم شده و چهره‌ی زردم او را میکند حلقه زر گوش گذار عجبی

اما خود انصاف می‌دهد که این از من نیست، این مطلع نیز از اوست:

دوای درد دل ریش از کجا طلبم^{۸۴۶} کجا روم ز که این درد رادوا طلبم

۲۴۲- ذهنی نقاش: از جمله لوندان^{۸۴۷} و خوش طبعان یزدان است و سر حلقه‌ارباب

سوز و درد، ذهنی صافی و سلیقه‌ای وافی داشت چنانکه از این مطلع می‌توان دانست:

بعد از وفات هر قلم استخوان ما^{۸۴۸} سر بسته نامه ایست ز درد نهان ما^{۸۴۹}

۳۴۳- فضولی بغدادی^{۸۵۰}: از دارالسلام بغداد است و از آن شهر شاعری بهتر

۸۴۴- و. می‌گفتند این بیت از اوست، این جمله متعلق به شرح حال قایلی است. ۸۴۵-

و. قزوین است. ۸۴۶- و. دل خویش از خدا. ۸۴۷- و. ندارد. ۸۴۸- ۸۴۹- و. من.

۸۵۰- و. ندارد.

از او پیدا نشده بهر دوزبان ، یعنی فارسی و ترکی شعر^{۸۵۱} میگوید. و اکثر شعر او منقبت
 ائمه دین صلوات^{۸۵۲} الله علیهم اجمعین است این مطلع قصیده از اشعار^{۸۵۳} اوست:
 بر آنم که از دلبران بر کنم دل
 نه سهل است یارب چنین کار مشکل^{۸۵۴}
 این مطلع ترکی هم از اوست:
 ای مصور یار تمثالینه صورت بیر مدون^{۸۵۵}

زلف و یوز چکشک ولی تاب و طراوت بیر مدون^{۸۵۶}

۳۴۴ - مولانا عبداللہ شہابی : در اصل از مالیک سادات سیفیہ^{۸۵۷} قزوین
 است اما چون فطرتش بغایت قابل افتاده بود بانندک^{۸۵۸} جدوجہدی^{۸۵۹} در فنون فضایل
 مثل خط و انشاء و شعر و معما^{۸۶۰} ترقی تمام نموده در خوش طبعی مشہور و معروف گشت
 این مطلع از اوست :

^{۸۶۱} شراب عشق عجب شورشی بجان آورد کہ ہر چہ درد دل من بود بر زبان آورد

۳۴۵ - شیخ شہاب الدین علی : از شیخ زادہ ہای ری است و از فضایل بہرہی تمام

دارد و در شعر و معما قصاید و غزل خوب بسیار دارد این مطلع زادہی طبع اوست :

^{۸۶۲} از بسکہ رفتہ ام بردلدار خویشتن شرمندہ ام ز رفتن بسیار خویشتن

۴۴۶ - شریف محمد^{۸۶۳} : برادزادہی مولانا امیددی است و تخلص او ہجری ، این

دو مطلع از اوست:

۸۵۱ - و ترکی و عربی! م. سخن میگوید . ۸۵۲ - و رضی اللہ عنہم . ۸۵۳ - و ندارد .

۸۵۴ - و م . نہ سهل است کار چنین رب سهل . ۸۴۵ - ۸۵۶ - م . بیرمدنگ . و . برمدنگ .

۸۵۷ - و م . ندارد . ب . سینہ . ۸۵۸ - آ . جہتی . م . جدوجہداز . ۸۵۹ - و از .

۸۶۰ - و . شعر تمامی نموده . ۸۶۱ - م . و :

کہ ہر چہ درد دل من بود بر زبان من آورد!

عجب شورشی بجان من آورد

مگر کہ دلبر من روی در چمن آورد!

ب: شراب عشق عجب شورشی بمن آورد

۸۶۲ - ب . مطلع شریف محمد را آورده . م . مطلعی از شریف محمد را آورده است و این

مطلع را ندارد . ۸۶۳ - ب . شرح حال شریف را ندارد .

بی خبر از سرم آن سرور روان میگذرد من بجان کندم و عمر روان میگذرد



بامن سخت هیچکے ای تنگ^{۱۶۴} دهن نیست گویا، دهن تنگ تو را جای سخن نیست

۳۴۷- کوکبی : از شعرای **ماوراءالنهر** است و در علم ادوار از او چیزها در میان هست ، در اوایل در خدمت یکی از سلاطین ازبک می بود آخر در خراسان کشته شد این مطلع از اوست :

گله در پیش صبا زان گل رعنا کردم بود در دل گرهی غنچه صفت واکردم



مه من مهربان بودی چه بودی مرا آرام جان بودی چه بودی

۳۴۸- **مولانا یار علی تهرانی** : در اوایل حال به شیراز رفته مدتها در آنجا با کتساب فضایل مشغول بود، چون بعضی اوقات خود را در آنجا صرف استفاده ی طب نموده بود بنا بر این طبیب مقرر شده اکنون صفحات ابدان مردم را مشق خود ساخته ، این مطلع از اوست :

مطلع :

ای دل روش عشق ز پروانه پیاموز جان دادن از آن عاشق دیوانه پیاموز

۳۴۹- **مولانا کاسب** : از جمله خوش طبعان و نادر گوینان یزد است و اکثر اشعارش در غایت سوز و درد ، این دو مطلع از آن جمله است :

ای گل که چنین در بغلت تنگ گرفته است؟^{۱۶۵}

کاز خون دلش پیر هنت رنگ گرفته است



چو مه چارده از گوشه بامش دیدم نگران بود بجایی و تمامش دیدم

۱۶۴- ب. آ. دهان . ۱۶۵- و. گرفته .

۴۵۰۔ **خواجہ فانی تبریزی** : ازمحتشمان شهر تبریز^{۸۶۶} است و پیوسته با جوانان ساده معاشرت می نمود گویند کثرت اموال او تا بحدی بود که یک نوبت هزار تومان به یکجا به رئیس میر یوسف اصفهانی بقرض داده بود در آن ولا رئیس مذکور نقدجان بقابض ارواح سپرد و فانی از شنیدن این سخن حیات باقی را وداع گفت^{۸۶۷} این مطلع از اوست :

مطلع:

شب ای همدم که پیش آن پری افسانه میگفتی
چه می شدگر باو حال^{۸۶۸} من دیوانه میگفتی
که را می خواستی کاز مهربانی باز بفریبی
که گه از سوزش شمع و گه از پروانه میگفتی
۳۵۱۔ **مولانا پناهی** :^{۸۶۹} از دراب جرد است و از جمله اغنیای آنجاست آخر
بواسطه شومی حال^{۸۷۰} ریاضت بسیار کشیده پانمال حوادث شد از آن ولایت شاعری
بہتر از او پیدا نشده ، این مطلع از اوست :

مطلع:

یارب بسوز^{۸۷۱} سینه رندان که آہ ما
جایی رسان که پاک بسوزد گناه ما
۳۵۲۔ **مولانا مراد** : از مردم قزوین است بسیار متعرض و بیباک بود و بگفتن
هجوم بادت می نمود که آوردن آن^{۸۷۲} لایق سیاق این اوراق نیست . این بیت از
اشعار اوست :

۸۶۶۔ و. مذکور است . ۸۶۷۔ آ. نمود . ۸۶۸۔ م . دل دیوانه . ۸۶۹۔
و. شرح حال مولانا رضایی را برای پناهی نوشته است . ۸۷۰۔ م . و. شومی مال .
۸۷۱۔ و. سینه پاکان . ۷۷۲۔ و. ندارد .

زبان من مکشاوز من بترس که من

زبان بهر که گشودم دگر نه بست کمر

۳۵۳- مولانا رضایی: از مردم داراب جرد است و مردی خوش طبیعت ، دیوان

غزل بهمرسائیده این مطلع از او است :

مطلع :

دل پیش یار از همه کس^{۸۷۳} پیش میرود

هر کس بقدر همت خود پیش میرود

مطلع ثانی از صحیفہ پنجم

در ذکر سایر اشعار

۳۵۴- شریف محمد صبری : ^۱ از جمله خوش طبعان تهران است و در پی تحصیل ^۲ علوم . امید که موفق باشد ، در شعر طبعش خوبست و تخلص او صبری است این مطلع از اوست :

مطلع :

ماه من تا علم حسن بر افراخته‌ای

خوبرویان همه را خاک نشین ساخته‌ای

۳۵۵- سیمایی : ^۳ از مردم مشهد است ☆ و در تقلید ، تقلید تیتال میکند

اما بدو نمیرسید ☆ تیتال مسخره‌ی مقرر و مقلد بی نظیر خراسان بود . در تزریق گویی چنان ماهر ^۴ و استاد بوده که ^۵ چند بیت بلکه هزار بیت در یک ساعت میگوید ، ☆ میگوید که این مطلع را خود گفته‌ام اما من باور نمیدارم ☆

۱- م . و . ندارند . ۲- و . م . تحصیل است . ۳- م . سیمایی . ۴- و . چنان

بخود مقرر گردیده . ۵- و . که صد بیت در یک ساعت بگوید میگوید (۱)

* و . جمله‌های میان دو ستاره را ندارد .

دل بصدپاره مرا ازغم گل پیرهن است

گریه تلخ من ازخنده شیرین دهن است

۳۵۶۔ انصاری قمی : از شعرای زمان سلطان یعقوب بود . شعرش روان و

عام^۶ پسند است . این مطلع از اوست :

مطلع :

گفتی بداغ هجر بسوزانمت جگر

صد داغ بردل است مرا این یکی دگر

۳۵۷۔ مولانا خردی^۷ : از دارالمؤمنین قم است مرد بی تعین^۸ و بی تکلف

است اما در شعر خصوصاً غزل ، معانی خاص عاشقانه بسیار دارد . این مطلع از

اوست :

مطلع :

عاشق و بد نام اگر گشتم ، دلم باری خوشست

عاشقی بدنامی^۹ آرد لیک بس کاری خوشست

۳۵۸۔ مولانا قدیمی نقاش : اصلش از گیلان است مصور خوبست و در شاعری

خود را کمتر از دیگران نمیداند ، این دو بیت از اوست :

دیده ام رویی و عاشق شده جای عجیبی

رخ نمودست مرا باز بلای عجیبی

چاره در عشق تو جان دادم از درد و غم است

طرفه دردی است دلم را و دوای عجیبی^{۱۱}

۳۵۹۔ مولانا مشفق بغدادی : در خدمت مولانا لسانی می بود بلکه مولانا را

۶۔ و عام چسبان بود . ۷۔ و . حرزی . م . جزوی ! ۸۔ و . ندارد . ۹۔ م .

ب . عاشقی بدنامی دارد ولی کاری خوش است . ۱۰۔ و . این مطلع از اوست . ۱۱۔ و .

این بیت را ندارد .

بجای فرزند بود . بخدمت اصحاب^{۱۲} شعر بسیار رسیده و در قواعد^{۱۳} شعر و قوفی دارد و اوقات بتقوی و طهارت میگذراند و در جواب^{۱۴} غزل شیخ کمال خجندی که مطلعش اینست^{۱۵} :

سرودیوانه شده است^{۱۶} از هوس بالایش

میروند آب که زنجیر نهد در پایش

^{۱۷} این غزل را بسیار خوب گفته :

گر کند در نظرم جلوه قد رعنائش

سر نهد مردمک دیده‌ی من^{۱۸} در پایش

سرو پیش قد او لاف زد از رعنائی

باد آمد بچمن تا به کند از جایش

^{۱۹} سنبل آشفته شده در چمن از طره‌ی او

آتش افتاده بگل از رخ^{۲۰} حسن آرایش

دل دیوانه که آشفته آن زلف دو تاست

پا برون کی نهد از سلسله سودایش

بہتر از عمر گرانمایه^{۲۱} عزیزش دارم

هر بلایی که بمن میرسد از بالایش

شاخ گل ساعد پرداغ تورا دید که باز

گل گل افروخته سر تا بقدم اعضایش

۱۲- م . و . ارباب . ۱۳- و . ندارد . ۱۴- م . و . ندارند . ۱۵- و . جواب

مطلع کمال خجندی که . ۱۶- م . و . سرودیوانه شده در . ۱۷- م . و . گفته که این

غزل از اوست . ۱۸- م . و . بر . ۱۹- ب . سنبل . ۲۰- و . م . بزم آرایش .

۲۱- م . و . بہتر از عمر عزیز است عزیزش دارم .

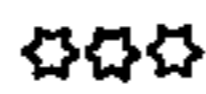
مشفق دل بکسی^{۲۲} داده‌ای امروز که او^{۲۳}

بکشد زارت و از کس نبود پروایش

این دو مطلع از اوست^{۲۴} بدو واقع نشده :

اگر از بزم می‌خوی کرده آن بی باک برخیزد

بهرجا رونهد لب تشنه‌ای از خاک برخیزد



از آن ساعت که بر عارض فکندی زلف پرچین را

چو زلف خود پریشان ساختی صورتگر چین را

۳۶۰- مولانا جانبی^{۲۵} : تبریزی است و به بگل کاری اوقات میگذراند این

از اوست :

شمع را روشن من امشب ز آتش دل کرده‌ام

تا بیزم آن پری يك لحظه منزل کرده‌ام

۳۶۱- غزالی : ابریشم فروشی میکند ظرفا او را میمون الشعرا گفته‌اند از

اینکه^{۲۶} روی بدی دارد هر چند جهد^{۲۷} کرد که از این درگذرند صورت نه بست این

مطلع از اوست :

طفل اشك از یقرا ری میکند میل کنار

در کنارم تا نمی آید نمی گیرد قرار

۳۶۲- طفیلی : اصلش از مملوکان^{۲۸} جهان شاه پادشاه است اوقات به دستار

^{۲۹} بندی میگذرانید این مطلع از اوست :

بر چوب کرده گل سرخونین بلبل است

در باغ^{۳۰} ناشکفته نه آن غنچه گل است

۲۲- و. داده‌ام . ۲۳- و. که باز . ۲۴- و. ندارد . ۲۵- ب . جانی .

۲۶- م . و از این روی بدی . ۲۷- م . هر چند کرد که از . م . هر چند جهد کردم .

۲۸- و . م . مملوکان . ۲۹- و . م . به بنایی . ۳۰- و . نو .

۳۶۳۔ مولانا قوسی : تبریزی^{۳۱} است و تخلصش از کسب او خبر میدهد ، چون عامی^{۳۲} است گاهی در قافیه غلط میکند این مطلع از اوست :

مطلع:

چنین کاز بهر قلم تیغ کین آن تند خوبسته^{۳۳}

سرم را زود خواهی دید بر فترک او بسته

۳۶۴۔ نوری تبریزی : در تابستان سقایی میکند و در زمستان عسل فروشی اشعار بسیار یاد دارد و مردم شهر بواسطه این با او خوش دارند . این مطلع^{۳۴} از اوست :
چه باشد غنچه های^{۳۵} لاله هر سو نو بهاران را

دل پر خون ز خاک افتاده بیرون خاکساران را

۳۶۵۔ نامی تبریزی : برادر قوسی مذکور است ، قصیده بسیار گفته ، هیچکس را در شعر قبول ندارد ، بهمه حال این مطلع از اوست :

مطلع:

ای خوش آن ساقی که مارا جام بیهوشی دهد

تا^{۳۶} زمستی یکزمان ما را فراموشی دهد

۳۶۶۔ مولانا عاشقی : از^{۳۷} ارنه است که قریه ای از قرای خراسان و سیستان

ت شاعری پاکیره گوست و در علم^{۳۸} ادوار نقش ها می بندد و صوت های خوب دارد اسه و پیاده بشرف^{۳۹} زیارت بیت الله الحرام زاده الله تعالی شرفاً و روضه سید اصطفی صلی الله علیه و آله مشرف شده بسیار فقیر و کم سخن واقع شده ، دیوان غزل^{۴۰} تمام کرده و قصاید خوب هم دارد این غزل و ابیات از اوست :

۳۱۔ و.م. تخلص او از کسبش . ۳۲۔ و. چون عام است . ۳۳۔ م. و. بیت نوری را اینجا آورده است . و بیت نوری را برای قوسی ثبت کرده اند . ۳۴۔ و. این بیت . ۳۵۔ م. و. غنچه های ! ۳۶۔ م. و. تازغم ها يك نفس مارا . ۳۷۔ م. و. از ولایت خراسان است . ۳۸۔ م. و. ندارند . ۳۹۔ م. و. ندارند . ۴۰۔ و. غزلی .

غزل:

نکنی گوش بفریاد اسیران فریاد
 ندهی داد مرا چون کنم ازدست تو داد
 منکہ افتادہ ام از پا برہت دستم گیر
 دست اوگیر کہ در راہ تو از پا افتاد
 میرم از رشک کہ بوسند رقیبان دستت
 داد ازدست تو و زدست رقیبان فریاد
 نیست کس در غم ہجرت^{۴۱} بگرفتاری من
 کس چو من در غم عشق تو گرفتار مباد
عاشقی سوخت دلم آہ چہ سازم چہ کنم ؟
 چہ کنم آہ چہ سازم کہ دلم رفت بیاد
 در غربت و عاشقی این غزل گفته و در **پنجگاہ** نقشی بستہ فی الواقع کہ خوب
 واقع شدہ .

غزل:

بہ غربتم سروکاری است با بلای غریبی
 مرا بلای غریبی فتادہ جای غریبی
 مقیم کوی تو گشتم ہوای کعبہ ندارم
 کہ ہست کعبہ کوی تورا ہوای غریبی
 چہ دلبری کہ بیک عشوہ میبری دل و دین را^{۴۲}
^{۴۳} غریب عشوہ گری شوخ و دلربای غریبی
 ستمگری است جفا پیشہ ، فتنہ ایست جفا جو
 من از بلای چنین می کشم جفای غریبی

۴۱- و.م.عشقت. ۴۲- و. دل مارا. ۴۳- و. این مصرع را ندارد .

بلاست درد و غم عاشقی علاج ندارد
 ز عاشقی است مرا درد بی دوائی غریبی
 و در جواب غزل مولانا جامی^{۴۴} کہ گفته است:

مطلع:

از خار خار عشق تو، در سینه دارم^{۴۵} خارها
 هر دم شکفته بر رخ زان خارها گلزارها
 این بیت در غزلی کہ جواب گفته طوری واقع شده:

بیت

گفتی بباغ آرم گذر بشنید سرو این رامگر
 کاز شوق دیدار تو سر بر کرده از دیوارها
 این رباعی هم^{۴۶} از آن سوخته عشق مہوشان است:

رباعی:

افسوس کہ از سوز نہان نتوان گفت ،
 يك شمه از آن بصد زبان نتوان گفت
 دردی کہ نتوان گفت کہ گوید ز آن درد
 فریاد ز دردی^{۴۷} کہ از آن نتوان گفت

۳۶۷۔ مولانا درویش : از تربت خراسان است تخلص باطوارش مناسب در
 طلب علم اندکی سعی کرده و گاهی^{۴۸} مثل این ابیات در سلك نظم می آورد :

مطلع:

تا از رخ چوماہ گشودی^{۴۹} نقاب را تابی نما ندیش رخت آفتاب را
 ۳۶۸۔ مولانا فتوحی :^{۵۰} اصفہانی است و در صحافی اندک وقوفی دارد اما
 بسیار لایابالی و ہرزہ گرد است^{۵۱} این مطلع از اوست :

۴۴۔ و . مولانا جامی کہ مطلع . ۴۵۔ و . دادم . ۴۶۔ و . این رباعی ہم از
 اوست . ۴۷۔ فریاد از آن درد کازان . ۴۸۔ آ . و گاهی مثل می گوید . ۴۹۔ آ .
 نمودی . ۵۰۔ و . م . فنونی . ۵۱۔ م . و . ہرزہ گوست .

همیشه یاربما در مقام کین باشد طریق یاری و رسم وفانہ این^{۵۲} باشد

۳۶۹۔ مولانا صبری: قاضی زادہی زواری^{۵۳} عراق است و خود نیز مدتی بآن امر خطیر اقدام مینمود ، اما در این ولا ترک آن کرده خود را در زمرہی شعرا داخل ساخته است و در طلب علم زحمتی کشیدہ ومی کشد و در شعر طبعش خالی از انگیزی نیست این چند بیت از اشعار آن شریعت^{۵۴} وقار است :

مطلع :

خوش آنکہ بر سر کویت گذر توانم کرد
در آن گذر^{۵۵} بجمالت نظر توانم کرد
خیال وصل تو خوبست اگر توانم دید
کہ روز حشر سر از خاک بر توانم کرد

☆☆☆

حاصلم در ددل است از دل بی حاصل خویش
با کہ گویم من دل سوخته در ددل خویش

۳۷۰۔ مولانا دیمی^{۵۶} : از شعرای غیر مشہور اصفہان است مرد بی تعین و چپانی^{۵۷} طور است این مطلع از اوست .

مطلع :

گیرم کہ دل ز عشق بتان خون کند کسی
طالع اگر مدد نکند چون کند کسی

۲۷۱۔ مولانا وداعی^{۵۸} : از ولایت خراسان است این مطلع از اوست :

۵۲۔ م. و. ہمین . ۵۳۔ م. و. قاضی زادہی عراق است . ۵۴۔ م. و. ندارند .
۵۵۔ ب. بہ کمال . ۵۶۔ م. و. دایمی . ۵۷۔ م . حیابی . ۵۸۔ آ. داعی .

تا زلف دوتای توبلای دل ما شد
 ۳۷۲۔ **طاهری رازی**^{۵۹} : پسر مولا ناامیدی است این مطلع از اوست:
 آنکه رفت از سر کوی تو با زار منم وانکه برد از تو بدل حسرت بسیار منم
 ۳۷۳۔ **معانی یزدی** : در شاعری خود را کم از شعرای نامی نمیداند اما در
 شعرا و بموجب^{۶۰} المعنی فی بطن شاعر بحسب ظاهر معانی کم میتوان یافت ☆ هر چند
 تخلصش معانی است ☆
 هر چند تخلصش معانی است خالی ز معانی است شعرش



این مطلع از اوست:

مطلع :

عاقبت دل کشته عشق بتان خواهد شدن

آنچه به بود است آخر آنچنان خواهد شدن

۳۷۴۔ **وفایی سبزواری** : بکسب والا بافی مشغول است که آنهم شعر^{۶۱} بافی

است و بقدر از تواریخ نیز و قوفی دارد این مطلع از اوست :

شد کاسه چشمم ز نعت بحر پر آبی

سرگشته در او دیده‌ی من همچو حبابی

۳۷۵۔ **جنایی استرآبادی** : مردی یتیم و عاشق پیشه، **استرآبادیست** و شب گرد

روزی رقیبی باو رسیده بیکدیگر^{۶۲} افتادند و به تیغ تیز با یکدیگر ☆ بنیاد جنک

کردند و بزخم تیغ بیدریغ هر دو از پای درآمدند ☆ و مضمون این بیت به فعل آوردند :

مطلع :

بکشید تیغ تیز و بکشید یکدیگر را ز سر تمام عالم بیرید درد سر را

۵۹۔ و. طابری. ۶۰۔ و. ندارد. ۶۱۔ م. و. ندارند. ۶۲۔ م. و. با یکدیگر عربده کردند.

* م. و. جمله میان دو ستاره را ندارند.

بهمه حال این مطلع از اوست :

نه محرمی که بگوید بیار حال مرا
نه همدمی که ز خاطر برد ملال مرا
۳۷۶- فردی تبریزی : اول بکسب علاقه بندی مشغول بود و از معما و دیگر
فنون و شعر خالی نبود آخر جذبه‌ای باو رسیده ترك علاقه^{۶۳} بندی کرد و علایق دنیا را
نیز هم چنین ، سر و پا برهنه میگردد^{۶۴} این مطلع از اوست ❖ و مناسبتی بحال
خودش دارد ❖:

مطلع :

سوادخط تو دیوانه‌ام بدینسان کرد
سیه بهار ، دماغ مرا پریشان کرد
۳۷۷- عشقی تبریزی : معمایی و کتابه^{۶۵} نویسن خوب است و گاهی شعر هم
میگوید این مطلع از اوست:

چون بگذرد بخاک من زار دلبرم
گر سر ز خاک بر نکتم خاک^{۶۶} بر سرم
۳۷۸- صبحی شیرازی : به کمر بافی اوقات میگذراند، این مطلع از اوست:
عاشق سرگرم او خشتی که زیر سر نهاد
سوخت چندانی که آخر سر بخاکستر نهاد
۳۷۹- حاصلی تبریزی : از ابریشم فروشی اوقات میگذراند و گاهی شعر نیز
میگوید این مطلع از اوست:

مطلع :

جز خیال دهننت هیچ نیاید بنظر
دهن تنک تو ایشوخ خیالست مگر
۳۸۰- عزیزی قزوینی^{۶۷} : بکسب پوستین دوزی در تبریز اوقات میگذراند این
دو مطلع از اوست :

غریب مردم و از من نکرد یاد کسی
به بیکسی و غریبی من مباد کسی

۶۳- و ندارد. ۶۴- و می‌گشت. ۶۵- و. کتبه ۶۶- و. ای خاک بر سرم.
۶۷- و. شرح حال گلشنی شبستری را برای عزیزی قزوینی نوشته و بالعکس.
* و م. جمله میان دو ستاره را ندارند.

میروم تا روبراه آن گل رعنا نهم هر کجا او پانهد من سربجای پانهم
 ۳۸۱- گلشنی شبستری : در تبریز بوکالت و نیابت قضاات مشغول^{۶۸} بود و
 گاهی شعری از او سر میزد و این مطلع از اوست :

مطلع:

فزون زعرش برین است قدرخانه تو بر آسمان زده صد^{۶۹} طعنه آستانه تو

۳۸۲- فصیحی تبریزی : در شهر مذکور به تکمه بندی اوقات میگذراند^{۷۰}

این مطلع از اوست :

مطلع:

ای دلم باغم عشق تو زهر غم فارغ منم و عالم غم وز غم^{۷۱} عالم فارغ

۳۸۳- صافی شیرازی^{۷۲} : شاعر و طالب علم^{۷۳} و لوند^{۷۴} مشرب بود . این مطلع

از اوست :

مطلع:

از جهان تنک آمدم پهلوی مجنونم برید

خانه تاریک است و من بیمار، بیرونم برید

۳۸۴- خرامی تبریزی : به صباحت و ملاحظت شهره ی شهر است و به حسن^{۷۵}

خرامش رفتار و شیرینی گفتار آشوب دهر، حافظ کلام الله^{۷۶} نیز هست این مطلع از اوست :

مطلع:

۶۸- م. و مشغول است، ۶۹- و. این بیت را برای عزیز قزوینی نوشته . و . طعن .

۷۰- و. م. میگذرانید . ۷۱- و. م. وز همه . آ. مصرع نخست این مطلع را برای گلشنی ثبت

کرده و چون کاتب متوجه اشتباه خود شده از تحریر مصرع دوم خودداری کرده بوده است .

۷۲- و. مانی شیرازی و این اشتباه محض است زیرا شرح حال مانی شیرازی قبلا آمده است .

۷۳- و ندارد . ۷۴- و ندارد . ۷۵- و ندارد . ۷۶- م. و حافظ کلام است .

* جمله میان دو ستاره را . و . م. ندارند .

میروم ازکوی جانان بادل افکار خویش

زانکه پر شد دامنم از دیده‌ی خونبار خویش

۳۸۵- **حقیری تبریزی** : از شعرایی است که نوپیدا شده و متجدد^{۷۷} است طبعش در شعر خوب است این مطلع^{۷۸} از اشعار آن نوباوه‌ی کمال است:

چو تیر از دل کشم با تیر آن مه‌جان برون آید

چو شخصی کاژ پی تعظیم بامهمان برون آید

۳۸۶- **فقیری عراقی**^{۷۹} : به یخنی پزی^{۸۰} اوقات صرف میکند و گاه گاه در تنور خیال شعری خام سوز نیز بیرون می‌آورد و این مطلع از اوست :

مطلع:

در نظر دیشب مرا کآن طره‌ی پر خم نبود

حال من هرگز^{۸۱} چنان آشفته و در هم نبود

۳۸۷- **صیرفی کور**^{۸۲} : تبریزی است و در میدان همان شهر خاطر بصرافی میگمارد و در^{۸۳} شعروادای شاعری خسرو و سعدی و حافظ را در خاطر نمی‌آورد ، این مطلع از اوست :

بیاد نیستی در داد عشقت خاکسارانرا

برقص آورد^{۸۴} مه‌رت ذره ذره شهریارانرا

۳۸۸- **آیتی اصفهانی** : اوقات به مکتب داری میگذرانند^{۸۵} خط نستعلیق را خوب مینویسد^{۸۶} این مطلع زاده‌ی طبع اوست :

۷۷- م. و. ندارند. ۷۸- م. و. این اشعار از اوست، ۷۹- و. عراقی را ندارد. ۸۰-

م. و. مشغول است. ۸۱- و. چنین. ۸۲- آ. صوفی تبریزی. ۸۳- و. م. و. در شاعری

خسرو و. ۸۴- آ. برقص آورد هم چون ذره مه‌رت. و. غمگساران را. ۸۵- و. میگذرانید.

۸۶- و. می نوشت.

* و. م. جمله میان دو ستاره را ندارند.

مطلع:

میان ما وسك يار فرق بسیار است چرا که ماسك او بیم و اوسك یار است
 ۳۸۹- نازکی تبریزی : به تاجدووزی اوقات میگذراند این مطلع از اوست :

مطلع:

داغ بر دست خود آن سیم بدن میسوزد
 داغ او مینهد اما دل من میسوزد
 ۳۹۰- رفیقی تبریزی: ^{۸۷} در تبریز به مطربی اوقات صرف میکند و در آن
 کار نقش ها و صوت ها ^{۸۸} تصنیف کرده ^{۸۹} اما بسیار خر ظریف و کج طبعست این
 مطلع از اوست :

مطلع:

عمری است که من عاشق رخسار بتانم
 سودازدهی زلف بتان از دل و جانم
 ۳۹۱- سلامی اصفهانی : ^{۹۰} بقابضی اردو مجازا اوقات میگذراند و ضایع ^{۹۱}
 میکند و از بسیار خوردن افیون نزدیک است که جان بقابض ارواح بسپارد این مطلع
 زاده ^{۹۲} طبع اوست :

مطلع:

بی گل روی تو نرگس چشم تر دارد بسی غنچه بی لعل لببت خون در جگر دارد بسی
 ۳۹۲- غزالی ابهری ^{۹۳} : به ابریشم ^{۹۴} فروشی اوقات صرف میکند این مطلع
 از اوست :

۸۷- و.وصلی. ۸۸- و.کارها. ۸۹- و.میکند. ۹۰- ب. سلاخی. ۹۱-
 م. و.ندارند. ۹۲- و.ندارد. ۹۳- آ.و. شرح حال غزالی ابهری را ندارند.
 ۹۴- م. به طبخ اوقات.

مطلع: ۹۵

از آن صد پاره شد در عاشقی پیراهن جانم
که باغمهای هجران روز و شب دست و گریبانم
۳۹۳- میلی تبریزی: استاد نکلتودوزانست^{۹۶} این مطلع از اوست:

مطلع:

به قلم دیر می آید ندانم چیست مقصودش^{۹۷}
ندارد التفاتی با فقیران کاش می بودش
۳۹۴- خیری تبریزی: از^{۹۸} جمله شعرای غیر مشهور است این مطلع از اوست:

مطلع:

بگشاید آن نگار چو زلف و تای خویش سازد هزار دلشده را مبتلای خویش
۳۹۵- نگاهی نیشابوری: مرد لو ندم شرب و می کش بود و بهر شاعر کدمی رسید
میگفت تو معلوم و شعر تو معلوم . در تبریز فوت شد این^{۹۹} مطلع از او یادگار است:

مطلع:

شبی که پیش نظر شمع روی یار ندارم
بسان شعله آتش دمی قرار ندارم^{۱۰۰}
۳۹۶- جنونی همدانی: حافظ کلام^{۱۰۱} الله است و اوقات بمکتب داری میگذرانند
این مطلع از اوست:

مطلع:

نه تنها ابرنسیان بر من دلتنگ می‌گیرید
که بردرد دل بیحاصل من سنگ می‌گیرید

۹۵- م مطلع سلامی را برای غزالی و بالعکس ثبت کرده است. ۹۶- و. دوزاست. ۹۷-
آ. به قلم. ۹۸- و. ندارد. ۹۹- م. و. ندارند. ۱۰۰- آ. میان. ۱۰۱- و. م.
حافظ است

۳۹۷ - مولانا رمیمی^{۱۰۲} سمرقندی: از شعرای سمرقند است اما در تبریز

میباشد این مطلع از اوست:

دلایکبار^{۱۰۳} اگر بایار بر خیزی و بنشین

میان خون چو من بسیار بر خیزی و بنشین

۳۹۸ - محزون^{۱۰۴} همدانی: در علم سیاق و قوفی دارد این مطلع از اوست:

چون شمع ز آتش دل، سوزی گرفته در من

صد چاک تا گریبان اشک آمده بدامن

۳۹۹ - متین^{۱۰۴} تبریزی: در شعر^{۱۰۵} و شاعری طبعش خالی از انگیزی نبود^{۱۰۶} این

مطلع از اوست:

مطلع:

^{۱۰۷} منم پیش خدنگ دلگشایش چون نشان^{۱۰۸} مانده

وجودم گشته خاک و استخوانی در میان مانده

۴۰۰ - یاری تبریزی^{۱۰۹}: مردی عامی است و اوقات به خرده فروشی میگذراند

این مطلع از اوست:

مطلع:

نه تنهادیده از نظاره‌ی روی^{۱۱۰} نکوبستم

چورفتی از نظر چشم از همه عالم فرو بستم

۴۰۱ - عشقی همدانی: گاهی از اویتی سر میزند^{۱۱۱} اما بخود اعتقاد بسیار دارد

این مطلع از اوست:

مطلع:

مشتاق بجانیم مسیحا نفسی را

ای بخت بیا همدم ما ساز کسی را

۱۰۲ - م. و. مولانا رسمی. ۱۰۳ - م. و. یکدم. ۱۰۴ - و. نیستی. ۱۰۵ - و. ندارد.

۱۰۶ - و. نیست. ۱۰۷ - و. این مطلع را ندارد و بجای آن مطلع محزون^{۱۰۸} را آورده است. و مطلع

متینی را برای محزون^{۱۰۹} ثبت کرده است. ۱۰۸ - م. و. کمان. ۱۰۹ - و. ندارد. ۱۱۰ -

آ. بتان! ۱۱۱ - و. ندارد.

۴۰۲۔ مولانا بدیہی ہمدانی^{۱۱۲}: بدیہہ گوئی شعار خود ساختہ و در بدیہہ گوئی خوب است این مطلع از اوست:

مطلع:

سرو، جان داد از هوای قامت جان پرورش

زان سبب فریاد میدارند مرغان بر سرش

۴۰۳۔ مولانا ظاہری مشہدی: طالب علم بود و در شعر طبع بانگیز داشت این مطلع

از اوست:

مطلع:

انگشت بہر عشق چو بر ابروان نهاد تیری برای کشتن من در کمان نهاد

۴۰۴۔ مولانا ہمدانی: مردی لاابالی و بی قید بود و از بی قیدی اکثر

اوقات در شرابخانہ بسر می برد این دو مطلع از اوست:

مطلع:

دوش ایدل دیوانہ بدان مست رسیدی اومست و تو دیوانہ، چہ گفتی؟ چہ شنیدی؟

☆☆☆

یک رہ بہ غلط میل بہ کاشانہ^{۱۱۶} ماکن بہ نشین نفسی گوش بہ افسانہ ماکن

۴۰۵۔ زلالی تبریزی: در صاحب حسنی^{۱۱۷} شاعر شد و او را مدد می کردند

لاجرم ریشش سر بزد و دیگر از شعر دم تزد. آخر پایمال استخفاف گشته بخفافی قرار^{۱۱۸}

گرفت. این دو مطلع از اوست:

مطلع:

غایب مشوای نور دو چشم از نظر ما نیکو نبود روز گذشتن ز سر مل^{۱۱۹}

☆☆☆

۱۱۲۔ و. م. ندارند. ۱۱۳۔ م. و. ندارند. ۱۱۴۔ و. می بود. ۱۱۵۔ آ.

مطلع دوم را ندارد. ۱۱۶۔ و. م. من کن. ۱۱۷۔ ب. در صباحت حسنی. ۱۱۸۔ و. م.

اقدام می کرد. ۱۱۹۔ ب. این مطلع را ندارد.

بشنو این نکته سنجیده زغم خورده‌ی عشق

که به از زنده‌ی بی عشق بود مرده‌ی عشق

۴۵۶ - نباتی تبریزی: بنقاشی ولاژورد شوری اوقات میگذراند، این مطلع

از اوست:

عکس رخسار، آن پریرو، تا، در آب انداخته

از خجالت آب را در اضطراب انداخته

در مقطع غزل نباتی طور^{۱۲۰} شیرین واقع شده:

مقطع:

از هوای آن لب شیرین نباتی روز و شب

چون مگس خود را درون شهد ناب انداخته

۴۵۷ - مولانا حسنی اردبیلی: از شاعری^{۱۲۱} همین گدایی یاد گرفته این

مطلع از اوست:

مطلع:

آه گرم از دل دمام می کشم آه اگر در خانه افتد آتشم

۴۰۸ - مولانا رسوایی همدانی: برادر مولانا انوار است مدتی اوقات بکتابت

میگذرانید دیگر رسوای عالم شده در عاشقی، از آن جهت قلندری اختیار کرد،

این رباعی^{۱۲۲} از اوست:

رباعی:

بگذر که نه زشت ماند اینجانی خوب

رسوایی از این دامگه پر آشوب

مقصود مجوی و آهن سرد مکوب

از حلقه زدن بر در دو نان جهان

۱۲۰- م. و. بسیار شیرین . ۱۲۱- و. از شعرای غیر مشهور . ۱۲۲- آ . بیت .

* و. مطلب میان دو ستاره را ندارد.

۴۰۹۔ مولانا نطقی شیرازی : عاشق پیشہ ولوندمشرب^{۱۲۳} است این مطلع

زادہی طبع اوست:

بکش خنجر کہ جان بہر توای نامہربان دارم

تو خنجر در میان داری ومن جان در میان دارم

۴۱۰۔ مولانا عتیقی^{۱۲۴} : مرد فقیر و محب اہل فضل است چنانکہ^{۱۲۵} قرض^{۱۲۶}

میکند و در^{۱۲۷} مصارف اینطایفہ خرج میکند این سہ مطلع^{۱۲۸} نتیجہ طبع آن خجستہ آثار است:

مطلعیات :

بساعدم ز تو بس داغ آتشین باشد «گواہ عاشق صادق در آستین باشد»

☆☆☆

عاشقی باتو ، نہ کار من بی سامان است ای قلندر بہ چہ درویشی درویشان است

☆☆☆

در سجدہ گربکشتن میآزمود مارا میماند تا قیامت سر در سجدہ ما را

۴۱۱۔ وفایی مشہدی^{۱۲۹} : بسیار چرکین و بی طہارت و خمار بود ، این مطلع

از اوست:

رمضان خوش است ای^{۱۳۰} دل کہ شبی بہ بینوایی

بدر سرایت آیم بہ بہانہ گدایی

۴۱۲۔ مولانا مقصود کاشی : از آدمیزادہ ہای شہر خود^{۱۳۱} است و در علم سیاق و

قوفی دارد و در شعر طبعش بسیار^{۱۳۲} خوبست ، این چند مطلع از اوست:

چون شد سرم بہ تیغ جدایی ز تن جدا سربی تو خون گریست جدا و بدن جدا

☆☆☆

۱۲۳۔ و. می بود. ۱۲۴۔ و. م. عشقی. ۱۲۵۔ و. م. چنانچہ. ۱۲۶۔ و. می نماید.

۱۲۷۔ و. خرج ایشان میکند. ۱۲۸۔ م. و. ندارند. ۱۲۹۔ م. و. کور. ۱۳۰۔ م.

و. ای مہ. ۱۳۱۔ م. و. مذکور است. ۱۳۲۔ و. ندارد.

صبا دارد بکف چوگان زلف عنبر افشانش بیازی میزند هر لحظه بر گوی ز نخداش

☆☆☆

جای سنگش بر تنم پیراهن نیلو فریست گرد گلخن بر سر آن جامه خاکستری است
۴۱۳- مولانا خاتمی تبریزی: بکتاب فروشی اوقات میگذرانند^{۱۳۳} ☆ این مطلع
در جواب درویش دهکی ☆ از اوست:

^{۱۳۴} منکه حیران رخت با چشم گریان مانده ام

چشم چون بر دارم از روی تو ، حیران مانده ام

۴۱۴- مولانا سایلی هراتی: از مردم شهر هرات^{۱۳۵} بود بسیار فقیر و دردمند

این مطلع از اوست:

از خیل بتان دلبر من آه بلایی است در عشق مکن طعنه که دلخواه بلایی است^{۱۳۶}

۴۱۵- مولانا غیرتی استرآبادی^{۱۳۷}: مقنن و بی باک بود و پیوسته با مردم

نزاع مینمود ، این مطلع از اوست:

چون غنچه اهل دل همه در خون نشسته اند نظاره کن که تنگدلان چون نشسته اند

۴۱۶- مولانا بیکسی سمنانی^{۱۳۹}: بکرباس فروشی اوقات میگذرانند این مطلع

از اوست:

مطلع:

ز سبزه گلرخ من بر سمن نقاب کبشید ز مشک ناب عجایب خطی بر آب کشید

۴۱۷- مولانا حاضری سمنانی: به تجارت اوقات میگذرانند و در عالم سرگردانست

۱۳۳- و. میگذرانید. ۱۳۴- ب. میکند. ۱۳۵- و. هرات است. ۱۳۶-

و. در شکر مزین. ۱۳۷- و. سمنانی. ۱۳۸- م. و. شرح حال غیرتی را برای بیکسی و بالعکس

ثبت کرده اند. ۱۳۹- و. استرآبادی. م. ندارد.

* و. مطلب میان دو ستاره را ندارد.

زلفت شب سیاه و رخت روز روشنست

القصه زلف و روی تو روز و شب من است

۴۱۸۔ بیکسی شوشتری :^{۱۴۰} شاعری بہتر از او از شهر مذکور پیدا نشده از

بسکه خیال میکند خللی در دماغ او پیدا شده ☆ طالب علمی خوبست و در معما و عروض و قوفی تمام دارد^{۱۴۱} و خصوصاً در فن قصیده قرینہ ندارد این چند مطلع و غزل از اوست :

مطالعیات:

چشم^{۱۴۲} تو باز بسوی من بد نام نشد

سگ آن آھوی چشمم کہ بکس رام نشد

☆☆☆

روز ما و گوشہی اندوہ با سودای خویش

شب بگرد کوی یار و دردمندی پای خویش

☆☆☆

آنرا کہ مثل نیست رخ لالہ رنگ تست

و آنرا کہ رحم نیست دل همچو سنگ تست

☆☆☆

ای لب ت در خاصیت با چشمہ حیوان یکی

با شکست زلف تو عہد تو را پیمان یکی

غزل:

چون ز رسوایی برون آیم من مست خراب

سینہ پر داغ ملامت خرقہ پر داغ شراب

۱۴۰۔ آ. شرح حال بیکسی را ندارد. ۱۴۱۔ م. این جمله را ندارد. ۱۴۲۔

و. او. * و. جمله میان دو ستارہ را ندارد.

شد سیه عالم بچشمم تا نشستی^{۱۴۳} با رقیب

میشود عالم سیه ، بر هر که بیند آفتاب

چند ای بد خو^{۱۴۴} بهربی درد لطف و مردمی

تا بکی با دردمند خویشتن جور و عتاب^{۱۴۵}

گفتم از عشقت سحاب دیده گوهر یار شد

خنده زد گفتا که گوهر بار می باید سحاب

رند و بی پروا ورسوا ، گر شدم چون بیکسی

زاهدا منعم مکن عشق^{۱۴۶} است و ایام شباب

۴۱۹- مولانا وفایی سمنانی^{۱۴۷} : از وزیرزاده های سمنان است بسیار لایا بالی واقع

شده تعلیق را بمزه مینویسد و از سیاق و قوفی تمام دارد طبعش در شعر بانگیز است این سه

مطلع از اوست :

مطلعیات :

شمع و من هر یک بکنجی از ملال خویشتن

من بحال خویش گریم او بحال خویشتن

☆☆☆

مده کام از لب لعلت رقیب سست پیمان را

چه داند مرده افسرده ای قدر آب حیوان را

☆☆☆

داغ غمت که بر دل اندوهگین ماست

در بوستان عشق گل آتشین ماست

۱۴۳- و. چون نشینی . ۱۴۴- و. مهوش . ۱۴۵- و. عقاب . ۱۴۶- و.

عیداست . ۱۴۷- آ. شرح حال وفایی سمنانی را ندارد .

۴۲۰- مولانا میرزایی: از شهر ساوه است و وجه^{۱۴۸} معیشت او از بنایی میگذرد

این مطلع از اوست:

مطلع:

^{۱۴۹} زلف تو را برشته جان تاب میدهم وز دیدن تو دیده‌ی خود آب میدهم

۴۲۱- مولانا ادایی بخارایی: از شعرایی است که نو پیدا شده این مطلع

از اوست:

مرا^{۱۵۰} چو مست به بینی مگو که بی خبر است این

۴۲۲- مولانا رمزی همدانی^{۱۵۱}: اطوار خوب و اخلاق مرغوب داشت این

مطلع از اوست:

کاکل مشک فشان برقد نخل آسایش همچو زاغی است که بر سر و بود ماوایش

۴۲۳- مولانا حقیری همدانی^{۱۵۲}: از شعرای همدان بود^{۱۵۳} این

مطلع از اوست:

مطلع:

خاکبایت که در این چشم است ما را گه در آن

بر مثال شیشه‌های ساعت و ریگ روان

۴۲۴- فتحی تبریزی: از مشک فروشان شهر مذکور است و بعضی اوقات در

خدمت^{۱۵۴} یکی از وزرای صاحبقران مغفور بود و قصاید بسیار^{۱۵۵} میگفت چون معنی

از وی می‌پرسیدند بجوابی زبان می‌گشود که نمیتوان گفت بهمه حال این مطلع زاده‌ی

۱۴۸- و. اوقات او از بنایی میگذرد. ۱۴۹- و. مطلع ادایی بخارایی را در اینجا آورده

است، ۱۵۰- م. و. این مطلع را برای میرزایی بخارایی ثبت کرده‌اند. ۱۵۱- نسخه

بریتیش موزیوم. زمزمی. ۱۵۲- و. فقیری. ۱۵۳- م. همدان است. ۱۵۴- و.

م. ندارند. ۱۵۵- آ. جواب میگفت.

طبع اوست :

در شب هجران چراغم غیر شمع ماه نیست
آنہم از بخت سیاہم گاہ هست و گاہ نیست
۴۲۵۔ مولانا عشقی ہمدانی : از شعرای غیر مشہور است این مطلع از اوست :

مطلع :

پر شد جهان ز قصہ ماہ تمام تو خوبی چنانک ماہ فلک شد غلام تو
۴۲۶۔ عابدی رشتی : ^{۱۵۶} از رشت گیلاست این مطلع از اوست :

مطلع :

باد ہر برک گلی کا ز گلستان می افکند بلبان را آتش اندر خانمان می افکند
۴۲۷۔ فتحی قزوینی : ^{۱۵۷} به بیاعی ^{۱۵۸} مشغولی ^{۱۵۹} داشت و گاہ گاہی شعر میگفت

این مطلع از اوست :

خواہم ای دیدہ کہ حیران نگاری باشی ہرزہ گردی نکنی در پی کاری باشی
۴۲۸۔ مولانا معروف : از شعرای تبریز است و میگویند غلام بودہ این

مطلع از اوست :

روز اجلم نالہ نہ از رفتن جان است از یار جدا می شوم این نالہ از آن است
۴۲۹۔ مولانا قانع قزوینی : بہ حکاکی مبادرت میکند ^{۱۶۰} و گاہی بگفتن

اشعار زبان می گشاید این مطلع از اوست :

سرم ^{۱۶۱} ز بادہ ی عشق بتی دگر گرم است مرا خبر نہ و در شہر این خبر گرم است
در مصراع ^{۱۶۲} اول لفظ بتی رامہی خوانند بہتر خواهد بود .

۴۳۰۔ مولانا مدامی اصفہانی : در اوایل جوانی ^{۱۶۳} ترک وطن کردہ در خدمت

بعضی حضرات ^{۱۶۴} بود بعد از آنکہ لیاقت نوکریش ^{۱۶۵} نماند شاعر شد و بشروان ^{۱۶۶} افتاد

۱۵۶۔ م. و. . ندارند. ۱۵۷۔ ب. دباغی. ۱۵۸۔ م. مینماید. ۱۵۹۔ م.

و. میگوید. ۱۶۰۔ م. و. مینماید. ۱۶۱۔ م. و. دلم. ۱۶۲۔ آ. در لفظ اول لفظ بتی.

۱۶۳۔ آ. ندارد. ۱۶۴۔ م. و. مردم. ۱۶۵۔ م. و. نوکری نداشت. ۱۶۶۔ م. و. رفت.

۲۷۲

میکویند که در آنجا در جنگ سیاه بورك کشته شد این مطلع از اوست^{۱۶۷} :
از جلوه‌ی آن قامت رعنا خبرت نیست ای بی‌خبر از عالم بالا خبرت نیست
۴۳۱ - مولانا زینی گیلانی^{۱۶۸} از شعرای شهر لاهیجانست این مطلع از اوست:

مطلع:

پیشهام عشق است و روز و شب در این اندیشهام
بر نمی‌گردم از این اندیشه عاشق پیشهام
۴۳۲ - مولانا بز می^{۱۶۹} قزوینی: بکفشدوزی اوقات^{۱۷۰} صرف میکند این دو
مطلع از اوست:

چون غنچه عاشقان همه در خون نشسته‌اند
بنگر که بی‌تو تنگدلان چون نشسته‌اند^{۱۷۱}

☆☆☆

غم آن نازنین دارم که دل برده است و دین از من
نمیدانم چه می‌خواهد غم آن نازنین از من
۴۳۳ - مولانا شهری شیرازی: مولویتی دارد اما نه چنانکه بکار آید این
مطلع از اوست:

مطلع:

^{۱۷۲} من که چون مجنون دل از جان^{۱۷۳} و جهان برکنده‌ام
پای بر سنگ ملامت میزنم تا زنده‌ام

۱۶۷- م. و. این مطلع را شعر خود خیال کرده. ۱۶۸- م. و. ندارند. ۱۶۹- ب. نرمی.
۱۷۰- و. مشغول است. ۱۷۱- م. و. این مطلع را ندارند. ۱۷۲- م. و. مطلع مولانا
جدیدی را برای شهری ثبت کرده‌اند. ۱۷۳- آ. دل و جان از جهان.
* و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

۴۳۴۔ مولانا جدیدی قزوینی : در شهر تبریز بخردہ فروشی اوقات میگذراند

این مطلع از اوست :

مطلع :

باز آن شوخ مؤذن^{۱۷۴} چو بقامت بر خاست^{۱۷۵}

وہ چہ قبہ، آہ چہ قامت کہ قیامت بر خاست^{۱۷۶}

۴۳۵۔ مولانا زایللی^{۱۷۷} : از سبزوار بود در هرات بصنعت آہنگری قیام مینمود

این مطلع از اوست :

مطلع :

آنکہ دولعل لبش،^{۱۷۸} روح روان منست حقہ یاقوت او جوہر جان منست

۴۳۶۔ مولانا عشقی درگزینی : بمکتب داری روزگار^{۱۷۹} میگذراند شهر انگیزی

جہت^{۱۸۰} شهر تبریز گفته این بیت از آنجاست :

ہر کہ او عاشق نمد مال است . . . پر سرکوی عشق پا مال است

۴۳۷۔ مولانا جنونی گیلانی : دیوانہ وش و سودایی مزاج مردی است و از

خوردن افیون بسیار از دایرہ انسانیت بیرون رفته این مطلع از اوست :

مطلع :

بادہی لعل تو و حاصل میخانہ یکی است

راحت جان و دوای دل دیوانہ یکی است

۴۳۸۔ مولانا ندایی یزدی : بشرف طواف بیت اللہ الحرام^{۱۸۱} مشرف شدہ در شعر ہم

طبعش بد نیست روضۃ الشهداء را نظم کردہ . این مطلع از اوست :

۱۷۴۔ و . کہ . ۱۷۵-۱۷۶۔ آ . برخواست . ۱۷۷۔ و . م . دایمی . ۱۸۸۔ م . و .

قوت . ۱۷۹۔ م . و . قیام می نماید . ۱۸۰۔ م . و . ندارند . ۱۸۱۔ و . ندارد .

مطلع:

من شمع جانگدازم تو صبح دلکشایی

سوزم گرت^{۱۸۲} نہ بینم میرم چو رخ نمایی۴۳۹۔ مولانا حسبی اصفہانی^{۱۸۳}: از جملہ نوادر دوران و اعجوبہ زمان بود ودر انشاء از زبان وحوش و طیور چیزهای عجیب و غریب نوشته و در شعر هم طبعش درجند
و ہزل بسیار خوبست . این سہ مطلع از اوست:

ملك روزی کہ در قبر من از بہر سوؤال آید

چو بیند کشتہ عشقیم رحمش در خیال آید

☆☆☆

از برای خانہ دنیا مکن باکس نزاع خشت ہا را بین نہادہ روبرو بہر وداع^{۱۸۴}

☆☆☆

ہوس می است و نقلم زدو لعل فتنہ جویی چہ بلاخیال خامی ، چہ کشتندہ آرزویی
۴۴۰۔ وفایی اردبیلی: از شعرایی است کہ نوپیدا شدہ این مطلع از اوست:

مطلع:

فدای سروقدت جان من، جوانی من مبادی تو دمی عمر و زندگانی من

۴۴۱۔ کلیمی گیلانی: ہمگی اوقات بہ ترقی خط و انشاء^{۱۸۵} ہمت میگمارددر

بعضی اقسام حکمت و قوفی دارد این مطلع از اوست:

مطلع:

خطش کہ گرد رخ ہمچو ماہ تابان است نوشته سورہی یوسف بخط ریحان است

۴۴۲۔ مولانا کشوری رودباری^{۱۸۶}: از رودبار^{۱۸۷} قزوین است خط نسخ و تعلیق

۱۸۲۔ و بہ بینم . ۱۸۳۔ و . م . جنی !! ۱۸۴۔ ب . این مطلع را ندارد .

۱۸۵۔ و . م . خط و انشاء میگمارد . آ . اوقات میگذازد . ۱۸۶۔ م . و . ندارند . ۱۸۷۔ و .

از اردوباد قزوین !!

را طوری مینویسد و شعر بسیار گفته^{۱۸۸} ☆ بهترین اشعارش این ہے مطلع است:

مطلع:

به نو بہار رخت آفت خزان مرساد غبار غم بتوای سرو نو جوان مرساد^{۱۸۹}
۴۴۳۔ قبولی یزدی : از جمله شعرای یزد است این مطلع از اوست:

مطلع:

نام رقیب بر لب جانان من گذشت واقف نشد کسی کہ چه بر جان من گذشت
۴۴۴۔ روحی سمرقندی : به قطعہ گویی مشہور است و در زمان حکومت ازبکیہ
اورا رونقی تمام روی نموده این قطعہ از اوست:

قطعہ:

به پیر خرد گفتم ای راه دیدہ کہ چون بگذرم من از این پر خطر پل
سویم دید از شفقت و گفت با من پس از فکر بسیار و چندین تعقل^{۱۹۰}
توجہ توجہ توجہ توجہ توجہ توکل توکل توکل توکل
۴۴۵۔ مولانا زندگی بغدادی : مردی بی تعیین و ہرزہ گرد^{۱۹۱} بود و گاہی بگفتن
شعر زبان میگشود ، این مطلع از اوست:

مطلع:

کو طبیبی کہ دوای دل زارم سازد^{۱۹۲} درد دل بشنود و چارہی کارم سازد^{۱۹۳}
۴۴۶۔ مولانا کجلی شیرازی : در کہ حالی بی بدل^{۱۹۴} عالم بود ، این مطلع از اوست:
زان بگلخن میروم کآنجا بود اسباب من
شعلہ الطایی^{۱۹۵} و خاکستر بود سنجاب من

۱۸۸۔ و.م. دارند. ۱۸۹۔ و. این مطلع را ندارد. م. مصراع را مقدم و مؤخر
آورده. ۱۹۰۔ و. تأمل. ۱۹۱۔ و. ندارد. ۱۹۲۔ و. باشد. ۱۹۳۔ و. باشد.
۱۹۴۔ م. ایام. و. ندارد. ۱۹۵۔ و. شعلہ الطاف
*م. حملہ میان دو ستارہ را ندارد.

۴۴۷- مولانا ساغری کاشانی: بر مالی اشتغال داشت و بشاعری نیز گاهی میل مینمود و یک مثنوی در تعریف^{۱۹۶} **بنگ** گفته این مطلع از اوست:

مطلع:

گر خنده نبودی که لب یار نمودی^{۱۹۷} اسرار معما زدهانش که گشودی^{۱۹۸}

۴۴۸- مولانا فنایی صفا هانی: در علم سیاق و قوفی تمام دارد و گاهی شعرا را او سرمیزند، این مطلع از اوست:

در شام عید ساقی از غیر در فرو کن دستی بعدر خواهی در گردن سبو کن

۴۴۹- نشاطی شوشتری: ترک وطن کرده نزدیک‌کی از امرای از بکیه^{۱۹۹} می بود این مطلع قصیده در نعت از اوست:

مطلع:

در پیش دست فیض رسان تو گاه جود بحر محیط را نبود قطره‌ی وجود
۴۵۰- شیخی کرمانی: در نقاشی بی بدل بود و در ملایی مکمل این مطلع از اوست:

مطلع:

طرات مار خفته را ماند چهره، ماه دو هفته را ماند
۴۵۱- سلیمی فیروز کوهی:^{۲۰۰} از فیروز کوه عراق و در مداحی طاق است: این مطلع از اوست:

مطلع:

خو کرده دل اهل وفا با ستم تو در خانه دل مایه شادی است غم تو
۴۵۲- مولانا خضری استرآبادی:^{۲۰۱} از استرآباد بود و اشعار در هزل وجد و تعریف اطعمه میگفت، این مطلع از اوست:

۱۹۶- و. این مطلع در تعریف دهن تنک گفته!! ۱۹۷- م. و. گشودی. ۱۹۸- و. شنودی. م. نمودی. ۱۹۹- م. و. از بک. ۲۰۰- م. و. ندارند. ۲۰۱- م. و. ندارند.
* و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

زد آتش داغ توام از سینه علم باز
 چون شمع مرا سوخت زسرتا بقدم باز
 ۴۵۳- مولانا مخفی رشتی^{۲۰۲}: از شهر رشت گیلانست و در خدمت^{۲۰۳} امیر سلطان
 محمد که در بعضی اوقات سلطنت بعضی از شهرهای^{۲۰۴} گیلان تعلق باو داشت بسر^{۲۰۵}
 می برد. و در شعر طبعش موافق است و چون در خطہ مذکور دختران بند تنبان ابریشمین^{۲۰۶}
 بافته در پی مشتری بہر بازار شتافته در معرض بیع در میآوردند بنا بر این مولانا ی مذکور
 در این باب قطعہ ای گفته:

قطعہ:

مخفیاد دختران خطہ زشت
 چون غزالان مست میگردند
 از پی مشتری بہر بازار
 بند تنبان بدست میگردند
 این مطلع نیز از اوست.

مطلع:

چون سایہ دلا ہمراہ آن سرو روان باش ،
 جایی^{۲۰۷} کہ بجایی برسی در پی آن باش
 ۴۵۴- مولانا عشرتی قلندر: مولدش معلوم نشد در صحافی اندک وقوفی دارد
 و در علم ادوار اورا خبرہاست، این مطلع از اوست:

مطلع:

کسی مقید عشق بتان تواند بود
 کہ پیش تیر ملامت نشان تواند بود
 ۴۵۵- مولانا خرمی^{۲۰۸} اصفہانی: خواہر زادہ ی مولانا نیکی است بہ گیلان رفت
 و شہر آشوبی جہت آنجا و مذمت مردم آنجا گفت اورا بہ امر^{۲۰۹} بدی متہم ساختند ،
 زبانش بریدند اما این جایزہ اورا برای اشعار دیگرش می بایست نہ جہت ہجو مردم^{۲۱۰}
 گیلان. این مطلع از اوست:

۲۰۲-م.و. ندارند . ۲۰۳- و. ندارد . ۲۰۴-م. و. بعضی اوقات سلطنت
 بعضی از گیلان. ۲۰۵- م. و. می باشد ۲۰۶- و. ابریشم. ۲۰۷-م. و. شاید
 کہ . ۲۰۸-م. و. حرفی . ۲۰۹- و. امری شنیع. ۲۱۰- و. اہل.

اغیار بیالین من زار چه حاصل
 ۴۵۶۔ مولانا وصفی ہروی^{۲۱۱} : از کہنہ شاعران آنجاست این مطلع از اوست:
 خوبان شہر فتنہ و آشوب میکنند^{۲۱۲} ہر کار میکنند ہمہ خوب میکنند
 ۴۵۷۔ فردی تبریزی^{۲۱۳} : از شعرای آندیار است و ہمین تخلص دارد این
 مطلع از اوست:

مطلع:

فلک سرمست^{۲۱۴} میگردد ز جام نیلگون خود

اگر خواهی تورا ہشیار سازم از جنون خود

۴۵۸۔ مولانا نازکی استرآبادی : از اولاد حافظ سعد است ، مردی عاشق

پیشہ ودلریش و در سلوک درویش است، اما بشعر خود بسیار اعتقاد دارد این مطلع از اوست:

مطلع:

باغبان از گل حدیثی گفت در گلزار خویش

عارضش دید و پشیمان گشت از گفتار خویش

۴۵۹۔ مولانا حریفی نہاوندی^{۲۱۵} : از مردم نہاوند است در اوایل جوانی در

خدمت اترک می بود بعد از جوانی شاعر شد این مطلع از اوست :

مطلع:

بسینہ چون در آمد تیر او جان کرد آہنکش

دلہ از رشک او بگرفت در پہلوی خود تنگش

۴۶۰۔ روحی ساوجی : شاعر است و تاجر این مطلع از اوست :

من کیستم بکوی بلاخانہ ساختہ با نامردادی دل دیوانہ ساختہ

۴۶۱۔ مشربی نیشابوری :^{۲۱۶} دایم اوقات خود بانحو و جر^{۲۱۷} صرف میکرد این

۲۱۱۔ آ. ندارد . ۲۱۲۔ م. و. کاری کہ . ۲۱۳۔ و. م. شیرازی . ۲۱۴۔ م. و .

بدمست . ۲۱۵۔ م. و. ندارند . ۲۱۶۔ و. مستوفی . ۲۱۷۔ م. باخذ حبر. و. باخذ

وجوہ .

مطلع مشہور از اوست :

مطلع :

گہم^{۲۱۸} دل بشکند گہ ساغر عیشم ز دست افتد

مبادا دردمندی را شکستی بر شکست افتد

۴۶۲ - عہدی قزوینی^{۲۱۹} : میر مراد نام دارد و از طبقہ^{۲۲۰} بوکائیه قزوین است

این مقطع زادہی طبع اوست :

عہدی اگر آن شوخ کشد بی گنہانرا المنۃ لله نداریم گنہای

۴۶۳ - مولانا آزادیزدی^{۲۲۱} : آزاد وار^{۲۲۲} میگردد و گاهی شعری میگوید این

مطلع از اوست :

بطرف گلستان بودم کہ ناگہ شد دل از دستم

عجب شاخ گلی دیدم چو غنچہ دل بر او بستم

۴۶۴ - و اہبی استرآبادی بدر شہر شیران بہ استیفای شماخی اوقات

میگذراند ☆ این اشعار زادہی طبع اوست ☆:

ز نکتہ دہنت مشکلی است در دل من مگر کند لب لعل تو حل مشکل من

☆☆☆

بہر نثار مقدمت ای سرو گل عذار بر سر گرفت گل طبق لعل آبدار

۴۶۵ - مولانا مؤمنی استرآبادی : از جملہ طالب علمان آن ولایت است و گاهی

شعری نیز از او سر میزند ☆ این مطلع از اوست :

۲۱۸ - م . و . گہی دل بشکند گاہی . ۲۱۹ - و . ندارد . ۲۲۰ - م . و .

بوکاسہ . ۲۲۱ - م . و . ندارند . ۲۲۲ - م . و . آزادہ .

* م . و . جملہ میان دوستارہ دارند .

* و . جملہ میان دوستارہ ندارد .

من کیستم غریبی بی اعتبار^{۲۲۳} خواری در کوی نامرادی افتاده خاکساری
 ۴۶۶۔ مولانا زینی: سیاہی^{۲۲۴} خود آرای و متعرض بود و مردم را اهاجی
 رکیک میکرد و دیگران ہم اورا در آن رنگ ستایش^{۲۲۶} میکردند از جمله ہجوی کہ
 حافظ سعد چرکن^{۲۲۷} برای او گفته و صوتی بسته مشہور است و دیگر اشعار او بسیار است
 اما آنچه بکار آید غیر^{۲۲۸} از این مطلع نیست:

شد خانہ من در سومی همچو حبابی مشکل کہ توان یافت چو من خانہ خرابی
 ۴۶۷۔ مولانا احمد شیرازی: اندک مولویتی داشته گویند در زمان قحط او را
 آدمی خواران^{۲۲۹} خورده اند این مطلع از اوست:

جداز شست تو چون تیری بیقرار توام بہر زمین کہ نشینم^{۲۳۰} در انتظار توام
 ۴۶۸۔ مولانا حبیبی نیشابوری^{۲۳۱}: شاعری متین بود و اشعار خوب دارد^{۲۳۲} از
 جملہ این مطلع از اوست:

زان کمان ابرو مرا تیری کہ آید بر جگر

زخم او چشمی بود پر^{۲۳۳} خون پی تیری دگر^{۲۳۴}
 ۴۶۹۔ مولانا فتحی کورقزوینی^{۲۳۵}: از مردم قزوین است بسیار ستم ظریف
 و مردم آزار بود آخر در جوانی وفات یافت این دو مطلع از اوست:
 بہر زمین کہ چکید^{۲۳۶} آب چشم گریانم^{۲۳۷}
 دمید خار ملامت، گرفت دامانم



- ۲۲۳۔ آ. اعتباری. ۲۲۴۔ و. سیاہ. ۲۲۵۔ م. سیاہ خودرای.
 ۳۲۶۔ و. م. میستودند. ۲۲۷۔ و. م. چرگین. ۲۲۸۔ و. ہمین مطلع. ۲۲۹۔ و.
 آدمی خورده. ۲۳۰۔ آ. نشستم. ۲۳۱۔ و. م. حبیبی! ۲۳۲۔ و. م. ندارند. ۲۳۳۔ آ.
 زخمی. ۲۳۴۔ و. بازازی. م. مردم. ۲۳۵۔ و. م. ندارند. ۲۳۶۔ و. این مطلع را ندارد.
 ۲۳۷۔ آ. م. چکید.

غریب بر سر کوی حبیب می میرم ^{۲۳۸} بیا اجل که بجایی غریب می میرم
 ۴۷۰ - مولانا نادری سمرقندی ^{۲۳۹}: به خوش طبعی و ملایبی ممتاز بود این

مطلع از جمله اشعار اوست:

وه ! چه خرامست قد یار را بنده شوم آن قد و رفتار را
 ۴۷۱ - مولانا عالی حالی کاشانی: از موالی خوش طبع و لاابالی آن شهر است
 و عاشق پیشه گی ^{۲۴۰} و صاحب مذاقی او تا بحدی است که روزی ^{۲۴۱} با پدرش همراه بود
 دچار جوانی میشوند مولانا جوانرا دعا ^{۲۴۲} میکرده و نیاز ^{۲۴۳} میپاشیده پدرش گفته
 او لایق دعای بداست مولانا دست بر آورده که . الهی پدرش بمیرد! در شعر طبعش ^{۲۴۴}
 خوب ^{۲۴۵} بود این مطلع از اوست:

مطلع:

دوش می گفتم ز سر عشق جانان سر گذشت
 دیده در گرداب خون افتاد و آب از سر گذشت
 ۴۷۲ - مولانا محمود خاموشی کاشانی ^{۲۴۶}: بقدر مولویتی داشت ^{۲۴۷} در اوایل
 بعمل داری اشتغال ^{۲۴۸} میورزید آخر ترک آن کرده بشیر از رفت و در آنجا فوت شد.
 از جمله اشعار خوب او تتبع دریای ابرار امیر خسرو دهلوی ^{۲۴۹} علیه الرحمه است که
 مطلعش اینست:
 عالم فانی که در روی شادمانی کمتر است حاصلش گر گنج قارونست خاکش بر سراسر است
 بعضی این مطلع را به ضیاء الدین یوسف پسر جامی منسوب ^{۲۵۰} میدارند ، این
 مطلع هم از اوست:

۲۳۸ - م . و . اجل بیا . ۲۳۹ - م . و . ندارند . ۲۴۰ - م . پیشه .
 ۲۴۱ - م . و . که روزی جوانی با پدر دچار او شد . ۲۴۲ - م . و . دعایی میکرده . ۲۴۳ - م .
 و . ندارند . ۲۴۴ - م . و . سلیقه اش روان است . ۲۴۵ - م . خوب بود . ۲۴۶ - م . و . ندارند .
 نسخه B بریتیش موزیوم خاموش . ۲۴۷ - م . و . دارد . ۲۴۸ - م . و . اشتغال داشت . ۲۴۹ - م . و .
 ندارند . ۲۵۰ - م . و . نسبت میکند .

مطلع:

زدر اغیار وازدیوارسنگ یار میآید بلای دردمندان از درودیوار میآید
 ۴۷۳ - مولانا طفیلی خجندی^{۲۵۱} : مردی عاشق پیشه لاابالی بود و
 حافظ کلام الله و از تاریخ و قوف تمام داشت و باکسان خوب صحبت داشته و اوقات بکتابت
 کلام الله میگذرانید و در همه اقسام شعر میگفت قصاید و غزل بسیار دارد این دو مطلع از
 جمله اشعار اوست:
 تا کنم قطع بیابان غمت مرحله‌ها کف پا را زده‌ام میخچه از آبله‌ها



^{۲۵۲} رخت چو صبح و بنا گوش چون ستاره‌ی صبح

خط شبی است که افتاده بر کناره‌ی صبح

۴۷۴ - مولانا شاهیپور کاشانی: از شعرای صاحب دیوان کاشانست این مطلع

از اوست :

طریق ماه رخان غیر بیوفایی نیست خوشا کسی که باین قومش آشنایی نیست

۴۷۵ - مولانا جمالی کاشانی : پسر مولانا حاجی شاه حلاج کاشانی است که

که هجوگوی^{۲۵۳} بوده اما جمالی بر عکس پدر واقع شده طالب علم فضیلت اندیشه و شاعر

حیا پیشه است ، این مطلع از اوست:

شب هجران او جز ناله نبود هم نفس مارا بغیر از اشک بر بالین نیاید^{۲۵۴} هیچکس مارا

۴۷۶ - مولانا احمد کافی کاشانی^{۲۵۵}: طالب علم بود اما از شرب مدام صبح و شام بلکه

علی الدوام فارغ نبود ، در خدمت قاضی میر حسین کاشانی درس میخوانده و وظیفه مقرر

۲۵۱ - و. م. شرح حال طفیلی را ندارند. ۲۵۲ - ب. رخ تو صبح و در گوش تو. ۲۵۳ -

و. هجو بسیار گفته. ۲۵۴ - و. نباشد. ۲۵۵ - و. م. ندارند.

^{۲۵۶} داشته مادر هر چند روز توبه میکرد و باز بر سر کار خود میرفت قاضی مذکور وظیفه باو نمیداد باز توبه میکرد قاضی راضی می شد، نوبتی ایام زهدش طولی پیدا کرده قاضی از او پرسید که چونست که در این ایام شراب نمیخوری جواب داد که از شومی تو، در آن ایام روزی در بزمی که ساقی توبه شکن ساغر بر شیخ و شاب می پیموده حریفان این غزل جامی را که:

ای ز مشکین طرهات بر هر دلی بندی دگر رشته جانرا بهر موی تو پیوندی دگر

در میان داشته اند **مولانا** حسب حال خود را در بدیهه در این بیت رسانید:

قاضی شرع ز می خوردن اگر سوگند داد

میخورم ای ساقی از دست تو سوگندی دگر

۴۷۶- **ملاجان کاشی**: خوشنویس بود و خطی اختراع کرده است موسوم به

دشکسته بسته « بدین کیفیت که در دو ورق کاغذ تنگ که پاره ای از این ورق سفید و پاره ای

از آن سیاه است چون بر بالای هم می نهند صورت خطی پیدا میشود و در شعر گفتن قدرت

عجیبی داشت چنانکه در یک شب هزار بیت میگفت و در قافیه و عروض و معمار سایل دارد

و اوقات به تعلیم اطفال میگذراند ^{۲۵۷}. این مطلع از اوست:

ای از رخ تو سورهی یوسف حکایتی ^{۲۵۸}

نون والقلم ز ابروی و قوت کنایتی ^{۲۵۹}

۴۷۷- **مولانا عشقی کاشانی**: در اول عامی تخلص میکرد آخر **بعشقی** قرار داد

در چهل سالگی عشق خواندن ^{۲۶۰} پیدا کرد و آن قدر ^{۱۶۱} جهد کرد که مسودهی شعر خود

را میتوانست خواند اما گاهی شعرهای خوب از او سر میزد این دو مطلع از اوست:

۲۵۶- و . داشت . ۲۵۷- و . میگذارند . ۲۵۸- و . کنایتی . ۲۵۹- و .

روایتی . ۲۶۰- م . و . خوانندگی . ۲۶۱- و . سعی .

قد جانان که از هرسوبتی بینم گرفتارش
بدان شاخ گلی ماند که باشد غنچه بسیارش



شادم که دامنم سگ کوی تو میکشد
وین شادی دگر که بسوی تو میکشد

۴۷۸- مولانا نعمتی کاشانی: متقی و پرهیزکار و مؤمن و کم آزار است و در شعر
قصاید نیک در منقبت گفته ، دیوان غزل تمام کرده و مثنوی در بحر سبحة الأبرار گفته
۲۶۲ و از علم قافیه و عروض و معما نیز با خبر است این مطلع از اوست:

هلال عید را میل است با بروی زیبایش
که بر بام فلک خم گشته از بهر تماشایش

۴۷۹- مولانا شوقی کاشانی^{۲۶۳} : از شعرایی است که همین اسم شاعری دارند
۲۶۴ و بس^{۲۶۵} ☆ این مطلع که بهیچ کار نمی آید از اوست:

چون سپهر از آتش مهرش تنم شد داغ داغ
از چراغ عشق روشن کرده ام چندین چراغ

۴۸۰- گلشنی کاشانی : خطوط را طوری مینویسد و به تعلیم اطفال مشغول است
این دو مطلع از اوست:

آنکه برگریه من خنده ی بسیار کند
گر بداند غم من گریه بدو کار کند



۲۶۲- آ. در علم. ۲۶۳- و. م. کاشی. ۲۶۴- آ. پس. ۲۶۵- م. و. و. این مطلع .
و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

شمع سان یکشب اگر سر درسرای من کنی

گریه بسیار چون شمع از برای من کنی

۴۸۱۔ مولانا جمالی^{۲۶۶} کرباس فروش کاشانی : وجہ معاش از صنعت مذکور

بہم میرساند این مطلع از اوست :

دستم بدست آن صنم مست داده است

خوش خالتی^{۲۶۷} است اینکے مرادست داده است

۴۸۲۔ مولانا غیاث فصیحی کاشانی^{۲۶۸} : اوقات بہ تجارت میگذرانند این

مطلع از اوست :

کارم از زلف توجزی سروسامانی نیست

حاصل از عشق توام غیر پریشانی نیست

۴۸۳۔ مولانا حدیثی ساوہ ای^{۲۶۹} : اصلش^{۲۷۰} از خواجہ زادہ های ساوہ است

اما در کاشان متولد شدہ و اشعار او اکثر یاوہ است این مطلع از اوست :

ای صبا راہ در آن زلف دو تا داری بانہ

غالباً قصد پریشانی ما داری باز

۴۸۴۔ مولانا بیانی استرآبادی : بہ رمالی مشہور^{۲۷۱} است و در شعر ہم

طبعش خوب واقع شدہ این مطلع از اوست :

رفت در خرگہ مہ من مرغ دل حیران بماند

شمع در فانوس شد پروانہ سرگردان بماند

۴۸۵۔ مولانا حکیمی تہرانی : میر محمد نام دارد پدرش رئیس و کدخدای

تہران^{۲۷۲} بود اما او را ہمت بلند افتادہ ترک آن کار کردہ و آنچه دارد در میان دارد ،

۲۶۶۔ م . جمالی . ۲۶۷۔ و . دولتی است . ۲۶۸۔ م . و . ندارند .

۲۶۹۔ م . و . ندارند . ۲۷۰۔ و . ندارد . ۲۷۱۔ و . اشتغال داشت .

۲۷۲۔ و . م . ندارند .

بدین واسطہ بدمعاش^{۲۷۴} میخوانند این مطلع از اوست :

راز دل باغچه ، بلبل در میان آورده است

آنچه در دل داشت گویا بر زبان آورده است

۴۸۶۔ مولانا محمود صبوری تهرانی^{۲۷۵} : در تهران بکتابت مشغولست

این مطلع از اوست :

نیست اشک لاله گون^{۲۷۶} کا ز چشم پر خون میرود

از غمت خون شد جگر از دیده بیرون میرود

۴۸۷۔ مولانا عادتی رازی^{۲۷۷} : از دهاقین ری است و او را شاعری از آن

کار باز^{۲۷۸} میدارد این مطلع از اوست :

بی گل روی تو گلگشت گلستان نکم

لب به بندم سخن از غنچه خندان نکم

۴۸۸۔ مولانا خلقی تهرانی : میرزا علی نام دارد و به مهمات دیوانی تردد

بی فایده میکند این مطلع از اوست :

بر گل روی تو از سنبل نقاب افتاده است

یا نقاب از مشک تر بر آفتاب افتاده است

۴۸۹۔ مولانا صفایی خراسانی^{۲۷۹} : اهل خراسان بود اما در یزد بسر می برد

اوقات او بکار دگری میگذشت این مطلع از اوست :

سو ختم چند آنکه بر تن نیست دیگر جای داغ

بعد از این خواهم نهادن داغ بر بالای داغ

۴۹۰۔ مولانا سرودی خوانساری^{۲۸۰} : از خوانسار عراقست بخوانندگی اوقات

میگذراند اول امینی^{۲۸۱} تخلص میکرد آخر از برای مناسبت سرودی مقرر شد^{۲۸۲} این سه

۲۷۴۔ و. بدمعاش میگویند ۲۷۵۔ م. صبری . ۲۷۶۔ م. و. کز . ۲۷۷۔ و.

عارفی . م. عادل ! ۲۷۸۔ و. م. باز آورد . ۲۷۹۔ م. صفاتی . ۲۸۰۔ م. و.

ندارند . ۲۸۱۔ و. ایمنی . ۲۸۲۔ ب. این دو.

مطلع از اوست :

مطالعات :

مرا بدست خود ایشوخ^{۲۸۲} سینه چاک مکن
جفا بخود مپسند و مرا هلاک مکن

☆☆☆

امروز میان من و نی فرق بسی نیست
کاورا^{۲۸۴} نفسی هست و مرا ہمنفسی نیست

☆☆☆

هر کس کہ بہ عیسی^{۲۸۵} نفسی میگذرانند مانند خضر عمر بسی میگذرانند
۴۹۱۔ مولانا کلامی خافی : در شعر طبعش خالی از انگیزی نبود اما بنگ
اورا چنان کله خشک ساخته بود کہ اگر کسی در شعر او دخل^{۲۸۶} کردی * البتہ با او
جنگ می بایست کرد * یا اورا کتک میزد ، یا از دست او کتک میخورد . آخر بہندوستان
رفت و دیگر از احوال او معلوم نشد ، این مطلع از اوست :

۲۸۷

در پای سر و گریہ بسیار کرده ام^{۲۸۸}

۴۹۲۔ مولانا نازکی ہمدانی : اوقات او صرف شعر میشود و در ہر روز قریب
بہ ہزار بیت میگوید و بر خود لازم کرده کہ^{۲۸۹} جمع کتب نظم را جواب گوید از جملہ
شاهنامہ کہ فردوسی^{۲۹۰} بہ سی سال گفته او بہ سی روز گفته بود و در شعر آوردی^{۲۹۱}
وقافیہ غلط بسیار است و بہ غیر از تخلص در شعر او نازکی نیست و در شعر او چیز ہاست غیر

۲۸۳۔ نسخہ A بریتیش موزیوم . شمع . ۲۸۴۔ م . و . کو . ۲۸۵۔ ب . بعیشی .
۲۸۶۔ و . دخل میکرد . م . دخل میساخت . ۲۸۷۔ ۲۸۸۔ و . میکنم . ۲۸۹۔ م . و .
ندارند . ۲۹۰۔ م . و درسی . ۲۹۱۔ م . و . ندارند .
* و . م . جملہ میان دوستارہ ندارند . (توضیح : در ہمہ نسخہ ہا خواف را برسم الخط متن نوشتہ اند)

از معنی ، چنانکه از این چند بیت که در شاهنامه خود در صفت جنگ گفته معلوم
میتوان کرد :

گرفتند تیر و کمان مردمان
گرازان دویدند مانند تیر
همه پردلان لرزه زن همچو بید
ابر میمنه تاخت مانند پیل
چو چشمه ز^{۲۹۲} چشمش روان جوی آو
کلاه زره بر سرش چون سبد
چو انبان یکی ترکش نامدار
سمنش چو پیلی بمیدان جنگ
قطاس سمنش چو ریشش دراز
اتاقه بفرقش چو دم رُباه
فتادند در یکدگر چون ددان
همه زخم خورده گرازان چو شیر
که ناگه یکی شیر پر دل رسید
بدستش یکی نیزه مانند پیل!
بدستش یکی گرز^{۱۹۳} چون شاخ گاو
سرش هم چو سیبی درون سبد
درونش پر از تیر چون تیر مار
بر او گشته خرطوم دم پلنگ
بگردن ورا بسته دندان گراز
ابر فرق او یک کیانی کلاه

بدین^{۲۹۴} خوبی اگر کسی گوید فلان شعر تو خوب نیست میگوید که « میخواهی

که من از شعر خود بدرکنم تا تو بنام خود کنی؟! »

۴۹۴ - مولانا فاضلی طبسی^{۲۹۵}: (خواجہ طبسی) حافظ کلام اللہ است

و دغدغه خوشخوانی هم دارد ✽ اما همین دغدغه دارد و ساز قانون ✽ را از بد نوازی
از قانون بدر برده لیکن بسیار فقیر و کم آزار است این مطلع از اوست:

هر دم ز هجر روی تو فریاد میکنم سلطان ملک حسنی و من داد میکنم

۴۹۵ - مولانا دعایی مشہدی: از شعرای مشہد مقدس^{۲۹۶} منور^{۲۹۷} رضید

رضویہ (ع) است و مرد دیوانہ و بی حیاست و اکثر اوقات با مردم در جنگ و گفتگوست و
هر گاه شعر خود را میخواند فریاد میکند که تحسین کنید که بهترین شاعران منم. اما

۲۹۲ - و. چو چشمه ز چشمش یکی جوی آر. ۲۹۳ - و. م. نیزه ۲۹۴ - و. ندارد.

۲۹۵ - و. فاضل معینا. فضلی. ۲۹۶ - ۲۹۷ - و. م. ندارند.

* و. مطلب میان دو ستاره را ندارد.

گاهی از او شعرهایی^{۲۹۸} سر میزنند که خالی از حالتی^{۲۹۹} نیست مثل این بیت:
 دولعل یار که بایکدیگر زبان دارند حدیث کشتن ما^{۳۰۰} هر دو در میان دارند
 ۴۹۶- وفایی تونی: ^{۳۰۱} طالب علم و ظریف و خوش طبع و خوشنویس^{۳۰۲} است،
 این مطلع از اوست:

^{۳۰۳} نشسته طوطی خط بر لب لعل شکر بارش

به پیش آندهان نبود ولی یارای گفتارش

۴۹۷- مولانا شوخی هروی^{۳۰۴}: در محلی که جمالش در مرتبه کمال بود

میل شاعری کرد و هر کس از عاشقانش^{۳۰۵} شعر^{۳۰۶} بنام او می گفتند^{۳۰۷} و او گرد میکرد^{۳۰۸}

این مطلع از آن جمله است:

مطلع:

در واقعه دیدیم که شد یار پریشان گشتیم از این واقعه بسیار پریشان

۴۹۸- مولانا یوسفی طبیب خافی: ^{۳۰۹} از خراسان است و در علم طب سرآمد

اقربان رساله‌های در علم طب نظم کرده و شعر او خالی از اندک^{۳۱۰} لطافتی نیست این مطلع
 از جمله اشعار اوست:

فکر سامان دارم و از یار دور افتاده‌ام

من کجا سامان کجا، بسیار دور افتاده‌ام

۴۹۹- مولانا^{۳۱۱} معزی لنگ: از ولایت زواری خراسان^{۳۱۲} است^{۳۱۳} در شعر

همین تخلص دارد چه در عمر خود همین يك مطلع گفته بود:

۲۹۸- و.م. چیزها. ۲۹۹- و.م. معنی. ۳۰۰- و.م. عشاق. ۳۰۱- و.م. ندارند.

۳۰۲- و.م. ندارند.

۳۰۳- و.م. نشسته طوطی خط بر لب شکر شکنش. بدان هوس که سخن یاد گیر داز سخنش

۳۰۴- و.م. یزدی. ۳۰۵- و.م. بدو عاشق بودند. ۳۰۶- و.م. شعری.

۳۰۷- و.م. می کردند. ۳۰۸- و.م. ندارند. ۳۰۹- و.م. ندارند.

۳۱۰- و.م. ندارند. ۳۱۱- ب. مغربی. ۳۱۲- و.م. زاوه. ۳۱۳-

م. و. از.

۲۹۰

مطلع :

دل مانده میروم ز سر کوی یار خویش

آری بدل نرفت کسی از دیار خویش

اما بخوش آمد گفتن شهرت تمام داشت و با سید علی درویش^{۳۱۴} زوارهای
مصاحب بود اگر سید مذکور گفتی که فلان شربت^{۳۱۵} بیاورید او سوگند میخورد که در
خاطر من آن میگذشت و گاه بود که افیون او را فرو برده^{۳۱۶} بود گاهی در مجلس کسی
رباعی میخواند از او می پرسیدند که چون شعری بود؟ میگفت من هرگز مثل این
قصیده ی پر زور^{۳۱۷} نشنیده ام و گاه که^{۳۱۸} در مجلس نشسته بودند داد میگردند که تریاکش
فرو برده ناگاه او سر بر می آورد و میگفت عجب شعرهای^{۳۱۹} سوزناک خواندید!! آخراز
سوگند دروغ بسیار هلاک شد.

۵۰۰ - فیضی یزدی : در شهر خود به عساری اوقات میگذراند. بسیار فقیر و
درویش نهاد است و شعر او خالی از لطافتی نیست. این دو مطلع از اوست :
گر نباشد با منت^{۳۲۰} مهر و وفا کاینهم خوش است
من بآنها پر مقید نیستم اینهم خوش است



گوشه میخانه جای با صفایی بوده است
بی تکلف گوشه میخانه جایی بوده است
۵۰۱ - مولانا قطبی گنابادی :^{۳۲۱} مردی درویش و متقی است و اکثر اوقات
او بشاعری^{۳۲۲} صرف میشود. در قوافی غلط بسیار میکند این مطلع از اوست :

۳۱۳ - و.م. سید درویش علی زاوه ! ۳۱۵ - م. و. میگفت از برای من فلان
شربت بیاورید ۳۱۶ - و.م. از کار برده بود ۳۱۷ - و.م. ندارد. ۳۱۸ - و.
م. که مردم بداد میگفتند او سر بر آورده ۳۱۹ - و.م. شعرهایی خوانده شد.
۳۲۰ - و. یار را ۳۲۱ - و.م. جنابدی ۳۲۲ - و.م. میگذرد.

اگر صدره روم در کوی او نادیده دیدارش

دگر ره باز میگردم که شاید بینم این بارش

۵۰۲۔ **مولانا غیاث قافیه‌ای** : ^{۳۲۳} مولدش **هرات** بود و وجه تسمیه او اینست که هر قصیده و غزلی که میگفت چندانکه قافیه داشت میگفت . اگر چه غزلی صد بیت می‌شد و اگر دیگری قافیه پیدا کردی که اونگفته بودی ^{۳۲۴} زرداده ^{۳۲۵} می‌خرید ! و داخل شعر خود می‌ساخت و اصلاً مقید بمعنی نبود ، **خواجه حبیب‌الله ساوه‌ای** که وزیر درمش **خان‌لله من بود غزل ردیف سفید** . ^{۳۲۶} **خواجه حسن دهلوی** را در میان انداخته بود . او در مدح **خواجه مذکور** جواب ^{۳۲۷} گفته . این دو بیت از غزل اوست :

خواجه عالی گهر بنشسته با نور و صفا

جامه آب نباتی در برش استر ^{۳۲۸} سفید

آدمی از ساوه خیزد و زهری بغض و حسد

عودی تر ^{۳۲۹} از گنا بدسیب از پشتر ^{۳۳۰} سفید

ظاهراً در گنا بد امرود را **عودی تر** میگویند و **پشتر** نام دیهی است از ولایت **خراسان** و احیاناً بیت این چنین هم میگفت :

مطلع :

^{۳۳۱} طعنه‌ها دارند بیدردان ز آه سردمن

دردها دارم که آگه نیستند از دردمن

۵۰۳۔ **مولانا غیاثی تونی** : مردی فقیر و درویش نهاد بود اوقات او بمکتب

داری میگذشت ، این مطلع از اوست :

۳۲۳۔ و . م . قافیه . ۳۲۴۔ و . بود . ۳۲۵۔ و . میداد و می‌خرید . ۳۲۶۔

و . م . ندارند . ۳۲۷۔ و . م . مذکور گفته ! ۳۲۸۔ و . ابره ! و این از نظر قافیه کاملاً

غلط است . م . اکبر . ۳۲۹۔ م . نر . ۳۳۰۔ و . م . بشر . ۳۳۱۔ و . م . طعنه .

بوقت رحلتم چون ضعف بر قوت شود غالب

من و چشم حمایت^{۳۳۲} از علی بن ابی طالب
۵۰۴۔ مولانا قطبی تونی: ولد غیائی مذکور بود و فضایل او از پدر زیاد است
 این مطلع در جواب پدر گفته:

ز شربت خانه یسقون فیها تا شوی شارب

طلب سرچشمه آن ، از علی بن ابی طالب

☆ پدر و پسر در شهر سنه خمس و ثلاثین و تسعمایه فوت شدند

۵۰۵۔ مولانا گاهی هروی:^{۳۳۳} مولدش هرات است و اوقات او بکتابت میگذرد^{۳۳۴}

و هر روز چها بار افیون میخورد این مطلع از اوست:

با بتان دل شرح درد بینوایی میکند

بینوایی^{۳۳۵} از در دلها گدایی میکند

۵۰۶۔ مولانا عشقی تهرانی: از جمله شعرای هذیان گوست گاهی مثل این

شعری میگوید:

آشکارا کرده اشک دیده ام عشق نهان^{۳۳۶}

وہ ! شده افسانه آخر در میان مردمان

۵۰۷۔ مولانا افضل سارانی تهرانی:^{۳۳۷} ساران محلی است از قصبه تهرآن

و افضل در هجو و هزل^{۳۳۸} اشعار میگوید و بد میگوید این مطلع از اوست:

تا باغ حسن تازه شد از نو بهار عشق

گلها شکفت بر رخم از لاله زار عشق

۳۳۲۔ و. عنایت. ۳۳۳۔ و. م. ندارد. ۳۳۴۔ و. م. میگذراند.

۳۳۵۔ و. دردمندی. ۳۳۶۔ آ. بتان. ۳۳۷۔ م. و. ندارند. ۳۳۸۔

م. و. شعر.

* و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

۵۰۸- مولانا اصلی سارانی تهرانی: ^{۳۳۹} اونیز از محلت ^{۳۴۰} مذکور است و بزرك زاده‌ی آن محلت است این مطلع از اوست:

نازکم کن به تبسم مکش ای یار مرا

پیش اغیار مکن بهر خدا خوار مرا

۵۰۹- مولانا رحیمی تهرانی: ^{۳۴۱} اونیز ^{۳۴۲} از قصبه تهران است اندکی از

علوم نجوم و مقدمات مطالعه کرده این مطلع از اوست:

طمع ز وصل بریدم ^{۳۴۳} بد هجر خو کردم

وداع خوشدلی و ترک آرزو کردم

۵۱۰- مولانا غفوری رازی: ^{۳۴۴} از ری است و در خوانندگی اندک وقوف دارد

این مطلع از اوست:

سیرتی گر هست خوبانرا بود بسیار خوب

ورنه صورت مینماید بر درودیوار خوب

۵۱۱- مولانا جانی تهرانی: از ملازاده‌های آنجاست این مطلع از اوست:

^{۳۴۵} زلف خم در خم او دیدم و از کار شدم

باز در سلسله‌ی عشق گرفتار شدم

۵۲۱- مولانا حفیظی تهرانی: ^{۳۴۶} پدرش معمار آنجاست و او خود جوانی درویش

و فقیر ^{۳۴۷} است این مطلع بدو متعلق است:

مطلع:

^{۳۴۸} شد عمرها که در ره جانان فتاده‌ایم

بهر نثار بر کف خود جان نهاده‌ایم

۳۳۹- م. و. وصلی. ۳۴۰- م. و. مجله. ۳۴۱- م. و. رحمی. ۳۴۲- م. و.

طهرانی است. ۳۴۳- ب. بهرچه. ۳۴۴- م. و. غفوری تهرانی. ۳۴۵- م. و.

مطلع جانی طهرانی را برای حفیظی ثبت کرده‌اند. ۳۴۶- م. و. حفیظی! ۳۴۷- م. و.

ندارند. ۳۴۸- م. و. فتاده‌ام.

۵۱۳- مولانا دهقانی تهرانی: ^{۳۴۹} بمکتب ^{۳۵۰} داری اشتغال مینمود و مرض
 جوع بر مزاجش غالب بود ^{۳۵۱} گویند در سفری آذوقه‌اش ^{۳۵۲} آخور شده بود جامه خود ^{۳۵۳}
 میخورد! از صلاحیتی خالی نبود این شعر از اوست:
 لعل لب تو جانا جامیست پر زباده

یارب! بود که؟ بینم لب بر لبم ^{۳۵۴} نهاده؟

۵۱۴- مولانا نیستی رازی: ^{۳۵۵} در جوانی ^{۳۵۶} فوت شد این مطلع از اوست:

بی لب لعلت به بزمی جام نتوانم گرفت

باتو ای آرام جان آرام نتوانم گرفت

۵۱۵- مولانا روحی رازی: ^{۳۵۷} برادر نیستی است طبعش در شعر مرغوب افتاده

بود این مطلع از اوست:

نشان دهند رقیبان مرا وفا از تو

ندیده‌ام من بیدل بجز جفا از تو

۵۱۶- مولانا وفایی رازی: ^{۳۵۸} از جمله مریدان نوربخشیه است و خود را در

نظر مردمان بلند مرتبه می نمود، این مطلع از اوست:

ای که گویی بمن آن عارض زیبا منگر

عاشقم عاشق از آن رو نکنم قطع نظر

۵۱۷- مولانا عبدی تهرانی: ^{۳۵۹} این مطلع برخلاف اشعار دیگرش خوب

واقع شده:

۳۴۹- و. م. دهقانی. ۳۵۰- و. م. از ولایت ری است. ۳۵۱- و.

م. است. ۳۵۲- و. م. چیزی نداشت بخورد. ۳۵۳- و. م. جامه خود را خورد.

۳۵۴- و. م. لب بر لب است!! ۳۵۵- و. م. نیستی. ۳۵۶- و. م. ندارند.

۳۵۷- م. و. ندارند. ۳۵۸- م. و. ندارند. ۳۵۹- م. و. عبدی.

مطلع:

بادرد و داغ و دیدہ ی گریان نشستہ ایم^{۳۶۰}

در آب و آتش از غم طوفان نشستہ ایم^{۳۶۱}

۵۱۸۔ مولانا صحرائی تهرانی: ^{۳۶۲} در بعضی از ولایات ری بقابضی اوقات ضایع

میکند و اشعار ناهموار میگوید، این مطلع از اوست:

مطلع:

نکردم ز آن سبب نسبت بمآه آن روی نیکورا

کہ میدانم از این^{۳۶۳} معنی تفاوت میکند اورا

۵۱۹۔ مولانا حقی تهرانی: ^{۳۶۴} در ولایت ری متولی^{۳۶۵} یکی از مزارات

است مردی زبان آور است، این مطلع از اوست:

مطلع:

لعل لب که راحت جانست و کام عمر

یکدم بکام ان او نرسیدم تمام عمر

۵۲۰۔ مولانا زین الدین سلطان سائیلی تهراتی: ^{۳۶۶} کدخدازاده ی قصبہ تهرآن

است من در این حیرانم کہ این تخلص ناملا یم بآن اسم و لقب نامعقول چون جمع شدہ؟! و آیا با این تخلص^{۳۶۷} چرا شعر باید گفت؟ بہمہ حال این مطلع از اوست:

مطلع

نگارم چو آید پی غارت جان

کشد طرف دامن، خرامان خرامان

بکا کل کند مرغ دل را مقید

ز مژگان زند نیشتر بر رگ جان

۳۶۰-۳۶۱۔ و . نشستہ ام . ۳۶۲۔ و . م . صحرائی . ۳۶۳۔ و . م .

نسبت . ۳۶۴۔ م . و . حقی . ۳۶۵۔ و . م . در یکی از مزارات میباشد !! ۳۶۶۔ ب .

شائیلی؟ ۳۶۷۔ و . م . و با این تخلص شعر گفتن چہ ضرورت است .

۵۲۱۔ مولانا خموشی رازی : ^{۲۶۸} از دیار ^{۲۶۹} ری است و مردی بی تعین، این

رباعی از اوست :

رباعی :

ای درد تو سرمایہی درمان کسی

وی جمع ز تو دل پریشان کسی

فریاد ز دست تو که از سنگدلی

یکدم نکنی گوش بافغان کسی

۵۲۲۔ مولانا ہمدی تهرانی : ^{۲۷۰} در قصبہ تہران بہ عطاری ^{۲۷۱} مشغولست

این مطلع از اوست ^{۲۷۲} :

گر رسد ہر دم جفا ، ز آن یار خوش میآیدم

ہر چہ از خوبان رسد بسیار ، خوش میآیدم

۵۲۳۔ مولانا لطفی تهرانی : ^{۲۷۳} پدرش در قصبہ ^{۲۷۴} تہران بصرافی اوقات

میگذراند . این مطلع از اوست :

مطلع :

آہ از دیدن او گریہ بر آورد مرا

آخر این گریہ بالای بسر آورد مرا

۵۲۴۔ مولانا عطایی سبزواری : ^{۲۷۵} مردی فقیر و گوشہ نشین بود ^{۲۷۶} و بترك

دنیا گفتم اوقات بہ عبادات صرف میکرد ^{۲۷۷} و از مردم چیزی قبول نمیکرده ؛ شعرا و اکثر

۲۶۸۔ و . م . خموش . ۳۶۹۔ و . م . ولایت . ۳۷۰۔ و . م . رازی .

۳۷۱۔ و . م . بصراری . ۳۷۲۔ و . مطلع لطفی تهرانی را برای ہمدی ثبت کردہ و

و شرح حال لطفی را ندارد . ۳۷۳۔ م . لطفی شیرازی ! و . شرح حال لطفی را ندارد .

۳۷۴۔ ب . قصبہ مذکور . ۳۷۵۔ و . م . ترك دنيا کرده . ۳۷۶۔ آ . ب . ترك .

۳۷۷۔ و . م . مینمود .

در منقبت بود، **ترجمی** که جهت ائمه صلوات الله علیهم گفته مشهور است و این بیت بند آن ترجیع است :

بیت :

یا مظهر العجایب عوناً لنا علی ادعوك کلهم عن سینجلی
۵۲۵ - مولانا آسی: از قبیلہ آس است میگفت که شاعری را بمن ^{۳۷۸} در خواب
داده اند! این مطلع از اوست ^{۳۷۹} :

مطلع:

میکند در عاشقی فرهاد ^{۳۸۰} کوه بیستون
صورت شیرین مگر از سنگ میآرد برون
۵۲۶ - مولانا اباسی: از جمله شعرای **همدان** است این مطلع از اوست:

مطلع:

برویت خط سبز و خال. هشکین ای صنم باهم
نشسته طوطی و زاغند در باغ ارم باهم
۵۲۷ - مولانا نوری نیشابوری: به کحالی اوقات میگذرانند و مشغول ^{۳۸۱} با وجود
فقر به بذل دینار و درم مقبول طبایع نزدیک و دور بود، در شعر هر گز زبان بمدخ کسی نمی گشود
این مطلع از اوست :

مطلع:

هلال خواست شود حلقه درش ^{۳۸۲} شب عید ^{۳۸۳} زدور بست خیالی ولی بهم نرسید
۵۲۸ - مولانا خرابی **قمی** ^{۳۸۴} : اکثر اوقات در گورستانها بسر می برد و عاشق پیشه
ولوند ^{۳۸۵} مشرب بود این مطلع از اوست:

۳۷۸ - و. خدا بمن. ۳۷۹ - و. مطلع مولانا اباسی را برای آسی ثبت کرده و شرح حال
لباسی را ندارد. ۳۸۰ - ب. فریاد. ۳۸۱ - و. مشهور. ۳۸۲ - و. م. درت.
۳۸۳ - آ. نه. ۳۸۴ - و. م. خزانی. ۳۸۵ - و. م. ندارند.

مطلع:

بہار و چشم جهان بین، جدا ز دیدن یار است

خزان عمر من است این بہار، این نہ بہار است

۵۲۹۔ مولانا زاری سبز واری^{۳۸۶} : شاعری پاکیزہ گوشت و این مطلع از اوست

و خوب گفته: ^{۳۸۷}

مطلع:

ز آتش عشق^{۳۸۸} نہ تنہا جگر م میسوزد بسکہ بگریستہ ام چشم ترم میسوزد

۵۳۰۔ مولانا مثالی کاشانی : طبعش بلند بود^{۳۸۹} چنانکہ میخواست جواب

خمسہ گوید اما با تمام آن توفیق نیافت این مطلع از اوست:

مطلع:

مدہ ای خضر فریبم بحیات جاودانی من و خاک آستانش، تو و آب زندگانی

۵۳۱۔ مولانا محنتی شیرازی^{۳۹۰} : و اعظ خوشخوان بود و گاہی در اثنای و عطف شعر

^{۳۹۱} خود میخواند و حالی میکرد کہ موجب نفرت مردم می شد، این مطلع از اوست :

مطلع:

سردہان او را جستم زنکتہ دانی گفتازی نشانی. کس چون دہد نشانی!؟

۵۳۲۔ مولانا مجلدی خراسانی^{۳۹۲} : از ولایت خراسان است و اوقات بد مجلدی^{۳۹۳}

و شاعری میگذرانند و گاہ، گاہی از عشق پری رویان آشفته میگردد و شعری میگوید
این مطلع از اوست:

مطلع:

ہر گہ کہ چشم بر من درویش میکنی لب می گزی و جان مرا ریش میکنی

۵۳۳۔ مولانا عالی سمرقندی^{۳۹۴} : از شعرای غیر مشہور ماوراء النہر است و

۳۸۶۔ و. م. رازی سبز واری !! ۳۸۷۔ م. و. ندارد. ۳۸۸۔ م. عشق تنہا. ۳۸۹۔ و. م.

چنانچہ. ۳۹۰۔ و. محیی. م. محیی. ۱. ۳۹۱۔ و. م. ندارند. ۳۹۲۔ و. م. مجلد

خراسانی. ۳۹۳۔ و. ندارد. م. عاشقی و شاعری. ۳۹۴۔ م. ہمایی سمرقندی. و. ہمدمی!

* و. جملہ میان دو ستارہ را ندارد.

این مطلع تعلق بدو دارد:

مطلع :

بر لب بام از فغان من بنا کام آمدی بر لب آمد جان من تا بر لب بام آمدی
۵۳۴- مولانا کافی سمرقندی: او نیز سمرقندی است و این مطلع از اوست:

مطلع :

گر گذارند که در کوی تو مسکن سازم شعله آتش خود بر همه روشن سازم
۵۳۵- [مولانا عبدالوهاب رشتی: از فضایل رشت گیلانست و در علم نجوم ماهر
و احکام او در آن امر بر همه کس ظاهر و عروض و قافیه و صنایع شعری را خوب دانسته
و بغایت خلیق و خوش صحبت بوده و در همه روشی شعر گفته این ابیات از اوست:

مطلعیات :

منه کاکل به پیشانی و میل فتنه کمتر کن
جهانی را بس است آتلف، کاکل را پس سر کن

☆☆☆

کسی کاو را نظر بر عارض آن ماهر و باشد
همی خواهم که نور چشم^{۳۹۵} من در چشم او باشد

☆☆☆

ز بیوفایی جانان چنان نمود مرا که دل نهم . بجدایی و دل نبود مرا
۵۳۶- مولانا مایلی رشتی: او نیز از جمله متعینان^{۳۹۶} آنجاست و خالی از حیثیتی^{۳۹۷}
نبوده و طبعش در شعر شوخی مینموده این چند مطلع از اوست:

[نسخه های م. و. ب. شرح حال ۱۴ نفر از شعرا را ندارند که در میان این علامت
قسمت افتاده مشخص شده است این افتادگی از مولانا عبدالوهاب آغاز و به فروغی شیرازی خاتمه
می یابد یعنی از شماره ۵۳۵ تا شماره ۵۵۰]

۳۹۵- اصل. نور چشم در چشم. ۳۹۶- اصل. متعان. ۳۹۷- اصل. چنین.

* چون متن میان دو علامت [فقط از نسخه. آ. آورده شده بنا بر این تصحیح قیاسی شده است.

مطالعیات:

گر شود تیز بقصد سر من خنجر او سرچہ باشد کہ گذشتن بتوان از سراو



ریزہ های تیشہ فرہاد شد ریگ روان تا زسم توسن شیرین نیابد کس نشان

یکی از شعرای عصر منکر شدہ کہ این مضمون از او نیست و او در جواب گفته کہ:

تا خلیل آسا سوی بتخانہ شد آن دلستان

سر بہ پیش افکنده اند از شرم روی او بتان

۵۳۷ - مولانا سالکی رشتی: او نیز از آن نجاست مرد خوش طبع شیرین کلام بودہ

و خط نستعلیق را بغایت خوب مینوشتہ و مدت سی سال اوقات با لوندان و خوش طبعان

ہرات صرف کردہ و در اواخر عمر بوطن خود آمدہ در آنجا وفات یافتہ. دیوان غزل تمام

کردہ است این ابیات از اوست:

مطالعیات:

کبوتر نامہام برد و نیامد وہ چہ شد حالش

شکستہ بال او، یا مانده بہر دانہ خالش



گل جدا کشت مراسر زنش خار جدا

ستم از یار جدا بینم، از اغیار جدا

بر سر کوچہ جدا بر سر بازار جدا

یوسف حسنی^{۳۹۸} و غوغای خریداری تست

۵۳۸ - مولانا فاضلی رشتی: او نیز از چپانیان و لوندان آنجا بودہ و اوقات بخیاطی

میگذرانیدہ این ابیات از اوست:

مطلع :

خدایا ، دردمندی ده دل بیرحم خوبانرا
که بیدردان نمیدانند قدر درد مندان را

☆☆☆

همچو مجنون زغم روی جهان افروزی سر بدیوانگی عشق بر آرم روزی

☆☆☆

بنفشه آمد و بوی بهار میآید زنوبهارچنین، بوی یار میآید

۵۳۹ - مولانا کابلی رشتی اونیز از آنجاست و در اول مرد متمول بوده و آخر

اوقات بخیاطه تابی میگذرانیده شعر بسیار گفته فاما قابل شهرت کمتر بوده ، درحین
مراجعت حاکم گیلان از سفر قصیده ای گفته این مطلع آن قصیده است:

مطلع:

هر که آرد خبری زان گل نورسته من غنچه سان پرکنم اورا ز زر^{۳۹۹} سرخ دهن

۵۴۰ - مولانا صابینی^{۴۰۰} رشتی : از آنجاست و خالی از فضیلتی نبوده و مرد صادق

و پاک اعتقاد است و اکثر بمداحی گذرانیده این مطلع از اوست :

^{۴۰۱} جقه چون بود مثابه خم آن ابرو را

جای . دادند بیالای سر خود او را

۵۴۱ - مولانا حسن موئینه دوز گیلانی : از آنجاست و مرد چپانی و او باش

وضع است و با وجود این حال اختلاط ظاهری او خوب و دلنواز افتاده چون از شنایع باطنی

خالی نیست از این^{۴۰۲} ممر همیشه او از مردم و مردم از او زحمت می کشند و تا غایت که عمرش

از سبعین گذشته و بسر حد ثمانین رسیده همین حال دارد . امید که بعد از این به مقتضای

سن ترك افعال زمیمه نماید . باعتقاد خودش طبع نظمش چاشنی کلام و حسن دارد و

۳۹۹ - او را زر سرخ . ۴۰۰ - اصل . صای ؟ ۴۰۱ - جیقه . ۴۰۲ - اینمر .

میگوید کہ دیوان غزل تمام کرده ولایعلم الغیب بہر حال این دو مطلع از اوست :

مطالعیات :

یوسف اگرچہ مصر بوجہ نکو گرفت

اما حدیث حسن تو عالم فرو گرفت

☆☆☆

آمد بہار و باز جنون شد فزون مرا

رسوای خلق میکند آخر جنون مرا

۵۴۱۔ مولانا نعمت اللہ رشتی : ہم از مردم آنجاست و از ظلم امیرہ دیباج

جلای وطن نموده مدت مدید است کہ در گرجستان ساکن است گاهی نظمی از او سر

میزند این مطلع و ابیات از اوست :

مطالعیات :

زنہار مکن طرہی طرار پریشان

صد دلشدہ را باز مکن کار پریشان

از زلف تو عشاق پریشان جہانند

رحمی کن و این سلسلہ مگذار پریشان

☆☆☆

خیال روی اورا جا دل غمناک میسازم

بدین صورت غبار غم ز خاطر پاک می سازم

☆☆☆

ہردم از عشق رسد تیر بلا بردل من

حاصل اینست مرا ازدل بیحاصل من

☆☆☆

۵۴۳۔ مولانا دوانی شیرازی: شیرازی الاصل است و از جمله سکنہ آنجاست
(ہرات) و بر مالی شہرت یافتہ در آن فن بدل^{۴۰۳} ندارد، این ابیات از اوست:
باعاشقان چو ہستی^{۴۰۴} جانا بجور مایل
کام از لب تو جستن اندیشہ ایست باطل
بر آستان جانان روی نیاز سودم
لیکن چہ سود کا آنجا از خون دیدہ شد گل
تبع ستم کشیدہ تا آمدی بہ قلم
از زوق آن طپانم^{۴۰۵} چون مرغ نیم بسمل



۵۴۴۔ مولانا غوغایی: از جمله سکنہ آنجا و استرآبادی الاصل است و از
عروض و قافیہ و صنایع شعری خبردار بودہ چون در اعتقاد خلل تمام داشتہ ہمیشہ اعمال
ناشایست از اوسر میزدہ، با جوان سادہ رویی در خلوت سر آوردہ از زخم کاردی کہ از
او خوردہ سرد فتر مسافران عدم گشتہ این ابیات از اوست:
رقیب گفت غم خویش آن پری رورا
مرا غمی است کہ گفتن نمیتوان اورا



تا بر دمید از رخت ای گلعدار خط
از بند غم برات خلاصی بکس نداد
حسن تو را فزود یکی در ہزار خط
آنکاو نوشت بر ورق روزگار خط
۵۴۵۔ مولانا میر شریف: ہم از جمله سکنہ آنجاست و ہر وی الاصل است،
در علم موسیقی بی نظیر و آواز خوش او بغایت دل پذیر است، چون روی توجہ بجانب
کسب سایر کمالات دارد امید کہ توفیق یافتہ از اقران ممتاز گردد و با وجود صغر سن
حسن نظمش مستحسن افتادہ این ابیات از اوست:

۴۰۳۔ آن فن ندارد۔ ۴۰۴۔ مستی۔ ۴۰۵۔ طانم۔

بی گریہ ام زعمر دمی کم گذشتہ است
از ہر طرف کہ تیر جفا بر دلم زدہ

عمرم ہمہ باشک دمادم گذشتہ است
پیکان بہم رسیدہ و از ہم گذشتہ است



نبود غالبہ بر گرد رخ زیبایش
بلکہ ساییدہ بود طرہی عنبر سایش
۵۴۶۔ مولانا ابواسحق : او نیز از جملہ سکنہ آنجاست مرد فاضل آدمی
صفت و بسیار خلیق و بی آزار و بغایت حایم و هموار بودہ و پیش از آنکہ از ثمرہی شجرہی
فضیلت بہرہ یابد از میوہی عمر گرانمایہ بی بہرہ گشتہ این دو مطلع از اوست :

رقیب از قتل من تا کی سخن با یار میگویی
چہ میخواستی ز جان من چرا بسیار میگویی



نمایم روی دل ہر دم سگان آن سر کو را

بدین رو میکنم مایل بسوی خود سگ اورا
۵۴۷۔ مولانا طاہر : نیز از جملہ سکنہ آنجاست و از مردم زادہ های شروان است
واوقات بہ موینہ دوزی میگذراند گاہی نظمی از او سر میزند این ابیات از اوست :

☆ مہند حجرہی دل را ہمیشہ بر شتری
کہ حجرہ های دلت زان شتر شود گلشن

بہ حجرہ ام شتر مہر مرتضی است مقیم

از آن چو چشم شتر حجرہ ام بود روشن

نمیرود شتر مہر او ز حجرہی دل

اگر رود شتر جان مرا ز حجرہی تن

۵۴۸۔ مولانا محمود تبریزی : از سکنہ آنجاست و تبریزی الاصل است و بہ

*ظاہر این است کہ طاہر «شتر و حجرہ» را در این قصیدہ التزام کردہ بودہ است.

تکمہ بافی و علاقہ بندی اوقات میگذرانند و در آن فن بدل ندارد مرد نیک نهاد پاک
اعتقاد است و معونت او به مسافرو مجاور آن دیار میرسد گاهی بگفتن نظم مایل است ،
این مطلع از اوست:

برجان من ز عشق اگر کم گذشته است

روزی هزار قافله غم گذشته است

۵۴۹۔ مولانا محمود سرداری : مردی ژنده پوش است ، چند روزی در آنجا
واقع شده چون عموم خلائق در آنجا مشغولی بمداومت ماء العنب دارند و از آن جنس
بیشتر چیزی کمتر در آن دیار بدست میآید جهت بیان حال این مطلع گفته :

افتاده ام بجای غریبی من خراب

کازهر که آب می طلبم میدهد شراب

۵۵۰۔ مولانا فروغی شیرازی : مردی بی تعین^{۴۰۶} است این مطلع از اوست:

مطلع:

بجانم از غم هجر توای ناهنربان امشب

بوصلم شادمان کنور نه خواهم داد جان امشب

۵۵۱۔ مولانا شرطی قزوینی :^{۴۰۷} به تجارت اوقات میگذرانند . این مطلع

از اوست :

مطلع:

ابرو کمان من که بکین میکشد مرا

قربان او شوم که چنین میکشد مرا

۵۵۲۔ مولانا منظری ماوراء النهری :^{۴۰۸} از ولایت^{۴۰۹} و مردم ماوراء النهر

است و گاهی تقلید ایوب ابوالبر که میکند ، حرکات او بسیار خنک و بی مزه است^{۴۱۰}

۴۰۶۔ و . م . مرد بی تعین بوده . ۴۰۷۔ و . م . شرطی . ۴۰۸۔ و . م . ندارند .

۴۰۹۔ و . م . ندارند . ۴۱۰۔ م . این مطلع از اوست .

میگوید که این مطلع من گفته‌ام :

مطلع :

این خال که بر لعل لب زهره جبین است

مهری است که ملک دو جهان زیر نگین است

۵۵۳- مولانا بیخودی سمرقندی :^{۴۱۱} از جمله شعرای نیک سمرقند است و

خالی از فضیلتی نبود^{۴۱۲} این شعر گواه حال اوست :

مطلع :

مینمایی ماه من رخسار و پنهان میشوی

میکنی لطف و همان ساعت پشیمان میشوی

☆☆☆

هزار گونه بلا از تو در دل است مرا

هنوز دل بجفای تو مایل است مرا

۵۵۴- ضیایی بخارایی : از جمله درویشان و از زمره‌ی ایشان بود ، این مطلع

از اوست :

مطلع :

وه که دلم کباب شد ز آتش بیوفایت

^{۴۱۳} سوخت مرا بهر کسی گرمی آشنایت

۵۵۵- مولانا واصلی بخارایی : او نیز از شعرای بخارا است ☆ و این مطلع بر

صفای ذهنش گواست ☆ :

۴۱۱- و . سجودی . م . مسجودی . ۴۱۲- م . و . این دو مطلع از اوست .

۴۱۳- و . م . تا توجدا شدی زمن سوختم از جدایت .

* و . م . جمله میان دو ستاره راندارند .

مطلع :

آن گرد باد نیست بگرد سرای تو
 سرگشته ایست رقص کنان در هوای تو
 ۵۵۶۔ مولانا شمسی شروانی : به سراجی اوقات^{۴۱۴} میگذرانید آخر در عاشقی
 رسوا گردید این مطلع از اوست :

مطلع :

مه من یاراغیار است بامن یار بایستی
 بدین خواری که من افتادم اغیار بایستی
 ۵۵۷۔ مولانا رهایی : وی نیز از شعرای توران است و از آنجا بشروان افتاده
 عاشق سلطان خلیل میرزا^{۴۱۵} شده و در عاشقی زحمت بسیار کشیده تا متوجه عالم^{۴۱۶}
 عقبی گردید این سه مطلع از اوست :

مطالعیات :

تا حلقه گیسوی نگاری نگرفتم^۴
 در سلسلهی عشق قراری نگرفتم

☆☆☆

اگر مانع نگشتی سجده از نظارهی رویت
 سرم در سجده بودی تا قیامت پیش ابرویت

☆☆☆

باکس ز جور یار حکایت نمی کنیم^{۴۱۷}
 صد شکر می کنیم و شکایت نمی کنیم

۴۱۴۔ م . و . میگذرانند . ۴۱۵۔ و . م . خلیل شروان شد !! ۴۱۶۔ آ .

بقا . ۴۱۷۔ ب . نمی کنم .

۵۵۸۔ مولانا واصلی تبریزی : از ابریشم فروشان شهر مذکور بود ^{۴۱۸} آخر تاجر

شد و در جوانی فوت شد این مطلع از اوست :

مطلع :

مشکلی هست ز ستر دهننت در دل من ^{۴۱۹}

تا نگویی سخنی، حل نشود مشکل من

۵۵۹۔ مولانا گرامی بغدادی : مرد فقیری تعین بود در خدمت ^{۴۲۰} تکلتو خان

بود گناهی کرد بعوض آن گوش گرامی را بموجب امر صاحبقرانی بریدند و بدین واسطه

به سروان ^{۴۲۱} رفت و دیگر احوال او معلوم نشد این مطلع از اوست :

مطلع :

با من آن سروسیم بر چه کند ^{۴۲۲}

یار اغیار شد دگر چه کند ^{۴۲۳}

۵۶۰۔ مولانا هجری : اندجانی است و اندجان قصبه ایست از قصبات

ماوراءالنهر ، هجری مذکور شاعری پاکیزه گوشت ^{۴۲۴} این مطلع از جمله

اشعار اوست :

مطلع :

بر رخ نشسته گرد ملامت بسی مرا

نبود عجب اگر ^{۴۲۵} نشناسد کسی مرا

۵۶۱۔ مولانا بیانی بحرآبادی ^{۴۲۶} : از ولایت سبزوار است شاعر بدی نبوده

این مطلع از اوست :

۴۱۸۔ آ. است . ۴۱۹۔ و. م. ما . ۴۲۰۔ و. تکلتو خان در خدمت گناهی کرد

بعوض او گوش گرامی را ۱۱ ۴۲۱۔ م. و. کیلان . ۴۲۲-۴۲۳۔ و. م. چکند .

۴۲۴۔ م. و. شاعری مشهور بوده . ۴۲۵۔ آ. اگر کسی نشناسد مرا ! ۴۲۶۔ و .

شرح حال بیانی را ندارد .

به مسجدی که روم در فراق دلبر خویش

بپا نه سجده کنم بر زمین نهم سر خویش^{۴۲۷}

۵۶۲- نظری قمی: ^{۴۲۸} قصه خوان و شاعر بود چند روزی بخدمت صاحبقران

میرسید این شعر را زمانی که در ملازمت^{۴۲۹} بوده گفته:

بیت:

شاهها، بدولت تو حیثیتم بسی هست

هم شاطر و ظریفم همه قصه خوان کامل

۵۶۳- مولانا عارفی تبریزی^{۴۳۰}: مردی فقیر و دردمند است در بحر گوی و چو گان

مولانا عارفی مثنوی گفته این چند بیت در صفت حسن از آن کتاب است:

مثنوی:

افروخته همچو سرو قامت	و زهر طرفی از او قیامت
^{۴۳۱} از کاکل آن مه دل افروز	در هم شده عاشق سیه روز
بر هم زده کاکل مرقع ^{۴۳۲}	بر چهره‌ی مه فکنده برقع
از پر تو آفتاب رویش	زرین شده ^{۴۳۳} رشته‌های مویش
چو گان دوزلف آن جفا جوی	هر سوی دلی ر بوده چون گوی
چشمش بکرشمه برده دلها	هر گوشه از او هزار غوغا
هر سوی که يك نگاه میکرد	صد عاشق بیدل آه میکرد
لعل لبش، آب زندگانی.	گفتار، حیات جاودانی
برگرد لبش خط چو ریحان	خضراست و کنار آب حیوان
خطش که دمیده گرد رخسار	مانند بنفشه است و گلزار
تا بر گل تازه مشک تر ریخت	صد فتنه زهر طرف برانگیخت

۴۲۷- و. ابن مطلع را برای هجری ثبت کرده است.

۴۲۸- و. نظیری. ۴۲۹- و. م. در آن ولا. ۴۳۰- و. ندارد.

۴۳۱- آ. گل گل. ۴۳۲- آ. م. مرصع. ۴۳۳- و. م. رشتهها.

آن گوی ذقن کسی که دیده
صدره پی گوی آن زنخدان
چون گوی دمی نیارمیده
پشت مه بدرگشته چوگان

۵۶۴ - مولانا جاروبی هروی^{۴۳۴} : مردی عاشق پیشه لوند^{۴۳۵} بود . اما عاشقی
او بصورت^{۴۳۶} خوب نبود بلکه هر که حاکم و بزرگ^{۴۳۷} بود او عاشقش می شد چنانکه
در قندهار عاشق بابر پادشاه^{۴۳۸} شده بود و پادشاه مذکور در سن پنجاه سالگی
بود و گویند با وجود پیری بسیار بدقیافت بوده و مولانای مذکور را بدین واسطه ایدای
بلیغ کرده بود و با وجود آن متنبه^{۴۳۹} نشده بود، چنانکه به هرات آمد عاشق در مش خان
شد و بعد از آن هر کس که حاکم بود او عاشق او بود ، در جواب^{۴۴۰} غزل فغانی بمطلع :

مطلع:

از کوی تو چون باد بر آشتم و رفتم
گردی ز دل مدعیان رفتم و رفتم
غزلی گفته بود در مقطع آن جاروبی را طوری آورده^{۴۴۱} است:
جاروبی ام بسته کمر^{۴۴۲} از پی خدمت هر شام و سحر خاک^{۴۴۳} درت رفتم و رفتم
۵۶۵ - مولانا تریقی بیارجندی^{۴۴۴} : بتاجدوزی اوقات میگذراند و در هزل
اشعار بسیار دارد که لایق سیاق این کتاب^{۴۴۵} نیست و فی الواقع در آن باب معنی^{۴۴۶} های
خوب دارد و سحر کرده اما در این اوقات تائب شده و شعر معقول میخواید بگوید اما
نامعقول میگوید این مطلع از اوست :

مطلع:

جانا غم تو مایه عیش نهان ماست
درد تو مونس دل بی خانمان ماست^{۴۴۷}

- ۴۳۴ - م . و . م . مروی . ۴۳۵ - م . و . م . ندارند . ۴۳۶ - م . و . نه بصورت .
۴۳۷ - م . و . حاکم او بود عاشق میشد ! ۴۳۸ - م . و . میرزا .
۴۳۹ - م . تنبیه . ۴۴۰ - م . و . جواب فغانی . ۴۴۱ - و . واقع شده . ۴۴۲ - و .
میان . ۴۴۳ - م . و . م . رخت . ۴۴۴ - م . بیارجندی . ۴۴۵ - م . و . کلام .
۴۴۶ - م . و . ندارند . ۴۴۷ - م . و . مطلع تریقی را برای خالصی ثبت کرده اند و بالعکس .

۵۶۶- مولانا خالصی تبریزی : مردی حریص^{۴۴۸} وزیرپرست بود ☆ در مدت

سی سال زر جمع کرد ☆

و آخر در نود سالگی^{۴۴۹} بمرد وزر از او باقی ماند این مطلع از اوست:

مطلع:

بودم اسیر زلفش و خط نیز رخ نمود

شد مهر من یکی دو بر آن مه از آنچه بود^{۴۵۰}

۵۶۷- مولانا^{۴۵۱} محیی ورجردی: از ولایت ورجرد همدانست مرد فقیر ☆

گوشه نشین خوش طبع است ☆ این مطلع از اوست:

مطلع:

به طیب من که گوید مرض نهانیم را که بعرض او رساند غم نا توانیم را

۵۶۸- مولانا مقصدی ساوجی: از شهر ساوه است این مطلع و بیت از اوست:

پا بوس سگان تو نگویی هوسم نیست

دارم هوس اما چکنم دسترسم نیست

خواهم که کسی حال مرا پیش تو گوید

اما چه کنم بی کسم و هیچکسم نیست

۵۶۹- مولانا صیفی ساوه ای^{۴۵۲}: وصفش از تخلص معلوم این مطلع از

او است:

مطلع:

دل قد تورا بلای جان گفت بالاتر از این نمیتوان گفت

۴۴۸- و.م. ندارند . ۴۴۹- آ . ندارد . ۴۵۰- و. از آنکه . ۴۵۱-

و.م. محبی . م. یحیی . ۴۵۲- م . و. سیفی .

* و.م. جمله های میان دو ستاره را ندارند.

۵۷۰ - مولانا قراضی قزوینی : از شعرای قزوین است و مرد عامی است اما شعر بسیار ^{۴۵۲} در منقبت و غیره دارد و این بیت از اوست:

مطلع :

بتی دارم که از چشمش هزاران غمزه ^{۴۵۴} پیدا شد

چه غمزه، غمزه‌ی نرگس چه نرگس، نرگس شہلا

۵۷۱ - مولانا بہاری اصفہانی : برادر مولانا ادایی است ^{۴۵۵} و بہ شعر خود

اعتقاد بسیار دارد اما هیچکس باو اعتقاد ندارد، این مطلع از اوست:

مطلع:

خیال بست کہ خون ریزد آن نگار مرا

فغان کہ می کشد آخر خیال یار مرا

۵۷۲ - مولانا مستی رازی: از ولایت ری است وجہ تسمیہ او آنکہ ^{۴۵۶} گویا

بیان واقع بود اما اگر این زمان ہشیاری تخلص کند ^{۴۵۷} مناسب است ، اما نعوز باللہ از

خرگدایی او . اگر از کسی چیزی بخواد ^{۴۵۸} و نداشته باشد باوی میگوید کہ چون

چیزی نداری باری فاتحہ ای جہت من بخوان . از اشعار او این مقطع نوشته شد:

مقطع:

مستی سگ دیوانہ آن طرفہ غزالست دیوانہ و مست است و ندارد خبر از خود ^{۴۵۹}

۵۷۳ - مولانا قاضی ^{۴۶۰} نعیمی گنابادی : مردی شریف و طالب علم است و در

علم سیاق مہارت تمام دارد بسیار فصیح و خوش صحبت است این دو مطلع از اوست :

۴۵۳- و. ندارد. ۴۵۴- و. فتنہ پیدا! ۴۵۵- و. برعکس مردم بہ شعر خود. ۴۵۶-

و. تسمیہ او گویان بیان واقع شدہ. ۴۵۷- و. در او مناسب. ۴۵۸- و. اگر کسی چیزی

نداشتہ باشد کہ بوی دہد گوید چیزی نداری برای من فاتحہ بخوان. ۴۵۹- و. خبر از ما .

۴۶۰- و. نعمت . م. یغمی !!

مطالعات :

پی بکوی دلبر ابرو کمائی بردہام خانہ او را نمیدانم ، گمانی بردہام



شده مردمان چشم بامیدت^{۴۶۱} اشکباران

چه شود اگر در آبی ز در امیدواران

۵۷۴۔ مولانا احمد فکری ہمدانی: ہمدانی است اما اکثر اوقات در ہرات^{۴۶۲}

است در کسب^{۴۶۳} علوم کوشیدہ و در بعضی مہارت پیدا کردہ مثل تفسیر و اعداد و جفر و مرد بی تعین و درویش نہاد است و در معما و شعر ہم صاحب وقوف است . این مطلع از اوست:

مطلع:

گر یار بما جو رو جفا خواستہ^{۴۶۴} باشد دادیم رضا ہر چہ^{۴۶۵} خدا خواستہ باشد

۵۷۵۔ مولانا غریبی استرآبادی: مرد بی تعین و فقیر است این مطلع از اوست:

مطلع:

فریاد کہ خون شد دل غم پرورم امشب

جان میدہم و نیست کسی بر سرم امشب

۵۷۶۔ مولانا فکری استرآبادی: بصحافی اوقات میگذراند و گاہی ہم شعر

میگوید این مطلع از اوست:

مطلع:

عید است و ہر کسی بہ مہی شاد و خرم است

بر خلق عید و بر من غمدیدہ ماتم است

۵۷۷۔ مولانا^{۴۶۶} فخری قزوینی: گرچہ از روستای قزوین است اما در شہر متولد

۴۶۱۔ و. فراق. ۴۶۲۔ و. م. میباشد. ۴۶۳۔ آ. کتب علوم. ۴۶۴۔ آ. داشته

باشد. ۴۶۵۔ آ. ہرچہ کہ او! ۴۶۶۔ و. م. فخر.

شده و از جمله طالب علمان شهر مذکور است و بشعر نیز گاهی تشویش^{۴۶۷} خود میدهد .
این شعر از آن جمله است.

مطلع:

بروز هجر که محروم از وصال تو باشم سری بز انوی غم مانده در خیال تو باشم
۵۷۸ - مولانا ابوالمکارم قزوینی^{۴۶۸} : از شعرای بسیار گوی شهر قزوین است

این مطلع از اوست:

مطلع:

بهر جا که آن جامه گلگون نشسته چومن کشته بسیار در خون نشسته
۵۷۹ - مولانا خواجہ فدایی تبریزی^{۴۶۹} : از خواجہ زادہ های تبریز است و

طبع خوب دارد این مطلع و بیت از اوست:

مردم از حسرت و آنشوخ بیمارام نشد جان بنا کام شد و حاصل از او کام^{۴۷۰} نشد
تابہ بد نامیم از عشق بر آمد نامی چه بلاها کہ نصیب من بد نام نشد
۵۸۰ - مولانا معروف مالی تبریزی^{۴۷۱} : در علم رمل مہارت تمام داشت این

مطلع از او معروف و مشہور است:

مطلع:

روز اجلم نالہ^{۴۷۲} نہ از رفتن جانست از یار جدا میشوم این نالہ از آنست
۵۸۱ - مولانا ذاتی لاری^{۴۷۳} در تبریز بہ صحافی اوقات میگذرا ند این مطلع در

تعریف شهر مذکور از اوست:

۴۶۷ - و نیز زحمت خود میدهد . ۴۶۸ - و مکارم . ۴۶۹ - و م. ندارند .
۴۷۰ - آ. حاصل از کام و وصل بنا کام . ۴۷۱ - و م. رمال . ۴۷۲ - م. انا لہ . ۴۷۳ -

و زلالی لاری

* م. و. مطلب میان دو ستارہ را ندارند.

مطلع :

ہر طرف شوخی و ہر گوشہ بلا انگیز است بہ تماشا قدمی نہ کہ عجب تبریز است
 ۵۸۲۔ مولانا رحمی تبریزی^{۴۷۴} : مرد بی تعین و لا ابالی بود و از فسق و فجور
 اجتناب نمی نمود . اما رحم الہی از گناہ رحمی^{۴۷۵} زیادہ است . امید^{۴۷۶} کہ اورا بدین
 گناہان نگیرد و بدین رباعی بہ بخشد :

رباعی :

چون نامہ جرم ما بہم پیچیدند بردند بمیزان عمل سنجیدند
 بیش از ہمہ کس گناہ ما بود . ولی مارا بہ محبت علی بخشیدند
 این دو مطلع نیز از اوست :

مطالعیات:

دامن از اشک پر از لعل بد خشان دارم
 کوه غم گشته ام و سنگ بدامان دارم



دلا ز عشق بہ پیرانہ سر مشو نومید شکوفہ چمن رحمت است موی سپید
 ۵۸۳۔ مولانا ظریفی تبریزی : در تبریز بہ خردہ فروشی اوقات صرف میکند
 و این مطلع و بیت مشہور^{۴۷۷} از اوست :

نہ بگریہ رحم داری^{۴۷۸} نہ بہ سینہ پارہ کردن
 • مہ من نمی توانم بتو ہیچ چارہ کردن
 چو اسیرتوست این دل بہ دگر بتان چہ بندم^{۴۷۹}
 منم و دلی کہ نتوان بہزار پارہ کردن

۴۷۴۔ نسخہ ب. بریتش موزیوم. رحیمی. ۴۷۵۔ و. زیادہ از گناہ اوست .

۴۷۶۔ و. امید کہ گناہ اورا بدین رباعی بہ بخشد. ۴۷۷۔ و. ندارد. ۴۷۸۔ و. رحمت

آید. ۴۷۹۔ و. بکس گرچہ بندم.

۵۸۴۔ مولانا آگہنی تبریزی: بسوزنگری^{۴۸۰} اوقات میگذراند و گاهی شعر^{۴۸۱}
از او سرمیزند از جمله این مطلع از اوست:

مطلع:

بگریه موسم گل در فراق یار گذشت به گلرخی نشستیم و نو بہار گذشت

۵۸۵۔ مولانا عینی^{۴۸۲} شیرازی: از جمله کاتبان شهر شیراز بود و سرعت

کتابت او کم کسی کتابت میکرد و گاهی شعر میل میکرد این مطلع از اوست:

مطلع:

بی روی دل فروزت عشاق را طرب نیست با ماشبی بسر بر یکشب هزار شب نیست

۵۸۶۔ مولانا صفایی تبریزی: بکاغذ فروشی وجه معاش میگذراند و گاهی شعر

میگوید^{۴۸۳} این مطلع از اوست:

مطلع:

مرا درد دیده خون چندان از آن لبهای میگونست

کہ ہر چشمی مرا بر سر مثال کاسہ خونست

۵۸۷۔ مولانا ذہنی تبریزی: پدرش بہ سیراب^{۴۸۴} فروشی معروف بود اما او شاعر

است این مطلع مشہور از اوست:

مطلع:

شب روم بر بام آن مہ چشم بر روزن نہم

^{۴۸۵} جام بردارم بجایش دیدہی روشن نہم

این مطلع ہم از اوست:

۴۸۰۔ م. و. منسوب بود. ۴۸۱۔ م. و. شعر گفتن رغبت مینمود. ۴۸۲۔ م. و. غیبی

۴۸۳۔ و. میگفت ۴۸۴۔ و۔ پزی. ۴۸۵۔ و. شیشہ.

تا بردسویش کبوتر نامه ، «چندان سودهام

دیده بر پایش» که پایش را بخون آلوده‌ام

۵۸۸۔ مولانا پاکسی غلام هروی^{۴۸۶} : در شهر هرات اوقات بر سر تراشی

میگذراند ، و گاهی از اونظمی سرمیزند . این رباعی از اوست :

تیغ اجل آندم که علم خواهد شد

این جسم چوموی ما قلم خواهد شد

گر جرم و گناه ما بپاکی بیری

از کیسه رحمت چه کم خواهد شد

۵۸۹۔ مولانا محمود مشکی تبریزی : از آدمی زاده‌های^{۶۸۷} شهر تبریز است

و در شعر مسلم اهل آنجا خصوصاً در قصیده و غزل طبعش خوب و ذوقش^{۴۸۸} مرغوب بوده

این دو مطلع از اوست :

مطالعیات :

بفکر آن میان هر سودل صد ناتوان گم شد

دل يك يك پدید آمد دل مادر میان گم شد

☆☆☆

بر سر کوی تو آیین دگر^{۴۸۹} خواهم نهاد

با نهند آنجا من بیچاره سرخواهم نهاد

۵۹۰۔ مولانا فنایی مشهدی : به علافی اوقات صرف^{۴۹۰} میکرد و در گفتن شعر

از امثال ممتاز بود ، این رباعی از اوست :

رباعی :

گر جان طلبی زمن . فدا خواهم کرد

دشنام اگر دهی دعا خواهم کرد

۴۸۶۔ و . م . ندارند . ۴۸۷۔ و . م . زاده‌های . ۴۸۸۔ م . و . ندارند .

۴۸۹۔ و . دیگر . ۴۹۰۔ و . میگذراند . م . معاش میگذرانید .

هرگز بجفا ز تو نگردانم روی

هرچند کنی جفا ، وفا خواهم کرد

۵۹۱۔ مولانا شوقی خوبوشانی : به تیرگری اوقات^{۴۹۱} صرف میکرد . این

رباعی از اوست :

رباعی :

جانا همه از تو تند خوئی آید

وز بوی تو بوی فتنه جوئی آید

گفتی که ز من وفا نیاید هرگز

بالله که از تو هر چه گوئی آید

۵۹۲۔ مولانا رضایی گنگ عراقی^{۴۹۲} : از مردم^{۴۹۳} عراقست و کاتبی^{۴۹۴} سریع۔

الکتابت بود چنانکه روزی هزار بیت مینوشت و در شعر شناسی مسلم بود بروم رفت و

دیگر خبری از او نیامد این مطلع از اوست :

مطلع :

جام بر کف چشم بر رخسار ساقی مانده ام

تا به غفلت بگذرد این عمر باقی مانده ام

۵۹۳۔ مولانا پناهی جوینی^{۴۹۵} : از ولایت جوین من اعمال خراسان است

و به تجارت مشغولی میکرد^{۴۹۶} در آخر بسن پنجاه سالگی بمرض آبله فوت شد این دو

مطلع از اوست :

شدم بمسجد و دیدم بتی ز دست شدم

بکعبه^{۴۹۷} روی چه آرام چوبت پرست شدم



۴۹۱۔ و . م . موسوم بود ا ۴-۹۲ م . و . ندارند . ۴۹۳۔ م . و . ندارند .

۴۹۴۔ م . و . کاتب . ۴۹۵۔ و . م . بیانی . ۴۹۶۔ و . اوقات میگذرانید آخر .

۴۹۷۔ م . بسجده آمدم آنجا و بت .

یکشیم گفتی مرو در خواب ، بیدارم هنوز

سالها شد کاین سخن را پاس میدارم هنوز

۵۹۴- مولانا شفیع مشهدی : از جمله شعرای مشهد مقدسه است این مطلع

مشهور از اوست :^{۴۹۸}

مطلع :

منم از عشق بتی شهره ی ایام شده

کوس زندی زده در عالم و بد نام شده

۵۹۵- مولانا قانعی خوبشانی : از خوبشان^{۵۰۰} خراسانست اما در استرآباد

می بود وهم در آنجا فوت شد این دو مطلع یادگار^{۵۰۱} از اوست :

مطالعیات :

به خم باده نمک محتسب ز خامی کرد

باهل می کده آخر نمک حرامی کرد

☆☆☆

چو مرغ نیم بسمل بسته ام دلرا بقتراکش^{۵۰۱}

ولی ترسم بخون آلوده گرد دامن پاکش

۵۹۶- مولانا زینی مشهدی : پس درویش روغنگراست اما زینی برای^{۵۰۲}

تحصیل از مشهد مقدسه متوجه عراق گردیده وهم در آنجا فوت شد این اشعار از آن

مسافر عالم بقاست :

مطلع :

دیدمش دیروز، عشق آمد گریبانم گرفت

آتش عشقش باول شعله در جانم گرفت

۴۹۸- و . م . ندارند . ۴۹۹- م . فایقی ا . ۵۰۰- و . او نیز از جمله

شعرا ی مشهد مقدسه است . ۵۰۱- م . و . ندارند . ۵۰۲- و . م . به تحصیل علم از او

بیشتر است .

۵۹۷۔ مولانا ہجری کاشانی : بہ شمشیر گری در شہر خود اوقات ضایع میکند
و شعر بسیار میگوید غزلیات او از ہفت ہزار بیت^{۵۰۳} متجاوز است این مطلع از جملہ
اشعار اوست :

مطلع :

کسی لاف وفاداری زند باد لر بای خود

کہ خود را بہر او خواهد نہ اورا از برای خود

۵۹۸۔ مولانا قاری کاشانی^{۵۰۴} : از جملہ^{۵۰۵} مدرسان شہر کاشان^{۵۰۶} است

و در طالب علمی بقدر کوشیدہ گاہی کہ شورش عشق^{۵۰۷} بتان در کانون دل او سودا زدنی چون
ماہی کہ در تابہ افتد^{۵۰۸} بریان بادیدہ گریان سرو پای برہنہ میگردد و گاہی کہ سلطان
عشق دست تصرف از شہرستان دل او کوتاہ میکرد در کنج انزوا^{۵۰۹} نشستہ بفکر شعر
اشتغال مینمود و بواسطہ تحیر در عشق یا حیرت اندر افعال خود . حیرانی تخلص
میکرد این مطلع از اوست :

مطلع :

ای زدہ شمع رخت بر من گریان آتش

دارم از جور تو بردل غم و بر جان آتش

۵۹۹۔ مولانا یمینی سمنانی : در سمنان بشمشیر گری اوقات میگذرانید^{۵۱۰}

وفی الواقع کہ طبعش از انگیزی خالی نبود این مطلع از اوست :

۵۰۳۔ و. م. ندارند . ۵۰۴۔ و. حیرانی قزوینی۔ ب . قادری کاشانی . ۵۰۵۔

و. م. درویشان . ۵۰۶۔ و. ندارد. م. قزوین . ۵۰۷۔ م. و. سوزش بتان آتشین .

۵۰۸۔ و. م. ندارند . ۵۰۹۔ و. م. منزل گرفته بشعر اشتغال مینمود . ۵۱۰۔ و. م. میگذرانند .

مطلع ازمنست :

مطلع :

تا در اقلیم جمالت پادشاهی داده اند

مهر و مه بر خوبی حسنت گواهی داده اند

۶۰۳۔ مولانا مدامی^{۵۲۱} اصفهانی : نامش حیدر بك ساروقچی از اصفهان

است و بس مقبول و شیرین زبانست و بعضی اوقات حسب الحکم صاحبقران ساروقچی
جوانان خاصه بود . الحال در خدمت نواب ابراهیم خانست و این مطلع از اوست
و مدامی تخلص میکند ، مدام مستدام باشد :

مطلع :

ای که در دیوانگی تقلید مجنون میکنی

عاشق لیلی و شی گرنیستی چون میکنی

۶۰۴۔ مولانا خاوری تونی : از شعرای تونست و شاعری بغایت زبون یکی از

ظرفا در باب مولانا گفته :

با جناب مولوی شخصی غریب گفت نامت چیست گفتا ، خاوری

اگر چه شعر بسیار دارد اما به غیر این مطلع کسی چیزی از او بیاد ندارد .

آنها که چاشنی محبت چشیده اند

خون در پیاله خورده^{۵۲۲} و دم در کشیده اند

۶۰۵۔ مولانا شکیبی تبریزی : اوقات بزرگشی میگذراند و گاهی بگفتن

اشعار اشتغال میورزد ، این مطلع از اوست :

۵۲۱۔ م . و . شرح حال مدامی را ندارند . ۵۲۲۔ م . و . کرده .

مطلع :

بهر طریق کہ باشم خلاف رای تو باشد

کسی چه کار کند کآن بمدعای تو باشد

۶۰۶۔ مولانا جنی قزوینی : عامی است و خالی از جنونی نیست اوقات به

قصای میگذراند این مطلع و بیت از اوست :

مطلع:

گاهی مرا درون دلی گه^{۵۲۳} بدیده‌ای

از دیده و دلم چه شنیدی چه دیده‌ای

مدی کشیدی از الف تیغ بر سرم

بر سر مرا تو دولت سرمد کشیده‌ای

گویندوی شعری در مدح بزرگی راستی نام گفته بود و صله فرا خور خود نگرفته

در این باب میگوید :

جنیا، از راستی چیزی تمنا کرده‌ای

راستی را خوش حریف چرب^{۵۲۴} پیدا کرده‌ای۶۰۷۔ مولانا ذاتی^{۵۲۵} کبابی قمی : از شعرای شهر قم است و از صنایع شعری

صاحب وقوف بود و از اقسام شعر به قصیده گوینی و غزل میل تمام داشت این بیت از اوست :

بکنه ذات تو هرگز نمیرسد ذاتی

یکی ز ذات تو میگوید. از صفات یکی

۶۰۸۔ مولانا نیازی قزوینی (میخچه گر) : اوقات بکاسبی میگذراند این رباعی

از اوست :

۵۲۳-آ. گه بریده‌ای . ۵۲۴-م. حرب . ۵۲۵-م. و. کبابی.

رباعی :

پیوستہ بدل بار غم یار کشم وزدیده همه منت دیدار کشم
جانم بلب آمد و تن از غم کاهید اینها همه از دوری دلدار کشم
۶۰۹۔ مولانا آتشی شیرازی : از شعرای ^{۵۲۶} مشهور شیراز بود ، میان او و
صبوحنی ابواب هجوم مفتوح بوده همدیگر را هجوهای رکیک ^{۵۲۷} میکرده اند که ایراد آن
لایق این مختصر نیست . این مطلع از اوست :

مطلع :

بر شاخ سرو قمری نالان به بند توست

اورا مکش که عاشق سر در کمند توست

۶۱۰۔ مولانا غواصی ^{۵۲۸} خراسانی : مردی ابله و فقیر و گوشه نشین است و
اوقات بخردہ فروشی میگذراند و با آنکه هر روز او را مبلغی کاغذ می باید که شعر خود
مسوده کند از هیچ کس طلب ^{۵۲۹} نمیکند و هر روز پانصد بیت میگوید و بواسطه آنکه زیادہ
از این نمیتواند نوشت بدین اختصار میکند ، سن او از نود متجاوز است و پیش از این
بچهل سال در یکی از کتابهای خود این بیت گفته :

بیت :

ز شعرم آنچه حالا در حساب است هزار و نصد و پنجه کتابست

از جمله ^{۵۳۰} روضة الشهداء، قصص الانبیاء، تاریخ طبری، کلیله و دمنه، ذخیره ی
خوارزمشاهی را در یک جلد گفته!! و آن اشعار موازی دوست هزار بیت میشود!! ^{۵۳۱}
اما اکثر اشعارش مثل این ابیات اوست که در ساقی نامه خود گفته:

۵۲۶۔ و. از جمله شعرای مشہد و شیراز. ۵۲۷۔ و. میگردند. ۵۲۸۔ م. غواصی.

۵۲۹۔ و. م. طلبی. ۵۳۰۔ و. روضة الشعراء ۱۴۱. ۵۳۱۔ و. م. میشد.

ساقی نامہ

بیا ساقی آن کشتی می بدست
 مرا کشتی عمر در بحر غم
 بر آیم جو اژدر ز دریای غم
 زدنی و فیها فرامش کنم

که از صرصر نام مخالف شکست
 شدہ غرقہ ^{۵۲۲} در بادبان ستم
 نہم رو بگرداب دشت عدم
 نہم بر لبم جام و خامش کنم

روزی در مجلسی میگفته کہ من در اول شعر نتوانستم گفت یکی از بزرگان
 دین را در خواب دیدم کہ آب دہان در دهن من انداخت از آن وقت باز مراقبت شاعری
 پیدا شدہ مولانا نثاری تونی در آن مجلس حاضر بودہ گفته ^{۵۲۳} آن بزرگ آب دہان
 در ^{۵۲۴} ریش تو میانداخته اتفاقاً در دہنت افتادہ ، اما چون او ^{۵۲۵} مداح اہل بیت رسول
 اکرم است و ^{۵۲۶} درویش بی ریا ہر چہ گوید از او عفو میتوان کرد این مطلع از بہترین
 اشعار اوست :

مطلع :

گر نہ ہر دم ز سر کوی توام اشک برد

عاشقی ہا کنم آنجا کہ فلک رشک برد

۶۱۱ - مولانا یقینی شروانی ^{۵۲۷} : اگر چہ شروانی بود اما در شیراز مینبود

شعر بسیار گفته این مطلع از اوست :

مطلع :

سربہ پیرانہ سرافشانہ یقینی در عشق ^{۵۲۸}

ز آنکہ در عشق تو دارد سر پر افشائی

۵۲۲ - م. و. غرق. ۵۲۳ - م. و. گفت. ۵۳۴ - و. آب دہان میخواست در ریش

تو بیانداری. ۵۳۵ - و. ندارد. ۵۳۶ - م. درویش بی زبان. ۵۳۷ - و. م. ندارند.

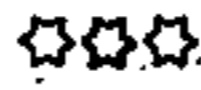
۵۳۸ - آ. سربہ پیرانہ سرافشانہ بہ عشق تو یقینی.

۶۱۲۔ شوقی شیرازی: مداح قاسم بیک پر ناک بود و از اوصله های ^{۵۳۹} گرامند ^{۵۴۰}

یافت این دو مطلع از اوست:

میدهم جان ، قدمی نه بسر بالینم

لب و دندان بنما یادیده از یاسینم



چو استاد ازل بهر تماشا بست آیین را

ستونهای ساخت در قصر نکویی ساق سیمین را

۶۱۳۔ علاء بیک مشکی تبریزی : به مشک ^{۵۴۱} فروشی اشتغال دارد و رایحه

خوش طبع او در مشام انام خوشتر از مشک ازفر و عود و عنبر است و این مطلع از اوست :

مطلع:

هر جا که زرخ پرده بر انداخته باشی

صد همچو مرا عاشق خود ساخته باشی

بخاطر میگذرد ^{۵۴۲} که اگر مصرع اول را چنین بخوانند بهتر است . «ترسم که زرخ

پرده بر انداخته باشی.»

۶۱۴۔ بابا صفایی قلندر استرآبادی: از ولایت استرآباد است و با هر کس که

اختلاط میکرد میگفت که زود تر بمن چیزی بده تا ^{۵۴۳} بروم که من کعبم و با هر کس که مصاحب

شده ام به یکماه نرسیده است ^{۵۴۴} که مرده و یا کشته شده ؛ اما شیرین و خوش طبع بود.

این مطلع از اوست :

۵۳۹۔ م. صلها. ۵۴۰۔ و. م. گرامند. ۵۴۱۔ و. بشنل مذکور. ۵۴۲۔ و. م. میرسد.

۵۴۳۔ و. ندارد. ۵۴۴۔ و. ندارد. * و. م. جمله میان دو ستاره را ندارند.

مطلع :

دوش ای دل دیوانه بآن مست رسیدی

او مست و تو دیوانه چه گفتی چه شنیدی

۶۱۵۔ مولانا سلطان محمد سبزواری^{۵۴۵} : از شهر سبزواری است و از جمله

مداحان اهل بیت ❖ و در منقبت قصاید دارد و تخلص او فوشی است ❖ این مطلع

از اوست :

مطلع:

هر که در خواری عشق تو تحمل نکند دامن باغ زوصل تو پر از گل نکند

۶۱۶۔ مولانا درویش عبدی نیشابوری : از او اشعار بسیار هست این دو بیت

مشهور که هر یک بندیک ترجیع است از اوست:

یا علی چشم بر عنایت^{۵۴۶} توست کار فوقوف یک حمایت^{۵۴۷} توست

❖❖❖

یا علی . کلب آستان توایم نیک و بد هر چه هست زان توایم

۶۱۷۔ مولانا میرزا احمد تهرانی^{۵۴۸} برادر^{۵۴۹} مولانا هجری و برادرزاده‌ی

مولانا امیدی تهرانی است این مطلع از اوست:

از کوی بتان بادل افکار برقتیم زین شهر بکام دل اغیار برقتیم

۶۱۸۔ مولانا صابری : از جمله شعرای ری بود و خطیب آنجا است این

مطلع از اوست :

۵۴۵۔ م. و. نداوند . ۵۴۶۔ و. حمایت . ۵۴۷۔ و. عنایت . ۵۴۸۔ م . و. ندارند.

۵۴۹۔ و. برادرزاده‌ی امیدی کاشی است.

* و. م. جمله میان دو ستاره را ندارند.

مطلع:

گہی کہ تیر تورا از دل رمیده کشیدم^{۵۵۰}

بدین بہانہ کہ پاکش کنم بدیدہ کشیدم^{۵۵۱}

۶۱۹۔ مولانا خواجہ ابوالقاسم تهرانی : اجدادش متمول بودہ اند اما اورا

از آن نصیبی نیست بواسطہ آن ترک وطن کردہ و در بلاد گرجستان می بود. در آنجا فوت شد این رباعی در آنجا گفته :

رباعی:

تا کی ز غم زمان پریشان باشم

وز جور فلک بی سرو سامان باشم

از کجروی چرخ بد اختر تاکی^{۵۵۲}

افتادہ بخاک راہ یکسان باشم

۶۲۰۔ مولانا عنایت رازی : از ملا زادہ ہای^{۵۵۳} ری است و بہ تجارت روزگار^{۵۵۴}

میگذراند این مطلع از اوست :

مطلع :

مرا تو دیدہ و از دیدہ ہم عزیزتری

چہ دیدہ ای کہ بر احوال^{۵۵۵} مانمی نگری

۶۲۱۔ مولانا قانع تهرانی^{۵۵۶} : نامش میرزا احمد و باموردیوانی مشغولی^{۵۵۷}

میکند این رباعی از اوست :

رباعی:

پا از حد خود یک قدم افزون ننہی

ای دل قدم از دایرہ بیرون ننہی

۵۵۰-۵۵۱۔ و.م. کشم. ۵۵۲۔ و. تاچند. ۵۵۳۔ و.م. زادہا. ۵۵۴۔ و.

مشغول. ۵۵۵۔ و. من. ۵۵۶۔ م. و. میرزا احمد تهرانی. ۵۵۷۔ و. اشتغال
مینماید.

از بہر طمع کہ روی زردی آرد ز نهار کہ رو بردر ^{۵۵۸} ہر دون تنہی
۶۲۲۔ مولانا حسین رازی: از ری است و خط نستعلیق را بد نمی نویسد . این

مطلع از اوست:

مطلع:

بحال من نظری کن کہ عاشق زارم غریب و خستہ دل و ناتوان و بیمارم

۶۲۳۔ مولانا میر حاتم رازی ^{۵۵۹}: از قبیلہ اعراب ^{۵۶۰} ہنی اسد است و بسہ ^{۵۶۱}

زبان شعر میگوید کاشکی نمی گفت این مطلع از اوست:

مطلع:

اگر آن عہد شکن بر سر پیمان بودی کی چنین میل دل او بر قیاب بودی

۶۲۴۔ مولانا ادھم رازی: از جملہ مردمان بی تعین ری است این مطلع

از اوست:

مطلع:

ہر چند کہ دلدار بما یار نباشد شادیم اگر یار باغیار نباشد

۶۲۵۔ مولانا عز الدین تہرانی: در تہران مکتب داری می کرد مردی متقی و درویش

بود این مطلع از اوست:

مطلع:

مہ من کا کل مشکین بروی خود پریشان کن

برای چشم بد خورشید را در ابر پنهان کن

۶۲۶۔ مولانا ابو القاسم ^{۵۶۲} خطیب تہرانی: پسر خطیب تہران است و در

۵۵۸۔ و. ر. ہ۔ ۵۵۹۔ و. م. حاتم۔ ۵۶۰۔ و. م. سعیدی است۔ ۵۶۱۔ و. م. ہ۔

دو زبان۔ ۵۶۲۔ و. قاسم۔

طلب علم کی بسیار کوشید و بقی درویش نهاد است این مطلع را طوری گفته:

مطلع:

صبر کم است و درد دل بیش چون کنم با درد بیش و صبر کم خویش چون کنم

۶۲۷۔ مولانا حمد اللہ تهرانی: پدرش متمول بود اما او درویش و گوشه نشین

است این مطلع از اوست:

مطلع:

اگر در گل نظر بی روی نیکوی تو اندازم

چسان دیگر ز خجالت روی در روی تو اندازم

۶۲۸۔ مولانا قنبری رازی^{۵۶۴}: از جمله زرین کمران وی است و قنبری تخلص

میکند این مطلع از اوست:

مطلع:

دل که در کوی بتان بی سرو پا میگردد بهر نظاره‌ی آن شوخ بلا میگردد

۶۲۹۔ مولانا نعمت تهرانی: اجدادش بغدادی اند اما خود در تهرآن متولد شده

و پیشه او تاجری است این مطلع از اوست:

مطلع:

عشق تو ره نمود با وارگی مرا آواره ساخت عشق تو یکبارگی مرا

۶۳۰۔ مولانا نظام تهرانی: از جمله حفاظ آستانه امامزاده عبدالعظیم است

و در کتابه نویسی دستی دارد، این بیت از اوست:

۵۶۳۔ و طلب علم۔ ۵۶۴۔ و م۔ قنبری۔

چگونه با دگران بینمش که نپسندم غبار غیر ز غیرت بگرد داماش

۶۳۱- شیخ علاءالدوله تهرانی : متولی امامزاده اندرمان ری است ، مردی

خوش صحبت بود و دایم خدمت فقرا و عابریں و نازلین بواجبی میکرد این بیت از اوست :
شب هجر^{۵۶۵} است رحمی کن بر آ ای جان من از تن^{۵۶۶}

چو جانان رفت جان هم گر رود آسان بود بر من^{۵۶۷}

۶۳۲- مولانا شیخ جمال الدین ورجردی : از ورجرد همدانست و مرید

نوربخشیه^{۵۶۸} و مردی صوفی و گوشه نشین ، این مطلع از اوست :

مطلع:

دلبری را که چنین شکل و شمایل باشد

دل خورشید رباید اگرش دل باشد

۶۳۳- مولانا محمد خضر شاه جرجانی^{۵۶۹} : از جمله متمولان جرجان

بوده و تخلص افغانی است این مطلع از اوست :

مطلع:

آن لاله رخ که سوخت دل من بداغ او

روشن بود همیشه الهی چراغ او

۶۳۴- مولانا رمضان نباتی : نباتی^{۵۷۰} تخلص میکند از جمله شعرای استرآباد

است و از صحافی اوقات میگذراند . این مطلع از اوست :

۵۶۵- و.م. مزار. ۵۶۶- م. زمن بستان روان من. و. زمن بستان روان جان را .

۵۶۷- و. که پیشت میرم و دیگر نه بینم روی هجران را. ۵۶۸- م. نوربخشیان. ۵۶۹- و .

م. ندارند. ۵۷۰- و.م. مطلع مولانا رمضان را برای محمد خضر شاه ثبت کرده اند .

مطلع:

ای برده لبنت قیمت شکر به تکلم چشم تو سیه کرده بسی خانه مردم
 ۶۳۵- مولانا خواجہ فخر الدین احمد بخشى سمنانى^{۵۷۱}: از جمله ارباب^{۵۷۲}
^{۵۷۳} سمنان است و شعر بسیار دارد و در شعر جنابى^{۵۷۴} تخلص میکند این بیت از اوست:

نظم:

طلب عمر من ای^{۵۷۵} سروقدان بهر شماست
 عمر اگر می طلبم بهر شما می طلبم

۵۷۱- و.م. فنایی. ۵۷۲- م.و. ندارند. ۵۷۳- ب. ندارد. ۵۷۴- ب.
 فنایی. ۵۷۵- ب. سیم تنان.

صحیفہ ششم

در ذکر ترکان و شعرائی مقرر و معین ایشان

۶۳۶۔ امیر نظام^۲ الدین علی شیر: ☆ از کمال علو قدر و عظمت شأن محتاج به

ستایش و بیان نیست:

بیت:

صورت نام اوست در اذهان

آن امیر^۳ علی سیر کاین لفظالمقرب بحضرت السلطان^۴

الملقب به صاحب الخیرات

دبنایی،*

وی خلف الصدق کجکینه برادر^۵ است که در ایام سلاطین جغتای به تخصیص در زمان سلطان ابوسعید از متعینان در گاه آن پادشاه بوده و جد مادریش میر بوسعید در سلك اعظم امرای بایقر امیرزا جد سلطان حسین میرزا منتظم بود، لهذا، در ایام صبی با پادشاه مذکور در یک مکتب چیزی خوانده اند^۶، در خلال^۷ آن احوال چنانکه مشهور است بینهما مبنای عهد و میثاق^۸ سمت رسوخ پیدا کرده و در اوایل نشوونما^۹ ملازمت ابوالقاسم - بابر میرزا^{۱۰} را اقدام نموده بنا بر وفور قابلیت از آن پادشاه ملقب بفرزند گشت و بعد از فوت او در مشهد مقدسه به تحصیل کمالات مشغول گشت، بواسطه فترتی که در خراسان واقع شده بود بصوب ماوراء النهر رفته در سمرقند در مدرسه خواجه^{۱۱} افضل -

۱- و. و شعرائی ایشان که از کمال علو قدر. ۲- و. امیر علی شیر. ۳- ۴- آ. ب. مطالبی که دارند مخدوش است و برای نمونه مطلب آ. عیناً آورده میشود: در آن امیر علی شیر کاین وصف صورت نام اوست در اذهان الملقب به صاحب الخیرات و المقرب بحضرت السلطان پناهی. ۵- و. گنجینه. و این اشتباه محض است. ۶- و. بودند. ۷- و. در آن احوال. ۸- و. میثاقی رسوخ. ۹- و. در ملازمت. ۱۰- و. ندارد. ۱۱- و. فضل الله. * و. مطلب میان دو ستاره را ندارد.

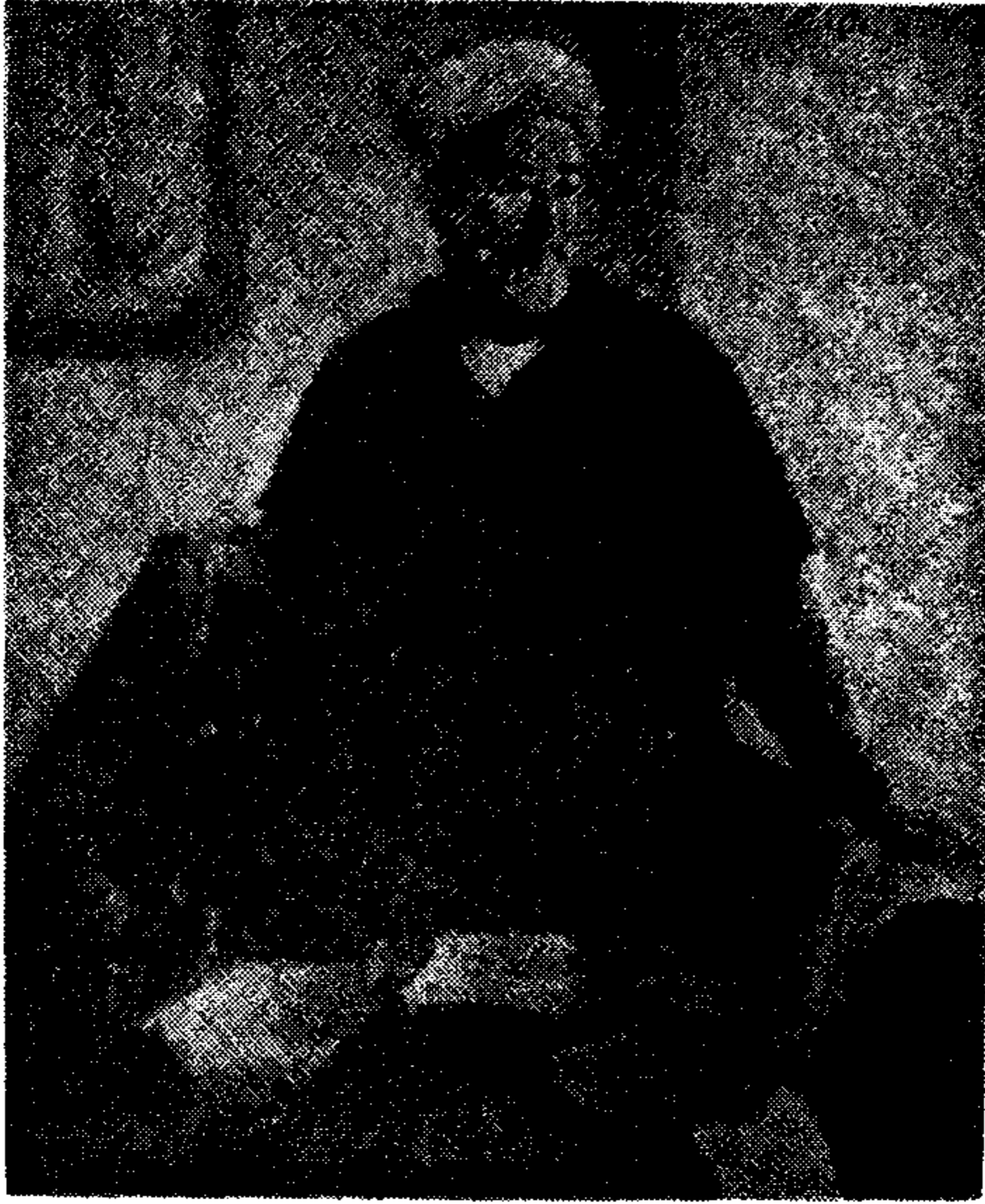
الله ایوالیثی^{۱۲} به تکمیل قواعد فضایل اشتغال داشت تا آنکه^{۱۳} سلطان حسین میرزا بر سریر سلطنت خراسان جلوس کرد^{۱۴}،^{۱۵} در روز مسرعی بجانب ماوراء النهر روانه ساخت و کتابتی بسطان احمدی میرزا^{۱۶} پادشاه آنجا نوشت و استدعای ارسال واعزام^{۱۷} امیر مذکور را کرد^{۱۸}، آن پادشاه امیر مذکور^{۱۹} را با آنکه در آن اوقات^{۲۰} در کمال فقر و فاقه بود. یراق لایق نموده بخراسان فرستاد، چون میر به هری رسید، پادشاه و ارکان دولت و اعیان مملکت به موردش را به انواع تعظیم و تبجیل تلقی نمودند و در بند و حال^{۲۱} به منصب جلیل القدر^{۲۲} مهربداری بدو مفوض گشت و بعد از اندک وقتی مقدم امراء دیوان گشته بر پشت نشانها و دفاتر^{۲۳} مهربمیزد و بعد از چند وقت ترك اشتغال دیوانی کرده اعتکاف و اعتزال اختیار کرد و ثانیاً حسب التکلیف^{۲۴} پادشاه متقلد^{۲۵} دارایی ولایت^{۲۶} استرآباد و آن نواحی گشته و در آن ولایت علم اقتدار بر افراشت بالأخره ترك آن مهم نیز کرده دامن همت از اشتغال با لکلیه درچید و مدت الحیات پیرامون^{۲۷} امور دیوانی نگردید، اما در آن وقت بیشتر از پیشتر منظور نظر اعزاز و احترام بوده و^{۲۸} شاه و سپاه دقیقه ای از دقایق^{۲۹} از اکرام^{۳۰} و احترام^{۳۱} و عزت و حرمت فرو گذاشت نکردند، و اکثر شاهزادگان ملازمتش نمودند^{۳۲} بخدمتش تقرب می جستند و قبولش در حضرت پادشاه بمثابه ای^{۳۳} بود که یکنوبت خواجه مجدالدین محمد^{۳۴} وزیر پادشاه را ضیافت کرده بود. و پیشکشی زیاده از حد کشیده هر چند در آن زمان دستور نبوده که چهار قب بتاجیک دهند اما^{۳۵} بنا بر خدمت پسندیده به تشریف

- ۱۲- و ندارد. ۱۳- و نمود. ۱۴- و نمود. ۱۵- و در همان روز. ۱۶- و سلطان احمد پادشاه. ۱۷- و ندارد. ۱۸- و نمود. ۱۹- و میرزا. ۲۰- و ندارد. ۲۱- و ندارد. ۲۲- و ندارد. ۲۳- و ندارد. ۲۴- و مقلد. ۲۵- و ندارد. ۲۶- و اعمال. ۲۷- و پادشاه. ۲۸- و ندارد. ۲۹- ۳۰- و ندارد. ۳۱- و بخدمت. ۳۲- و بمرتب. ۳۳- و محمود. ۳۴- و ندارد. * و مطالب میان دو ستاره ها را ندارد.

مذکور مشرف شده چنانکه توره ایشان است در مجلس نه جازا نوزده بعد از ساعتی هم در آن مجلس میر . فرجی خود را که مشهور است که با جامه^{۳۵} به سیزده تنگه و دو میری بر میآمده جهت خواجه مذکور فرستاده و خواجه آنرا بر بالای چهار قب پادشاه پوشیده با آنکه تازانوی او بوده جهت او بدستور نه جازا نوزده بعد از ساعتی به تکلیف بر جای نشست^{۳۶} بی تکلف^{۳۷} هیچکس در دولت هیچ پادشاهی^{۳۸} این قدر قبول نیافت که او یافت^{۳۹} و فی الواقع همچو او صاحب توفیقی^{۴۰} کمتر بصفحه ظهور آمده از جمله توفیقاتش آنکه مدت^{۴۱} الحیات لمحهای^{۴۱} از اوقات را به تعطیل نگذرانیده بلکه همواره مستغرق تحصیل کمالات بوده و به تصنیف و تألیف و نظم اشعار آبدار^{۴۲} که تا قیامت اثر از او بر صفحه روزگار باقی خواهد بود بذل سعی و جهد مالا کلام مینمودند تصانیفش بدین موجب است :

- ۱- نظم الجواهر فارسی ۲- نثر الالائی ۳- نسایم المحبۃ ۴- خمسة المتحیرین
- ۵- قصه شیخ صنعان ۶- منشآت ترکی ۷- مفردات در فن معما ۸- عروض ترکی
- ۹-^{۴۳} تواریخ دقیقه ۱۰- حالات سید حسن اردشیر ۱۱- حالات پهلوان محمدابوسعید
- ۱۲- محبوب القلوب ۱۳- مجالس النفاثین ۱۴- حیرت الأبرار ۱۵- فرهاد و شیرین
- ۱۶- لیلی و مجنون ۱۷- سد سکندری . وی را پنج دیوانست چهار ترکی و یکی فارسی است بدین موجب^{۴۴} ۱۸-^{۴۵} غرایب الصغر ۱۹-^{۴۶} نوادر الشباب ۲۰- بدایع الوسط
- ۲۱-^{۴۷} فواید الکبر ۲۲- دیوان فارسی که قریب به سه هزار^{۴۸} بیت باشد ، باشد، در شعر ترکی مطلقاً تخلص ایشان نوایی است و در دیوان فارسی تخلص فانی میکنند دیگر در رعایت اهل فضل و استعداد^{۴۹} باقصی الغایت کوشیده به یمن تربیتش هر یک در

- ۳۵- و. ندارد. ۳۶- آ. ندارد. ۳۷- و. ندارد. ۳۸- آ. پادشاه. ۳۹- آ. ندارد. ۴۰- مدت حیات. ۴۱- و. پیرامون اعمال دیوانی لمحهای به تعطیل نگذارید. ۴۲- و. قسام المحبۃ! ۴۳- و. ندارد. ۴۴- و. ندارد. ۴۵- و. غرایب النوایب! ۴۶- و. انوار النبات! ۴۷- و. فواید الکبیر. باید توجه داشت که نسخه و. نام دیوانها و آثار امیر علی شیر را اشتباه ذکر کرده است. ۴۸- و. شش هزار! ۴۹- و. ندارد. * و. مطلب میان دو ستاره را ندارد.



مجسمہ امیر علیشیر نوائی (فانی)

امیرعلیشیر نوانی نقاشی منسوب بہ بہزاد
۱۰۰۰ھ - ۱۰۰۰ھ - ۱۰۰۰ھ - ۱۰۰۰ھ - ۱۰۰۰ھ



امیرعلیشیر نوانی نقاشی منسوب بہ بہزاد

فنی نادرہی عصر گشتہ مصنفات غر ابنام آن امیر توفیق آثار نوشتند، دیگر ابواب خیرات و مبرات مفتوح داشته به تعمیر سیصد و هفتاد^{۵۰} بقاع خیر کہ از آن جمله نود (۹۰) رباط است کہ در اکثر آنها در ایام حیاتش^{۵۱} بصادرین و واردین آب و آس میداده اند و باقی مساجد و مدارس^{۵۲} و خوانق و پل موفقی گردید، به یمن رعایت او ارباب حرفت چون صحاف^{۵۳} و مذهب و مصور و حفاظ^{۵۴} و محرر و خطاط و نقاش و سایر اهل صنایع در آن امور نهایت دقت بتقدیم رسانیده یگانہ روزگار گشتند، آخر الأ مردست قضا و قدر بساط کثیر الأ بساط آن امیر نیکو سیر را در نور دید و در روز یکشنبه شهر جمادی الأول سنہ^{۵۵} ست و تسعمایہ کلیات احوالش بشیرازہی اختتام رسید از دیوان فارسیش این دوسہ بیت ثبت افتاد

دلہ بدست تو مرغی است در کف طفلی

کہ نی کشد نہ گذارد نہ سازدش قفسی

این مطلع مشہور نیز از اوست :

نہ دل بیاغ کشد نی بلالہ زار مرا من و غم تو بعیش و طرب چکار مرا

و این مطلع قصیدہ ایست کہ تتبع **دریای ابرار** کرده است :

آتشین لعلی کہ تاج خسروان را زیور است

اخگری بہر خیال خام پختن در سراست

در محلی کہ **مولانا جامی** از حجاز معاودت^{۵۸} کردہ بود **امیر علی شیر** این رباعی

را در سلك نظم کشیدہ و بہ استقبالش فرستادہ اند^{۶۰}.

انصاف بدہ ای فلک مینا فام ^{۶۱} زین ہر دو کدام خوبتر کرد خرام

خورشید جهانگرد^{۶۲} تو از مطلع^{۶۳} صبح یا ماہ جهانگرد من از جانب شام

اشعار نامدار ترکی اش بنا بر فرط و ضوح مناسب ندید بہمین یک معمای ترکی

۵۰ - و. هفتاد . و این کاملاً اشتباه است زیرا چگونه از هفتاد بقاع خیر نودتای آن رباط

است ؟ ۵۱ - و. در ایام آو اش بصادر و وارد می دارند ؛ ۵۲ - و. ندارد. ۵۳ - ۵۴ -

و. ندارد. ۵۵ - و. ستہ. ۵۶ - و. چو شب رسید. ۵۷ - و. این مطلع در جواب دریای.

۵۸ - و. نموده. ۵۹ - و. با استقبال. ۶۰ - و. است. ۶۱ - و. کز این ۶۲ - و.

جهانتاب ! ۶۳ - و. جانب .

اختصار رفت .

معما باسم محسن :

مجلده شیخ دون کیجه کوت نیشی باشلادی

سیندردی شمع نقلینی حوض الجیره تاشلادی

مولانا صاحب دارا قصیده ای در مرثیه او گفته که از یک مصرعش تاریخ ولادتش

ظاهر میشود که در سنه اربع و اربعین و ثمانمایه روی نموده و یک مصرعش تاریخ وفات
است و این چند بیت از آنجاست ^{۶۷} .

ای فلک بیداد و بیرحمی بدینسان کرده ای

ای اجل ملک جهان را باز ویران کرده ای

کرده ای گاه از جفا حیران دل صد اهل دین ^{۶۸}گه ز کین ^{۶۹} قصده لاک صد مسلمان کرده ای

کرده بر جانها کمین بنهاده ای دام عنا

هر زمان از کینه جوئی صید صد جان کرده ای

۶۳۷- امیر شیخ نظام الدین احمد المشهور به سهیلی : از نژاد اترک است

و از غایت دقت طبع و صفای ادراک الحق آن ☆ قوم را به یمن طلوع آن ☆ اختر

افق احتشام سرخ رویی تمام حاصل است ^{۷۰} . مصرع : «چنین دهد اثر آری طلوع چونچون تو سهیل.» ^{۷۱} (وهر در شاهوار که آن خلاصه روزگار بیرکت طبع سهیل آثار) از معدن

یمن خاطر بر سر بازار اظهار آورده چون عقیق یمانی آبدار است و همچون لعل بدخشانی

نامدار، در تذکره الشعراء مذکور است که منشاء تخلصش ^{۷۲} آنکه ویرا خلوص اعتقادی

۶۴- و. مجلد دون کیجه کو کورب شیشه باشلیدی . ۶۵- نفتنی . ۶۶- و .

باشلیدی ۶۷- و. یک بیت از آن در هر مصرعش تاریخ وفات و این چند . ۶۸- و. کرده ای

بر جان کمین بنهاده ای داغ عنا . ۶۹- و. هر زمان از کینه جوئی صید صد جان کرده ای .

۷۰- و. بیت . ۷۱- آ . میان دوا برو را ندارد . ۷۲- و. تخلص او آن است

*مطلب میان دو ستاره را م. و. ندارند.

نسبت بشیخ آذری بوده از خدمتش در یوزہی تخلصی میکند^{۷۳} بنا بر التماس اوشیخ تفأل بکتابی کہ در نظر داشته کرده آنرا میگشاید^{۷۴} در سطر اول لفظ سپیل برآمده^{۷۵} لاجرم بدین تخلص مسمی^{۷۶} گردیده .

مولانا حسین واعظ علیہ الرحمۃ والغفران انوار سپیلی را باسم آن امیر کبیر مرقوم^{۷۷} ارقام بلاغت انجام گردانیده همانا ایشانرا ، دو دیوانست یکی ترکی و یکی فارسی ، این چند بیت از دیوان فارسی^{۷۸} ایشان ثبت افتاد :

مطالعات :

بشام غم چومن دردی کشی کاندرا شراب افتد
از آن کمتر کہ تا روز جزامست و خراب افتد^{۷۹}



بروز غم کسی جز سایه من نیست یار من
ولی^{۸۰} او هم ندارد طاقت شبهای تار من
گویند کہ این مطلع را گفته و بر حریف ظریفی میخواند :

مطلع:

شب غم دیو باد آهم از جابرد گردون را
فرو برد ازدهای سیل اشکم ربع مسکون را
گفت: میرا شعر میگویی یا آدم میتسانی؟!
آخر در شهورسنه ثمان وعشرو تسعمایه کوکب عمرش بمغرب فنا شتافت^{۸۱} .
۶۳۸۔ مولانا میر محمد صالح: پسر امیر نور سعید است کہ از اعظام امرای

۷۳۔ و. نموده. ۷۴۔ و. ندارد. ۷۵۔ و. برآمد. ۷۶۔ و. همی کرد! ۷۷۔
و. مرقوم گردانید. ۷۸۔ و. او. ۷۹۔ و. از این. ۸۰۔ و. آن هم. ۸۱۔ و.
فرورفت!

جغتای بوده و نبیره‌ی امیرشاه ملک که رکن السلطنه امیر تیمور گورکان است و خودش جوانی بغایت خوش^{۸۲} فهم و بسوز و درد بوده چنانکه مصرع : توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد. این دو مطلع^{۸۳} از اشعار اوست :

هر زمانم قامتش در ناله زار آورد

ترسم این نخل بلا دیوانگی بار آورد



اسیر هجر شدم هر کجا که دل بستم

فتاد طرح جدایی بهر که پیوستم^{۸۴}

۶۳۹ - مولانا میر آهی^{۸۵} : از ترکان جغتای است و در زمان سلطان حسین

میرزا در جرگه امرا مهر میزد^{۸۶} عاشق پیشه و لوند و خوش^{۸۷} مشرب بود آیات نیک^{۸۸} از او مشهور است این چند بیت از آن جمله است :

مطالعیات :

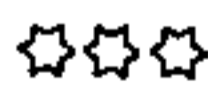
آهم چو گرد باد فنا می برد مرا

از کوی یار، آه^{۸۹} چرا می برد مرا



شدم سرشک فشان چون برخ نقاب گرفت

شود ستاره نمایان چو آفتاب گرفت^{۹۰}



۸۲ - و قابل فهم ؛ ۸۳ - و این مطلع از اوست. ۸۴ - و این مطلع را ندارد. ۸۵ -
و آهی. ۸۶ - و می بوده ۸۷ - و ندارد. ۸۸ - و ندارد. ۸۹ - و کجا.
۹۰ - و این مطلع را ندارد.

بی قد تو دل بسته صد^{۹۱} بندبلا شد
کی وا شود آن غنچه که از شاخ جدا شد



جهان کهنه خلقی را بدل داغ هوس مانده
بیا ساقی که این ویرانه از بسیار کس مانده



وارستہای کجاست کہ راه عدم رویم
با یکدگر چو سایه قدم^{۹۲} در قدم رویم
بر ما چه میکشی قلم رد بملک عشق
^{۹۳} ما خود کمینہ جور کش این قلم رویم



من بودم و رقیب کہ آن مه سلام کرد^{۹۴}
مردم ز غم کہ آہ، کرا احترام کرد



هر جا بتان بجامہ گلگون نشسته اند^{۹۵}
تا گردن از فراغ تو در خون نشسته اند
رحمی کہ عاشقان ہمہ شب بی مه رخت^{۹۶}
تا روز چشم بر مه گردون نشسته اند



۹۱ - و. درد و بلا. ۹۲ - و. بر. ۹۳ - و. ماہم. ۹۴ - ب. داد. ۹۵ - آ. نشستند.
۹۶ - آ. رفت. ۹۴ تا ۱۰۱ - رانسخہ وحید ندارد.

خوش آنمجلس کہ آنجا توبہ خود چونکنم ظاهر^{۹۷}

مرا ساقی گریبان گیرد و می در گلو ریزد

☆☆☆

خوش آنکہ خواب کنم زیر پای او آنسان^{۹۸}

کہ چون دراز کند پا بروی ما نرسد

این رباعی او بسیار خوب واقع شدہ^{۹۹}.

رباعی:

گر در غم عشق استوار آید دل
بر مرکب آرزو سوار آید دل^{۱۰۰}

گردل نبود کجا وطن سازد عشق
ور عشق نباشد بچہ کار آید دل^{۱۰۱}

۶۴۰۔ امیر حسین علی جلایر^{۱۰۲}: طفیلی تخلص میگردو از امران سلطان حسین

میرزا بود با وجود امارت فانی مشرب ☆ و بی تکلف و خوش صحبت بود ☆ و در
آن زمان در شعر خصوصاً در قصیدہ ہمہ کس اورا قبول داشته^{۱۰۳} است. این قصیدہ ی او
مشہور است.

قصیدہ:

سرو قدت جلوہ کرد قد صنوبر شکست

لعل لبث خندہ کرد قیمت گوہر شکست

ہندوی دربان او چوب سیاست بقہر

از کف خاقان کشید بر سر قیصر شکست

و این بیت او ☆ در تعریف دہان ☆ از قصیدہ ی دیگر است ☆ بسیار خوب گفتہ ☆.

۹۷۔ آ. طاہر. ۹۸۔ ب. آسان. ۹۹۔ ب. رباعی از اوست. ۱۰۰۔ آ. ایدل.

۱۰۱۔ آ. ایدل. ۱۰۲۔ و. ندارد. آ. امیر جلایر. ۱۰۳۔ و. داشته اند. ۱۰۴۔ و. ندارد.

* و. مطالب میان دو ستارہ را ندارد.

ماند^{۱۰۵} بہ نقطہ دہنش در غبار خط لیکن^{۱۰۶} چون نقطہ ای کہ بود در خط غبار
 در آخر حیات^{۱۰۷} بعراق افتادہ در خدمت امیر نجم ثانی کہ وزیر صاحبقران
 مغفور بود بقدر رتبہ یافت و چند قصیدہ بنام او گفت^{۱۰۸}، میان او و مولانا امید ی تہرانی
 در قصیدہ^{۱۰۹} گویی نزاع افتاد و ہجو یکدیگر کردہ بودند از آن جملہ این دوسہ بیت^{۱۱۰}
 امید ی کہ در قصیدہ ای باسم امیر نجم ثانی گفتہ تعرض باوست:

عیب اینست کار دیار ری ام	نہ سمرقندی و بخارایی
یاوہ گویان کاسہ ہر جابر	ترہ تر ^{۱۱۱} زنان بخرایی
کہ طفیلی خوان طفلانش	گستراند بساط بابایی
ہر کہ بیتی سہ چار موزون بست	کی مسلم شود بہ استایی

وفاتش در سنہ خمس و عشرین و تسعمایہ بوقوع انجامید این مطلع ہم از اوست:

مطلع:

بتی کار گل بود آزار پا در گشت بستانش

چسان در دیدہ خواہم^{۱۱۲} با وجود خار مژگانش

۶۴۱۔ حسین قلی میرزا: از جماعت ترکان شاملوست پدرش امیر آخور صاحب

قران مغفور بود. او نیز چند روزی بخدمت صاحبقرانی مشرف^{۱۱۳} شد اما بواسطہ
 سعایت بعضی از مفسدان اخراج شدہ متوجہ خدمت ہمایون پادشاہ شد. حالیا یکی
 از امرای معتبر اوست طبعش در شعر خوب و سلیقہ اش مرغوب است، این مطلع از اوست:

مطلع:

تار طنبور کہراز دل من میگوید گوش کن گوش کہ از پردہ ی سخن میگوید

۱۰۵۔ آ. مانند نقطہ دہنش. ۱۰۶۔ و. بہ نقطہ ای. ۱۰۷۔ و. ندارد. ۱۰۸۔

و. خواند. ۱۰۹۔ و. مولانا امید ی نزاع افتاد و ہجو ہم کردہ بودند. ۱۱۰۔ و. از جملہ

این بیت در جواب قصیدہ ی امید ی باسم امیر نجم ثانی. ۱۱۱۔ و. تندسنا زنان بخرایی!؟

۱۱۲۔ و. در دیدہ خواہم کرد. ۱۱۳۔ و. بخدمت صاحبقران بآن امر قیام مینمود اما در این

واسطہ مفسدان.

۶۴۲۔ آی غوث میرزا^{۱۱۴}: پسر بایزید سلطان نپیرہی جانان سلطان^{۱۱۵} است ،

استاجلو جدش امیر الامرای حضرت صاحبقران مغفور بود .

^{۱۱۶} حسن سلوک را بارأفت و عدالت جمع کرده بعد از پدر چند روزی علم امارت بر افراشته متقلد دارایی آن مهم گشت سپس در سلك امرا در آمد و از آن مهم معاف گردید در شہور سندی و خمسین و تسعمایہ وفات یافت ، ز عشق در نظم بغایت ملایم افتاده بود ، اکثر کتب تواریخ را بنظر امعان دیدہ و مورخی نیک بود بہر دوزبان فارسی و ترکی شعر میگفت این رباعی فارسی زادہ طبع اوست:

رباعی :

چشمی بجهان نیست کہ حیران تو نیست

خورشید فلک چون مہ تابان تو نیست

سر چشمہ آب خضر ای غنچہ دهن .

چون لعل حیات بخش خندان تو نیست

این مطلع ہم از اوست:

مطلع :

سرم ز خاک رہ آن سرو ناز بر نگرفت

مگر نیاز من خاکسار^{۱۱۷} در نگرفت

۶۴۳۔ یوسف بیک: از شعبہ^{۱۱۸} چاوشلو طایفہ ایست از استاجلو ✽ اگر چه

ترک است اما طوار آدمیانه^{۱۱۹} از ایشان بظہور میرسد . و در تقوی و طہارت واجتناب

۱۱۴۔ و. یعقوب میرزا؟! ۱۱۵۔ و. جابین ؟ سلطان استاجلوست امیر الامرانی .

۱۱۶۔ و. کہ کمال شجاعت را با حسن سلوک جمع . ۱۱۷۔ و. خاکسار . ۱۱۸۔ و. از طایفہ

استاجلوست . ۱۱۹۔ و. اما در اطوار میانه واقع شدہ!

* و. م. جملہ میان دو ستارہ را ندارند .

از امور^{۱۲۰} نا مشروع چنداںکه تعریف کنندزیاذه از آن است چه^{۱۲۱} حالیا مدتدوازده سال شدکه بامن می باشد هرگز امری که منافی عقل و شرع باشد از او مشاهده نیفتاده در شجاعت و سپاهیگری کامل است و در شعر فارسی و ترکی طبعش بسیارخوب ، حاصل آنکه^{۱۲۲} در این زمان مثل او ترك بلکه تاجیک نیز کم پیدا میشود . یوسف تخلص میکند .

^{۱۲۴} این دوغزل و چند مطلع ترکی و فارسی از اوست:

غزل:

تا کار دل ز عشق تو مشکل نمیشود
 آسان مراد دل ز تو حاصل نمیشود
 دل قطره قطره خون شد و از راه دیده رفت
 رحمت . هنوز بر من بیدل نمیشود^{۱۲۵}
 آهم بگرد باد فنا میدهد^{۱۲۶} مرا
 از آب دیده خاک تنم گل نمیشود
 رمزی است در تغافلش ایدل و گرنه یار
 یکبارگی ز حال تو غافل نمیشود^{۱۲۷}
 یوسف کجا بخت سیه شادی از کجا
 هر گز به بندگیت چوقایل نمیشود^{۱۲۸}



۱۲۰- و . ندارد . ۱۲۱- و . ندارد . ۱۲۲- و . در اطوار مثل او میان ترك و تاجیک کم پیدا شده . ۱۲۳- و . ندارد . ۱۲۴- و این ابیات فارسی و ترکی از اوست . ۱۲۵- و . این بیت را ندارد . ۱۲۶- و . می کشد ۱۲۷-۱۲۸- و . این دو بیت را هم ندارد

سرسرباختن در کار آن سیمین بدن دارم

بمرگ خود نمی میرم در این کاری که من دارم^{۱۲۹}

☆☆☆

نہان نہان کہ کونگل آہ عاشقانہ چیکار^{۱۳۰}

علاجین ایلہ . و گرنہ ایشی فغانہ^{۱۳۱} چیکار

آخ ایتما . گوید اگستاخ چوخ سرشک ای گوز

بوماجر اسونک او جی ایت حذر کہ قانہ چیکار^{۱۳۲}

یوتوشدی زلفینہ شمشاد شاخ شانہ نولوپ

دونن گورندہ منین کاغیرت نہ شاخ شانہ چیکار^{۱۳۳}

غمیدہ یارمنا بی تا بلیغ قہ طعن بتلی

زمان زمان بو کہ گونکلوم اوتی . زبانه چیکار^{۱۳۴}

چیکار گہ آہ و گہی بار غصہ غم . اوتی

کونکلدین اولمہ یوسف ہنوز تا نہ چیکار^{۱۳۵}

☆☆☆

دیمہ کیل کیم گوزومی قتلیمش گرفتارای کوکنکل

گوزنی سن ایلیمش سن بیله جو یبارای کوکنکل

☆☆☆

جلوہی ناز بیله اولسی قامت بینی

دور نک ای عشق شہیدی کہ قیامت بینی^{۱۳۷}

۶۴۴۔ نازنجی سلطان ارس باری خوان^{۱۳۸} : از ولایت ارسبار^{۱۳۹} من اعمال

۱۲۹۔ و این مطلع راہم ندارد . ۱۳۰۔ و عاشقانہ کشم . ۱۳۱۔ و چکر . ۱۳۲-۱۳۳

۱۳۴-۱۳۵۔ و این ابیات راہم ندارد . ۱۳۶-۱۳۷۔ و این ابیات راہم ندارد .

۱۳۸۔ و ندارد . ۱۳۹۔ و از ولایت شہرزوراست .

کردستان است . در اوایل در خدمت کیک سلطان که یکی از امرای معتبر حضرت صاحبقرانی بودمی بود الحال که مدت بیست سال شد در خدمت شاهزادگی^{۱۴۰} بهرام میرزا میباشد، در خوانندگی دُرہامی پاشدہ در سپاہیگری نیز دعوی بسیار میکند ، اما تا غایت کاری نکرده ، انشاء اللہ تعالی بعد از این بکند و جہ تسمیہ سلطانی او آنکہ . نواب صاحبقرانی^{۱۴۱} سرکاری نمد پوشان کہ^{۱۴۲} در اردوی معلی ترکی^{۱۴۳} میباشد و خود را لشکر رضا^{۱۴۴} میدانند شفقت فرمودندہ اند، حضرت سلطان مذکور شعر فارسی و ترکی هر دو میفرمایند و تخلص فارنجی میکنند چون سلطان مذکور^{۱۴۵} در سخن گفتن طولی میدهند ذکر ایشان نیز مطول شد این مطلع غرا^{۱۴۶} از جملہ اشعار آن جناب است:

مطلع:

لطف و احسان و کرم چونکہ بغایت دارم

هر چه دارم همه از شاه ولایت دارم

۶۴۵۔ مولانا خیالی : در خدمت امرای ترک بصرمی برد و در آخر^{۱۴۷} بخدمت

حضرت صاحبقرانی سرافراز شدہ از جملہ مخصوصان گشت و فی الواقع لیاقت^{۱۴۸} آن

داشت چه ، بسیار مرد فقیر و درویش نیک نفس خیر خواہ بود و در شاعری نیز طبعش بسیار

خوب افتادہ^{۱۴۹} و از شعرای ترک کم کسی را رتبہ او تواند بود ، دیوان غزل^{۱۵۰} را تمام

کرده و قصاید نیز دارد . و در مثنوی نیز خوب بود ، جواب گوی و چوگان مولانا

۱۴۰۔ و شاهزادہ . ۱۴۱۔ و ندارد . ۱۴۲۔ و ندارد . ۱۴۳۔ و ندارد .

۱۴۴۔ و لشکر میدانند . ۱۴۵۔ و ندارد . ۱۴۶۔ و این بیت از اوست ۱۴۷۔ و

ندارد . ۱۴۸۔ و جای آن . ۱۴۹۔ و خوب میرفت ! ۱۵۰۔ و ندارد .

* و جملہ میان دو ستارہ را ندارد .

عارفی گفته ، ^{۱۵۱} این بیت در تعریف ^{۱۵۲} جغہ از آن کتابست :

باشینده جغہ سی عنبر افشان ^{۱۵۳} خویلر سر زلفی نک پریشان

در شہور سنہ احدی و خمسین و تسعمایہ در قزوین فوت شد و در مشہد مقدسہ

رضویہ مدفون گشت این ^{۱۵۴} مطلع و بیت او ہم خوب است :

نارنجی لباش ایچرہ گلور اول مہ تابان

التونغہ توتولیمش شانہسین بیردورغلطان ^{۱۵۵}

^{۱۵۶} در در آسلور ہر سر گوشیندہ نگار ونک

یا ای لہقرین بولمیش ایکی کوکب رخشان

۶۴۶ - میردوست طارمی ^{۱۵۷} : از جملہ خدام آستان ملایک پاسبان امام

انام و مقتدای اہل اسلام ^{۱۵۸} امام علی بن موسی الرضا علیہ السلام من الملک ^{۱۵۹} العلام

علیہ التحیۃ والثناء .

^{۱۶۰} اصلش از میرزادہ ہای جغتای است و خود نیز در پیش بابر میرزا رتبہ

عالی داشت شبی حضرت امیرالمومنین و امام المتقین اسداللہ الغالب علی بن ابوطالب

را در خواب دید ، اورا بترک دنیا فرمود کہ ترک الدنیا رأس کل عبادۃ و حب الدنیا رأس

کل حظیۃ و توجہ بآستان عالیشان امام ہمام اشارت فرمودہ اند . بنا بر آن بترک

امارت ^{۱۶۲} گفتہ و بدرگاہ عالم پناہ روی آورده مدت پنجاہ سال ^{۱۶۳} در آنجا اوقات بعبادات

گذرانیدہ و معاش از وجہ کتابت بہم ^{۱۶۴} میرسانید . و از ہیچکس طلب ^{۱۶۵} و توقعی نکرد

۱۵۱ - و ندارد . ۱۵۲ - و در جواب جیفہ سی از اوست - بیت در تعریف جغہ پادشاہی است نہ

جواب کسی . ۱۵۳ - و چو خویلر غنہ ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - و ندارد .

۱۵۷ - و شرح حال میردوست طارمی را ندارد . ۱۵۸ - ب زمین و زمان . ۱۵۹ -

ب ندارد . ۱۶۰ - ب اصل او ۱۶۱ - ب ملازمت . ۱۶۲ - ب کردہ . ۱۶۳ -

ب دہسال . ۱۶۴ - ب گذرانید . ۱۶۵ - ب طمعی

* و مطالب میان دو ستارہ را ندارد .

وبعد از آن باین رتبه عالی سرافرازگشت و حال چند سال است که بدین خدمت^{۱۶۶} مشغول است. خطرا خوب مینویسد و در علم اعداد مهارت دارد. و در شعر و معما نیز طبعش خوبست^{۱۶۷} و با اینهمه^{۱۶۸} درویشی و دردمندی بسیار خوش صحبت و شیرین سخن واقع شده. این مطلع زاده‌ی طبع آن سعادت آثار است:

مطلع:

چاک‌هایی کاز گریبان سوی دامن من است

هر طرف راهی است کاز جان سوی جانان من است

۶۴۷- میرشاه علی^{۱۶۹}: از امیرزاده‌های **جغتای** بود. جوانی رشید و هنرمند^{۱۷۰} و خط نستعلیق را طوری مینوشت^{۱۷۱} و در کمانداری سرآمد زمان و از نوادر دوران بود. من در کمانداری شاگرد اویم و دیگر در معما و عروض وحدت ذهن از تعریف زیاده بود و در سپاهیگری بی‌بدل، در شهر ثمان و ثلاثین و تسعمایه فوت شد، قصیده‌ای در جواب مولانا **امیدی** گفته بود این مطلع و بیت از آنجاست:

مطلع:

ای رخت^{۱۷۲} در سپهر زیبایی
تو بیازار حسن یوسف مصر
آفتابی به عالم آرایی
ما تہی کیسہ‌های سودایی

۶۴۸- **میر مقبول قمی**: اصلش ترك بود چون در بلده‌ی قم مقیم^{۱۷۳} شده بود **بقمی** مشهور شده است در اوایل شباب قدم در سپاهیگری نهاده و در خدمت **سلطان یعقوب** او را ترقی تمام دست داد بعد از آنکه شبابش به شیب^{۱۷۴} مبدل^{۱۷۵} شد ترك آن امر خطیر

۱۶۶- ب. باین رتبه. ۱۶۷- ب. واقع شده. ۱۶۸- ب. آنهمه. ۱۶۹- و. شرح حال
میرشاه علی را ندارد. ۱۷۰- ب. خردمند. ۱۷۱- ب. مینویسد. ۱۷۲- ب. مبر.
۱۷۳- و. مشهور شده بود مشهور به!! ۱۷۴- و. ندارد. ۱۷۵- و. مبدل.

کرده و در شهر مذکور می بود . اورا در اکل و شرب شهرت تمام بود ، اوقات در مصاحبت لوندان صرف میکرد^{۱۷۶} و غزل پردازی و عشقبازی او مشهور نزدیک و دور است اما در آخر از آن وادی^{۱۷۷} دور افتاده بود چنانکه خود میگوید :

مطلع :

عاشقانه گراز این پیش سخن میگفتم . عشق میگفت و جوانی نه که من میگفتم
فی الواقع اورا در غزل ایات خوب است از آن جمله این چند بیت از اوست که
سمت تحریر یافت :

مطلع :

هر دم بصورت دگر دم دل رود ز دست
عاشق شدن خوش است بهر صورتی که هست

☆☆☆

^{۱۷۸} ایدل که ناگهان بتو چندین بلا رسیده
فکری بکن به بین بتو این از کجا رسید

☆☆☆

نه کسی که بهر دردم رود و طیب جوید
^{۱۷۹} نه کسی که گر بمیرم کفن غریب جوید

☆☆☆

پراز خوناب حسرت شد دو چشم اشکبار من
یکی بر روز من گرید یکی بر روزگار من

۱۷۶- و. مینمود. ۱۷۷- و. ندارد. ۱۷۸- و. ای آنکه. ۱۷۹- و. نه کسی که

۶۴۹۔ مولانا همایی : اصلش ^{۱۸۰} ترك بود و در جوانی ترك تركی کرده ! در ترقی احوال در عجم بملك اصفهان مقیم شد و همانجا فوت شد . شعر خوب او بسیار است این دو مطلع از آن جمله است :

مطالعیات:

چنان زرد و ضعیفم از فراق لاله رخساری
که می‌افتم اگر ^{۱۸۱} خود را نمی‌گیرم بدیواری



علی‌الصباح که مردم بکار و بار روند
^{۱۸۲} بلاکشان محبت بکوی یار روند
۶۵۰۔ یوسف بیک توشمال : از اقوام ^{۱۸۳} ایو اوغلی است که اصلشان از قوم جغتای است و به ایو اوغلی مشهور اند ^{۱۸۴} ، در خدمت حضرت صاحبقران مغفور در سلاک ^{۱۸۵} پروانچیان می‌بود ، الحال منصب توشمالی صاحبقران بدو متعلق است و اوقات به تقوی و طهارت میگذراند ، قوت مطالعه عجیبی دارد و اکثر خطوط مثل ^{۱۸۶} معقلی ، خطایی ، کوفی ، نصاری ^{۱۸۸} را خوب مینویسد و میتواند خواند و با وجود اشتغال بخدمت يك لحظه ^{۱۸۹} بیکار نمی‌ماند و پیوسته کتاب فقهی ^{۱۹۰} و حدیث و تفسیر مطالعه میکند و طبعش در شعر ترکی و فارسی هم خوب است این مطلع ترکی که برای خلف نامی گفته نوشته شد :

ای خلف زیبا یرا تمیش سیزنی ^{۱۹۱} رب العالمین

صورتین نقشین یازن ^{۱۹۲} نقاشه یوزمین ^{۱۹۳} آفرین ^{۱۹۴}

- ۱۸۰۔ و . از ترك . ۱۸۱۔ و . که می‌افتم اگر چون که نمی‌چسبم بدیواری !!
۱۸۲۔ و . جفا . ۱۸۳۔ و . ایوب اوغلی ! ۱۸۴۔ و . ندارد . ۱۸۵۔ و . پروانه چیان !
۱۸۶۔ و . ندارد . ۱۸۷۔ و . ندارد . ۱۸۸۔ و . نصاری را میتواند خواند !!
۱۸۹۔ و . يك لمحہ . ۱۹۰۔ و . فقه و تفسیر . ۱۹۱۔ و . ندارد . ۱۹۲۔ و . بارین !
۱۹۳۔ و . بوزمین ! ۱۹۴۔ و . ندارد .

۶۵۱۔ اللہ قلبی: اصلش ترك است اما خود^{۱۹۵} به تاجیکان شبیه تر است که بر
ترکان^{۱۹۶} در اصفهان به قابضی اشتغال دارد، این مطلع از اوست:

مطلع:

حال مجنون دگر است و من دیوانه دگر
قصه عشق دگر باشد و افسانه دگر

این بیت هم از اوست:

زاهد! بدر مسجد و میخانه گذر کن

هر جا سخن حق شنوی مگذر از آن در^{۱۹۷}

۶۵۲۔ بوداق بیک: ولد حصار بیک بهار لوست^{۱۹۸} که میر آخور نواب

صاحبقرانی است و خودش نیز در خدمت آن^{۱۹۹} حضرت است. با وجود ترکی این مطلع
را در رشته^{۲۰۰} نظم کشیده.

مطلع:

کرده کاکل را پریشان عزم میدان میکنی^{۲۰۱}

باز از سر خاطر ما را پریشان میکنی^{۲۰۲}

۶۵۳۔ طفیلی ابدال: از ترکان خراسان است در اول در کسوت^{۲۰۳} درویشان

میگشت و الحال در خدمت یکی از امرای ترك^{۲۰۴} می باشد. ندیم مجلس و مصاحب

اوست چون او مرد جسیم و اکول است. این قطعه را جهت خود بنظم آورده که:

میر طفیلی که یمیک^{۲۰۵} وقتینده بین^{۲۰۶} گرك رستم دستانی در

هیأت ایله رستم^{۲۰۷} بنذر ولی بغینه باخما که خراسانی در

۱۹۵- و. ندارد. ۱۹۶- و. ندارد. ۱۹۷- و. از آنجا ۱۹۸- و. ندارد.

۱۹۹- و. صاحبقرانی بوده! ۲۰۰- و. ندارد. ۲۰۱- و. کرده ای. ۲۰۲- و. کرده

ای. ۲۰۳- و. ابدالان! ۲۰۴- و. ندارد. ۲۰۵- و. نمک! ۲۰۶- و. سک لرنک!!

۲۰۷- و. هیأت رستم به گرو لیک بنعنه باخمه که!

* و. جمله های میان دو ستاره را ندارند.

این بیتا و هم بد نیست ^{۲۰۸} :

^{۲۰۹} هر طرف صف صف تور و بتور . اهل دلار او گمه‌گه

و بیزی التورمگه یو خدور مجالی خو بلارون

۶۵۴ - مولانا آقاشوقی : در صاحب حسنی باشاعران ملاقات داشت بنا بر آن

شاعر شد این مطلع از اوست :

مطلع :

با رقیبان سخن از کشتن من می‌گویی ^{۲۱۰} کشتن آنست که باغیر سخن می‌گویی ^{۲۱۱}

۶۵۵ - مولانا ^{۲۱۲} مطیعی بیک : اصلش ترك است . اما در میان تاجیکان

نشوونما یافته این مطلع فارسی از اوست :

مطلع :

وادی نامرادی دارم بخدا خواب‌وادی دارم

۶۵۶ - مولانا وفایی : ^{۲۱۳} در اصل ترك است و پدران او در خدمت امرای ترك

می‌بوده‌اند این مطلع از اوست :

دگر ای هم نشینان خار خاری کرده‌ام پیدا

عجب نازك نهالی ، گل‌گذاری کرده‌ام پیدا

۶۵۷ - حاجی آقار : ^{۲۱۴} گر است خود او می‌گوید از نسل اتابکان لرستانم مردی

است که خود را در اکثر امور داخل میدانند اما در هیچ امر دخل ندارد ، اول مهمان‌دار

۲۰۸ - و ندارد . ۲۰۹ - و این بیت را ندارد . ۲۱۰ - و می‌گوید . ۲۱۱ - و می‌گوید .

۲۱۲ - و شرح حال مطیعی را ندارد و شرح حال وفایی را برای او آورده است . ۲۱۳ - و شرح

حال مطیعی را برای وفایی نوشته است بنا بر این شرح حال وفایی را ندارد .

نواب صاحبقرانی بود بعد از آن یوزباشی و خلیفه قورچیان کرد شد، ^{۲۱۴} اگر شعر
نفرمایند بسیار خوبست از شعری که از او نوشته میشود صدق مقال کاتب معلوم میگردد.

روی شه را ز دور دیدم من سر بر اوج فلک کشیدم من
روی شه دایماً چومه باشد روی شه هر که دیدشرف باشد!

نه که مصرع آخر در کتابت غلط شده بلکه شاعر چنین گفته . من گفتم که (مه) و
(شرف) چگونه قافیه باشد؟! . گفت: چه کنم که به از این قافیه ^{۲۱۵} نیافتم!! شاهزادگی
بهرام میرزا از برای او دو بیت گفته بودند و خوب واقع شده. و آن اینست :

پدر تو لر است و مادر کرد چون تو شاعر شدی بگردن خورد
شاعری کار دردمندان است شاعری پیشه لوندان است

۶۵۸ - میرزا بوداق: ^{۲۱۶} اگر چه ترک است امامد تهادر میان تاجیکان بسر برده و

میباشد این مطلع از اوست :

مطلع :

وفا و مهر پیش آورد و برد از دل بدرکین را ^{۲۱۷}

خدا انداخت گویا در دل آن نازنین این را

۶۵۹ - نگاهای جغتایی: ^{۲۱۷} اصلش از ترکان جغتای است. جوانی عاشق پیشه بود

و در هنرمندی ید بیضا مینمود . مثل خاتم بندگی و نقاشی، طبعش در شعر ملایم بود این
مطلع تعلق به آن نادر العصری دارد :

مطلع :

فلک روزی که از کوی توام آواره میسازد

فلاخن از مه نو ، سنگ از سیاره میسازد

۲۱۴ - و ندارد . ۲۱۵ - و ندارد . ۲۱۶ - و شرح حال میرزا بوداق را ندارد .

۲۱۷ - و شرح حال نگاهای را ندارد .

۶۶۰۔ مولانا امتی: ^{۲۱۸} در خدمت داروغہ فراشخانہ نواب ^{۲۱۹} حضرت صاحبقرانی می بود ❖ حرارتی در شعر داشت ❖ جوانی بتقوی و طہارت و عاشق پیشہ بود۔ اول **علی** ^{۲۲۰} تخلص می کرد آخر بہ امتی قرار داد در شہور سنہ خمس و خمسین و تسعمایہ در دست قطع۔ الطرین شہید شد۔ این مطلع و بیت از اوست:

شبگون تون ایچرہ ^{۲۲۱} دیدوم قانوم ^{۲۲۲} توکرا و قامت

دیدی بتم ^{۲۲۳} ایلاب کیم یوخ قرا قیامت

❖❖❖

اول مسیحی نعلاروپ ^{۲۲۴} بیزنی رقیبی کولد ^{۲۲۵} وروپ

^{۲۲۶} دلونی جانلان درراوله کہ بیزنی الدوروپ

^{۲۲۷} تا مقید گیچگانیدین بیلدی گویا اینچدوم

شمیدی کونکلومنی سورا راوقی ما یمنعا والتوروپ

۶۶۱۔ موسی بیک: ^{۲۲۸} اگر چه اصلش **مگرداست** اما در قبر **یز** متولد شد علم سیاق و

حساب خوب ورزیده ^{۲۲۹} و بدین واسطه ❖ گوی سبقت از اقران و امثال ر بوده ❖ و بشرف انشای

آستانہ منورہی متبر کہ سفید **صفویہ** حفت ^{۲۳۰} بالاً نوار القدسیہ مشرف شدہ و در نوشتن خطوط

نیز دستی دارد این مطلع از اوست:

۲۱۸۔ و۔ شرح حال امتی را ندارد۔ ۲۱۹۔ آ۔ ندارد۔ ۳۲۰۔ ب۔ نعلی۔ ۲۲۱۔ ب۔

الحرہ۔ ۲۲۲۔ ب۔ دیدوم توکارا وقات۔ ۲۲۳۔ ب۔ تبسم۔ ۲۲۴۔ ب۔ در بیزی

۲۲۵۔ ب۔ وقتینی کولدورات۔ ۲۲۶۔ ب۔ این مصرع را ندارد و فقط در۔ آ۔ هست و بہ قیاس

تصحیح شد۔ ۲۲۷۔ ب۔ این بیت را ندارد و فقط در۔ آ۔ ثبت است و تصحیح قیاسی گردید۔

۲۲۸۔ و۔ شرح حال موسی بیک را ندارد۔ ۲۲۹۔ ب۔ خوب میدانند۔ ۲۳۰۔ ب۔ حفت۔

*ب۔ مطالب میان دو ستارہ ہا را ندارد۔

مطلع:

بدل تیری کازان ترك کمان ابرو کند منزل

نہالی گردد و تخم محبت باشدش حاصل

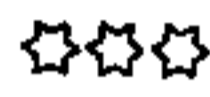
۶۶۲۔ مولانا یرتیلیمیش^{۲۳۱}: از ترکان چمش کزک است، رمال خوب و ندیم

مرغوب بود^{۲۳۲} اما ملحد طور واقع شده، شعرهای طرفه میگفت و دعوی کیمیاگری و علوم

غریبه میکرد این چند بیت طرفه از اوست:

کمینہ درد ورسنک کیمسه درمان

سنیک در یا الہی جملہ فرمان



کیچی یوزی قرادر قوتینک^{۲۳۳} آغ

چکمونک درکم نور الور باغ



یا توران بالمیغہسن قالدرن سن^{۲۳۷}

دہونی آغلادن^{۲۳۵} کولدرن سن^{۲۴۶}

اوکوز قویروغنی دوغری قیلان سن

بونوزینی اگری قیلان سن^{۲۳۸}



حلب دہ بیر قاریچوق چرخہ گیری^{۲۳۹}

مصرده بیر کیچی قورخدی . بگیری^{۲۴۰}

۶۶۳۔ مولانا جدیدی^{۲۴۱}: اصلش از میرزادہ های ترکان بود، و در اوایل خود

نیز در خدمت سلاطین ترک می بود، بعد از انقراض آن دولت مصاحب امیر نجم ثانی

۲۳۱۔ و. شرح حال یرتیلیمیش را ندارد. ۲۳۲۔ ب. ندارد. ۲۳۳۔ ب. کجی.

۲۳۴۔ ب. قولتینک. ۲۳۵۔ ب. دہ دہ نی دانی ۲۳۶۔ ب. سنسن. ۲۳۷۔ ب. الکایا۔

زوق دکولمی اغلادر سن. ۲۳۸۔ ب. این بیت را ندارد. ۲۳۹۔ طلبده. ۲۴۰۔ ب.

بو کوردی. ۲۴۱۔ و. شرح حال جدیدی را ندارد.

* ب. جملہ میان دو ستارہ را ندارد.

وزیر صاحب قران مغفور شد و بعد از آن در اردوی عالی^{۲۴۲} با امراء و اهل دولت ملاقات میکرد^{۲۴۳} در اواخر در خدمت حضرت صاحب قرانی بصرمی برد تا در شهور سنه تسع و ثلاثین و تسعمایه در گذشت:

مرد هزال و شیر بن سخن بود و در ندیمی و شاعری^{۲۴۴} گوی مسابقت از اقران می ربود، این مقطع از او بخاطر^{۲۴۵} بود ثبت افتاد:

مقطع :

جدیدی جانینه^{۲۴۶} یوزمین بلال^{۲۴۷}

کورنک کیملار پیلان^{۲۴۸} همراز اولبتور^{۲۴۹}

۶۶۴ - مولانا حبیبی بر گشادی^{۲۵۰} : از برگشاد آذربایجان است اول در

خدمت سلطان یعقوب می بود ، آخر بشرف ملازمت حضرت صاحب قران مغفور سرافراز گشت^{۲۵۱} آنحضرت او را منصب^{۲۵۲} ملك الشعرا بی داده از روی هزل گرزالدین بیک نام نهاد، در اوایل حال^{۲۵۳} بواسطه فقر و پریشانی اوقات بشبانی میگذرانید^{۲۵۴} گویند سبب تربیت او این شد^{۲۵۵} که سلطان یعقوب روزی^{۲۵۶} در شکارگاه او را دید که بره ای چند میچراند یکی از ملازمان^{۲۵۷} را فرمود که «از این پسر^{۲۵۸} پیرس که این بردها از کیست؟»

- ۲۴۲-ب. مزکی. ۲۴۳-ب. خوش طبعی. ۲۴۴-ب. ندارد. ۲۴۵-آ. ندارد.
 ۲۴۶-ب. جانیه. ۲۴۷-ب. بلالار. ۲۴۸-ب. ایله. ۲۴۸-اولبتور. ۲۵۰-ب.
 چلبی، و شرح حال حبیبی را ندارد. ۲۵۱-آ. مغفور افتاد. ۲۵۲-ب. ندارد. ۲۵۳-
 آ. ندارد. ۲۵۴-ب. صرف میکرد. ۲۵۵-ب. این بوده. ۲۵۶-ب. ندارد. ۲۵۷-
 ب. بایکی از ملازمان امر کرد. ۲۵۸-ب. که از این پیرسید.

آن ترک^{۲۵۹} نزدیک حبیبی آمد و پرسید و او جواب داد کہ «برہا از گوسفندان
 ۲۶۰ است» ترک دیگر بار پرسید کہ «بزرگان دہ شما کیانند؟» گفت: گاوان از ہمہ
 بزرگترند بار دیگر گفت: من آنہایی را میگویم کہ پیشواز^{۲۶۱} مردم بدم درمیآیند؟
 جواب داد کہ سگہای کپک اند! کہ ہمچو تو عزیز می کہ بدہ میآیی با استقبال بیرون میروند^{۲۶۲}
 ترک در قہر شدہ بہ ترکی گفت^{۲۶۳} «آی، نہ جای دوم سنی؟» گفت: جبار کور کہ یولدا۔
 شلر نک گتی»۔

آن ترک قیل و قال را بعرض پادشاہ رسانید ... پادشاہ را خوش آمد اورا تربیت فرمود
 و بواسطہ لطف طبع شاعر شد این مطلع ترکی ویت از اوست:

مطلع:

گرسنین^{۲۶۴} چون قیلما سم چاک ای بت نازک بدن
 گوروم اولسون شول قبا اکتونده پیراھن کفن
 چخمسا سودای زلفک باشدن ای مه گریوزایل
 استخوان کلم ایچرہ دوستہ عقب لرو طن
 ۶۶۵۔ مولانا سوسنی: از ترکان^{۲۶۵} قرہ قویونلوست^{۲۶۶}، اول درسک قورچیان
 نواب صاحبقرانی ہی بود آخر بواسطہ امر ناملایم کہ از اوسرزد از آن^{۲۶۸} درگاہ
 محروم شد و باوجود آنکہ شعری نمیتواند^{۲۶۹} خواندن تابگفتن چہ رسد. شعر مردم

۲۵۹ - ب. ملازم. ۲۶۰ - ب. از گوسفندان دیگر؟ ۲۶۱ - ب. استقبال ۲۶۲ -
 ب. میخرا منند. ۲۶۳ - ب. ندارد. ۲۶۴ - ب. سندن اوز گہ یارم اولسہای پریوش سیم تن.
 ۲۶۵ - و. بزرگان. ۲۶۶ - و. از قرہ قونیلوست. ۲۶۷ - و. ندارند. ۲۶۸ - و. ندارد.
 ۲۶۹ - و شعری نتواند گفت.

بنام خود میخواند^{۲۷۰} در محلی که بجمع کردن^{۲۷۱} این اوراق بتر مشغول بودم . از او شعری طلب کردم^{۲۷۲} این مطلع را از سوسنی قدیم بنام خود خواند که در مجالس النفایس آورده شده است بحسب التماس او نوشته شد:

مطلع:

مجردان که زقید زمانه آزاداند
نه صید گشته بدام کسی نه صیادند
^{۲۷۴} دیگری برایم نقل کرد که «با چند تن از جوانان دلاویز در شهر قمریز با سوسنی سیر میکردیم و التزام کرده بودیم که بهر جوان که رسیدیم^{۲۷۵} مناسب حال او شعری^{۲۷۶} در بدیهه بگوییم اتفاقاً بجوان^{۲۷۷} قصابی رسیدیم و هر یک در فکر شدیم ، سوسنی پیش از همه^{۲۷۸} این مطلع را خواند :

هر که آن قصاب تیغی بر گلوی من نهد

میزنم سر بر زمین تا پا بروی من نهد
بعد از آن چنانکه شعرا در شعر گفتن فکر کنند هر لحظه اندک تا ملی کرده سر
بر میداشت و یک بیت میخواند و یاران مسوده میکردند تا آنکه غزل هفت بیت بدتخلص
سوسنی تمام خواندند یاران انصاف داده تحسین کردند که غزل هفت بیت بدین خوبی در
بدیهه گفتن بسیار مشکل است . بعد از آن برسبیل^{۲۷۹} استراحت بر صفا دکان دلاکی
برآمده نشستیم قضا را کتابی در طاقچه دکان بود ، یکی از یاران آن کتاب را برداشته
بگشود، دیوان کمال^{۲۸۰} بود اتفاقاً در صفحه اول غزلی که سوسنی^{۲۸۱} در بدیهه گفته بود

- ۲۷۰- و میکند . ۲۷۱- و . بجمع کردن اشعار این . ۲۷۲- و . نمودم . ۲۷۳-
آ . مقطع . و . مطلع سوسنی که از قدیم ذکر او در مجالس النفایس هست نوشته و فرستاد . ۲۷۴-
و . دیگر نقل کردند . ۲۷۵- و . برسیم . ۲۷۶- و . مناسب حال میان یاران برای او شعری
بگوییم . ۲۷۷- و . در جوان . ۲۷۸- و . پیش از ما شعر مولانا هلالی را خواند که . ۲۷۹-
و . رحل . ۲۸۰- و . هلالی بود . ۲۸۱- و . ندارد .
* و . جمله میان دو ستاره را ندارد .

به نظر در آمد . چون یاران بنیاد تعرض کردند او از کمال بی حیایی که داشت سوگند
مغلظه^{۲۸۲} یاد میکرد که تو اردو واقع شده است و اگر نه من این غزل را در هیچ دیوانی^{۲۸۳}
نخوانده و از کسی نشنیده ام، من این نقل را باور نمی کردم اگر که آن مطلع^{۲۸۴} سوسنی ماضی
را بخط خود نوشته بمن نمی فرستاد. این مطلع ترکی خاصه اوست:

^{۲۸۵} بولغار گرمهر رخونك جیب قبادن طالع

^{۲۸۶} آی دگون بولمادی گون منظره سیدن لامع

۲۸۲- و . غلیظ . ۲۸۳- و . هرگز نخوانده ام . ۲۸۴- آ . مقطع . ۲۸۵-

و . بولعالی مهر رخونك قبادن . ۲۹۶- م . ای کون بولاری مو کب منظره لامع .

صحیفہ ہفتم

در ذکر طرفہ گویان مقبول الکلام و ایراد سایر عوام

۶۶۶۔ مولانا احمدی^۱ : سردفتر ظرفای عالم و در اشعار مضحک مقبول عرب و عجم است مضامین کثیر^۲ را در اندک عبارت فصیحی بروجهی که بغیر از خودش دیگری فهم نمیتواند^۳ کرد درج کرده و به منصف^۴ ظهور میرسانیده است . از جمله این بیت در هجو سلطان احمد کوسه سمرقندی املا کرده^۵ .

غلام کوسه زرد شبان جن گیرلی^۶

مثال ریش او گفتم خس^۷ ما سوجه قندیلی !

^۱ چون دستارش را در مدرسه مولانا جامی دزد برده بود این قطعه را در آن باب

گفته :

قطعه :

بردر مدرسه جامی جم^۱ بحر و بری

دزد برد از سرمن فوطه شیر و شگری

- ۱- و ندارد . ۲- و نام این شاعر را ندارد و بجای آن ننته گذاشته است . ۳ - و ندارد .
 ۴ - و . نمی نمود . ۵- آ . بصفحه . ۶- و . نموده . ۷- و . چنگراییلی . ۸- و .
 چنین ماسوخته . ۹- و . یکبار . ۱۰- و . بگرو .

فوطہ ام برد و هوا سرد و سرم درد گرفت^{۱۱}

دزدك روی سیه را چه غم از درد سری

(^{۱۲} اما همچون این ابیات گاہ گاہ نیز می گفته :

مطلع :

از مونتوان ساخت میانی که تو داری . وز غنچه‌ی سیراب دهانی که تو داری
شبها نکنی گوش بفریاد اسیران . فریاد از آن خواب گرانی که تو داری
ولیکن مقطع را بموجب سلیقه خود فرموده اند :

دستار فرست احمدی بی سرو پارا

از جامه آلیجه کتانی که تو داری)

۶۶۷- مولانا قاسم قربنو^{۱۳} : از چپانیان شهر هرات است و بسیار بی قید و لایابالی

است مردم شهر با او هزل های قبیح میکنند و او نیز در تعرض و دشنام پای کمی ندارد
و در محلی که من در هرات بودم شعرا این غزل مولانا جامی را جواب می گفتند که :

مطلع :

از عشق تو شوری است عجب در سرم امروز

^{۱۴} داده است غمت بیخودی دیگرم امروز

و او^{۱۵} در این غزل هجو یاران کرد و غزل را در هجو شعرای زمان طوری گفت .

این ابیات از آن غزل است :

دیوانه و آشفته دل و ابترم امروز در پیش رقیب تو ز سگ کمترم امروز

تانشنوم آواز هلالی و نه بینم کورم چو زلالی و چو قوسی کرم امروز

۱۱- و. کند. ۱۲- سطور میان دو ابرو را نسخه و حید ندارد. ۱۳- و. قاسم مرموز!!

۱۴- و. مصرع دوم را نیاورده. ۱۵- و. او این غزل را در هجو شعرای زمان چنین گفته.

حیدر کہ بہر کوچہ دویدی بکلوخی^{۱۶} درخانہ خود رہ ندهد حیدرم امروز^{۱۷}
 درمیان غزل این بیت او خوب واقع شده و مراد از ایراد این غزل همین بیت است :
 فردانکنم آرزوی سایہ طوبی گرسایہ سرو توفتد بر سرم امروز
 ۱۸-۶۶۸ مولانا حسن زار ناتوان: از شیخ زادہ های سپہ سالار مالک است و مزار
 مذکور در چہار دہ من اعمال طبس گیلک است. بزعم مردم آنجا یکی از اصحاب رسول
 صلعم ، مدفون است والعلم عند اللہ تعالی ، اما مولانا ی مذکور مردکی سخت جان سگ
 پای^{۱۹} است پای پیادہ از طبس^{۲۰} بعراق آمدہ جهت مہم سازی و با مرا و وزراء واردوی
 معلی بجهت ابرام آشنا شد، تامہم اوساختند ، چون اوقات او در خانہ های مردم بہتر از
 خانہ خودش میگذرد حالادواز دہ سال شد کہ مہم سازی کردہ اما در اردو ساکن است و با
 اینہمہ خوبی سلیقہ (!) دعوی شاعری نیز میکند قصیدہ ای گفتہ بود در شکایت اہالی طبس
 کہ مطلعش اینست :

مطلع:

تا از حیات در تن من یک رمق بود حب علی و آل علی ام سبق بود^{۲۱}
 و در این قصیدہ ابیات طرفہ گفتہ از جملہ در صدق اعتقاد خود نسبت بحضرت نواب
 صاحبقران این بیت گفتہ ؛
 بر طبق این مقال مرا پیش صدر شاہ سو گند قل اعوز بر ب الفلق بود
 و بواسطہ این مقطع ظرفا اورا موسوم بہ زار و ناتوان کردند :

مقطع :

رحمی کنید بر حسن زار^{۲۲} ناتوان تا کی پیادہ بی سرو پا^{۲۳} دق و لوق بود

۱۶- و. بکلوچی. ۱۷- و. امروز را ندارد. ۱۸- و. شرح حال حسن زار ناتوان را
 ندارد. ۱۹- ب. جان سبک پای سرمست. ۲۰- ب. خراسان. ۲۱- در اینجانب نسخہ
 ب. پنج برگش در صحافی پس و پیش شدہ است کہ مصحح آنرا شمارہ گذاری کرد تا برای مراجعہ
 کنندگان بآن اشکال و ناراحتی پیش نیاید. ۲۲- ب. پیرا ۲۳- ب. و لوق دلق.

۶۶۹۔ مولانا بیرہ ۲۴: مرد بلہ و سادہ است و بغایت از وادی شاعری بدور افتاده خوبی اش آنکہ از قم است و حسن^{۲۵} پوش، معایب^{۲۶} آن مردم فاش گفته چنانکہ میفرماید :

مردمان گویند بی علت قمی راست میگویند بی علت قمی است
از این رهگذر منت بیشتر بر آن طایفه دارد کہ قر نہاست کہ در میان اهل سودا و بازار این مثل اشہار دارد کہ «بی علت قمی اشہار دارد.» و میگوید من آنرا تغییر داده و تأویل کرده و این علت را از ایشان رفع کردم، یکبار چند روزی بیماری کشیده این بیت فرمودہ اند (!)

اربعین یوم است بی رہ خستہ است
دردم مرگ است و بیرہ جستہ است
قصیدہ ای دیگر گفتہ موسوم بدو کیسہ و این بیت از آنجاست :

بیت :

دلم از عشق چون^{۲۷} دودوک شدہ^{۲۵} نالہام از غمش دو دودک شدہ
باقی ابیات از این قیاس^{۲۹} توان کرد، اما احیاناً از این نوع شعر ہم از او
سر میزند :

غم خورم ہر کہ سخن بامہ من میگوید وہ چرا با مہ من غیر سخن میگوید
۶۷۰۔ مولانا کرمانی^{۳۱} : از شعرای عجیب و بلغای غریب است چہ، در شعری
کہ شکایت اہل کرمان گفتہ رتبہ سخن او معلوم میشود :

۲۴۔ و. شرح حال مولانا بیرہ را ندارد. ۲۵۔ ب. خشن. ۲۶۔ ب. معایب آن
مردم چنانکہ مردمان گویند. ۲۷۔ آ. همچو دودک. ۲۸۔ ب. مصرع دوم را ندارد. ۲۹۔
ب. معلوم. ۳۰۔ آ. میزد. ۳۱۔ و. شرح حال کرمانی را ندارد.
*ب. جملہ میان دو ستارہ را ندارد.

ما را دواند میرو تا شد و زیر نیرو

تازر گرفته دیر و آه^{۳۲} نیلم و وایلو

از دست جور کرمانلو

۶۷۱- مولانا استاد نوری قفل‌گر^{۳۳} : از بزرگان زمان و نوادر دوران است !

در آن صنعت بمرتبه‌ای ماهر بود که دوازده قفل از فولاد ساخته بود که درون پوست پسته می‌گنجید ! و همرا کلید بود .

بعد از هفتاد سال بخاطر شریف ایشان رسید که شاعر می‌باید شد ، بنیاد شاعری کرد و با وجود آنکه شعر او ناموزون است و معنی هم ندارد ، این مطلع زاده‌ی طبع لطیف ایشانست (!)

خوش گنبدی است گنبد نقاش دل در صفاهان سر بچرخ و پابگل

و در جواب این مطلع خواجه حافظ که فرموده :

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه‌نو یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو

استاد مذکور این مطلع فرموده اند: (!)

گره تند فلک دیدم و او در تک و دو گفتمش تند مرو ، جو جو جو ، جو جو جو؟

در محل خواندن مصرع ثانی بهر دو دست^{۳۴} دامن خود را گرفته می‌جنباید، چنانکه

یاسب^{۳۵} گریخته * جو در دامن کرده نمایند تا آرام گیرد و نگریند ! *

۶۷۲- مولانا ظهوری^{۳۶} کرمانی : مردی درویش و عامی است و فقیر است

این مطلع از اوست :

مطلع :

چشمت پی خونریزی صاحب نظران است

برهن نظری کن که مرا چشم بر آن است

۳۲- ب. دیروزه آه تیلیم و او یلاه . ۳۳- و. شرح حال استاد نوری قفل‌گر را ندارد . ۳۴-

ب. ندارد . ۳۵- ب. بدستوریکه جویه است . ۳۶- و. شرح حال ظهوری کرمانی را ندارد .

* جمله میان دو ستاره را. ب. ندارد .

۶۷۳۔ مولانا ساکنی قمی^{۳۷} : ولد انصاری بود^{۳۸} از عدم فضیلت به حمامی
گری قیام^{۳۹} میکرد این مطلع از اوست :

رباعی:

اگر نظر سوی غمخواره ای کنی چه شود

بلطف چاره‌ی پی‌چاره‌ای کنی چه شود ؟

۶۷۴۔ مولانا^{۴۰} شمالی کاشانی : قصه خوان و مداح و^{۴۱} خواص گوست، و در
شاعری نیز دخل میکند این مطلع از اوست :

مطلع:

تابکی از من چو عمر آن نازنین خواهد گذشت

آه اگر عمر من بیدل چنین خواهد گذشت

۶۷۵۔ تزریقی اردبیلی : در شماخی بدلالی اوقات میگذراند و شعرهای
بی‌مزه^{۴۲} میگوید، این مطلع از اوست :

مطلع:

روم در پشته^{۴۳} کوهی چو اشتر خار می بینم

ز شادی بشکفم چون گل که در گلزار می بینم

۶۷۶۔ کلیمی پینه‌دوز اوغلی : تبریزی است ، مرد فقیر و عامی است و بهر دو
زبان که عبارت از ترکی و فارسی باشد شعر میگوید، این مطلع از اوست :

مطلع:

بهر گلشن که نخل قامت را یاد میکردم

در آن گلشن دل ناشاد خود را شاد میکردم

۳۷۔ و. شرح حال ساکنی قمی را ندارد . ۳۸۔ ب. است . ۳۹۔ ب. اوقات .

۴۰۔ و. شرح حال شمالی را ندارد . ۴۱۔ ب. خواص . ۴۲۔ و. بامزه . ۴۳۔ و .

۶۷۷۔ بسملی کله پز^{۴۴}: در شهر قزوین بکله پزی مشغولی میکند^{۴۵} و هفتاد سال بدین طریق^{۴۶} سلوک کرده و از کسی طلب چیزی نمیکند، قریب^{۴۷} بدہ هزار بیت^{۴۸} شعر دارد،^{۴۹} این ابیات از اوست:

مطالعیات:

مرا از سر هوای آن لب میگون نخواهد شد
نخواهم کند دندان از لبش تا خون نخواهد شد



دلا در عشقبازی^{۵۰} همدم غم ساختی مارا
پی نظاره ای رسوای عالم ساختی مارا



ایدل به پرشت سگ جانانه آمدست^{۵۱}
دولت پپای خود بدرخانه آمدست^{۵۲}

۶۷۸۔ مولانا حسن^{۵۳} مشتاقی شیرازی: مولدش دارالملک شیراز است و اوقات او بقصه خوانی میگذشت و در آن کار بسیار شیرین سخن و خوش گفتار بود. در شعر طبعش ملایم^{۵۴} افتاده بود در شهر سنه خمسین و تسعمایه در شهر خود فوت شد این رباعی از نتایج طبع اوست:

رباعی:

هر لحظه ز من روایتی می شنوی
سوزد دل من فسانه می پنداری
وز قصه من شکایتی می شنوی
من مردم و تو، حکایتی می شنوی

۴۴۔ و شرح حال بسملی را ندارد. ۴۵۔ ب. اوقات صرف میکند. ۴۶۔ ب.
بدین عمل مشغول بود. ۴۷۔ ب. ندارد. ۴۸۔ ب. ندارد. ۴۹۔ آ. این مطلع.
۵۰۔ ب. در عشق خوبان همدم ساختی مارا. ۵۱۔ آ. آمده. ۵۲۔ و. شرح حال
مشتاقی را ندارد. ۵۳۔ ب. همه خوب آمده.

۶۷۹- مولانا پهلوان محمد یتیم مشهدی: مردی شجاع و کریم الطبع و در زمان خود سرآمد یتیمان بود؛ آخر بدست داروغه مشهد مقدسه کشته شد این مطلع از اوست:

مطلع:

بخاک ره فتاده استخوان جسم غمناکم

بامیدی که بر دارد سگ کوی تو از خاکم

۶۸۰- استاد شجاع^{۵۴}: بکسب تاجدوزی اوقات میگذراند و گاهی شعرهای

موزون از مردم میخورد. این مطلع را برای علا نامی گفته یا خریده بود. بهمه حال خالی از حالی نیست:

مطلع:

اسیر نرگس مستانه علا شده ام به فتنه عجبی باز مبتلا شده ام

۶۸۱- مولانا لوندی: قصه خوان و ازور جرد که قصبه^{۵۵} ایست از همدان،

عامی است و اطوارش از تخلصش پیداست^{۵۶}، نود سال عمر خود را ضایع کرده و میکند این مطلع از اوست:

مطلع:

ز خاک کشته های عشق اگر خود لاله می خیزد^{۵۷}

پس از مردن ز خاک من فغان و ناله می خیزد

۶۸۲- مولانا شطاحی^{۵۸}: پسر لوندی مذکور است حیثیتی که دارد اینست در

یکروز از ور جرد به همدان که بیست فرسنگ است پیاده آمده و بدان مباحات^{۵۹} میکند! این مطلع از اوست:

مطلع:

تا زسوز سینه آتش در دل زارم فتاد سوختم یکبارگی با هجر^{۶۰} چون کارم فتاد

۶۸۳- گلوعلی^{۶۱}: از گلویان شیراز است و بسر تراشی اوقات خود ضایع میکند

۵۴- و. شرح حال استاد شجاع را ندارد. ۵۵- و. ندارد. ۵۶- و. معلوم. ۵۷- و. بر

خیزد. ۵۸- و. شرح حال شطاحی را ندارد. ۵۹- ب. نموده. ۶۰- ب. در عشق ۶۱- و.

شرح حال گلوعلی را ندارد.

و میگوید کہ این مطلع را من گفته ام و من باور نمیکنم که او گفته باشد :

مطلع :

خواهم که بدان سینه نهم سینه خود را تادل بتو گوید غم دیرینه خود را
۶۲۔ حاجی روشنی: بغدادی است و مردی گوشه نشین و فقیر است و بکتابت^{۶۲}
اوقات میگذراند این مطلع از اوست :

مطلع :

هر شب نمی که از ورق گل چکیده است خونا به ایست کاز دل بلبل چکیده است
۶۳۔ پهلوان میرزا علی بیلدار تبریزی^{۶۳}: او بامن میباید و در کار خود
پهلوان است و نقشها و صوتها^{۶۴} را طوری میخواند و با وجودی که عامی است گاهی از او
شعری سرمیزند این مطلع و بیت از اوست :

تا گشت مرا دل زغم یار پریشان جمعیت خاطر شده بسیار پریشان
جانانشوی همدم اغیار که آخر گل میشود از همدمی خار پریشان

۶۴۔ شاه وردی سبزواری^{۶۵} : پسر پهلوان سلطان علی بیلدار سبزواری

است اما او را در بیلداری دستی نیست خط نستعلیق را بدنمی نویسد این مطلع و بیت از اوست:
شام هجران چند باشم بی گل رخسار او ای خوش آن صبحی^{۶۶} که بینم یک نظر دیدار را
می کشد دور از گل رویش بصد خواری مرا گاه پند دوستان گه طعنه اغیار او
۶۷۔ مولانا بهلول قزوینی^{۶۷}: به زرگری مشغولی مینماید بسی بی تعیین^{۶۸}
ولا ابالی است، این مطلع از اوست :

مطلع:

مگر روی بتان را حسن و خط و خال می باید خط و خال بتان خوبست اما حال می باید
۶۸۔ درویش عبدی تبریزی^{۶۹}: مردی دیوانه صفت است این مطلع از اوست:

۶۲۔ م. آ. کاسبی. ۶۳۔ و. شرح حال پهلوان میرزا علی راندارد. ۶۴۔ آ. ندارد.
۶۵۔ و. شرح حال شاه وردی راندارد. ۶۶۔ ب. آن ساعت. ۶۷۔ و. شرح حال بهلول
راندارد. ۶۸۔ ب. یقین. ۶۹۔ و. شرح حال عبدی راندارد.

مطلع :

آن آہ آتشین کہ بود در جگر مرا هر لحظه سوزد آہ بنوعی دگر مرا

۶۸۹۔ ولی خیاط ساوجی^{۷۰} : از ولایت^{۷۱} ساوہ است این مطلع از اوست :

کسی کاود لر بای خویش را بادیگری بیند درون سینه مردم ناوکی یاخنخری بیند

۶۹۰۔ حسین خالہ تونی^{۷۲} : تخلصش نیز تونی است و خود را مرید و شاگرد

ہیرتی میدانند این مطلع از اوست :

مطلع :

براه عشق اگر پای دلم در گل نمی بودی

در آن محنت سرا یکدم مرا منزل نمی بودی

۶۹۱۔ مولا حافظ پیر علی فراقی^{۷۳} : همانا کہ از ولایت عراق است . مردی

درویش و فقیر است و در شعر فراقی تخلص میکند ، این مطلع از اوست :

مطلع :

گفتم از راه خدنگش غم زد دل بیرون کنم .

آہ کاز دل بر نمی آید ندانم چون کنم

۶۹۲۔ حافظ میرک کاشانی^{۷۴} : در شهر خود بقصابی اوقات میگذراند^{۷۵} ،

این مطلع از اوست :

مطلع :

رقیب خواست کہ بایار ہم نشین باشد

خدا نخواسته باشد کہ این چنین باشد

۶۹۳۔ مولا نادر دی استرآبادی^{۷۶} : از دارالمؤمنین استرآباد است ، قصہ خوان

و نژاد است مسافرت کرده و زحمت بی شمار کشیده بود اما عملی کہ فایده دین و دنیا

داشته باشد از او بصدور نیامده این مطلع از اوست :

۷۰۔ و . شرح خیاط ساوجی را ندارد . ۷۱۔ ب . سبزوار است . ۷۲۔ و . شرح

حال حسین خالہ را ندارد . ۷۳۔ و . شرح حال حافظ پیر علی را ندارد . ۷۴۔ و . شرح

حال حافظ میرک را ندارد . ۷۵۔ ب . صرف میکند . ۷۶۔ و . شرح حال نادر دی را ندارد .

مطلع:

بس کہ دل از دست آن گل خواری هجران کشید

غنچه سان سردر گریبان، پای درد امان کشید

۶۹۴۔ مولا نا حافظ عصار قزوینی^{۷۷}: از مردم قزوین است و مرید نور بخشیاناست^{۷۸}، این رباعی از اوست :

رباعی:

ایدل هوس عشق مجازی نکنی چون بلہوسان بعشق بازی نکنی

ره در حرم کعبه وصلت ندهند تاجامہ خویش را^{۷۹} نمازی نکنی۶۹۵۔ خواجہ علی استرآبادی^{۸۰} (بازاری) : بازاری تخلص میکند و این

دو رباعی از اوست :

رباعیات :

جانانہ قلندر است و من بازاری او در طلب ز راست و من بازاری

گر زانکہ دل از صید^{۸۱} غمش بازاری صیدی است کہ آن، از دهن^{۸۲} باز آری

بادل گفتم، کہ ای دل احوال تو چیست دل دیدہ پر آب کرد و بسیار گریست

گفتا کہ چگونه باشد احوال کسی کاورا بمراد دیگری باید زیست

۶۹۶۔ خواجہ فتح اللہ قزوینی^{۸۳}: از مردم قزوین^{۸۴} و مرید نور بخشیان است وبتجارت مشغول^{۸۵} این مطلع از اوست :

مطلع:

من کہ چون نی ز غمت چہرہ ی زردی دارم گر بنالم عجیبی نیست کہ دردی دارم

۷۷۔ و شرح حال حافظ عصار را ندارد. ۷۸۔ ب. ندارد. ۷۹۔ ب. نمازی نمازی

نکنی. ۸۰۔ و شرح حال استرآبادی را ندارد. ۸۱۔ ب. چنگ. ۸۲۔ ب. از دهن

من بازاری. ۸۳۔ و شرح حال خواجہ فتح اللہ را ندارد.

* آ. میان دو ستارہ را ندارد.

۶۹۷۔ استادشاہ قلی نقاش قمی (الوانی)^{۸۴}: از شہر قم است و در نقاشی و رمالی وقوف تمام دارد ، و در شعر ہم خود را یگانہ آفاق میدانند و تخلص او الوانی است ☆ این مطلع از اوست :

ماہی کہ او نظر بمن خستہ داشت رفت مارا بدست ظلم رقیبان گذاشت ، رفت
۶۹۸۔ مولانا خلیل تبریزی^{۸۵}: خیر و عالم بود و جهت فرط^{۸۶} مکنت مسجدی
در تبریز^{۸۷} ساخته این مطلع از اوست :

مطلع:

مرا چون بیند از غیرت شود شرمندہ یا راز من

الہی گم شوم تا او نگردد شرمسار از من

۶۹۹۔ قرداش تبریزی^{۸۸}: چینی فروش است و از مردم شہر تبریز ، در محلی کہ صباحت^{۸۹} رخسارش گلبرگ تر، و طراوت عذارش^{۹۰} غیرت ماہ و خور، بود مردم شعر بنام اومی گفتند این مطلع از آنجملہ است :

مطلع:

تا کاکل او شد ز سرناز پریشان چون کاکل او شد دل ما باز پریشان

۷۰۰۔ مولانا عبدل کاشانی: در شہر خودش کہ کاشان است کاغذ فروشی میکند

و گاہی شعر نیز میگوید این مطلع از اوست :

اگر صراحی زرین و جام نیست بدست

کدو قرابہ کن و از سرش بر آریالہ^{۹۱}

۸۴۔ و. شرح حال استادشاہ قلی را ندارد . ۸۵۔ و. شرح حال خلیل تبریزی را

ندارد . ۸۶۔ ب. فرمکت . ۸۷۔ ب. مذکور . ۸۸۔ و. شرح حال قرداش را ندارد .

۸۹۔ ب. صباقت . ۹۰۔ آ. رخسارش . ۹۱۔ و. این بیت را برای خواجہ شاہ ولی ثبت کردہ است .

* ب. جملہ میان دو ستارہ را ندارد .

۷۰۱۔ خواجہ مجتہد کاشانی: بہ بزازی مشغولی دارد و در شعر بدنیت .

☆ چون جوانست امید که ترقی کند تا غایت جزایاتی که در صغرسن گفته شعری

از او استماع نیفتاده این دو مطلع از آن آیات است: ☆

مطالعات:

تا حسن یار از خط مشکین نشان گرفت منشور خوبی از همه مشکین خطن گرفت

☆☆☆

گر بهم میزدم امشب مژہی پر نم را سیل می برد بیک چشم زدن عالم را^{۹۲}

^{۹۳} و این مطلع و بیت ہم از آنجمله است:

ای خدنگ مژہات عقده گشای دل من حل شده از تو بیک چشم زدن مشکل من^{۹۴}

شادم از بیکسی خود که اگر کشته شوم طلب خون نکند هیچکس از قاتل من^{۹۵}

^{۹۶} و این رباعی بدیہہ از او است:

رباعی:

در بزم حریفان ز می شور انگیز نی تاب نشستن است و نی پای گریز^{۹۷}

از بہر من تنک شراب ایساقی مینا بلب پیاله کج دار و مریز^{۹۸}

۷۰۲۔ مولانا غیاث الدین باغبان کنی^{۹۹}: از قریہ کن است از قرای ری در

باغبانی بی بدل و در شاعری خود را ذوفنون می گیرد اما ناموزون بسیار میگوید این مطلع

از او است:

در وفاداری سگ او غمگساری بوده است

من نمیدانستم او را طور یاری بوده است

۷۰۳۔ مولانا حسین ابدال تبرایی^{۱۰۰}: از شهر حمله است و در اوایل بصورت

و حید. از شماره ۹۲ - ۹۸ - و مطالبی که در میان این شماره ها است ندارد. ۹۹ - و

شرح حال مولانا غیاث الدین را ندارد. ۱۰۰ - ب. تبراهی.

* و. جمله میان دو ستاره را ندارد.

قلندری برآمدہ گرد جهان میگردید، و حالیا ترک آن کرده در خدمت حضرت صاحبقرانی
میباشد این مطلع از اوست :

مطلع:

تویی چو دیده مرا بلکه بهتر از دیده^{۱۰۱} منم قلندر و گوید قلندر از دیده
۷۰۴ - مولانا مقصود بنای تبریزی^{۱۰۲}: پسر عبدالسلام معمار است
که معمار تبریز بود مرد آدمی^{۱۰۳} و کاسب است و کتابه ایوانی که سرکاری حضرت
صاحبقرانی ساختند^{۱۰۴} خود گفته مطلع آن اینست :
قصری که عکس شمس آن مهرانور است از خاک برگرفته دارای کشور است
و در مقطع این قصیده لفظ مقصود طوری واقع شده :

مقطع :

مقصود رخ نافت از این در بهیج باب معلوم شد که قبله مقصود این در است
۷۰۵ - مولانا دیو طبسی^{۱۰۵}: اطوارش را از اسمش میتوان معلوم کرد این مطلع
در تعریف کلنبو که طعامی است مخصوص آنجا از اوست :

در شهر طبس خورم^{۱۰۶} کلانبو از ذرت^{۱۰۷} و شلغم و الم پو
۷۰۶ - خواجہ خرد : بیلدار پہلوان زمان است و استاد پہلوانان^{۱۰۸} بود در
عراق و خراسان ، و در رقص با وجود ضخامت^{۱۰۹} جثہ چنان ماهر^{۱۱۰} بود کہ ظرفا او
را کوه اصول می نامیدند در کمانداری نیز استاد بود. اما در اواخر از او چیزهای غریب
نقل میکردند کہ ایراد آن لایق سیاق^{۱۱۱} این دفتر نیست ، در شہورسنہ ثلاث و خمسین و

۱۰۱- ب. مرا چو دیده و بلکه بهتر از دیده . ۱۰۲- و. شرح حال بنای تبریزی

راندارد . ۱۰۳- ب. مرد فقیر . ۱۰۴- ب. کہ در ایران سرکار نواب صاحبقرانی

ساخته . ۱۰۵- و. شرح حال دیو طبسی راندارد . ۱۰۶- ب. خوردند . ۱۰۷- ب. ذرت .

۱۰۸- و. عراق و خراسان است ۱۰۹- و. عظم جثہ . ۱۱۰- و. صاحب اصول بود .

۱۱۱- و. ندارد .

تسعمایه فوت شد و از زبان مردم زمان هنوز خلاص نیست^{۱۱۲} . در اکثر اوقات تلاوت کلام الله میکرد و در طاعت و عبادت مشغول^{۱۱۳} بود . نوبتی^{۱۱۴} در افلاس و مدح بیلداران عرضه داشتی کرده بود بطریق نظم این بیت و مطلع از آنجاست:

مطلع:

بیلداران که در جهان فاشند مفلسند و غریب و قلاشند
از سر غیرت و جگر داری سنگ خارا به بیل بخر اشند

۷۰۷- استاد قاسم کمانگر هر وی: از مردم هرات است و در کمانگری و چماق^{۱۱۵} -
گری سر آمد کمانگران. در صیادی و زهگیری استاد^{۱۱۶} است و زهگیر را خوب میتراشد
و بر سر^{۱۱۷} کمانها این شعر خود را مینویسد:

آنکه اولاد علی را خادم است خاک راه دردمندان قاسم است .

۷۰۸- مولانا محمود زهگیر : او نیز از همین طایفه است زهگیر و قنظر
ترازو را خوب می تراشد و آواز بهایم را تقلید میکند* بسیار بدو بی مزه حسب حال خودش
این مطلع واقع شده *:

مطلع :

گهی محمود زهگیرم گهی محمود قنظر هم
گهی اسبم گهی استر گهی گاوم گهی خر هم

۷۰۹- پیرزاده حسین اصفهانی^{۱۱۹} : ولد نجفی قلندر است و در اصفهان به
تکیه داری اوقات میگذراند این مطلع را میگوید که من گفته ام:

۱۱۲- و. زبان مردم خلاصی یافت ! ۱۱۳- ب. مشهور . ۱۱۴- و. مدتی پیش .
۱۱۵- آ. چاق گری . ۱۱۶- و. وقوفی دارد . ۱۱۷- و. بر گوشه کمان ها . ۱۱۸- و .
ندارد . ۱۱۹- و. شرح حال پیرزاده حسین اصفهانی را ندارد .
* و. جمله میان دو ستاره را ندارد .

مطلع:

تویی که میل تو با من باشنایی نیست منم که از تو مرا طاقت جدایی نیست
 ۷۱۰۔ دیوانہ نقاش تبریزی : از مردم شهر تبریز است گویند در مجلس سلطان
 یعقوب اورا راه ندیمی بوده این مطلع از اوست:

مطلع:

غلط کرده طلب کردیم جاه و سربلندی را . دریغا ما ندانستیم قدر دردمندی را
 ۷۱۱۔ خواجہ شاہ ولی: از آدمی زادہ ہای سمنان است و استیفای قاسم علی سلطان
 تعلق بدو دارد و مردی خوش صحبت و بہ مشرب است این مطلع از اوست:

دلادر عشقبازی ہمدم غم ساختی مارا
 پی نظارہای رسوای عالم ساختی مارا

۱۲۱
ذیل

بحمد اللہ کہ بر رغم زمانہ ،
 پیاپان آمدہ این دلچسب نامہ

(مولانا جامی)

المنۃ للہ^{۱۲۲} تعالی کہ با وجود کثرت موانع و ہوان ، وقت بضاعث و وفور حدثان ،
 بہ اتمام این جریدہ کہ^{۱۲۳} لا تکلف گلدستہ ایست از گلستان کرام چیدہ و نونہالی
 است^{۱۲۴} در بوستان اجلہ خلان^{۱۲۵} سرکشیدہ، شرف^{۱۲۶} توفیق یافت. چون مدت^{۱۲۷} مدید
 بود کہ بنا بر عدم^{۱۲۸} مساعدت وقت بلکہ بمحض ناموافقہ طالع و بخت این نوعروس
 حجلہ خیال گاہی از شقہ چادر^{۱۲۹} اختفار وی نمودہ بنا بر تجدیر^{۱۳۰} «من صنف فقد

۱۲۰۔ و . خاتمہ . ۱۲۲۔ و . الحمد للہ والمنۃ . ۱۲۳۔ و .
 بلا . ۱۲۴۔ و . نوبہاری است . ۱۲۵۔ و . اخوان . ۱۲۶۔ و . ندارد .
 ۱۲۷۔ و . مدتی . ۱۲۸۔ و . عدم توجہ مساعدت . ۱۲۹۔ و . واختفا . ۱۳۰۔
 و . تحریر .

* و . جملہ میان دو ستارہ را ندارد .

استہدف، باز سردر نقاب احتجاب می کشید و گاہ گاهی که این بکر فکر سر از روزنه ظهور بیرون^{۱۳۱} میکرد و رخ مینمود دیگر بار در پس پرده ی انزوا مخفی میگردد.

بیت:

مخدرات سخن دیر دیر از آن آیند که خار خار خسان کرده پایشان افکار
(امیدی تهرانی)

تا آنکه در این اوقات فرخنده ساعات، خلخال اتمام بر سر پای اهتمام افکنده به شبستان وصال خرامیده و دیده ی رمدیده ی منتظران را از مشاهده و مطالعه آن صفحات رخسار و رخسار آن صفحات بعین خوشی و صفارسانید لمؤلفه^{۱۳۲}:

لله الحمد که این طرفه نگار از پس پرده نماید^{۱۳۳} دیدار
اگرچه این نسخه دلپذیر از حیث استناد مربوط باین حقیر فقیر است لیکن جهت
اقتباس از مشکوة انوار مشکاة فضای کبیر است .

رباعی:

عمری است که بی برگ و نوا میگردم در پیروی نفس و هوا میگردم
چون سر بزد از صفای خاطر سخنم گرد سخن اهل صفا میگردم
چون بمقتضای فرح افزای، من تشبه بقوم فهم و منهم . از غایت شدت مناسبتی که
بدین زمره ی عظیم الشان پیدا کرده اگر خود را در ذیل ایشان منتظم گرداند و صدف
ریزه ببقدر و قیمت^{۱۳۴} خود را دردگان ایشان در معرض عرض در آورده بمنصه ظهور
رساند می تواند بود از آن جمله بحساب آید لذا در خاتمه دوسه مطلع و رباعی و قصیدهای
باستطلاع^{۱۳۵} ارباب فهم و زکاء و اصحاب فتنه و صفامیرساند :

مطالعیات: ۱۳۶

حاصل عمر نثار و یاری کردم شادم از زندگی خویش کدکاری کردم

☆☆☆

۱۳۱- و. بر میزد. ۱۳۲- و. ندارد. ۱۳۳- و. نموده .

۱۳۴- و. ندارد . ۱۳۵- و. بنظر اصلاح. ۱۳۶- و. بیت .

بدل غمی است مرا از سپهر کج رفتار

که نیست چاره‌ی آن غیر مرگ آخر کار

پابوس سگ یار نگویی هوسم نیست

دارم هوس اما چکنم دسترسم نیست

کند سکت ز وفا میل دوستداری ما

عجب که عار نمی آیدش زیاری ما

رباعی:

خون در جگرم ز لعل جانپروردتوست

تنگی دلم ز حقه گوهر توست

هر تار ز کاکلت جدا فتنه‌گریست

حاصل که تمام فتنه‌ها در سر توست^{۱۳۷}

قصیده:

خوش است گشت چمن بانگار فصل بهار

که گشت روی زمین چون بهشت دیگر بار

بسوی باغ گذر کن، نظر بسرو افکن

که یاد میدهد از قد یار گل رخسار

چو بلبل از بر گل یکزمان مشو غافل

چو سرو از طرف جوی پای بازمدار

چرا که عمر چو باد بهار میگذرد

غنیمت است دمی صحبت گل و گلزار

سپیده دم گذری کن بسوی باغ و بین

که روح بخش بود چون نسیم باد بهار

۱۳۷ - نسخه وحید در اینجا پایان می‌پذیرد و در پایان نوشته‌است . تمت الكتاب

بعون الملك الوهاب . و با اینکه در متن آورده‌است که قصیده را باستطلاع ارباب فهم میرساند .

قصیده را نیاورده است .

گلست خسرو خوبان و بلبش شاعر
 زہی طراوت حسن و لطافت گفتار
 بگرد عارض گل قطرہ قطرہ ی باران
 چو گلرخان کہ بہ بندند لؤلوی شہوار
 دگر بیباغ زخجالت شکوفہ سر نزنند
 اگرزند مہ من گل بگوشہ دستار
 زبان گشاد بگل بلب این سخن میگفت
 بیا کہ عہد چمن تازہ کرد باد بہار
 دمید سبزہی تر در چمن چو خط بتان
 بتازگی است چمن راطراوت از رخ یار
 جهان بدین صفت اما چہ سود، چون خاطر
 بمردمی نبود فارغ از غم و آزار
 دمی فراغت خاطر نبوده است مرا
 ہمیشہ با غم و درد است خاطر افکار
 ز حادثات جهان جملہ درد و رنج کشم
 بمقتدای جهان^{۱۳۸} درد خود کنم اظہار
 برم پناہ بشاہی کہ از شرف مہ و مہر
 بر آستانہ قدرش ستادہ^{۱۳۹} لیل و نہار
 شہ سریر ولایت علی ابوطالب
 کہ کردہ اند سلاطین بشاہیش اقرار
 خلیل خوان و مسیحادم و محمد خلق
 کلیم دست و سلیم ان مکان و خضر شعار

۱۳۸ - معینا. حال خود. ۱۳۹ - معینا - نہادہ.

سکندر آیت و جمشید^{۱۴۰} فر و ماہ قدر^{۱۴۱}

نشد ز بہر کس دیگر این سخن تکرار

ز بعد احمد مرسل نبوده احبابش^{۱۴۲}

نبوده چون توشہی در مهاجر و انصار

☆ محبت تو اگر در دل همه بودی

یقین کہ خالق بیچون نیافریدی نار

تورا چو حضرت حق وصف گفت در قرآن

کسی چگونہ کند وصف آن شہ ابرار

اگر چہ گشت مطول سخن بیا سامی

ز شعر حالی این بیت حسب حال بیار

« اگر چہ گفتن بسیار نیک نیست وای

چو در ثنای تو باشد . نکو بود بسیار »

شہا گناہ بسی کردہام در این عالم

ولیک هست امیدم بحضرت غفار

کہ روز حشر شفیع شوی ز روی کرم

چرا کہ هست گناہم برون زحد شمار

ہمیشہ تا بچمن گل زند سرا پردہ

مدام تا کہ شکوفہ درم کند ایثار

محب آل علی باد سرفراز جہان

عدوی آل علی باد پست و خوار و نزار

۱۴۰ - ب. جمشید قدر. ۱۴۱ - معینا . ماہ علم . ۱۴۲ - معینا . اصحابش .

* در نسخہ ب . تا این بیت هست و ابیات : یگر قصیدہ تنها از نسخہ معینا . آورده شدہ است

تکمله و تعلیقات

هنگامیکه به تصحیح تذکره‌ی تحفه سامی اشتغال داشتم دوست دانشورم آقای حسینعلی باستانی راد آگام ساختند که قبلاً در تملک ایشان مجموعه نفیسی بوده است که شاعری بنام محمد معینا بسال ۱۱۰۹ آنرا گرد آورده بوده است و ضمن رسایل و مقالات این مجموعه نسخه‌ای هم از تحفه سامی است ، براهنمایی ایشان بدان مجموعه دست یافتم و ضمن مطالعه و مقابله با نسخی که در اختیار داشتم دریافتم که مطالب و شرح حال شعرا در نسخه محمد معینا برابر است با نسخه آقای بیات جز اینکه تعداد مختصری ابیات از آثار شعرا یک‌در تذکره آمده اند اضافی دارد، مصلحت چنان دانستم که آنها را در متن نیفزایم و در پایان کتاب بعنوان تکمله و تعلیقات با تذکراتی چند و نظراتی در پاره‌ای از موارد بیاورم .

اینک اضافات را بعنوان تکمله و ملحقات با اشاره به شماره‌ی ردیف شاعر و صحیفه‌ای که مطلب متعلق بآنست بشرح زیر از نظر خوانندگان ارجمند میگذرانند:

شماره صفحه ۱ بنظر میرسد در آغاز دیباچه بجای «بعد الحمد قیل کل کلام» لله الحمد باشد بهتر است .

» ۶ سطر ۱۲ - بجای می‌نگویم «من‌نگویم» اصح بنظر میرسد .
 » ۳۲ » ۱۳ - بجای ایجاء فضیلت «انحاء فضل» مناسب تر است .
 » ۳۳ » «در اشعار: امیر معزالدین محمد ردیف ۲۲» معینا این بیت را اضافه دارد
 در خیال لب میگون تو چون مست شوم دردم میگذرد فکر محال عجیبی
 شماره صفحه ۳۶ در اشعار میرقدسی ردیف ۲۶» معینا این سه بیت را اضافه دارد .
 آن به که گرفتار بلای تو نباشم بیهوده بامید وفای تو نباشم
 با آنکه مرا میکشد اندوه جدایی جایی که تو باشی ز جفای تو نباشم

وله :

در آن روزیکه بینم سرورا بالای بالایش

چو سایه بی خود اقم تا شب آنروز درپایش

شماره صفحه ۶۶ «ردیف ۲۸ شاه صفی» در نسخه معینا این بیت را اضافه دارد .

در عشق ترك سر من ابر گرفتهام باکاکل تو عاشقی از سر گرفتهام

صفحه ۴۳ برای مزید اطلاع باید گفت ، خواند موضعی است در قزوین و سادات آنجا را

خواندید می گفته اند ، اینکه سام میرزا نوشته است ، شاه طاهر بواسطه بدنامی

متوجه همد شد می گویند که شاه طاهر متهم بوده است که ترویج مذهب اسمعیلیه

میکرده است . شاه اسمعیل صفوی در صد گرفتاری و قتل شاه طاهر بر آمد . او

آگاه شد و بهندگریخت و این قطعه را برای شاه اسمعیل سرود و فرستاد :

شاه از خانه از پی ایذای شاعران بیرون میا که شهره ی ایام میشود

ماه جو میکنیم و تو ایذا چه فایده ، ما کشته میشویم و تو بد نام میشوی

« ۵۰ «ردیف» ۴۴ - امیر راستی» در معینا نامش میر سید احمد ثبت شده است .

« ۵۳ سطر ۸ - بنظر میرسد (محو) بجای (سپو) مناسب تر است .

« ۵۶ «ردیف» ۶۳ - امیر رازی» در معینا میرزارهی آمده است .

« ۷۱ «۱۲۴ امیر علی کیا» در نسخه معینا در پایان شرح حال او اضافه دارد که « بعد از

تکمیل علوم به گیلان لاهیجان زفته و در آنجا فوت شد »

۷۵ - «ردیف ۱۳۸ میر صفی» نسخه معینا مانند نسخه وحید - میر صفی ثبت کرده

است و ابیات زیر را نیز اضافه دارد :

«و این مطلع را نیز نیکو تضمین کرده :

سوی که روم منکه دلم سوی تو باشد روی که به بینم که به از روی تو باشد

گر سوی تو آیم زپی دل عجبی نیست سوی که روم من که دلم سوی تو باشد

«ای روشنی چشم من از دیدن رویت روی که به بینم که به از روی تو باشد»

غزل:

بر ماشب غم کار بسی تنگ گرفته
کو صبح کہ آینه من زنگ گرفته
نشکفت بمن غنچه خندان من امروز
گویا کہ دلش از من دلتنگ گرفته
زلف سیہت آہ چرا گشتہ پریشان
وز دو ددل کیست کہ این زنگ گرفته
از روز سیہ کردہ دل میر صفی را
خاصیت مرغان شب آہنگ گرفته

صفحہ ۹۹ - «ردیف ۱۸۵ ہدایت اللہ ظہیر» در نسخہ معینا اورا تہرانی شناختہ بنا بر این
پسزان و برادرانش - شاہ صدر - شاہ قاضی - شاہ عنایت اللہ و جمشید بیک و
و بہرام بیک نیز از شعرای تہران محسوب میشوند .

صفحہ ۱۰۱ - «ردیف ۱۹۲ شیخ کمال» نسخہ معینا نام اورا علیخان بیک نوشتہ است .
« ۱۰۶ سطر ۱۲ - مصرع «بفرق یلان تیغ را ہمدمی» اگر «بفرق یلان تیغ را ہمدمی»
باشد صحیح تر بنظر میرسد .

« ۱۰۸ - افشان بیخستہ کہ سام میرزا آن را از مخترعات خواجہ محمد مؤمن فرزند
خواجہ عبد اللہ مروارید دانستہ است و در زیر همان صفحہ نویسندہ آنرا باز
شناسانیدہ است چون از نظر تشابہ نام زرافشان ممکن است برای بعضی توہم
پیش آورد توضیح میدہد کہ «زرافشان» اختراعی است در موسیقی و ادوار
کہ مخترع و مبتکر آن استاد روحی از موسیقی دانان دوران شاہ سلیمان
بودہ است .

صفحہ ۱۱۹ سطر ۱۷ - بنظر میرسد بجای «مصباح المجتہدی است» «مصباح المتہجدی
است» اصح باشد .

« ۱۲۳ » «ردیف ۳۲۰ ملک ابواسحق» نسخہ معینا این بیت را اضافہ دارد:

شد خزان و دیدہ از خون جگر گلگون ہنوز

بہر گل رویی میان دیدہ و دل خون ہنوز

« ۱۲۴ سطر ۳ و ۲ - جملہ «حضرت شاہ در کلہ وجود واقفند نہ ایشان را ایغری بکمال

و نہ قسراغی کہ کسی از آن محظوظ تو اندشد» این جملہ در ہمہ نسخہ ہا مخدوش و مغشوش و بی معنی مینمود بنظر میرسد اگرچنین تصحیح شود باشد کہ از آن مفہومی بدست آید: «

«حضرت شاہ در کلمہ وجود واقفند نہ ایشان را عبقریستی بکمال و نہ قصر ایتی کہ کسی از آن محظوظ تو اندشد.»

« ۱۲۳- ردیف ۲۲۲- ایوب ابوالبرکۃ » نسخہ معینا بیت زیر را در اشعار ابو البرکۃ اضافه دارد:

خمید از بار محنت قامتہ این سرکشی تاکی

خدا را ای سہی بالازمانی مایل من شو

« ردیف ۲۴۰ ملک زادہ خوافی » نسخہ معینا اورا « خواجہ کلان خوافی » ثبت کردہ است .

صفحہ ۱۳۳ نسخہ معینا پس از پایان این بیت :

چو لالہ بادل پرداغ و حسرت زین چمن رفتم

توای شاخ گل رعنا بمان باقی کہ من رفتم

نوشته است :

ذیل - در ذکر ارباب استعداد کہ پیرایہ خود را بزبور شعر آراستہ اند و از غایت صفای خاطر شعر را علاوہی آن فضایل ساختہ اند .

صفحہ ۱۳۷ ردیف ۲۵۴- دو ستمحمد کوشانی » بنظر میرسد کہ او اشانی صحیح تر است .

« ۱۸۲- نسخہ معینا پس از پایان اشعار لسانی کہ مانیز آنہا را آورده ایم اضافه دارد

کہ « این دو مطلع در منقبت گفته و الحق در سقته » :

بود ز روشنی ماہ چارده معلوم کہ هست در دل او مہر چارده معصوم

ایضاً :

تیغ علی کہ سرخ بخون منافق است دارد دودم چو صبح ولی ہر دو صادق است

صفحه ۱۸۵ - نسخه معینا این بیت را در اشعار شهید قمی اضافه دارد.

بغیر ناقه لیلی که میکند خاری دگر که را غمی از رهگذار مجنون است

« ۱۹۵ و ۱۹۶ - ردیف ۲۸۵ - الف ابدال - این ابیات را در اشعار ابدال نسخه معینا

اضافه دارد :

ای مردگان ز خاک یکی سر بدر کنید بر حال زنده‌ی بتر از خود نظر کنید

وله :

هیچکس ما را برون از پای خود خاری نکرد

کس دچارمان شد هرگز که آزاری نکرد

وله :

شب به تنگ از ناله من خلق کاین فریاد کیست

زان میان يك کس نمیگوید که از بیداد کیست؟

۱۹۹ سطر ۱۵ - در مصرع «چو در بسینه من چاکها فراوان است» گرچه در نسخه‌های

آ.ب.و. معینا چاکهاست و تنها نسخه . م . خاکها آورده که در زیر صفحه

متذکر آن شده است. بنظر مصحح. خاکها در مصرع مناسب تر است. نسخه معینا

در غزل مانی شیرازی این بیت را اضافه دارد :

میان عاشقان مست اگر از گفتگو مانم بیزم باده خواران نعره‌ی مستانه‌ای کمتر

۲۵۱ ردیف ۲۸۹ . مانی مشهدی - نسخه معینا این بیت را در اشعار مانی مشهدی

اضافه دارد :

چو بآب هر سحر گهر خ همچومه بشویی بخدا که آب حیوان ز تو پاکتر نباشد

۲۵۴ ردیف ۳۶۴ نوری تبریزی - نسخه معینا این بیت را در اشعار نوری اضافه دارد:

بازراندی از در خود در بدر کردی مرا

خوار بودم پیش مردم خوارتر کردی مرا

- ۲۶۳ ردیف ۳۹۵ نگاہی نیشابوری - نسخہ معینا اورا بنام: گاہی ثبت کردہ است.
- ۲۶۶ « ۴۰۷ مولانا محسنی اردبیلی - نسخہ معینا و وحید اورا محنتی ثبت کردہ اند .
- « نسخہ معینا یک غزل از رسوایی ہمدانی ثبت کردہ کہ در این جامی آوریم:

غزل :

ایشاہ حسن ملتفت ہر گدا مشو طفلی ہنوز با ہمہ کس آشنا مشو
 ہر بو الہوس کہ آہ کشد بر رخسہ بخند چون غنچہ شکفتہ بہر باد وامشو
 درد جدایی توام آورد جان بلب جان میدہم برای تو از جان جدا مشو
 یا از خودت جدا مکن ایشوخ یا بکش یا ہمنشین مردم ناپارسا مشو

رسوایی این فسانہ دور و دراز چیست

گل ناشکفتہ بلبل دستا سرا مشو

- ۲۷۳ ردیف ۴۳۲ مولانا بزمی قزوینی - معینا اورا جزمی ثبت کردہ است.
- « « ۴۳۳ مولانا شہی شیرازی - « شہابی «
- « ۲۷۴ « ۴۳۵ مولانا زایلی - « زایری «
- « ۲۷۵ « ۴۳۹ مولانا حسبی اصفہانی - « باباجبی «
- « ۲۷۶ « ۴۴۵ مولانا زندی بغدادی - « رمزی «
- « ۲۷۷ « ۴۵۱ سلیمی فیروز کوهی - « سلمی «
- « ۲۸۱ « ۴۹۲ مولانا کلامی خوافی - نسخہ معینا اورا کامی ثبت کردہ است
- « ۲۹۴ « ۵۱۰ غفوری رازی - « غفوری تہرانی ثبت کردہ است
- « ۲۹۴ « ۵۱۲ معینا حفیظی را حفظی ثبت کردہ است
- « ۳۰۹ « ۵۶۱ - معینا در شرح حال بیانی بحر آبادی این جملہ را اضافہ دارد
 « بحر آباد از ولایت سبزوار است «

- ۳۱۱ « ۵۶۵ معینا بیار جندی را بیار جمند ثبت کرده است
- ۳۱۳ « ۵۷۳ « قاضی نعمتی را قاضی نعمتی «
- ۳۱۴ « ۵۷۵ « غریبی استر آبادی را عززی «
- ۳۱۵ « ۵۸۱ « ذاتی لاری را ذاقی «
- ۳۲۸ « ۶۱۵ « تخلص سلطان محمدا نوایی «
- ۳۲۸ « بعد از ردیف ۶۱۵ کہ سلطان محمد سبزواری است معینا شرح حال
مولانا علی را اضافہ دارد کہ در اینجا عیناً نقل می کنیم:
مولانا علی از ولایت استر آباد است طالب علم و شاعر است این مطلع بدو
منسوب است .
زرنک زرد حال دردمن آن دلستان دانست
کسی گر روی دارد زرد در داو میتوان دانست
- ۳۳۲ ردیف ۶۳۳ معینا تخلص خضر شاہ را کہ فانی است وفایی آورده است
- ۳۴۲ « ۶۴۰ « امیر حسین جلایر را تهرانی دانسته است
- ۳۴۷ « سطر اول بجای کیم سلطان کیم سلطان صحیح است
- ۳۵۲ « ۶۵۴ « معینا بیت ترکی طفیلی را چنین ثبت کرده است
- میر طفیلی کہ یمک وقتینہ بنگی لرینک رستم دستانی دور
ہیئتنہ رستمہ بنگزر ولیک بیغنه باخما کہ خراسانی دور
- ۳۵۶ « ۶۶۲ « مولانا یر تیلمش را مولانا قوتیل میش ثبت کرده و تخلص او را
جدیدی دانستہ در حالیکہ مولانا جدیدی شاعر دیگر است کہ شرح
اورا بشمار مردیف ۶۶۳ آورده ایم .

فہرست نام شاعرانیکہ شرح حال آنها در تحفہ سامی

آمدہ است

- ۲۳ - ابوالمحارم : ۵۸
- ۲۴ - ابوالمکارم حاضری (سیر) : ۷۲
- ۲۵ - ابوالمکارم قزوینی (مولانا) : ۳۱۵
- ۲۶ - احمد (قاضی) : ۱۲۱
- ۲۷ - احمد (مولانا شیخ) : ۱۳۰
- ۲۸ - احمد (میرزا) : ۹۳
- ۲۹ - احمد شیرازی (مولانا) : ۲۸۱
- ۳۰ - احمد طبسی (مولانا) : ۲۰۹
- ۳۱ - احمد فکری ہمدانی : ۳۱۴
- ۳۲ - احمد کافی کاشی (مولانا) : ۲۸۳
- ۳۳ - احمدی (مولانا) : ۳۶۱
- ۳۴ - اختیار (قاضی) : ۴۹
- ۳۵ - ادایی : ۲۳۹
- ۳۶ - ادایی بخارایی (مولانا) : ۲۷۱
- ۳۷ - ادہم (میرزا) : ۹۹
- ۳۸ - ادہم رازی (مولانا) : ۳۳۰
- ۳۹ - ادہم کاشانی (مولانا) : ۲۴۵
- ۴۰ - ادیمی (مولانا) : ۲۵۷
- ۴۱ - استاد شجاعی : ۳۶۸
- ۴۲ - استاد نوری قفلگر (مولانا) : ۳۶۵
- ۴۳ - اسمعیل (مولانا) : ۱۳۶
- ۴۴ - اسمعیل اول (شاہ) : ۸
- ۴۵ - اشرف (مولانا) : ۸۸
- ۴۶ - اصغر (میرزا) : ۴۲
- ۴۷ - اصیلی (اسیر) : ۶۰
- ۱ - آتشی شیرازی (مولانا) : ۳۲۵
- ۲ - آزادی یزدی (مولانا) : ۲۸۰
- ۳ - آسی (مولانا) : ۲۹۸
- ۴ - آشفته قصہ خوان (مولانا) : ۱۴۰
- ۵ - آصفی (خواجہ) : ۱۶۵
- ۶ - آقا شوقی (مولانا) : ۳۵۳
- ۷ - آگہی تبریزی : ۳۱۷
- ۸ - آگہی خراسانی : ۲۰۸
- ۹ - آگہی یزدی : ۲۴۰
- ۱۰ - آہی (مولانا) : ۳۴۰
- ۱۱ - آیتی اصفہانی : ۲۶۱
- ۱۲ - آی غوث میرزا : ۳۴۴
- الف
- ۱۳ - ابدال اصفہانی (مولانا) : ۲۱۲
- ۱۴ - ابراہیم (مولانا) : ۱۳۶
- ۱۵ - ابراہیم (سیر) : ۶۶
- ۱۶ - ابراہیم (میرزا سلطان) : ۴۶
- ۱۷ - ابراہیم حسین مختار (اسیر) : ۶۸
- ۱۸ - ابراہیم قانونی (سیر) : ۷۳
- ۱۹ - ابوالبرکہ پدر : ۱۲۴
- ۲۰ - ابوالحق (مولانا) : ۳۰۵
- ۲۱ - ابوالفتح جنابدی (اسیر) : ۵۷
- ۲۲ - ابوالقاسم خطیب تهرانی (مولانا) : ۳۳۰

- ۴۸ - افضل خواب بین (میر) : ۷۲
 ۴۹ - افضل سارانی تهرانی (مولانا) : ۲۹۳
 ۵۰ - افضل نامی (مولانا) : ۲۲۶
 ۵۱ - الف ابدال : ۱۹۵
 ۵۲ - اللہ قلی : ۳۵۲
 ۵۳ - امان اللہ (مولانا) : ۸۵
 ۵۴ - استی (مولانا) : ۳۵۵
 ۵۵ - اسیدی تهرانی (مولانا) : ۱۷۳
 ۵۶ - انصاری قمی : ۲۵۱
 ۵۷ - انوار ہمدانی (مولانا) : ۲۴۲
 ۵۸ - انیس (مولانا) : ۱۳۴
 ۵۹ - اہلی خراسانی : ۱۸۸
 ۶۰ - اہلی شیرازی (مولانا) : ۱۷۷
 ۶۱ - ایوب ابوالبرکہ : ۱۲۳
- ب
- ۶۲ - باباصفایی : ۲۳۵
 ۶۳ - باباصفایی قلندر استرآبادی : ۳۳۷
 ۶۴ - بابافغانی : ۱۷۶
 ۶۵ - بابانصیبی : ۱۹۳
 ۶۶ - بابرپادشاہ : ۲۰
 ۶۷ - باقر (سید) : ۷۱
 ۶۸ - بدیع الزمان (میرزا) : ۱۶
 ۶۹ - بدیہی ہمدانی (مولانا) : ۲۶۵
 ۷۰ - بزسی قزوینی (مولانا) : ۲۷۳
 ۷۱ - بسملی کلہ پز : ۳۶۷
 ۷۲ - بنایی (مولانا) : ۱۶۷
 ۷۳ - بوداق بیک : ۳۵۲
 ۷۴ - بوداق (میرزا) : ۳۵۴
 ۷۵ - بہاری اصفہانی (مولانا) : ۳۱۳
 ۷۶ - بہرام بیک : ۱۰۰
 ۷۷ - بہرام میرزا (شاہ) : ۱۱
 ۷۸ - بہلول قزوینی (مولانا) : ۳۶۹
 ۷۹ - بیاضی استرآبادی : ۲۴۰
- ۸۰ - بیانی استرآبادی (مولانا) : ۲۸۶
 ۸۱ - بیانی بحرآبادی (مولانا) : ۳۰۹
 ۸۲ - بیخودی (اسیر) : ۵۷
 ۸۳ - بیخودی سمرقندی (مولانا) : ۳۰۷
 ۸۴ - بیرہ (مولانا) : ۳۶۴
 ۸۵ - بیکی سمناہی (مولانا) : ۲۶۸
 ۸۶ - بیکی شوشتری : ۲۶۹
- پ
- ۸۷ - پاکی غلام ہروی (مولانا) : ۳۱۸
 ۸۸ - پرتوی شیرازی (مولانا) : ۲۲۶
 ۸۹ - پناہی (مولانا) : ۲۴۸
 ۹۰ - پناہی جوینی (مولانا) : ۳۱۹
 ۹۱ - پهلوان محمد یتیم (مولانا) : ۳۶۸
 ۹۲ - پهلوان میرزا علی بیلدار : ۳۶۹
 ۹۳ - پیرزادہ حسین اصفہانی : ۳۷۵
- ت
- ۹۴ - تاج الدین مختص (خواجہ) : ۱۲۵
 ۹۵ - تزرینی اردبیلی : ۳۶۶
 ۹۶ - تزرینی بیارجندی (مولانا) : ۳۱۱
 ۹۷ - تقی الدین محمد (اسیر) : ۳۵
 ۹۸ - تہماسب اول (شاہ) : ۵
- ج
- ۹۹ - جاروبی ہروی (مولانا) : ۳۱۱
 ۱۰۰ - جانبی تبریزی (مولانا) : ۲۵۳
 ۱۰۱ - جانی تهرانی (مولانا) : ۲۹۴
 ۱۰۲ - جدیدی (مولانا) : ۳۵۶
 ۱۰۳ - جدیدی قزوینی (مولانا) : ۲۷۴
 ۱۰۴ - جعفر صادق (اسیر) : ۶۴
 ۱۰۵ - جفایی استرآبادی : ۲۵۸
 ۱۰۶ - جلال الدین اسیربیک : ۹۲
 ۱۰۷ - جلال الدین دوانی (مولانا) : ۷۶
 ۱۰۸ - جلال الدین محمد تبریزی (خواجہ) : ۹۰

- ۱۰۹ - جلال الدین محمد طبیب (مولانا): ۸۳
 ۱۱۰ - جمال الدین (شیخ) : ۱۳۰
 ۱۱۱ - جمال الدین ورجردی (مولانا شیخ): ۳۳۲
 ۱۱۲ - جمالی کاشانی (مولانا) : ۲۸۶
 ۱۱۳ - جمالی کاشی (مولانا) : ۲۸۳
 ۱۱۴ - جمشید بیک : ۱۰۰
 ۱۱۵ - جنتی قزوینی (مولانا) : ۳۲۴
 ۱۱۶ - جنونی گیلانی (مولانا) : ۲۷۴
 ۱۱۷ - جنونی ہمدانی : ۲۶۳
- ح
- ۱۱۸ - حاتم رازی (مولانا) : ۳۳۰
 ۱۱۹ - حاج (امیر) : ۳۸
 ۱۲۰ - حاجی آقار : ۳۵۳
 ۱۲۱ - حاصلی تبریزی : ۲۵۹
 ۱۲۲ - حاضری سمنانی (مولانا) : ۲۶۸
 ۱۲۳ - حافظ : باباجان (خواجہ) : ۱۳۵
 ۱۲۴ - حافظ پیرعلی فراقی (مولانا) : ۳۷۰
 ۱۲۵ - حافظ خوگرہ : ۱۴۱
 ۱۲۶ - حافظ عصار قزوینی (مولانا) : ۳۷۱
 ۱۲۷ - حافظ علی : ۱۱۳
 ۱۲۸ - حافظ مجلسی (مولانا) : ۱۳۷
 ۱۲۹ - حافظ میرک کاشانی (مولانا) : ۳۷۰
 ۱۳۰ - حامد (امیر) : ۶۷
 ۱۳۱ - حبیب اللہ (خواجہ) : ۹۹
 ۱۳۲ - حبیب اللہ قپوزی (میر) : ۷۵
 ۱۳۳ - حبیبی برگشادی (مولانا) : ۳۵۷
 ۱۳۴ - حبیبی نیشابوری (مولانا) : ۲۸۱
 ۱۳۵ - حدیثی ساوہای (مولانا) : ۲۸۶
 ۱۳۶ - حریفی نہاوندی (مولانا) : ۲۷۹
 ۱۳۷ - حساسی قراگولی (مولانا) : ۲۲۰
 ۱۳۸ - حسبی اصفہانی (مولانا) : ۲۷۵
 ۱۳۹ - حسن (سلطان) : ۱۳
- ۱۴۰ - حسن زار ناتوان : ۳۶۳
 ۱۴۱ - حسن فندرسکی (امیر) : ۵۳
 ۱۴۲ - حسن قاضی (سید) : ۵۲
 ۱۴۳ - حسن شتاقی شیرازی (مولانا): ۳۶۷
 ۱۴۴ - حسن سویینہ دوز گیلانی (مولانا): ۳۰۲
 ۱۴۵ - حسین (امیر) : ۶۹ - ۴۵
 ۱۴۶ - حسین (میرزا شاہ) : ۳۰
 ۱۴۷ - حسین ابدال تبرایی (مولانا) : ۳۷۳
 ۱۴۸ - حسین اردبیلی (مولانا) : ۷۷
 ۱۴۹ - حسین جلایر طفیلی (امیر) : ۳۴۲
 ۱۵۰ - حسین خالہ تونی : ۳۷۰
 ۱۵۱ - حسین رازی (مولانا) : ۳۳۰
 ۱۵۲ - حسین عبدل (امیر) : ۶۲
 ۱۵۳ - حسینعلی فراش (مولانا) : ۱۱۳
 ۱۵۴ - حسینعلی میرزا : ۳۴۳
 ۱۵۵ - حسین میرزا (سلطان) : ۱۴
 ۱۵۶ - حسین واعظ (سید) : ۶۷
 ۱۵۷ - حسین (مولانا) : ۲۴۰
 ۱۵۸ - حفیظی تهرانی (مولانا) : ۲۹۴
 ۱۵۹ - حقی تهرانی (مولانا) : ۲۹۶
 ۱۶۰ - حقیری تبریزی : ۲۶۱
 ۱۶۱ - حقیری ہمدانی (مولانا) : ۲۷۱
 ۱۶۲ - حکیمی تهرانی (مولانا) : ۲۸۶
 ۱۶۳ - حمد اللہ تهرانی (مولانا) : ۳۳۱
 ۱۶۴ - حیاتی (مولانا) : ۲۴۲
 ۱۶۵ - حیدر (میر) : ۷۰
 ۱۶۶ - حیدر علی ذوقی (خواجہ) : ۱۰۰
 ۱۶۷ - حیدر کلیچہ پز : ۲۰۲
 ۱۶۸ - حیرانی (مولانا) : ۱۹۸
 ۱۶۹ - حیرتی (مولانا) : ۱۸۲
 ۱۷۰ - حیرتی قزوینی (مولانا) : ۲۳۱
- خ
- ۱۷۱ - خاتمی تبریزی : ۲۶۸

- ۲۰۳ - دعایی مشہدی (مولانا) : ۲۸۹
 ۲۰۴ - دوانی شیرازی (مولانا) : ۳۰۴
 ۲۰۵ - دوست طارمی (میر) : ۳۴۸
 ۲۰۶ - دوست محمد جانی : ۲۰۶
 ۲۰۷ - دوست محمد عبدی (استاد) : ۱۳۹
 ۲۰۸ - دوست محمد کوشوانی : ۱۳۷
 ۲۰۹ - دھقانی تهرانی (مولانا) : ۲۹۵
 ۲۱۰ - دیوانہ نقاش تبریزی : ۳۷۶
 ۲۱۱ - دیو طبسی : ۳۷۴
 ذ
 ۲۱۲ - ذاتی کبابی قمی (مولانا) : ۳۲۴
 ۲۱۳ - ذاتی لاری (مولانا) : ۳۱۵
 ۲۱۴ - ذوالنون (مولانا) : ۸۵
 ۲۱۵ - ذہنی تبریزی (مولانا) : ۳۱۷
 ۲۱۶ - ذہنی نقاش : ۲۴۵
 ر
 ۲۱۷ - رازی (امیر) : ۵۶
 ۲۱۸ - رازی شوشتری : ۲۳۲
 ۲۱۹ - راستی (امیر) : ۵۰
 ۲۲۰ - رحمی تبریزی (مولانا) : ۳۱۶
 ۲۲۱ - رحیمی تهرانی : (مولانا) : ۲۹۴
 ۲۲۲ - رسوایی ہمدانی (مولانا) : ۲۶۶
 ۲۲۳ - رضایی (امیر) : ۵۹
 ۲۲۴ - رضایی (مولانا) : ۲۴۹
 ۲۲۵ - رضایی (میر) : ۷۴
 ۲۲۶ - رضایی گنگ عراقی (مولانا) : ۳۱۹
 ۲۲۷ - رفیعی تبریزی : ۲۶۲
 ۲۲۸ - رکن الدین سعود (مولانا) : ۸۲
 ۲۲۹ - ربالی تبریزی (مولانا) : ۳۱۵
 ۲۳۰ - رمزی (امیر) : ۵۷
 ۲۳۱ - رمزی ہمدانی (مولانا) : ۲۷۱
 ۲۳۲ - رمضان نباتی (مولانا) : ۳۳۲
 ۲۳۳ - ریمی سمرقندی (مولانا) : ۲۶۴

- ۱۷۲ - خالصی تبریزی (مولانا) : ۳۱۲
 ۱۷۳ - خاوری تونی (مولانا) : ۳۲۳
 ۱۷۴ - خباز عنایت اللہ (حکیم) : ۸۶
 ۱۷۵ - خرابی قمی (مولانا) : ۲۹۸
 ۱۷۶ - خراسان خان : ۱۱۱
 ۱۷۷ - خرامی تبریزی : ۲۶۰
 ۱۷۸ - خرد (خواجہ) : ۳۷۴
 ۱۷۹ - خردی (مولانا) : ۲۵۱
 ۱۸۰ - خرمی اصفہانی (مولانا) : ۲۷۸
 ۱۸۱ - خروس (مولانا) : ۱۴۱
 ۱۸۲ - خضری استرآبادی (مولانا) : ۲۷۷
 ۱۸۳ - خلقی تهرانی (مولانا) : ۲۸۷
 ۱۸۴ - خلیفہ اسد اللہ : ۴۶
 ۱۸۵ - خلیفہ سدید گیلانی : ۱۲۷
 ۱۸۶ - خلیفہ میرک : ۱۲۸
 ۱۸۷ - خلیل (خواجہ) : ۱۰۱
 ۱۸۸ - خلیل اللہ منجم (مولانا) : ۸۷
 ۱۸۹ - خلیل تبریزی (مولانا) : ۳۷۲
 ۱۹۰ - خموشی رازی (مولانا) : ۲۹۷
 ۱۹۱ - خواجوی سمنانی : ۱۲۹
 ۱۹۲ - خواجہ ابوالقاسم تهرانی (مولانا) :-
 ۳۲۹
 ۱۹۳ - خواجہ فدایی تبریزی (مولانا) : ۳۱۵
 ۱۹۴ - خواند امیرمورخ : ۱۰۸
 ۱۹۵ - خواندزادہ ہاشم (امیر) : ۵۳
 ۱۹۶ - خیالی (مولانا) : ۳۴۷
 ۱۹۷ - خیری تبریزی : ۲۶۳
 د
 ۱۹۸ - درویش (خواجہ) : ۹۳
 ۱۹۹ - درویش (مولانا) : ۲۵۶
 ۲۰۰ - درویش دہکی : ۱۸۶
 ۲۰۱ - درویش عبدی تبریزی : ۳۶۹
 ۲۰۲ - درویش عبدی نیشابوری (مولانا) : ۳۲۸

- ۲۶۴ - سلامی اصفہانی : ۲۶۲
 ۲۶۵ - سلطان محمد (مولانا) : ۱۳۷
 ۲۶۶ - سلطان محمد استرآبادی (مولانا) : ۸۰
 ۲۶۷ - سلطان محمد سبزواری (مولانا) : ۳۲۸
 ۲۶۸ - سلطان علی مشہدی (مولانا) : ۱۱۳
 ۲۶۹ - سلیم (سلطان) : ۲۵
 ۲۷۰ - سلیمان (سلطان) : ۲۵
 ۲۷۱ - سلیمی فیروز کوهی : ۲۷۷
 ۲۷۲ - سنجانی (قاضی) : ۱۳۱
 ۲۷۳ - سوسنی (مولانا) : ۳۵۸
 ۲۷۴ - سید (امیر) : ۶۵
 ۲۷۵ - سیری (امیر) : ۵۶
 ۲۷۶ - سیف الدین محمود رجایی : ۹۴
 ۲۷۷ - سیمایی : ۲۵۰

ش

- ۲۷۸ - شاپور کاشی (مولانا) : ۲۸۳
 ۲۷۹ - شاہ حسین (میرزا) : ۸۹
 ۲۸۰ - شاہ حسین سیاقی : ۲۱۶
 ۲۸۱ - شاہ حسین کاخی : ۲۱۱
 ۲۸۲ - شاہ صدر : ۹۶
 ۲۸۳ - شاہ علی (میر) : ۳۴۹
 ۲۸۴ - شاہ عنایت اللہ : ۱۰۰
 ۲۸۵ - شاہ قاضی : ۱۰۰
 ۳۸۶ - شاہقلی (مولانا) : ۸۷
 ۲۸۷ - شاہقلی نقاش قمی (استاد) : ۳۷۲
 ۲۸۸ - شاہ محمود : ۱۳۳
 ۲۸۹ - شاہ میر : ۹۲
 ۲۹۰ - شاہ میر (سید) : ۶۶
 ۲۹۱ - شاہ وردی سبزواری : ۳۶۹
 ۲۹۲ - شاہ ولی (خواجہ) : ۳۷۶
 ۲۹۳ - شرطی قزوینی (مولانا) : ۳۰۶
 ۲۹۴ - شرف الدین علی بافقی (مولانا) : ۸۳
 ۲۹۵ - شریف (امیرسید) : ۴۳
 ۲۹۶ - شریف (مولانا) : ۲۱۷

- ۲۳۴ - روح اللہ (قاضی) : ۴۴
 ۲۳۵ - روحی رازی (مولانا) : ۲۹۵
 ۲۳۶ - روحی ساوجی : ۲۷۹
 ۲۳۷ - روحی سمرقندی : ۲۷۶
 ۲۳۸ - روشنی بغدادی (حاجی) : ۳۶۹
 ۲۳۹ - رھایی (مولانا) : ۳۰۸
 ۲۴۰ - ریاضی زاوہای (مولانا) : ۱۹۴

ز

- ۲۴۱ - زاری سبزواری (مولانا) : ۲۹۹
 ۲۴۲ - زایلی سبزواری (مولانا) : ۲۷۴
 ۲۴۳ - زلالی تبریزی : ۲۶۵
 ۲۴۴ - زلالی هروی (مولانا) : ۲۲۹
 ۲۴۵ - زندہ دل (امیر) : ۶۰
 ۲۴۶ - زندی بغدادی (مولانا) : ۲۷۶
 ۲۴۷ - زھری (امیر) : ۶۷
 ۲۴۸ - زین العابدین سلطان ساییلی (مولانا) : ۲۹۶
 ۲۴۹ - زین العابدین قصہ خوان (مولانا) : ۲۳۸
 ۲۵۰ - زمینی (مولانا) : ۲۸۱
 ۲۵۱ - زمینی (میر) : ۶۸
 ۲۵۲ - زمینی گیلانی (مولانا) : ۲۷۳
 ۲۵۳ - زمینی مشہدی (مولانا) : ۳۲۰

س

- ۲۵۴ - ساغر کاشانی (مولانا) : ۲۷۷
 ۲۵۵ - ساکنی قمی (مولانا) : ۳۶۶
 ۲۵۶ - سالکی رشتی (مولانا) : ۳۰۱
 ۲۵۷ - سام سیرزا : ۳۷۷
 ۲۵۸ - سایل (مولانا) : ۲۱۹
 ۲۵۹ - ساییلی ہمدانی (مولانا) : ۲۶۸
 ۲۶۰ - سرودی خوانساری (مولانا) : ۲۸۷
 ۲۶۱ - سعدالحق (امیر) : ۷۰
 ۲۶۲ - سعدالملک (امیر) : ۶۸
 ۲۶۳ - سلام اللہ کاشی (قاضی) : ۱۲۵

- ۲۹۷ - شریف محمد : ۲۴۶
 ۲۹۸ - شریف محمد صبری : ۲۵۰
 ۲۹۹ - شریفی (میر) : ۷۳
 ۳۰۰ - شطاحی (مولانا) : ۳۶۸
 ۳۰۱ - شفیعی مشہدی (مولانا) : ۳۲۰
 ۳۰۲ - شکوی (میر) : ۷۲
 ۳۰۳ - شکیبی تبریزی (مولانا) : ۳۲۳
 ۳۰۴ - شمالی کاشانی (مولانا) : ۳۶۶
 ۳۰۵ - شمس الدین محمد (میر) : ۶۰
 ۳۰۶ - شمس الدین محمد کاشی (مولانا)
 ۱۲۵
 ۳۰۷ - شمس الدین محمد معلم (مولانا قاضی)
 ۸۲
 ۳۰۸ - شمس پیادہ (امیر) : ۶۹
 ۳۰۹ - شمس شروانی (مولانا) : ۳۰۸
 ۳۱۰ - شوخی ہروی (مولانا) : ۲۹۰
 ۳۱۱ - شوقی خبوشانی (مولانا) : ۳۱۹
 ۳۱۲ - شوقی شیرازی : ۳۲۷
 ۳۱۳ - شوقی کاشانی (مولانا) : ۲۸۵
 ۳۱۴ - شوقی یزدی : ۱۹۱
 ۳۱۵ - شہاب الدین عبداللہ بیانی (خواجہ) :
 ۱۰۲
 ۳۱۶ - شہاب الدین علی (شیخ) : ۲۴۶
 ۳۱۷ - شہاب مرندی (قاضی) : ۱۲۶
 ۳۱۸ - شہاب معامی (مولانا) : ۲۲۸
 ۳۱۹ - شہی شیرازی (مولانا) : ۲۷۳
 ۳۲۰ - شہید قمی (مولانا) : ۱۸۴
 ۳۲۱ - شیبک خان : ۲۷
 ۳۲۲ - شیخ رباعی : ۲۳۹
 ۳۲۳ - شیخ زادہ ی لاهیجی : ۱۰۹
 ۳۲۴ - شیخی کرمانی : ۲۷۷
 ص
 ۳۲۵ - صابر رازی (مولانا) : ۳۲۸
- ۳۲۶ - صافی شیرازی : ۲۶۰
 ۳۲۷ - صابنی رشتی (مولانا) : ۳۰۲
 ۳۲۸ - صبری زوارہای (مولانا) : ۲۵۷
 ۳۲۹ - صبوحی شیرازی : ۲۵۹
 ۳۳۰ - صحرایی تهرانی (مولانا) : ۲۹۶
 ۳۳۱ - صدرالدین محمد اسکویی (امیر) : ۵۷
 ۳۳۲ - صدر خیابانی (مولانا) : ۱۳۷
 ۳۳۳ - صفایی خراسانی (مولانا) : ۲۸۷
 ۳۳۴ - صفایی تبریزی (مولانا) : ۳۱۷
 ۳۳۵ - صفی (شاہ) : ۳۶
 ۳۳۶ - صفی (میر) : ۷۵
 ۳۳۷ - صفی الدین عیسی ثانی (قاضی) : ۱۱۹
 ۳۳۸ - صنع اللہ (مولانا) : ۸۶
 ۳۳۹ - صوفی اردستانی (خواجہ) : ۲۳۶
 ۳۴۰ - صیرفی کور : ۲۶۱
 ۳۴۱ - صیفی ساوہای (مولانا) : ۳۱۲
 ض
 ۳۴۲ - ضمیری اصفہانی (مولانا) : ۲۲۳
 ۳۴۳ - ضمیری ہمدانی (مولانا) : ۲۲۴
 ۳۴۴ - ضیاء اردوبادی : ۲۱۲
 ۳۴۵ - ضیایی بخارایی : ۳۰۷
 ۳۴۶ - ضیایی نیشابوری (امیر) : ۶۷
 ط
 ۳۴۷ - طالب گیلانی (مولانا) : ۸۸
 ۳۴۸ - طاہر (مولانا) : ۳۰۵
 ۳۴۹ - طاہری رازی : ۲۵۸
 ۳۵۰ - طاہری مشہدی (مولانا) : ۲۶۵
 ۳۵۱ - طفیلی : ۲۵۳
 ۳۵۲ - طفیلی ابدال : ۳۵۲
 ۳۵۳ - طفیلی خجندی (مولانا) : ۲۸۳
 ظ
 ۳۵۴ - ظریفی تبریزی (مولانا) : ۳۱۶

- ۳۵۵ - ظہوری کرمانی (مولانا) : ۳۶۵
- ع
- ۳۵۶ - عادتی رازی (مولانا) : ۲۸۷
- ۳۵۷ - عادل (شاہ) : ۲۹
- ۳۵۸ - عاشقی (مولانا) : ۲۵۴
- ۳۵۹ - عاشقی تربتی (اسیر) : ۵۵
- ۳۶۰ - عاکفی سمرقندی (مولانا) : ۳۰۰
- ۳۶۱ - عالی سمرقندی (مولانا) : ۲۹۹
- ۳۶۲ - عبدالباقی (میر) : ۱۰۱-۵۴-۳۱-۴۵
- ۳۶۳ - عبدالخالق (سید) : ۶۱
- ۳۶۴ - عبدالخالق کرہ رودی (قاضی) : ۸۴
- ۳۶۵ - عبدالرحمن جامی (مولانا) : ۱۴۳
- ۳۶۶ - عبدالصمد (سید) : ۶۳
- ۳۶۷ - عبدالصمد عطایی (میر) : ۶۱
- ۳۶۸ - عبدالعلی تونی (مولانا) : ۸۷
- ۳۶۹ - عبدالکریم (اسیر) : ۷۳
- ۳۷۰ - عبدالکریم (میر) : ۴۵
- ۳۷۱ - عبدالکریم پادشاہ (مولانا) : ۱۳۵۰
- ۳۷۲ - عبدالوہاب رشتی (مولانا) : ۳۰۰
- ۳۷۳ - عبداللہ (اسیر) : ۶۲
- ۳۷۴ - شہابی (مولانا) : ۲۴۶
- ۳۷۵ - عبداللہ ہاتفی (مولانا) : ۱۶۰
- ۳۷۶ - عبداللہ یقینی (قاضی) : ۱۱۰
- ۳۷۷ - عبدل کاشانی (مولانا) : ۳۷۲
- ۳۷۸ - عبدی (مولانا) : ۱۳۴
- ۳۷۹ - عبدی بیک : ۹۵
- ۳۸۰ - عبدی تهرانی (مولانا) : ۲۹۵
- ۳۸۱ - عبدی رشتی : ۲۷۲
- ۳۸۲ - عبیداللہ خان : ۲۸
- ۳۸۳ - عتیقی (مولانا) : ۲۶۷
- ۳۸۴ - عجیبی (اسیر) : ۶۷
- ۳۸۵ - عرفی تبریزی (مولانا) : ۳۱۰
- ۳۸۶ - عزالدین تهرانی (مولانا) : ۳۳۰
- ۳۸۷ - عزالدین جبلی (مولانا) : ۸۴
- ۳۸۸ - عزیزاللہ (اسیر) : ۵۰
- ۳۸۹ - عزیز طباطبائی : ۲۳۲
- ۳۹۰ - عزیز قلندر (میر) : ۶۳
- ۳۹۱ - عزیز قزوینی : ۲۵۹
- ۳۹۲ - عسگری میرزا : ۲۳
- ۳۹۳ - عشرتی قلندر (مولانا) : ۲۷۸
- ۳۹۴ - عشقی تبریزی : ۲۵۹
- ۳۹۵ - عشقی تهرانی (مولانا) : ۲۹۳
- ۳۹۶ - عشقی درگزینی (مولانا) : ۲۷۴
- ۳۹۷ - عشقی کاشانی (مولانا) : ۲۸۴
- ۳۹۸ - عشقی ہمدانی : ۲۶۴
- ۳۹۹ - عشقی ہمدانی (مولانا) : ۲۷۲
- ۴۰۰ - عطاء اللہ (قاضی) : ۵۱
- ۴۰۱ - عطایی سبزواری (مولانا) : ۲۹۷
- ۴۰۲ - علاء الدولہ تهرانی (شیخ) : ۳۳۲
- ۴۰۳ - علاء بیک مشکئی تبریزی : ۳۲۷
- ۴۰۴ - علی استرآبادی (خواجہ) : ۳۷۱
- ۴۰۵ - علی اکبر (میر) : ۵۵
- ۴۰۶ - علی حالی کاشی (مولانا) : ۲۸۲
- ۴۰۷ - علیشاہ (سید) : ۶۶
- ۴۰۸ - علی عرب (میر) : ۴۹
- ۴۰۹ - علی فیضی (مولانا) : ۲۱۲
- ۴۱۰ - علی کاتب (میر) : ۷۴
- ۴۱۱ - علی کیا (میر) : ۷۱
- ۴۱۲ - علی مکونہ (سید) : ۷۲
- ۴۱۳ - عنایت اللہ (اسیر) : ۶۵
- ۴۱۴ - عنایت اللہ (خواجہ) : ۹۳
- ۴۱۵ - عنایت رازی (مولانا) : ۳۲۹
- ۴۱۶ - عہدی قزوینی : ۲۸۰
- ۴۱۷ - عیسی (قاضی) : ۱۱۷
- ۴۱۸ - عین القضات (میر) : ۶۳
- ۴۱۹ - عینی شیرازی (مولانا) : ۳۱۷

- ۴۵۱ - فردی تبریزی (مولانا) : ۲۷۹
 ۴۵۲ - فروغی شیرازی (مولانا) : ۳۰۶
 ۴۵۳ - فریدون حسین میرزا : ۱۸
 ۴۵۴ - فصیح الدین محمد (امیر) : ۵۵
 ۴۵۵ - فصیحی تبریزی : ۲۶۰
 ۴۵۶ - فضل اللہ (شیخ) : ۸۸
 ۴۵۷ - فضلی (مولانا) : ۱۲۹
 ۴۵۸ - فضلی ہمدانی (امیر) : ۶۷
 ۴۵۹ - فضولی بغدادی : ۲۴۵
 ۴۶۰ - فقیری عراقی : ۲۶۱
 ۴۶۱ - فقیہ (مولانا) : ۱۱۲
 ۴۶۲ - فکری استرآبادی (مولانا) : ۳۱۴
 ۴۶۳ - فنایی مشہدی (مولانا) : ۳۱۸
 ۴۶۴ - فہمی قزوینی (مولانا) : ۳۲۲
 ۴۶۵ - فیض اللہ (امیر) : ۷۹
 ۴۶۶ - فیضی (مولانا) : ۲۴۱
 ۴۶۷ - فیضی یزدی : ۲۹۱

ق

- ۴۶۸ - قاری کاشانی (مولانا) : ۳۲۱
 ۴۶۹ - قاسم (سیرزا) : ۳۹
 ۴۷۰ - قاسم علی قصہ خوان (مولانا) : ۱۴۱
 ۴۷۱ - قاسم قرنبو (مولانا) : ۳۶۲
 ۴۷۲ - قاسم کمانگر ہروی (استاد) : ۳۷۵
 ۴۷۳ - قاسم مشہور بہ بدلا (شاه) : ۵۴
 ۴۷۴ - قاضی عالی (مولانا) : ۱۸۷
 ۴۷۵ - قاضی نعیمی گنابادی (مولانا) : ۳۱۳
 ۴۷۶ - قالبی (سیر) : ۶۹
 ۴۷۷ - قانعی تهرانی (مولانا) : ۳۲۹
 ۴۷۸ - قانعی خبوشانی (مولانا) : ۳۲۰
 ۴۷۹ - قانعی قزوینی (مولانا) : ۲۷۲
 ۴۸۰ - قبولی یزدی : ۲۷۶
 ۴۸۱ - قدمی (سیر) : ۳۶
 ۴۸۲ - قدیمی نقاش (مولانا) : ۲۵۱

غ

- ۴۲۰ - غازی قزوینی (مولانا) : ۳۲۲
 ۴۲۱ - غریب میرزا (شاہ) : ۱۸
 ۴۲۲ - غریبی استرآبادی (مولانا) : ۳۱۴
 ۴۲۳ - غزالی : ۲۵۳
 ۴۲۴ - غزالی ابہری : ۲۶۲
 ۴۲۵ - غزالی مروستی : ۳۲۲
 ۴۲۶ - غفوری رازی (مولانا) : ۲۹۴
 ۴۲۷ - غواصی خراسانی (مولانا) : ۳۲۵
 ۴۲۸ - غوغای استرآبادی (مولانا) : ۳۰۴
 ۴۲۹ - غیاث الدین (خواجہ) : ۹۳
 ۴۳۰ - غیاث الدین باغبان (مولانا) : ۳۷۳
 ۴۳۱ - غیاث الدین بتکچی (خواجہ) : ۹۳
 ۴۳۲ - غیاث فصیحی کاشانی (مولانا) : ۲۸۶
 ۴۳۳ - غیاث قافیہ ای (مولانا) : ۲۹۲
 ۴۳۴ - غیاثی تونی (مولانا) : ۲۹۲
 ۴۳۵ - غیرتی استرآبادی (مولانا) : ۲۶۸

ف

- ۴۳۶ - فاضلی رشتی (مولانا) : ۳۰۱
 ۴۳۷ - فاضلی طبسی (مولانا) : ۲۸۹
 ۴۳۸ - فانی تبریزی (خواجہ) : ۲۴۸
 ۴۳۹ - فنایی اصفہانی (مولانا) : ۲۷۷
 ۴۴۰ - فتح اللہ قزوینی (خواجہ) : ۳۷۱
 ۴۴۱ - فتحی تبریزی : ۲۷۱
 ۴۴۲ - فتحی قزوینی : ۲۷۲
 ۴۴۳ - فتحی کور قزوینی (مولانا) : ۲۸۱
 ۴۴۴ - فتوحی (مولانا) : ۲۵۶
 ۴۴۵ - فخرالدین احمد بخشی (مولانا) : ۳۳۳
 ۴۴۶ - فخرالدین علی (مولانا) : ۱۱۱
 ۴۴۷ - فخری قزوینی (مولانا) : ۳۱۴
 ۴۴۸ - فدایی (سیر) : ۷۱
 ۴۴۹ - فرامرز (امیر) : ۹۶
 ۴۵۰ - فردی تبریزی : ۲۵۹

- ۵۱۳ - گلخنی (مولانا) : ۱۹۷
 ۵۱۴ - گلشنی شبستری : ۲۶۰
 ۵۱۵ - گلشنی کاشانی : ۲۴۲ - ۲۸۵
 ۵۱۶ - گلشنی کاشانی : ۲۴۲ - ۲۸۵
 ۵۱۷ - گلو علی : ۳۶۸
- ل
- ۵۱۸ - لاغر سیستانی : (قاضی) : ۱۱۴
 ۵۱۹ - لباسی (مولانا) : ۲۹۸
 ۵۲۰ - لسانی (مولانا) : ۱۷۹
 ۵۲۱ - لطفی تهرانی (مولانا) : ۲۹۷
 ۵۲۲ - لوندی قصہ خوان (مولانا) : ۳۶۸
 ۵۲۳ - لهراسب (خواجہ) : ۱۲۶
- م
- ۵۲۴ - مانی شیرازی (مولانا) : ۱۹۹
 ۵۲۵ - مانی مشہدی : ۲۰۱
 ۵۲۶ - مایلی (سید) : ۵۶
 ۵۲۷ - مایلی رشتی (مولانا) : ۳۰۰
 ۵۲۸ - مستینی تبریزی : ۲۶۴
 ۵۲۹ - مثالی کاشانی (مولانا) : ۲۹۹
 ۵۳۰ - مجد حیرانی (مولانا) : ۲۳۸
 ۵۳۱ - مجلدی خراسانی (مولانا) : ۲۹۹
 ۵۳۲ - مجنون چپ نویس (مولانا) : ۱۴۲
 ۵۳۳ - محب علی فانی : ۱۴۰
 ۵۳۴ - محشم کاشانی (خواجہ) : ۳۷۳
 ۵۳۵ - محزونی ہمدانی : ۲۶۴
 ۵۳۶ - محسن (میرزا) : ۶۹
 ۵۳۷ - محسنی اردبیلی (مولانا) : ۲۶۶
 ۵۳۸ - محمد (خواجہ شیخ) : ۹۸
 ۵۳۹ - محمد (قاضی) : ۵۱
 ۵۴۰ - محمد ابوطالب جرجانی (مولانا) : ۷۸
 ۵۴۱ - محمد امیر یوسف (امیر) : ۳۴
 ۵۴۲ - محمد امینی (مولانا) : ۲۳۸
 ۵۴۳ - محمد پسر سلطان محمد (مولانا) : ۱۲۸

- ۴۸۳ - قراضی قزوینی (مولانا) : ۳۱۳
 ۴۸۴ - قربی (امیر) : ۷۱
 ۴۸۵ - قرداش تبریزی : ۳۷۲
 ۴۸۶ - قریش (امیر) : ۷۰
 ۴۸۷ - قریش (میر) : ۶۰
 ۴۸۸ - قطب الدین احمد : ۱۳۹
 ۴۸۹ - قطب الدین خورشاه (خواجہ) : ۱۲۲
 ۴۹۰ - قطبی تونی (مولانا) : ۲۹۳
 ۴۹۱ - قطبی گنابادی (مولانا) : ۲۹۱
 ۴۹۲ - قمرالدین محمود (امیر) : ۵۸
 ۴۹۳ - قنبری رازی (مولانا) : ۳۳۱
 ۴۹۴ - قوام الدین حسن (میر) : ۳۲
 ۴۹۵ - قوسی تبریزی (مولانا) : ۲۵۴
 ۴۹۶ - قایلی سبزواری : ۲۴۵

ک

- ۴۹۷ - کاسب : ۲۴۷
 ۴۹۸ - کافی (میرزا) : ۱۱۵
 ۴۹۹ - کاسلی رشتی (مولانا) : ۳۰۲
 ۵۰۰ - کحلی شیرازی (مولانا) : ۲۷۶
 ۵۰۱ - کشوری رودباری (مولانا) : ۲۷۵
 ۵۰۲ - کرمانی (مولانا) : ۳۶۴
 ۵۰۳ - کلامی خوافی (مولانا) : ۲۸۸
 ۵۰۴ - کلیمی پینہ دوز اوغلی : ۳۶۶
 ۵۰۵ - کلیمی گیلانی : ۲۷۵
 ۵۰۶ - کمال (شیخ) : ۱۰۱
 ۵۰۷ - کمال اسمعیل : ۵۰
 ۵۰۸ - کمال الدین حسین (مولانا) : ۸۲
 ۵۰۹ - کمال الدین حسین خلقی (میر) : ۵۱
 ۵۱۰ - کمال الدین حسین قصہ خوان (مولانا) : ۱۳۸

۵۱۱ - کوکبی : ۲۴۷

گ

۵۱۲ - گراسی بغدادی (مولانا) : ۳۰۹

فہرست نام شاعران

- ۵۷۸ - مشربی نیشابوری : ۲۷۹
 ۵۷۹ - مشفق بغدادی (مولانا) : ۲۵۱
 ۵۸۰ - مطیعی بیک (مولانا) : ۳۵۳
 ۵۸۱ - مظفر طبیب (امیرسید) : ۶۲
 ۵۸۲ - جانی یزدی : ۲۵۸
 ۵۸۳ - معروف (مولانا) : ۲۷۲
 ۵۸۴ - معزالدین حسین موسوی (امیر) : ۷۲
 ۵۸۵ - معزالدین محمد (امیر) : ۳۳
 ۵۸۶ - معزی بیک (مولانا) : ۲۹۰
 ۵۸۷ - مقبول قمی (سیر) : ۳۴۹
 ۵۸۸ - مقصدی ساوجی (مولانا) : ۳۱۲
 ۵۸۹ - مقصود بنای تبریزی (مولانا) : ۳۷۴
 ۵۹۰ - مقصود بیک : ۹۶
 ۵۹۱ - مقصود عبدل : ۲۳۷
 ۵۹۲ - مقصود کاشی (مولانا) : ۲۶۷
 ۵۹۳ - مکتبی شیرازی (مولانا) : ۲۳۲
 ۵۹۴ - ملاجان کاشی : ۲۸۴
 ۵۹۵ - ملک (مولانا) : ۱۳۶
 ۵۹۶ - ملک ابوالحق : ۱۲۳
 ۵۹۷ - ملک اصفہانی (خواجہ) : ۹۸
 ۵۹۸ - ملک زاده خوانی : ۱۳۰
 ۵۹۹ - ملک قاسم نقاش شیرازی : ۱۱۰
 ۶۰۰ - ملک محمود جان دیلمی : ۹۱
 ۶۰۱ - منظری (مولانا) : ۳۰۶
 ۶۰۲ - موالی تونی (مولانا) : ۲۲۱
 ۶۰۳ - موسی (سیر) : ۷۰
 ۶۰۴ - موسی بیک : ۲۵۵
 ۶۰۵ - مؤمنی استرآبادی (مولانا) : ۲۸۰
 ۶۰۶ - مہدی استرآبادی (مولانا) : ۲۲۲
 ۶۰۷ - میرحسین منطقی (قاضی) : ۷۶
 ۶۰۸ - میرزا احمد تهرانی (مولانا) : ۳۲۸
 ۶۰۹ - میرزایی (مولانا) : ۲۷۱
 ۶۱۰ - میرشاهکی اصفہانی : ۲۳۷
 ۶۱۱ - میر شریف (مولانا) : ۳۰۴

تحفہ سامی

- ۵۴۴ - محمد حسین پسر سلطان محمد : ۱۲۸
 ۵۴۵ - محمد خضروشاه جرجانی : ۳۳۲
 ۵۴۶ - محمد شحہ (میر) : ۶۲
 ۵۴۷ - محمد شرفی (مولانا) : ۱۲۲
 ۵۴۸ - محمد عوامل (سید) : ۶۴
 ۵۴۹ - محمد غفاری (قاضی) : ۱۲۰
 ۵۵۰ - محمد قرشی (مولانا) : ۱۲۶
 ۵۵۱ - محمد مؤمن (خواجہ) : ۱۰۷
 ۵۵۲ - محمد مؤمن میرزا : ۱۹
 ۵۵۳ - محمد میرزا (سلطان) : ۱۲
 ۵۵۴ - محمود (قاضی) : ۴۵
 ۵۵۵ - محمود تبریزی (مولانا) : ۳۰۵
 ۵۵۶ - محمود خاموشی کاشی (مولانا) : ۲۸۲
 ۵۵۷ - محمود زہگیر (مولانا) : ۳۷۵
 ۵۵۸ - محمود سرداری (مولانا) : ۳۰۶
 ۵۵۹ - محمود صبوری تهرانی (مولانا) : ۲۸۷
 ۵۶۰ - محمود گیلانی (سیر) : ۱۲۳
 ۵۶۱ - محمود مشکئی تبریزی (مولانا) : ۳۱۸
 ۵۶۲ - محنتی شیرازی (مولانا) : ۲۹۹
 ۵۶۳ - محوی (مولانا) : ۲۳۶
 ۵۶۴ - محیی لاری (مولانا) : ۲۳۴
 ۵۶۵ - محیی ورجردی (مولانا) : ۳۱۲
 ۵۶۶ - مداسی اصفہانی (مولانا) : ۲۷۲-۳۲۳
 ۵۶۷ - مراد (مولانا) : ۲۴۸
 ۵۶۸ - مرادی (امیر) : ۶۰
 ۵۶۹ - مرتضی (میر) : ۵۶
 ۵۷۰ - مرتضی زرکش (سید) : ۶۱
 ۵۷۱ - مرسل (سیر) : ۵۹
 ۵۷۲ - مرشد (خواجہ) : ۹۸
 ۵۷۳ - مستی رازی (مولانا) : ۳۱۳
 ۵۷۴ - مسعود (قاضی) : ۶۳
 ۵۷۵ - مسعود بیک : ۹۸
 ۵۷۶ - مسعود قمی (خواجہ) : ۱۸۴
 ۵۷۷ - مسیب (امیر) : ۶۸

- ۶۴۳ - نعمت اللہ رشتی (مولانا) : ۳۰۳
 ۶۴۴ - نعمت تهرانی (مولانا) : ۳۳۱
 ۶۴۵ - نعمتی کاشانی (مولانا) : ۲۸۵
 ۶۴۶ - نفیسی (مولانا) : ۱۰۱
 ۶۴۷ - نگاہی جغتایی : ۳۵۴
 ۶۴۸ - نگاہی نیشابوری : ۲۶۳
 ۶۴۹ - نگاہی هروی (مولانا) : ۲۹۳
 ۶۵۰ - نوراللہ (امیر) : ۶۵
 ۶۵۱ - نوراللہ (قاضی) : ۱۲۰
 ۶۵۲ - نوراللہ (مولانا) : ۱۲۸
 ۶۵۳ - نوری تبریزی : ۲۵۴
 ۶۵۴ - نوری نیشابوری (مولانا) : ۲۹۸
 ۶۵۵ - نیازی قزوینی (مولانا) : ۳۲۴
 ۶۵۶ - نیستی رازی (مولانا) : ۲۹۵
 ۶۵۷ - نیکی (مولانا) : ۲۱۹
- و
- ۶۵۸ - واصلی بخارایی (مولانا) : ۳۰۷
 ۶۵۹ - واصلی تبریزی (مولانا) : ۳۰۹
 ۶۶۰ - واصلی سارانی تهرانی (مولانا) : ۲۹۴
 ۶۶۱ - واقفی (امیر) : ۵۶
 ۶۶۲ - والھی استرآبادی (امیر) : ۵۹
 ۶۶۳ - واهی استرآبادی : ۲۸۰
 ۶۶۴ - وحیدی (مولانا) : ۲۲۷
 ۶۶۵ - وداعی (مولانا) : ۲۵۷
 ۶۶۶ - وضعی هروی (مولانا) : ۲۷۹
 ۶۶۷ - وفایی (مولانا) : ۳۵۳
 ۶۶۸ - وفایی اردبیلی : ۲۷۵
 ۶۶۹ - وفایی تونی : ۲۹۰
 ۶۷۰ - وفایی رازی (مولانا) : ۲۹۵
 ۶۷۱ - وفایی سبزواری : ۲۵۸
 ۶۷۲ - وفایی سمنانی (مولانا) : ۲۷۰
 ۶۷۳ - وفایی مشهدی : ۲۶۷
 ۶۷۴ - ولی خیاط ساوجی : ۳۷۰

- ۶۱۲ - میرک خالدی (قاضی) : ۱۱۴
 ۶۱۳ - میرک خرد : ۵۲
 ۶۱۴ - میرک کور : ۱۱۵
 ۶۱۵ - میرک میرعبید : ۹۹
 ۶۱۶ - میرک نقاش (آقا) : ۷۴
 ۶۱۷ - میرمحمد صالح (مولانا) : ۳۳۹
 ۶۱۸ - میرم سیاه (خواجہ) : ۲۳۷
 ۶۱۹ - سیلی تبریزی : ۲۶۳

ن

- ۶۲۰ - نادری سمرقندی (مولانا) : ۲۸۲
 ۶۲۱ - نارنجی سلطان : ۳۴۶
 ۶۲۲ - نازکی استرآبادی (مولانا) : ۲۷۹
 ۶۲۳ - نازکی تبریزی : ۲۶۲
 ۶۲۴ - نازکی ہمدانی (مولانا) : ۲۸۸
 ۶۲۵ - ناطقی (سیر) : ۶۸
 ۶۲۶ - ناسی تبریزی (مولانا) : ۲۵۴
 ۶۲۷ - نباتی تبریزی : ۲۶۶
 ۶۲۸ - نثاری تونی (مولانا) : ۲۲۱
 ۶۲۹ - نجم یعقوبی (شیخ) : ۱۱۸
 ۶۳۰ - نخعی رشتی (مولانا) : ۲۷۸
 ۶۳۱ - ندایی یزدی (مولانا) : ۲۷۴
 ۶۳۲ - نردی استرآبادی (مولانا) : ۳۷۰
 ۶۳۳ - نرگسی (مولانا) : ۲۰۴
 ۶۳۴ - نشاطی شوشتری : ۲۷۷
 ۶۳۵ - نطقی شیرازی (مولانا) : ۲۶۷
 ۶۳۶ - نظام الدین احمد (امیر) : ۵۸
 ۶۳۷ - نظام الدین احمد سہیلی (امیر شیخ) : ۳۳۸
 ۶۳۸ - نظام الدین علی شیر نوایی (امیر) : ۳۳۴
 ۶۳۹ - نظام الدین نظام (مولانا) : ۱۷۱
 ۶۴۰ - نظام تهرانی (مولانا) : ۳۳۱
 ۶۴۱ - نظری قمی : ۳۱۰
 ۶۴۲ - نظیفی (امیر) : ۶۴

- ۶۹۰ - ہمدنی تهرانی (مولانا) : ۲۹۷
 ۶۹۱ - ہمدنی ہمدانی (مولانا) : ۲۶۵
 ۶۹۲ - ہوشی شیرازی (مولانا) : ۲۲۵
 ۶۹۳ - ہیبت اللہ (سید) : ۶۲
- ی
- ۶۹۴ - یار علی تهرانی (مولانا) : ۲۴۷
 ۶۹۵ - یاری تبریزی : ۲۶۴
 ۶۹۶ - یحیی (قاضی) : ۱۲۷
 ۶۹۷ - یرتلمیش (مولانا) : ۳۵۷
 ۶۹۸ - یعقوب (سلطان) : ۲۳
 ۶۹۹ - یعقوب (سید) : ۶۲
 ۷۰۰ - یقینی شروانی (مولانا) : ۳۲۶
 ۷۰۱ - یمنی سمنانی (مولانا) : ۳۲۱
 ۷۰۲ - یوسف بیک : ۳۴۴
 ۷۰۳ - یوسف بیک توشمال : ۳۵۱
 ۷۰۴ - یوسف طبیب خوافی (مولانا) : ۲۹۰
- ۶۷۵ - ہاتفی قزوینی (مولانا) : ۲۳۱
 ۶۷۶ - ہادی (امیر) : ۳۷
 ۶۷۷ - ہاشم (امیر) : ۹۹
 ۶۷۸ - ہاشمی بخارایی (امیر) : ۶۰
 ۶۷۹ - ہجری (مولانا) : ۳۰۹
 ۶۸۰ - ہجری کاشانی (مولانا) : ۳۲۱
 ۶۸۱ - ہدایت اللہ (امیر) : ۶۶
 ۶۸۲ - ہدایت اللہ (خواجہ) : ۹۷
 ۶۸۳ - ہدایت اللہ ظہیر : ۹۹
 ۶۸۴ - ہلالی جغتایی (مولانا) : ۱۵۲
 ۶۸۵ - ہلالی قزوینی (مولانا) : ۲۳۱
 ۶۸۶ - ہلالی ہمدانی (مولانا) : ۲۲۹
 ۶۸۷ - ہمایون (میر) : ۴۷
 ۶۸۸ - ہمایون پادشاہ : ۲۱
 ۶۸۹ - ہمایی (مولانا) : ۳۵۱

فہرست نام شاعرانیکہ خوشنویس بودہ اند

- آیتی اصفہانی : ۲۶۱
 ابراہیم استرآبادی : ۱۳۶
 اسمعیل استرآبادی : ۱۳۶
 اشرف اردبیلی : ۸۸
 انیسی خوارزمی : ۱۳۴
 بہرام سیرزا : ۱۱
 بنایی ہروی : ۱۶۷
 حافظ باباجان : ۱۳۵
 حافظ علی ہروی : ۱۱۳
 حافظ مجلسی : ۱۳۷
 حاجی روشنی : ۳۶۹
 حسین رازی : ۳۳۰
 خواجہ عبداللہ سروارید : ۱۰۲
 خواجہ مرشد : ۹۸
 خواجہ محمد مؤمن : ۱۰۷
 خواجہ میرک شیرازی : ۹۸
 دوست محمد کواشانی : ۱۳۷
 رسوایی ہمدانی : ۲۶۶
 رضایی گنگ عراقی : ۳۱۹
 سلطانعلی شہدی : ۱۱۳
 سلطان محمد استرآبادی : ۱۳۷
 شاہ حسین (میرزا) : ۸۹
 شاہ قاضی : ۱۰۰
 شاہ محمود نیشابوری : ۱۳۴
 شاہ وردی سبزواری : ۳۶۹
 شوقی یزدی : ۱۹۲
 طفیلی خجندی : ۲۸۳
 عبدالکریم پادشاہ : ۱۳۵
 عبدی نیشابوری : ۱۳۴
 عزیز طباطبائی : ۲۳۲
 عبداللہ شہابی : ۲۴۶
 عشقی تبریزی : ۲۵۹
 عینی شیرازی : ۳۱۷
 فیضی : ۲۴۱
 فضلوی : ۱۲۹
 قانع قزوینی : ۲۷۲
 کشوری رودباری : ۲۷۵
 کمال الدین حسین : ۸۲
 کلیمی گیلانی : ۲۷۵
 گلشنی کاشانی : ۲۸۵
 گلشنی کاشانی (ثانی) : ۲۴۲
 محمود صبوری تهرانی : ۲۸۷
 محمد استرآبادی : ۱۲۸
 محب علی نایی : ۱۴۰
 مجنون چپ نویس : ۱۴۲
 ملک قزوینی : ۱۳۶
 ملک قاسم : ۱۱۰
 میرعلی کاتب : ۷۴
 میرک کور : ۱۱۵
 ملاجان کاشی : ۲۸۴
 میردوست طارسی : ۳۴۸
 میرشاہ علی : ۳۴۹
 موسی بیک : ۳۵۵
 نگاہی ہروی : ۲۹۳
 نظام تهرانی : ۳۳۰
 وفایی تونی : ۲۹۰
 وفایی سمنانی : ۲۷۰
 ہمایون پادشاہ : ۲۲
 یوسف بیک توشمال : ۳۵۱

فهرست نام شاعرانیکه نقاش بوده‌اند

آقا میرک نقاش : ۷۴	قدیمی نقاش : ۲۵۱
دیوانه نقاش تبریزی : ۳۷۶	مانی شیرازی : ۱۹۹
ذهنی نقاش : ۲۴۵	ملک قاسم نقاش : ۱۱۰
شاهقلی نقاش : ۳۷۲	سیرزا شاه حسین ارغون : ۳۰
شیخی کرمانی : ۲۷۷	نباتی تبریزی : ۲۶۶
عبیدالله خان شیبک : ۲۸	

فهرست نام شاعرانی که صحاف بوده‌اند

ذاتی لاری : ۳۱۵	فتوحی اصفهانی : ۲۵۶
رمضان نباتی : ۳۳۲	فکری استرآبادی : ۳۱۴
عشرتی قلندر : ۲۷۸	

فهرست نام شاعرانیکه موسیقی دان و یا خوشخوان بوده‌اند

بنایی هروی : ۱۶۸	عاشقی (مولانا) : ۲۵۴
حافظ باباجان : ۱۳۵	ملک (مولانا) : ۱۳۶
حافظ مجلسی : ۱۳۷	سیر شریف : ۳۰۴

فهرست نام شاعرانیکه قصه خوان بوده‌اند

آشفته قصه خوان : ۱۴۰	قطب‌الدین احمد : ۱۳۹
حسن مشتاقی شیرازی : ۳۶۷	کمال‌الدین حسین قصه‌خوان : ۱۳۸
زین‌العابدین مشهور به تکتوخان : ۱۳۸	لوندی ورجردی : ۳۶۸
شمالی کاشانی : ۳۶۶	نردی استرآبادی : ۳۷۰
قاسمعلی قصه خوان : ۱۴۱	نظری قمی : ۳۱۰

فہرست نام شاعرانیکہ شہر آشوب سرودہ اند

گلچین معانی در کتاب شہر آشوب خود بہ نقل
از تذکرہ از تقی الدین کاشانی آورده اند -
تقی الدین نیز اوحزسی اصفہانی آورده است!
شہر آشوب زاری اصفہانی .
شہر آشوب نیکی اصفہانی .
شہر آشوب رشکی ہمدانی .
شہر آشوب حالتی ترکمان .
شہر آشوب عشقی خوانی .
شہر آشوب کلیم کاشانی .

شہر آشوب آگھی خراسانی :
شہر آشوب خواند میر .
شہر آشوب لسانی شیرازی :
شہر آشوب وحیدی تبریزی قمی .
شہر آشوب حیرتی تونی .
شہر آشوب خرمی اصفہانی (تذکرہ: نسخہ
وحید وپتنہ او را حزسی ثبت کردہ اند لیکن
نسخہ آستانقدس ومعینا و بیات اورا خرمی
نوشتہ اند - بطوریکہ دانشمند محترم آقای-

فہرست نام ہا

- آتشی شیرازی : ۳۲۵
 آذری : ۲۸۲
 آزاد یزدی (مولانا) : ۲۸۰
 آسی (مولانا) : ۲۹۸
 آشفته قصہ خوان : (مولانا) : ۱۴۰
 آصفی : ۱۶۵
 آقاشوقی (مولانا) : ۳۵۳
 آقا شہاب زرگر : ۶۹
 آقا میرک نقاش : ۷۴
 آگہی تبریزی (مولانا) : ۳۱۷
 آگہی یزدی : ۲۴۰
 آل برسک : ۷۹
 آل علی : ۱۷۱ - ۲۶۳
 آل نبی : ۱۵۰
 آہی : ۳۹ - ۲۴۰
 آیتی اصفہانی : ۲۶۱
 آی غوث سیرزا : ۳۴۴
 ابدال : ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۶
 ابدال اصفہانی (مولانا) : ۲۱۲
 ابراہیم (مولانا) : ۱۳۶ - ۱۳۷
 ابراہیم قانونی (میر) : ۷۳
 ابسال : ۱۴۵
 ابطحی کر بلائی : ۳۶
 ابن اسماعیل الحسینی سام : ۲
 ابن یامین : ۱۲
- ابواسحق (مولانا) : ۳۰۵
 ابوالبرکہ پدر : ۱۲۴ - ۳۸۴
 ابوالفتح (اسیر) : ۳۹
 ابوالفتح جنابدی (اسیر) : ۵۷
 ابوالقاسم بابر میرزا : ۳۳۴
 ابوالقاسم بن حمزہ : ۸
 ابوالقاسم تهرانی (مولانا خواجہ) : ۳۲۹
 ابوالقاسم خطیب تهرانی (مولانا) : ۳۳۰
 ابوالمجاہد : ۵۸
 ابوالمحارم : ۵۸
 ابوالمحامد : ۵۸
 ابوالمکارم (سیر) : ۷۲
 ابوالمکارم قزوینی (مولانا) : ۳۱۵
 ابوسعید (سلطان) : ۳۳۴
 ابوطالب : ۷۸
 ابی ذرعقیلی : ۱۴۵
 ابی ذر غفاری : ۱۴۵
 ابی عبد اللہ الحسین : ۱۵
 اتابکان لرستان : ۳۵۳
 اتراک : ۹۴
 احمد : ۳۸۰
 احمد (سیرزا) : ۹۳ - ۳۲۹
 احمد اعرابی بن قاسم : ۸
 احمد شیرازی (مولانا) : ۲۸۱

- احمد طبسی (مولانا) : ۲۰۹
 احمد فکری ہمدانی (مولانا) : ۳۱۴
 احمد کافی کاشانی (مولانا) : ۲۸۳
 احمدی : ۳۶۲
 احمدی (مولانا) : ۳۶۱
 اختیار : ۲۳
 اختیارالدین محمد : ۲۰
 ادایی (مولانا) : ۳۱۳ - ۲۳۹
 ادایی بخارایی (مولانا) : ۲۷۱
 ادھم : ۲۲۸
 ادھم (سیرزا) : ۹۹
 ادھم رازی (مولانا) : ۳۳۰
 ادھم کاشانی : ۲۴۵
 ادھم منشی (مولانا) : ۸۵
 ادیمی (مولانا) : ۲۵۷
 ارجاسب : ۱۷۳
 اردوبادی (ضیاء) : ۲۱۲
 اردوخان : ۲۵
 ارسطو : ۷۶
 ارمنیان : ۲۱۳
 ازبک : ۱۸ - ۲۷ - ۱۹۴
 ازبکیہ : ۲۷۶ - ۲۷۷
 استاجلو : ۳۴۴
 استاد دوستمحمد عودی : ۱۳۹
 استاد روحی : ۳۸۳
 استاد شاہ قلی نقاش قمی (الوانی) : ۳۷۲
 استاد شجاع : ۳۶۸
 استاد قاسم کمانگر هروی : ۳۷۵
 استاد نوری قفل گر (مولانا) : ۳۶۵
 اسفندیار : ۱۶
 اسکندر : ۴۹
 اسکندر فلیقوس : ۲۱
 اسمعیل (شاہ صفوی) : ۸
 اسمعیل (ملا) : ۱۳۷
 اسمعیل (مولانا) : ۱۳۶
 اسمعیل بن احمد اعرابی : ۸
 اشراقیان : ۷۷
 اشرف : ۸۸
 اشرف (مولانا) : ۸۸
 اصغر (سیرزا) : ۴۲
 اصفہانی : ۸۳
 انجودخان : ۲۴
 اغوزخان : ۲۴
 افضل : ۲۹۳
 افضل اللہ ابواللیثی (خواجہ) : ۳۳۴ - ۳۳۵
 افضل خواب بین (سیر) : ۷۲ - ۷۳
 افضل سارانی تهرانی (مولانا) : ۲۹۳
 افضل ناسی تهرانی (مولانا) : ۲۲۶
 افلاطون : ۲۱ - ۷۶
 اقبال حسین (مولوی) : ۱۴۳
 اقلیدوس : ۲۱
 الزہرا : ۶
 المرتضیٰ : ۲
 النوح : ۲۷
 الوانی : ۳۷۲
 الوند بیک آق قونیلو : ۹ - ۱۰
 اللہ قلی : ۳۵۲
 الہی : ۹۶ - ۱۲۷
 امام علی بن موسیٰ الرضا علیہ السلام : ۳۴۸
 امام موسیٰ کاظم : ۸
 امام ہفتم : ۸
 امام ہمام : ۲۱۰
 امان (ملا) : ۸۵
 امان اللہ (مولانا) : ۸۵
 امان جان (مولانا) : ۸۵
 استی (مولانا) : ۳۵۵
 امنی : ۲۳۸
 امیددی : (بہ امیددی تهرانی رجوع شود)

تحفہ سامی

فہرست نامہا

- امیدی تهرانی (مولانا) : ۱۱ - ۳۱ - ۹۴
 - ۱۰۹ - ۱۲۶ - ۱۷۳ - ۱۹۲ - ۲۲۴ -
 ۲۴۶ - ۲۵۸ - ۳۲۸ - ۳۴۳ - ۳۴۹ - ۳۷۷
 امیرالمؤمنین : (بہ علی علیہ السلام رجوع -
 شود.)
 امیربیک : ۹۲
 امیربیک مہردار (خواجہ) : ۹۳
 امیر تیمور : ۱۴ - ۲۰
 امیرخان : ۳۴
 امیرخسرو دہلوی : ۱۴۵ - ۲۸۲
 امیرسلطان محمد : ۲۷۸
 امیر سید : ۶۵
 امیر شاہی سبزواری : ۱۱۱
 امیر شیخم سہیلی : ۱۲۵
 امیر شیخ نظام الدین احمد (سہیلی) : ۳۳۸
 امیر علیشیر (بہ امیر علیشیر نوایی رجوع شود)
 امیر علیشیر نوایی : ۱۴ - ۳۸ - ۹۰ - ۱۰۳ -
 - ۱۱۸ - ۱۲۴ - ۱۳۲ - ۱۴۵ - ۱۵۳ -
 ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۸ - ۲۱۲ - ۳۳۴ - ۳۳۵ -
 ۳۳۶ - ۳۳۷
 امیر نظام الدین علیشیر : (بہ امیر علیشیر -
 نوایی رجوع شود)
 امیر دیباچ : ۳۰۳
 امیری : ۷۱
 امین : ۲۳۸
 امینی : ۲۸۷
 انصاری : ۳۶۶
 انصاری قمی : ۲۵۱
 انوار ہمدانی : ۲۴۲
 انوری : ۳
 انیسی (مولانا) : ۱۲۰ - ۱۳۴ - ۱۳۵
 اوحدی مستوفی : ۹
 اورد غزل : ۲۶
 اوزبک خان بن طغرل لجہ : ۲۷
- اوزخان بن عثمان : ۲۵
 اویس : ۱۰۱
 اہل البیت : ۱۵۰ - ۱۷۳
 اہلی شیرازی (مولانا) : ۱۷۷
 ایلدرم بایزید بن اوزخان : ۲۵
 ایمنی : ۲۸۷
 ایواوغلی : ۳۵۱
 ایوب : ۲۴۰
 ایوب ابوالبرکہ : ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۳۰۶ -
 ۳۸۴
 ایوب اوغلی : ۳۵۱
- ب
 بابا حبیبی : ۳۸۶
 بابا شاعر : (بہ بابا فغانی رجوع شود)
 بابا شجاع : ۷۹
 بابا شجاع الدین فیروز : ۶۹
 بابا صفایی : ۲۳۵
 بابا صفایی قلندر استرآبادی : ۳۲۷
 بابا فغانی : ۱۷۶ - ۱۹۳
 بابا نصیبی : ۱۹۳
 بابر بن شیخ : ۱۴
 بابرشاہ : ۱۴ - ۳۱۱
 بابر میرزا : ۲۳ - ۳۴۸
 بازاری : ۳۷۱
 باستانی راد (حسینعلی) : ۳۸۱
 باقی : ۳۲
 بایزید سلطان : ۳۴۴
 بایقرا میرزا : ۱۴ - ۳۳۴
 بدیع الزمان میرزا : ۱۴
 بدیہی ہمدانی (مولانا) : ۲۶۵
 براق خان بن ابوالخیر خان : ۲۷
 برسک : ۷۹
 بزسی قزوینی : (مولانا) : ۲۷۳ - ۳۸۵

- پروانچیان : ۳۵۱
 پرویز : ۱۵۱
 پریچھر : ۱۰۷
 پسر شیشہ گر : ۲۲۸
 پشنگ : ۲۹
 پناہی (مولانا) : ۲۴۸
 پناہی جوینی (مولانا) : ۳۱۹
 پهلوان سلطانعلی بیلدار سبزواری : ۳۶۹
 پهلوان محمد یتیم شہدی (مولانا) : ۳۶۸
 پهلوان سیرزاعلی بیلدار تبریزی : ۳۶۹
 پیایی : ۱۰۵
 پیرزادہ حسین اصفہانی : ۳۷۵
 پیری : ۵۴
 پیغمبر : ۱۶۴ - ۳۶
 پیمبر : ۱۰۶

ت

- تاج الدین مختص (خواجہ) : ۱۲۵
 تاجیک : ۳۵۴ - ۳۵۲ - ۳۴۵ - ۳۳۵
 تبریزی : ۳۰۵
 ترك : ۳۵۸ - ۳۵۴ - ۳۵۲ - ۳۴۵ - ۲۱۶
 ترکان جغتای : ۳۵۴ - ۳۴۰
 ترکان چمش کزک : ۳۵۶
 ترکان شاملو : ۳۴۳
 تزریق : ۳۱۱
 تزریق بیارجندی : ۳۱۱
 تزریق بیارجندی : ۳۱۱
 تقی الدین محمد (اسیر) : ۳۵
 تکلتوخان : ۳۰۹
 تکلتوخان قصہ خوان : ۱۳۸
 تکلتو دوزان : ۲۶۳
 تونی (احمد) : ۲۰۹
 تهرانی : ۳۸۳
 تیتال : ۲۵۰

- بسملی کلہ پز : ۳۶۷
 بلغار : ۲۱۶
 بنی اسد : ۳۳۰
 بوداق (سیرزا) : ۳۵۴
 بوداق بیک : ۳۵۲
 بوسعید : ۱۴۴
 بوعلی : ۵۸
 بوکایہ : ۲۸۰
 بوکاسہ : ۲۸۰
 بولنہب : ۱۳۲
 بہاری اصفہانی (مولانا) : ۳۱۳
 بہرام بیک : ۳۸۳ - ۱۰۰
 بہرام چوبین : ۱۶۴
 بہرام گور : ۲۹
 بہرام سیرزا : ۳۵۴ - ۳۴۷ - ۲۲۴ - ۱۱
 بہزاد نقاش : ۴۶ - ۲۸
 بہلول قزوینی : ۳۶۹
 بیات : ۳۸۱ - ۵
 بیارجمند : ۳۸۷
 بیارجندی : ۳۱۱
 بیارجندی : ۳۱۱
 بیاضی استرآبادی (مولانا) : ۲۸۶ - ۲۴۰
 بیانی : ۱۲۳ - ۱۰۵
 بیانی بحرآبادی : ۳۸۶ - ۳۰۹
 بیخودی (اسیر) : ۵۷
 بیخودی سمرقندی (مولانا) : ۲۸۶
 بیرہ (مولانا) : ۳۶۴
 بیژن : ۲۲
 بیکسی : ۲۷۰
 بیکسی شوشتری : ۲۶۹
 بیکسی ہمدانی (مولانا) : ۲۶۸

پ

- پرتوی شیرازی (مولانا) : ۲۲۶

تیموری : ۱۰۲

ج

جایین سلطان : ۳۴۴

جارویی : ۳۱۱

جارویی سروی (مولانا) : ۳۱۱

جارویی هروی (مولانا) : ۳۱۱

جاسی (مولانا عبدالرحمن) : ۲ - ۳ - ۱۳ -

۱۴ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۶ - ۵۴ - ۶۴ - ۷۲ -

۷۴ - ۸۳ - ۹۰ - ۱۱۲ - ۱۴۳ - ۱۴۷ -

۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۸۶ - ۲۲۵ -

۲۲۶ - ۲۵۶ - ۲۸۴ - ۳۳۷ - ۳۶۱ -

۳۶۲ - ۳۷۶

جاسی ثانی : ۱۶۴

جانان سلطان : ۳۴۴

جانبی تبریزی (مولانا) : ۲۵۳

جانی تهرانی (مولانا) : ۲۹۴

جبریل : ۱۶۱

جبریل بن صالح : ۸

جدیدی : ۳۵۷ - ۳۸۶

جدیدی (مولانا) : ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۳۵۶

جزوی : ۲۵۱

جعفر صادقی (امیر) : ۶۴

جغتای : ۳۳۴ - ۳۴۰ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۱

جغتایی : ۱۵۲

جفایی : ۳۳۳

جلال احمد (مولانا) : ۸۵

جلال الدین (مولانا) : ۷۶

جلال الدین امیربیک : ۹۲

جلال الدین محمد تبریزی : ۹۰

جلال الدین محمد دوانی (مولانا) : ۷۶ -

۱۱۱ - ۱۷۳

جلال الدین محمد طبیب (مولانا) : ۸۳

جم : ۴۹

جمال الدین : ۹۲

جمال الدین محمد صدر استرآبادی شیرنگی -

(امیر) : ۳۲ - ۳۵ - ۸۷

جمالی : ۲۸۶

جمالی کاشانی (مولانا) : ۲۸۳

جمشید : ۹ - ۳۸۰

جمشید بیک : ۱۰۰ - ۳۸۳

جنیا : ۳۲۴

جنونی گیلانی (مولانا) : ۲۷۴

جنونی ہمدانی : ۲۶۳

جنی اصفہانی (مولانا) : ۲۷۵

جنی قزوینی (مولانا) : ۳۲۴

جوجی خان بن چنگیز خان : ۲۷

چ

چاوشلو : ۳۴۴

چپانیان : ۶۰ - ۱۹۷ - ۳۶۲

چلبی برگشادی : ۳۵۷

چنیک هروی : (به غزالی سروستی رجوع -

شود) .

چنگیز خان : ۲۷

ح

حاتم : ۱۶ - ۴۹

حاج (امیر) : ۳۸

حاجبی : ۷۹

حاجی آقار : ۳۵۳

حاجی روشنی بغدادی : ۳۶۹

حاجی محمود شیرازی (مولانا) : ۹۲

حاصلی تبریزی : ۲۵۹

حاضری : ۷۲

حافظ : ۳۲ - ۱۱۱ - ۲۲۴ - ۲۶۱

حافظ (خواجہ) : ۳۲ - ۱۶۰ - ۱۶۹

حافظ باباجان : ۲۴۱

حسن القضاة (امیر) : ۶۳
 حسن بیک : ۲۴
 حسن بیک (امیر) : ۲۳
 حسن بیک بن ملک حسین : ۲۳
 حسن دہلوی (خواجہ) : ۳۹۲
 حسن زار ناتوان (مولانا) : ۳۶۳
 حسن فندرسکی (سیر) : ۵۳
 حسن کیا : ۱۰
 حسن کیا و خلاوی : ۱۰
 حسن شتاقی شیرازی (مولانا) : ۳۶۷
 حسن سوینہ دوزگیلانی (مولانا) : ۳۰۲
 حسین : ۳۲
 حسین (امیر) : ۶۹
 حسین (سیر) : ۴۵
 حسین ابدال تبراہی : ۳۷۳
 حسین ابدال تبراہی : ۳۷۳
 حسین اردبیلی (مولانا) : ۷۷
 حسین خالہ تونی : ۳۷۰
 حسین رازی (مولانا) : ۳۳۰
 حسین عبدل (امیر) : ۶۲
 حسینعلی باستانی راد : ۳۸۱
 حسینعلی جلایر : ۳۴۲ - ۳۸۶
 حسینعلی فراش (مولانا) : ۱۱۳
 حسین قلی میرزا : ۳۴۳
 حسین کاشی : ۵۶
 حسین کربلایی (سیر) : ۴۹
 حسین کیای جلایر : ۱۰
 حسین میرزا بایقرا : ۱۴۵
 حسین واعظ (مولانا) : ۳۳۹
 حسینی : ۱۶ - ۷۱ - ۱۹۵
 حسینی (مولانا) : ۲۴۰
 حصار بیک بہارلو : ۳۵۲
 حضرت امیر: بہ علی علیہ السلام رجوع شود

حافظ باباجان (خواجہ) : ۱۳۵
 حافظ پیرعلی عراقی : ۳۷۰
 حافظ تربتی : ۱۳۵
 حافظ چرکین : ۱۴۱
 حافظ خوکرہ تبریزی : ۱۴۱
 حافظ سعد : ۲۷۹
 حافظ سعد چرکین : ۲۸۱
 حافظ شربتی : ۱۳۵
 حافظ طبسی (خواجہ) : ۲۸۹
 حافظ عصار قزوینی : ۳۷۱
 حافظ علی : ۱۱۳
 حافظ مجلسی (مولانا) : ۱۳۷
 حافظ سیرک کاشانی : ۳۷۰
 حالی : ۱۶۹ - ۲۰۶ - ۳۸۰
 حامد (امیر) : ۶۷
 حبشی : ۱۹۵
 حبیب اللہ (خواجہ) : ۹۹ - ۱۱۶
 حبیب اللہ ساوہای (خواجہ) : ۲۹۲
 حبیب قبری : (سیر) : ۷۵
 حبیبی : ۱۹۵ - ۳۵۷ - ۳۵۸
 حبیبی برگشادی (مولانا) : ۳۵۷
 حبیبی نیشابوری (مولانا) : ۲۸۱
 حبیبی نیشابوری (مولانا) : ۲۸۱
 حدیثی ساوہای (مولانا) : ۲۸۶
 حرزی : ۲۵۱
 حریفی نہاوندی (مولانا) : ۲۷۹
 حزمی : ۳۸۶
 حزین : ۵۲
 حزینی : ۵۲ - ۷۸
 حسام : ۷۶
 حسامی : ۲۲۱
 حسامی قراگولی : ۲۲۰
 حسبی اصفہانی (مولانا) : ۲۷۵ - ۲۸۵
 حسن : ۱۴

- حضرت امیر المؤمنین : بہ علی علیہ السلام۔ رجوع شود .
- حضرت صاحبقرانی : بہ شاہ طہماسب رجوع شود .
- حضرت قاضی : ۱۳۲ - ۱۳۳
- حضرت مولوی : ۱۴۵
- حضرت میر : بہ اسیر علی شیر نوائی رجوع - شود
- حضرت نواب صاحبقران : ۵۳ - ۳۶۳
- حفظی ۳۸۶
- حفظی تهرانی (مولانا) : ۲۹۴ - ۳۸۶
- حقی تهرانی (مولانا) : ۲۹۶
- حقیری تبریزی : ۲۶۱
- حقیری ہمدانی (مولانا) : ۲۷۱
- حکیم خباز (عنایت اللہ) : ۸۶
- حکیمی طبیب (میر) : ۵۱
- حمد اللہ تهرانی (مولانا) : ۳۳۱
- حمزہ بن حضرت امام موسی کاظم علیہ - السلام : ۸
- حیاتی (مولانا) : ۲۴۲
- حیدر : ۳۶۳
- حیدر (تخلص کلیچہ پز) : ۲۰۴
- حیدر (میر) : ۷۰
- حیدربیک ساروقچی : ۳۲۳
- حیدر صفی : ۷۸
- حیدر کرار : ۲۱۶
- حیدر کلیچہ پز : ۲۰۲
- حیرانی : ۱۹۸ - ۳۲۱
- حیرانی (مولانا) : ۱۹۸ - ۲۳۸
- حیرانی قزوینی : ۳۲۱
- حیرانی قمی : (مولانا) : ۲۲۴
- حیرتی : ۱۸۲ - ۲۱۹ - ۲۴۲ - ۳۷۰
- حیرتی (مولانا) : ۱۸۲ - ۲۲۷
- حیرتی قزوینی : ۲۳۱
- خ
- خاتمی تبریزی (مولانا) : ۲۶۸
- خاقانی : ۶۴
- خالصی : ۳۱۱
- خالصی تبریزی (مولانا) : ۳۱۲
- خان احمد : ۱۲۳ - ۱۲۷
- خان اوزبک : ۱۶۹
- خاوری تونی (مولانا) : ۳۲۳
- خدا : ۱۳۵
- خدیجہ بیگم : ۲۰
- خرابی قمی (مولانا) : ۲۹۸
- خراسان خان : ۱۱۱
- خراسانی : ۱۱۱
- خراسی : ۷۱
- خراطی : ۷۱
- خراسی تبریزی : ۲۶۰
- خرسی اصفہانی (مولانا) : ۲۸۷
- خروس (مولانا) : ۱۴۱
- خزانی قمی (مولانا) : ۲۹۸
- خسرو (اسیر) : ۵۴ - ۵۶
- خسرو (بہ خسرو دہلوی رجوع شود) .
- خسرو پرویز : ۱۷۰
- خسرو دہلوی : ۱۴۵ - ۲۶۱
- خضر : ۱۶ - ۴۹ - ۹۵ - ۲۱۸ - ۳۷۹
- خضری استر آبادی (مولانا) : ۲۷۷
- خطابی : ۱۱
- خلف : ۳۵۱
- خلقی : ۳۴
- خلقی تهرانی (مولانا) : ۲۸۷
- خلیفہ : ۸۶
- خلیفہ اسد اللہ : ۴۶
- خلیفہ سدید گیلانی : ۱۲۷
- خلیفہ علی "میرک" : ۱۲۸

د

- داعی : ۲۵۷
 دایمی : ۲۵۷
 درفش خان (به درفش خان شاملو رجوع- شود)
 درفش خان شاملو : ۸۹ - ۱۱۶ - ۲۹۲ -
 ۳۱۱
 درویش (مولانا) : ۲۵۶
 درویش دهکی : ۶۵ - ۱۸۶ - ۲۶۸
 درویش روغننگر : ۳۲۰
 درویش عبدی تبریزی : ۳۶۹
 درویش عبدی نیشابوری (مولانا) : ۳۲۸
 دعایی شهدی (مولانا) : ۲۸۹
 دلوعثمان : ۲۵ - ۲۶
 دلیری : ۵۴
 دوانی : ۷۶
 دوانی شیرازی (مولانا) : ۳۰۴
 دوستمحمد جانی : ۲۰۶
 دوستمحمد قصیدهخوان (مولانا) : ۲۰۶
 دوستمحمد کوشانی : ۳۸۴
 دوستمحمد کوشوانی : ۱۳۷ - ۳۸۴
 دولت خواجه : ۱۱۲
 دهقانی تهرانی (مولانا) : ۲۹۵
 دیالده : ۹۱ - ۹۳ - ۹۶
 دیوانه نقاش تبریزی : ۳۷۶
 دیوسلطان : ۹۰
 دیو طبسی : ۳۷۴
 ذ
 ذاتی : ۳۲۴
 ذاتی کبابی قمی (مولانا) : ۳۲۴
 ذاتی کبابی قمی (مولانا) : ۳۲۴
 ذاتی لاری (مولانا) : ۳۱۵ - ۳۸۶

- خلیفه محمد حیات : ۱۲۸
 خلیفه هدایتالله اصفهانی : ۴۶
 خلیل : ۳۵ - ۳۰۱ - ۳۷۹
 خلیل (خواجه) : ۸۹
 خلیل الله منجم (مولانا) : ۸۷
 خلیل تبریزی : ۳۷۲
 خموش رازی (مولانا) : ۲۹۷
 خواجهگی قزوینی (امیر) : ۹۹
 خواجهی سمنانی : ۱۲۹
 خواجه آصفی : ۱۶۵
 خواجه پارسا : ۱۴۵
 خواجه حافظ شیرازی : ۱۶۰
 خواجه خرد : ۳۷۴
 خواجه سمنانی : ۱۲۹
 خواجه عبدالله انصاری : ۱۴۵
 خواجه علی استرآبادی (بازاری) : ۳۷۱
 خواجه فخرالدین احمدبخشی سمنانی (مولانا)
 . ۳۳۳
 خواجه فخرالدین احمدبخشی فنایی -
 (مولانا) : ۳۳۳
 خواجه سیرزا : ۹۹
 خواند اسیر سورخ : ۱۰۸
 خواند زاده هاشم المشتھر بمیر طبل باز -
 (اسیر) : ۵۳
 خواندگار ایلدرم : ۲۵
 خواندگاربن ایلدرم بایزید : ۲۵
 خواندیان : ۴۳
 خواندید : ۳۸۲
 خورشید : ۹
 خیاط ساوجی : ۳۳
 خیالی : ۲۰۶
 خیالی (مولانا) : ۳۴۷
 خیری تبریزی : ۲۶۳

تجدید سامی

- ذاتی لاری (مولانا) : ۳۸۶
 ذوقی : ۱۰۰
 ذهنی تبریزی (مولانا) : ۳۱۷
 ذهنی نقاش : ۲۴۵
 ر
 رازی : ۲۳۳
 رازی (امیر) : ۳۸۲ - ۵۶
 رازی سبزواری (مولانا) : ۲۹۹
 رازی شوشتری : ۱۳۲
 راستی (امیر) : ۳۸۲ - ۵۰
 راستی (امیر) : ۵۵
 رحمی : ۳۱۶
 رحمی تبریزی (مولانا) : ۳۱۶
 رحیمی تهرانی (مولانا) : ۲۹۴
 رستم : ۴۹ - ۱۸ - ۱۶
 رسمی (مولانا) : ۲۶۴
 رسوایی : ۳۸۶
 رسوایی همدانی (مولانا) : ۳۸۶ - ۲۶۶
 رسول : به رسول الله رجوع شود .
 رسول الله : ۱ - ۲۹ - ۷۸ - ۱۵۰ - ۲۱۰
 ۳۶۳ - ۳۲۶
 رشید (خواجه) : ۱۹۱
 رشیدین سید محمد : ۸
 رضایی (مولانا) : ۲۴۹ - ۲۴۸
 رضایی (میر) : ۷۴
 رضایی گنگ عراقی (مولانا) : ۳۱۹
 رفیقی تبریزی : ۲۶۲
 رکن الدین مسعود (مولانا) : ۸۲
 رسال : ۲۷۷
 رسالی : ۲۸۶
 رسی : ۳۸۶
 رسی همدانی (مولانا) : ۲۷۱
 رمضان نباتی (مولانا) : ۳۳۲

فهرست نامها

- ریمی سمرقندی (مولانا) : ۲۶۴
 روح الله (قاضی) : ۴۴ - ۴۵
 روحی رازی (مولانا) : ۲۹۵
 روحی ساوجی : ۲۷۹
 روحی سمرقندی : ۲۷۶
 رهایی (مولانا) : ۳۰۸
 ریاضی زاوه‌ای : ۴۹ - ۱۹۴
 ریاضی زاویه‌ای (مولانا) : ۱۹۴
 رییس امیر یوسف رنانی : ۲۳۷
 ز
 زاروناتوان : ۳۶۳
 زارهی (میر) : ۳۸۲
 زاری سبزواری (مولانا) : ۲۹۹
 زال : ۱۶۱
 زایری : ۳۸۶
 زایلی (مولانا) : ۳۸۵ - ۲۷۴
 زرافه : ۱۳۵
 زلالی تبریزی : ۲۶۵
 زلالی لاری (مولانا) : ۳۱۵
 زلالی هروی (مولانا) : ۲۲۹
 زلیخا : ۱۴۵ - ۱۵۱ - ۱۵۴
 زسزی : ۲۷۱
 زندگی بغدادی (مولانا) : ۳۸۵ - ۲۷۶
 زین الدین سلطان سایی تهرانی (مولانا) :
 ۲۹۶
 زین الدین سلطان شایلی تهرانی (مولانا) :
 ۲۹۶
 زین العابدین شهور به تکتوخان قصه خوان
 (مولانا) : ۱۳۸
 زینی : ۱۴۱
 زینی (مولانا) : ۲۸۱ - ۱۴۱
 زینی (میر) : ۶۸
 زینی گیلانی (مولانا) : ۲۷۳

- زینی شہدی (مولانا) : ۳۲۰
- سی
- ساغری کاشانی (مولانا) : ۳۷۷
- ساکنی قمی (مولانا) : ۳۶۶
- سالکی رشتی (مولانا) : ۳۰۱
- سام میرزا : ۳۸۲ - ۳۸۳
- سامی : ۱۲۶ - ۳۸۰
- سایل (مولانا) : ۲۱۹
- سایلی : ۶۸
- سایلی ہراتی (مولانا) : ۲۶۸
- سپہسالار مالک : ۳۶۳
- سجودی سمرقندی (مولانا) : ۳۰۷
- سربرہنہ (میر) : ۷۵
- سرودی : ۲۸۷
- سرودی خوانساری (مولانا) : ۲۸۷
- سعدالحق (امیر) : ۷۰
- سعدالملک (امیر) : ۶۸
- سعدی : ۲۳۸ - ۲۶۱ - ۳
- سکندر : ۳۸۰
- سلاحی : ۲۶۲
- سلاطین ازبک : ۱۹۷ - ۲۴۷
- سلاطین ترکمان : ۱۸۷
- سلام اللہ کاشی (قاضی) : ۱۲۵
- سلامان : ۱۴۵
- سلامی : ۲۶۳
- سلامی اصفہانی : ۲۶۲ - ۲۶۳
- سلطان ابراہیم : ۴۶
- سلطان ابوسعید بن سیرانشاہ : ۲۰
- سلطان ابوسعید میرزا : ۲۸ - ۷۷ - ۱۴۴ -
- ۱۶۵ - ۱۶۸
- سلطان احمد کوسہ سمرقندی : ۳۶۱
- سلطان احمد میرزا : ۱۶۸
- سلطان احمد سیرز ابن سلطان ابوسعید میرزا : ۲۸
- سلطان احمدی میرزا : ۳۳۵
- سلطان بخت : ۱۸۸
- سلطان بوسعید : بہ سلطان ابوسعید میرزا - رجوع شود .
- سلطان جنید (صفوی) : ۸
- سلطان حسن : ۱۳
- سلطان حسین میرزا : بہ سلطان حسین میرزا بایقرا رجوع شود .
- سلطان حسین میرزا بایقرا : ۱۴ - ۱۶ - ۲۸ -
- ۳۴ - ۴۹ - ۷۵ - ۹۲ - ۱۰۳ - ۱۴۵ - ۱۶۸
- ۱۸۴ - ۱۹۴ - ۱۹۷ - ۲۰۱ - ۲۰۸ - ۳۳۴
- ۳۴۰ - ۳۳۵
- سلطان حیدر (صفوی) : ۸ : ۷۸
- سلطان حیدری : ۹
- سلطان خلیل میرزا : ۳۰۸
- سلطان سلیم : ۲۵ - ۳۵۷ - ۳۷۶
- سلطان سلیمان : ۲۵
- سلطان صاحبقران مغفور : بہ شاہ اسمعیل - رجوع شود .
- سلطان صوفی خلیل : ۱۱۷
- سلطانعلی : ۷۴
- سلطانعلی بہادرخان : ۱۶۹
- سلطانعلی خواب بین : ۷۲
- سلطانعلی کیا : ۱۳
- سلطانعلی شہدی (مولانا) : ۱۱۳ - ۱۳۳
- ۱۳۴
- سلطان محمد (مولانا) : ۱۳۷
- سلطان محمد استرآبادی صدقی : ۷۰ - ۱۲۸
- سلطان محمد بن میرزا : ۲۷
- سلطان محمد سبزواری (مولانا) : ۳۲۸ -
- ۳۸۶
- سلطان محمد میرزا : ۱۲
- سلطان محمود : ۲۸

سید درویش علی زادہ : ۲۹۱	سلطان مراد بن غازی خواندگار : ۲۵
« شاہ میر : ۶۳ - ۶۶ - ۶۷	سلطان یعقوب : ۲۳ - ۴۷ - ۹۱ - ۱۱۷ -
« شرفشاہ بن سید محمد : ۸	۱۳۴ - ۱۶۷ - ۱۷۶ - ۱۸۴ - ۱۸۶ - ۱۹۳ -
« شریف (امیر) : ۴۳	۱۹۵ - ۱۹۸ - ۲۵۱ - ۳۴۹ .
« شریف باقی (امیر) : ۴۳	سلمان : ۱۵۰
« شریف علامہ : ۴۳	سلمان (خواجہ) : ۱۷۸
« صالح الدین بن رشید : ۸	سلمی : ۳۸۶
« صالح بن سید قطب الدین : ۸	سلیم : ۱۷
« عبدالخالق : ۶۱	سلیمان : ۲۵ - ۱۸۰ - ۳۷۹
« عبدالصمد : ۶۳	سلیمانی : ۲۷
« عبدالصمد عطایی (امیر) : ۶۲	سلیم بن سلطان بایزید : ۲۵
« عبدالعظیم رضی اللہ : ۶۵	سمندر : ۴۲
« عبداللہ (قاضی) : ۶۳ - ۶۴ - ۷۱	سنایی : ۶۴
« علی درویش زوارہای : ۲۹۱	سنجایی (قاضی) : ۱۳۱
« علیشاہ : ۶۶	سنجر : ۱۴۹
« علی کمونہ : ۷۲	سنی : ۲۱۹ - ۲۲۵
« عوض الخواص بن سید فیروزشاہ : ۸	سوسنی (مولانا) : ۳۵۸
« فیروز شاہ بن سید محمد : ۸	سہواللسان : ۲۱۷
« قاسم بن سید ابوالقاسم : ۸	سہیل : ۳۳۸ - ۳۳۹
« قریش : ۶۰	سہیلی : ۳۳۸
« مایلی : ۵۶	سید ابراہیم بن سید جعفر : ۸
« محمد بن سید اسمعیل : ۸	« ابوالقاسم بن حمزہ : ۸
« محمد بن سید حسن : ۸	« احمد (میر) : ۳۸۲
« محمد بن سید شرفشاہ : ۸	« احمد اعرابی بن سید قاسم : ۸
« محمد بن سید عوض الخواص : ۸	« اسمعیل بن سید احمد اعرابی : ۸
« محمد ثانی : ۷۲	« اصطفی صلی اللہ علیہ : ۲۵۴
« محمد عواسل : ۶۴	« باقر : ۷۱
« محمد یوسف : ۳۴	« بیک : ۱۴۰
« مرتضی زرکش : ۶۱	« جبرئیل بن سید صالح : ۸
« منصور کمانہ : ۱۴۰	« جعفر بن سید محمد : ۸
« ہیبت اللہ : ۶۲ - ۶۳	« جنابدی (امیر) : ۳۹
« یعقوب : ۶۲	« حسن بن سید ابراہیم : ۸
سیف الدین (قاضی) : ۱۳۱	« حسن قاضی : ۵۲
سیف الدین محمود رجایی : ۹۴	« حسین واعظ : ۶۷

شاہ قاسم (مشہور بہ بدلا) : ۵۴
 شاہ قاسم انوار : ۱۶۳
 شاہ قاضی : ۱۰۰ - ۳۸۳
 شاہ قلی : ۸۷
 شاہ قلی (مولانا) : ۸۷
 شاہ قوام الدین نوربخشی : ۳۶
 شاہکی اصفہانی (سیر) : ۲۳۷
 شاہ محمود (مولانا) : ۱۳۳
 شاہ ملک (امیر) : ۳۲۰
 شاہ سیر : ۹۲
 شاہ میرزا بن ملک محمودجان دیلمی : ۱۰۱
 شاہنشاهی : ۲۷
 شاہ نور : ۲۸۳
 شاہ نورالدین نعمت اللہ : ۳۱ - ۱۲۲
 شاہ وردی سبزواری : ۳۶۹
 شاہ ولایت : بہ علی علیہ السلام رجوع شود
 شرطی قزوینی (مولانا) : ۳۰۶
 شرف الدین محلی باقی (مولانا) : ۸۳
 شرف الدین علی یزدی (مولانا) : ۱۲۲
 شرف جهان (سیرزا) : ۳۵
 شریف : ۲۱۸ - ۲۱۹
 شریف (مولانا) : ۲۱۷
 شریف (مولانا سیر) : ۳۰۴
 شریف محمد : ۲۴۸
 شریف محمد صبری : ۲۵۰
 شریفی (سیر) : ۷۳
 شطاحی (مولانا) : ۳۶۸
 شفیع مشہدی (مولانا) : ۳۲۰
 شکر اللہ (خواجہ) : ۱۱۷
 شکر اللہ (قاضی) : ۵۱
 شکوی (سیر) : ۷۲
 شماخ : ۲۸۰
 شمالی کاشانی (مولانا) : ۳۶۶

سیفی : ۷۱
 سیفیہ : ۲۴۶
 سیمابی : ۲۵۰
 سیمایی : ۲۵۰
 شس
 شاہ : بہ عبدالکریم پادشاہ ص ۱۳۵ رجوع
 شود .
 شاہ اسمعیل صفوی : ۶ - ۸ - ۱۰ - ۲۱ - ۲۲
 ۳۲ - ۳۴ - ۴۹ - ۸۲ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ -
 ۱۰۳ - ۱۶۳ - ۱۶۹ - ۱۷۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶
 ۱۹۹ - ۲۷۱ - ۳۴۳ - ۳۵۷ - ۳۸۲
 شاہپور کاشانی (مولانا) : ۲۸۳
 شاہ حسین سیاقی اصفہانی : ۲۱۶
 شاہ حسین کافی : ۲۱۱
 شاہ حسین سیوہ فروش : بہ شاہ حسین سیاقی
 اصفہانی رجوع شود .
 شاہرخ : ۳۰
 شاہ سلیمان : ۳۸۳
 شاہ سنجان : ۱۳۱
 شاہ شجاع کرمانی : ۱۱۰
 شاہ صدر : ۹۶ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۳۸۳
 شاہ صفی : ۳۶ - ۳۸۲
 شاہ طاہر : ۴۳ - ۳۸۲
 شاہ طہماسب (صفوی) : ۲۳ - ۵۱ - ۵۴
 ۵۷ - ۵۸ - ۶۹ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۱۰۹ -
 ۱۱۵ - ۱۳۴ - ۱۴۱ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
 ۲۰۹ - ۳۴۷ - ۳۵۴ - ۳۵۷ - ۳۷۴
 شاہ عادل : ۲۹
 شاہ عباس بزرگ : ۱۹۹
 شاہ عنایت اللہ : ۹۵ - ۱۰۰ - ۳۸۳
 شاہ عنایت اللہ دیلمی : ۹۶
 شاہ غریب سیرزا : ۱۸
 شاہ غفران : ۲۳

- شمس الدین محمد (میر) : ۶۰
شمس الدین محمد خفری : ۷۰۹
شمس الدین محمد معلم : ۸۲
شمس پیادہ : ۶۹
شمس شروانی (مولانا) : ۳۰۸
شوخی یزدی (مولانا) : ۲۹۰
شوقی خبوشانی (مولانا) : ۳۱۹
شوقی شیرازی : ۳۲۷
شوقی کاشانی (مولانا) : ۲۸۵
شوقی کاشی (مولانا) : ۲۸۵
شوقی یزدی (مولانا) : ۱۱۷ - ۱۹۱
شہاب الدین عبداللہ بیانی : ۱۰۲
شہاب مرندی (قاضی) : ۱۲۶
شہابی : ۳۸۶
شہید قمی : ۱۸۴ - ۱۹۷
شہی شیرازی (مولانا) : ۲۷۳ - ۲۸۵
شیبک اوزیک : ۱۰ - ۱۷ - ۲۷ - ۱۲۰
شیبک بن براق خان : ۲۷
شیبک خان : ۲۷ - ۲۸ - ۱۹۴
شیبک شیبانی : ۲۱
شیرخان : ۲۲
شیروہ : ۱۵۱

شیرین : ۱۶ - ۴۱ - ۱۰۶ - ۱۶۴ - ۱۵۱ -
۱۵۴ - ۱۶۶ - ۱۷۰ - ۱۸۶ - ۱۹۷ - ۲۳۴
۳۰۱ - ۲۳۸

- شیخ آذری : ۳۳۹
شیخ ابراہیم : ۸
شیخ احمد (مولانا) : ۱۳۰
شیخ الاسلام : ۳۴
شیخ بن سلطان ابوسعید : ۲۰
شیخ جمال الدین : ۱۳۰
شیخ جمال الدین ورجردی (مولانا) : ۳۳۲
شیخ جمال الدین یقینی : ۱۳۰
شیخ ذوالنون : ۸۵

- شیخ رباعی مشہدی : ۲۳۹
شیخ زادہ : ۱۱۰
شیخ زادہ لاهیجی : ۱۰۹
شیخ شہاب : ۱۲۴
شیخ شہاب الدین علی : ۲۴۶
شیخ صدرالدین : ۸
شیخ صدرالدین راستی : ۲۳۸
شیخ صفی الدین : ۸
شیخ علاء الدولہ تهرانی : ۳۳۲
شیخ فضل اللہ : ۸۸
شیخ کرمانی : ۲۲۷
شیخ کمال : ۱۰۱ - ۳۸۳
شیخ کمال خجندی : ۲۵۲
شیخ محمد (خواجہ) : ۹۸
شیخ محمد (مولانا) : ۱۳۰
شیخ محمد کججی : ۹۲
شیخ محمد لاهیجی : ۱۰۹
شیخ میرک : ۲۰۵
شیخ نجم زرگر : ۱۰۹
شیخی نجم یعقوبی : ۱۱۸
شیخ کرمانی : ۲۲۷
شیعی : ۲۲۵

ص

- صابر رازی (مولانا) : ۳۲۸
صاحب دارا (مولانا) : ۳۳۸
صاحبقران مغفور : بہ شاہ اسمعیل صفوی -
رجوع شود .
صاحبقرانی : ۳۳ - ۳۷ - ۷۰ - ۸۹ - ۹۰ -
۹۷ - ۱۳۹ - ۱۴۱ - ۲۲۴ - ۳۰۹ - ۳۱۰ -
۳۴۳ -

- صادق : ۱۲۱
صادق (اسیر) : ۶۴
صافی شیرازی : ۲۶۰

- ضیاء اردوبادی : ۲۱۲
 ضیاءالدین یوسف (پسر جامی) : ۲۸۲
 ضیایی بخارایی : ۳۰۷
 ضیایی نیشابوری (اسیر) : ۶۷
- ط
- طالب گیلانی (مولانا) : ۸۸
 طاہری رازی : ۲۵۸
 طایری شہدی (مولانا) : ۲۶۵
 طبعی : ۸۶
 طریق (سیر) : ۷۳
 طغرلجہ بن تقوآن : ۲۷
 طفیلی : ۲۵۳
 طفیلی (اسیر حسین جلایر) : ۳۴۲ - ۳۴۳
 طفیلی (سیر) : ۳۸۶
 طفیلی ابدال : ۳۵۲ - ۳۸۶
 طفیلی خجندی (مولانا) : ۲۸۳
 طہماسپ : ۵ - ۲۳
 طہماسپ شاہ : بہ شاہ طہماسپ صفوی - رجوع شود .
- ظ
- ظریفی (تبریزی) (مولانا) : ۳۱۶
 ظہوری کرمانی (مولانا) : ۳۶۵
 ظہیر : ۹
- ع
- عادتہ رازی (مولانا) : ۲۸۷
 عارفی : ۳۲۲
 عارفی (مولانا) : ۳۱۰ - ۳۴۷ - ۳۴۸
 عارفی قزوینی (مولانا) : ۳۲۲
 عاشقی : ۲۵۵ - ۲۵۶
 عاشقی (مولانا) : ۲۵۴
 عاشقی تربتی (اسیر) : ۵۱

- صالح الدین بن رشید : ۸
 صالح بن قطب الدین : ۸
 صابینی رشتی (مولانا) : ۳۰۲
 صبری : ۲۵۰ - ۲۷۷
 صبری (مولانا) : ۲۵۷
 صبوحی شیرازی : ۲۵۹
 صحاف : ۲۷۸
 صحرائی تهرانی (مولانا) : ۲۹۶
 صدرالدین علی (مولانا) : ۸۲ - ۸۳
 صدرالدین محمد اسکویی (اسیر) : ۵۷
 صدر خیابانی (مولانا) : ۱۳۷
 صدر قاضی : ۱۰۰
 صدقی : ۸۰
 صراف : ۲۹۱
 صفاتی : ۲۸۷
 صفاہانی : ۸۳
 صفایی تبریزی (مولانا) : ۳۱۷
 صفایی خراسانی (مولانا) : ۲۸۷
 صفویہ : ۲۴ - ۳۵۵
 صفی : ۳۷
 صفی (اسیر) : ۷۵ - ۳۸۲ - ۳۸۳
 صفی الدین عیسی ثانی (قاضی) : ۱۱۹
 صنع اللہ (مولانا) : ۸۶
 صنعی (سیر) : ۷۵ - ۳۸۲
 صوفی اردستانی (خواجہ) : ۲۳۶
 صوفی تبریزی : ۲۶۱
 صیرفی : ۱۰۷
 صیرفی کور تبریزی : ۲۶۱
 صیفی ساوہای (مولانا) : ۳۱۲
- ض
- ضمیری : ۲۲۴ - ۲۲۵
 ضمیری اصفہانی (مولانا) : ۲۲۳
 ضمیری ہمدانی (مولانا) : ۲۲۴

- عاکفی سمرقندی (مولانا) : ۳۰۰
 عالی سمرقندی (مولانا) : ۲۹۹
 عامی : ۲۸۴
 عبدالباقی : ۳۱
 عبدالباقی (میر) : ۱۰۱ - ۷۳ - ۵۴ - ۴۵
 عبدالخالق کرہ رودی (قاضی) : ۸۴
 عبدالصمد (امیر) : ۶۲
 عبدالصمد (میر) : ۶۱
 عبدالعظیم (میر) : ۴۵
 عبدالعظیم رضی اللہ : ۶۵
 عبدالعلی تونی (مولانا) : ۸۷
 عبدالغنی (امیر) : ۶۹
 عبدالکریم (میر) : ۴۵
 عبدالکریم پادشاہ (مولانا) : ۱۳۵
 عبدالوہاب رشتی (مولانا) : ۳۰۰
 عبداللہ (امیر) : ۶۲
 عبداللہ (قاضی) : ۶۳
 عبداللہ انصاری (خواجہ) : ۷۳ - ۴۷
 عبداللہ پسر میر (میر) : ۷۵
 عبداللہ شہابی (مولانا) : ۲۴۶
 عبداللہ مروارید (خواجہ) : ۱۰۷ - ۲۳۶ - ۳۸۳
 عبداللہ ہاتفی (مولانا) : ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۶۳
 عبداللہ یقینی (قاضی) : ۱۱۰
 عبدل کاشانی : ۳۷۲
 عبدی : ۱۳۴
 عبدی (مولانا) : ۱۳۴
 عبدی بیک : ۹۵
 عبدی تهرانی (مولانا) : ۲۹۵
 عبدی رشتی : ۲۷۲
 عبدی نیشابوری (مولانا) : ۱۳۳
 عبیداللہ : ۲۹
 عبیداللہ خان بن سلطان محمود : ۲۸ - ۲۹
- عبیدخان ازبک : ۵۲ - ۱۶۰
 عتیقی (مولانا) : ۲۶۷
 عثمان بن اردوغزل : ۲۵
 عجیبی (امیر) : ۶۷
 عرفی تبریزی (مولانا) : ۳۱۰
 عزالدین تهرانی (مولانا) : ۳۳۰
 عزیزاللہ (امیر) : ۵۰
 عزیزاللہ (میر) : ۵۰
 عزیز طباطبائی : ۲۳۲
 عزیز قلندر (میر) : ۶۳
 عزیز قزوینی : ۲۵۹ - ۲۶۰
 عسگری میرزا : ۲۳
 عشرتی قلندر (مولانا) : ۲۸۲
 عشقی : ۲۶۷ - ۲۸۴
 عشقی تبریزی : ۲۵۹
 عشقی تهرانی (مولانا) : ۲۹۳
 عشقی درگزینی (مولانا) : ۲۷۴
 عشقی کاشانی (مولانا) : ۲۸۴
 عشقی ہمدانی : ۲۶۴
 عشقی ہمدانی (مولانا) : ۲۷۲
 عصام الدین ابراہیم (مولانا) : ۱۱۲
 عطاءاللہ (قاضی) : ۵۱
 عطار : ۲۹۷
 عطایی : ۶۱ - ۶۲
 عطایی (امیر) : ۶۲
 عطایی سبزواری (مولانا) : ۲۹۷
 عظیمی : ۶۶
 علا : ۳۶۸
 علاءالدولہ ذوالقدر : ۹ - ۱۰
 علاءالدین (محمد) : ۸۵
 علاء بیک مشکی تبریزی : ۳۲۷
 علامہ دوانی : ۷۶
 علامہ دوانی (مولانا) : ۲۳۴
 علی : بہ علی علیہ السلام رجوع شود .

غ

علی (خواجه) : ۸

علی (مولانا) : ۳۸۶

علی ابوطالب : بہ علی علیہ السلام رجوع -
شود .

علی اکبر (میر) : ۵۵

علی بن ابیطالب : بہ علی علیہ السلام رجوع
شود .

علی بن موسی بن جعفر : ۲۱۰

علی حالی کاشانی (سو) : ۲۸۲

علی حلاج اصفہانی : ۲۱۹

علی خان بیک : ۳۸۳

علی خراس (مولانا) : ۱۱۳

علیشاہ : ۶۶

علیشیر : بہ اسیر علیشیر نوایی رجوع شود .

علی عرب (میر) : ۴۹

علی علیہ السلام (امیر المؤمنین) : ۵۶ -

۷۶ - ۷۷ - ۱۰۵ - ۱۵۸ - ۱۷۱ - ۱۷۲ -

۱۸۷ - ۱۹۴ - ۲۱۶ - ۲۳۸ - ۲۷۲ - ۲۹۳ -

۳۱۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۶۳ - ۳۷۹ - ۳۸۰ -

علی کاتب (میر) : ۷۴

علی کیا (میر) : ۷۱ - ۳۸۲

عماد (امیر) : ۷۱

عنایت اللہ (امیر) : ۶۵

عنایت اللہ (خواجه) : ۹۴ - ۹۶

عنایت اللہ رازی (مولانا) : ۳۲۹

عوض الخواص بن فیروز شاہ : ۸

عون ماہان : ۲۷

عہدی : ۲۸۰

عہدی قزوینی : ۲۸۰

عیسی : ۲۸۸

عیسی (قاضی) : ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰

عین القضات (امیر) : ۶۳

عینی شیرازی (مولانا) : ۳۱۷

غازی : ۳۲۲

غازی قزوینی (مولانا) : ۳۲۲

غریبی استرآبادی (مولانا) : ۳۱۴

غزالی : ۲۵۳ - ۳۲۲

غزالی ابہری : ۲۶۲ - ۲۶۳

غزالی مروستی : ۳۲۲

غفوری رازی : ۲۹۴ - ۳۸۶

غفوری تهرانی : ۳۸۶

غوا (امیر) : ۳۴

غواصی خراسانی (مولانا) : ۳۲۵

غوغایی (مولانا) : ۳۰۴

غیاث الدین (خواجه) : ۹۳

غیاث الدین احمد نیشابوری : ۱۲۶

غیاث الدین باغبان کنی : ۳۷۳

غیاث الدین بتکچی (خواجه) : ۹۳

غیاث الدین عزیز (امیر) : ۴۲

غیاث الدین محمد : ۱۲۶

غیاث الدین محمد (امیر) : ۲۰۷

غیاث الدین منصور (امیر) : ۱۶۷

غیاث الدین منصور (میر) : ۸۷

غیاث الدین منصور دشتکی (میر) : ۱۳۰

غیاث فصیحی کاشانی (مولانا) : ۲۸۶

غیاث قافیہ ای (مولانا) : ۲۹۲

غیاث تونی (مولانا) : ۲۹۲

غیرتی استرآبادی (مولانا) : ۲۶۸

ف

فارغی (قاضی) : ۱۲۰

فاضلی رشتی (مولانا) : ۳۰۱

فاضلی طبسی (مولانا) : ۲۸۹

فاطمہ : ۳۱

فانی (تخلص امیر علیشیر نوایی) : ۳۳۶

فانی (محمد خضر شاہ جرجانی) : ۳۳۲ - ۳۸۶

- فانی تبریزی (خواجہ) : ۹۹
 فایقی خوبشانی (مولانا) : ۳۲۰
 فتح اللہ قزوینی (خواجہ) : ۹۹
 فتحی تبریزی : ۲۷۱
 فتحی کور قزوینی (مولانا) : ۲۸۱
 فتوحی اصفہانی (مولانا) : ۲۵۶
 فخرالدین علی (مولانا) : ۱۱۱
 فخرالدین محمد (میر) : ۵۸
 فخر قزوینی : ۳۱۴
 فخری قزوینی : ۳۱۴
 فدایی : ۱۰۹
 فدایی (میر) : ۷۱
 فدایی تبریزی (مولانا خواجہ) : ۳۱۵
 فراغہ : ۵
 فراقی : ۱۴۱ - ۳۷۰
 فرامرزی (میر) : ۹۶ - ۱۰۱
 فرامرزی دیلمی (میر) : ۱۰۱
 فرہ (قاضی) : ۱۱۴
 فرح یسار : ۹
 فرخ یسار : ۹
 فردوسی : ۱۳۱ - ۱۴۰ - ۱۴۹ - ۱۶۱
 ۲۸۸
 فردی تبریزی : ۲۵۹ - ۲۷۹
 فردی شیرازی : ۲۷۹
 فرعون : ۲۷
 فروغی شیرازی : ۳۰۰
 فروغی شیرازی (مولانا) : ۳۰۶
 فرہاد : ۱۶ - ۱۵۱ - ۱۶۱ - ۱۷۷ - ۱۹۷
 ۲۲۱ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۳۰۱
 فریدون : ۴۹
 فریدون حسین میرزا : ۱۸ - ۱۸۸
 فصیح الدین محمد (میر) : ۵۵
 فصیحی تبریزی : ۲۶۰
 فضلی (مولانا) : ۱۲۹
- فضلی ہمدانی (میر) : ۶۷
 فضولی بغدادی : ۲۴۵
 فغانی : ۲۳۴ - ۳۱۱
 فقیری : ۲۷۱
 فقیری : عراقی : ۲۶۱
 فقیہ (مولانا) : ۱۱۲
 فکری استرآبادی (مولانا) : ۳۱۴
 فنایی : ۴۲ - ۴۳
 فنایی صفاہانی (مولانا) : ۲۷۷
 فنایی شہدی (مولانا) : ۳۱۸
 فندرسکی (میر) : ۵۳
 فنونی : ۲۵۶
 فہمی قزوینی (مولانا) : ۳۲۲
 فیروز شاہ بن محمد : ۸
 فیض اللہ (میر) : ۷۹
 فیضی : ۳۳ - ۶۷
 فیضی (مولانا علی) : ۲۱۱
 فیضی یزدی : ۲۹۱
- ق
- قادری کاشانی : ۳۲۱
 قاسم (میر) : ۶۷
 قاسم (میر) : ۶۹
 قاسم (میرزا) : ۳۹
 قاسم بیک پرنک : ۳۲۷
 قاسم بن ابوالقاسم : ۸
 قاسم دیلمی (میر) : ۹۹
 قاسم علی سلطان : ۳۷۶
 قاسم علی قصہ خوان (مولانا) : ۱۴۱
 قاسم قرنبو (مولانا) : ۳۶۲
 قاسم قصہ خوان : ۱۴۱
 قاسم برسوز (مولانا) : ۳۶۲
 قاسم نجفی (میر) : ۶۹
 قاسمی : ۳۹

- قاضی : ۱۳۳
 قاضی سیف الدینی : ۴۴ - ۶۳
 قاضی شمس الدین محمد معلم (مولانا) : ۸۲
 قاضی علایی (مولانا) : ۱۸۷
 قاضی فربہ : ۱۱۴
 قالبی (سیر) : ۶۹
 قانعی تهرانی (مولانا) : ۳۲۹
 قانعی خبوشانی (مولانا) : ۳۲۰
 قایلی : ۲۴۵
 قایلی سبزواری : ۲۴۵
 قباحث (خواجہ) : ۷۰
 قبولی یزدی : ۲۷۶
 قدسی : ۳۶
 قدیمی نقاش (مولانا) : ۲۵۱
 قراضی قزوینی (مولانا) : ۳۱۳
 قراعثمان : ۲۳
 قربی (امیر) : ۷۱
 قرداش تبریزی : ۳۷۲
 قرہ قویونلو : ۳۵۸
 قریش (امیر) : ۷۰
 قریش (سیر) : ۶۰
 قصبہ خوان : ۳۷۰
 قطب الدین بن خورشاه (خواجہ) : ۱۲۲
 قطب الدین محمد : ۱۳۹
 قطبی جنابدی (مولانا) : ۲۹۱
 قطبی گنابدی (مولانا) : ۲۹۱
 قلندر : ۲۱۲ - ۲۶۷
 قلندر (سیر) : ۶۳
 قلندری : ۲۶۶
 قمرالدین محمود (امیر) : ۵۸
 قمی : ۳۴۹
 قنبری : ۳۳۱
 قنبری رازی (مولانا) : ۳۳۱
 قوام الدین محمد ضعیف (خواجہ) : ۹۸
- قوتیل پیش : ۳۸۶
 قورچیان کرد : ۳۵۴
 قوسی : ۲۵۴ - ۲۶۲
 قوسی تبریزی (مولانا) : ۲۵۴
- ک
- کابلی رشتی (مولانا) : ۳۰۲
 کاتبی (مولانا) : ۱۹۳ - ۲۱۶
 کارکیا : ۱۲۷
 کارکیا سلطان احمد : ۱۳
 کاسب (مولانا) : ۲۴۷
 کاسبی : ۳۶۹
 کافی (میرزا) : ۱۱۵
 کاسی : ۳۸۶
 کاهی : ۱۳۷
 کپک سلطان : ۳۴۷
 کپک میرزا : ۹۳ - ۲۰۱
 کجکینہ بہادر : ۳۳۴
 کحلی شیرازی (مولانا) : ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۳۸۵
 کرد : ۳۵۵
 کرمانی (مولانا) : ۳۶۴
 کرہبی : ۱۰
 کشوری رودباری (مولانا) : ۲۷۵
 کعب انوار : ۲۴۲
 کفشدوز : ۱۷۳
 کلاسی خوافی (مولانا) : ۲۸۸
 کلان خوافی (خواجہ) : ۳۸۴
 کلیم : ۲۷ - ۲۷۹
 کلیمی پینہ دوز اوغلی : ۳۶۶
 کلیمی گیلانی : ۲۷۵
 کمال : ۳۵۹
 کمال اسمعیل (تبریزی) : ۵۰
 کمال الدین اسمعیل (خلاق معانی) : ۹۴
 ۲۳۷ -

تخلص نامی

کمال الدین حسین (مولانا) : ۸۲
 کمال الدین حسین خلقی (میر) : ۵۱
 کمال الدین حسین قصه خوان (مولانا) :-
 ۱۳۸ - ۱۳۹
 کمال الدین غیاث الدین فارسی : ۱۳۸

کور : ۲۶۷

کوکبی : ۲۴۷

کوهکن : ۱۶۶

کیانی : ۲۸۹

کیای ملاطی (اسیر) : ۱۳

گ

گبران : ۲۱۳

گرامی بغدادی (مولانا) : ۳۰۹

گزالدین : ۱۹۵

گزالدین بیک : ۳۵۷

گرگین : ۲۹

گلچهر : ۱۰۷

گلخنی (مولانا) : ۱۹۷

گلرخ : ۱۹۸

گلشنی : ۲۴۴ - ۲۴۵

گلشنی شبستری : ۲۵۹ - ۲۶۰

گلشنی کاشانی : ۲۴۲ - ۲۸۵

گلوعلی : ۳۶۸

گیو : ۲۹

ل

لالی : ۳۶۲

لاهیجیه : ۱۲۷

لر : ۳۵۳

لسانی (مولانا) : ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ -

۱۸۲ - ۱۸۷ - ۲۱۷ - ۲۵۱ - ۳۸۴

لطفی شیرازی : ۲۹۷

فهرست نامها

لعلی : ۳۵۵

لوندی (مولانا) : ۳۶۸

لهراسب (خواجه) : ۱۲۶

لیلی : ۱۶ - ۴۰ - ۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۵۲ -

۱۵۵ - ۱۶۱ - ۱۸۷

م

مالک اشتر : ۹۱

مانی : ۲۰۰ - ۲۰۱

مانی شیرازی : ۲۶۰

مانی شیرازی (مولانا) : ۱۹۰

مانی مشهدی : ۲۰۱

مایلی رشتی (مولانا) : ۳۰۰

متینی تبریزی : ۲۶۴

مثالی کاشانی (مولانا) : ۲۹۹

مجدالدین محمد (خواجه) : ۳۳۵

مجد حیران : ۲۳۸

مجد حیرانی (مولانا) : ۲۳۸

مجلد خراسانی (مولانا) : ۲۹۹

مجلدی خراسانی (مولانا) : ۲۹۹

مجنون : ۳ - ۱۶ - ۲۹ - ۴۰ - ۷۶ - ۹۷ -

۱۲۱ - ۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۵۲ - ۱۵۵ - ۱۶۶

۱۷۸ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۰۰ - ۲۰۳

۲۲۵ - ۲۳۶ - ۲۶۰ - ۲۷۳ - ۳۰۲ - ۳۵۲

مجنون چپ نویس (مولانا) : ۱۴۲

محب علی نایی : ۱۴۰

محبی شیرازی (مولانا) : ۲۹۹

محبی ورجردی (مولانا) : ۳۱۲

محتشم کاشانی (خواجه) : ۳۷۳

محروسی همدانی : ۲۶۴

محسن (سیرزا) : ۶۹

محسنی اردبیلی : ۳۸۵

تحفه سامی

فہرست نامہا

- محسنی اردبیلی (مولانا) : ۲۶۶
 محمد : ۷۷
 محمد (ص) : ۳۷۹
 محمد (قاضی) : ۵۱ - ۱۲۰
 محمد (مولانا) : ۱۴۴ - ۱۲۸
 محمد ابوطالب جرجانی (مولانا) : ۷۸
 محمد اصغر (خواجہ) : ۹۴
 محمد امیر یوسف (امیر) : ۳۴
 محمد امین (میر) : ۱۴۹
 محمد امینی (مولانا) : ۲۳۸
 محمد بابر : ۳۰
 محمد بن اسمعیل : ۸
 محمد بن عوض الخواص : ۸
 محمد حسن : ۱۲۸
 محمد خضرشاه جرجانی (مولانا) : ۳۳۲
 محمد شحنہ (میر) : ۶۲
 محمد شرفی (مولانا) : ۱۲۲
 محمد شیبانی : ۱۷
 محمد عربی : ۱۵۸
 محمد علایی (قاضی) : ۲۸۳
 محمد غفاری (قاضی) : ۱۲۰
 محمد قاسم نسابہ (میر) : ۶۸
 محمد قرشی (مولانا) : ۱۲۶
 محمد کرمانی (خواجہ) : ۱۰۰
 محمد محسن میرزا : ۲۰۱
 محمد معینا : بہ معینا رجوع شود .
 محمد مؤمن (خواجہ) : ۱۰۷ - ۳۸۳
 محمد مؤمن میرزا : ۱۸ - ۱۹ - ۲۰
 محمد یوسف (امیر) : ۵۲ - ۳۰۷
 محمود : ۱۴۹
 محمود (قاضی) : ۴۵
 محمود بط (خواجہ) : ۹۴
 محمود تبریزی (مولانا) : ۳۰۵
 محمود خاموشی کاشانی (مولانا) : ۲۸۲
- محمود زہگیر : ۳۷۵
 محمود سرداری (مولانا) : ۳۰۶
 محمود صبوری تهرانی (مولانا) : ۲۸۷
 محمود گیلانی (میر) : ۱۲۳
 محمود مشکئی تبریزی (مولانا) : ۳۱۸
 محنتی اردبیلی : ۳۸۵
 محنتی شیرازی (مولانا) : ۲۹۹
 مخوی (مولانا) : ۲۳۶
 محیی شیرازی (مولانا) : ۲۹۹
 محیی لاری (مولانا) : ۳۱۲
 محیی ورجردی (مولانا) : ۳۱۲
 مختاری غزنوی : ۶۴
 مخفی رشتی (مولانا) : ۲۷۸
 مخلص : ۱۳۳ - ۱۳۴
 مداسی : ۳۲۳
 مداسی اصفہانی (مولانا) : ۲۷۲ - ۳۲۳
 مراد (مولانا) : ۲۴۸
 مراد بیک : ۱۰
 مرادی (امیر) : ۶۰
 مرادی (میر) : ۶۰
 مرتضی : ۲۰۹ - ۳۰۵
 مرتضی (امیر) : ۵۶
 مرتضی (میر) : ۵۶
 مرتضی زرکش : ۶۲
 مرسل (میر) : ۵۶
 مرشد (خواجہ) : ۹۸
 مستوفی نیشابوری : ۲۷۹
 مستی رازی (مولانا) : ۳۱۳
 مسجودی سمرقندی (مولانا) : ۳۰۷
 مسعود : بہ مولانا اسیدی تهرانی رجوع شود .
 مسعود (قاضی) : ۶۳۰
 مسعود بیک : ۹۸
 مسعود قمی (خواجہ) : ۱۸۴
 سیب رازی (امیر) : ۶۸

فہرست نامہا

- مکیال : ۲۰۸
 ملاجان کاشی : ۲۸۴
 ملک (مولانا) : ۱۳۶
 ملک ابواسحق : ۱۲۳ - ۳۸۳
 ملک اصفہانی (خواجہ) : ۹۸
 ملک الشعرا : بہ حبیبی برگشادی رجوع -
 شود .
 ملک حسن : ۲۳
 ملک زادہ خوانی : ۱۳۰ - ۳۸۴
 ملک محمود جان دیلمی : ۹۱ - ۹۲
 منصور : ۸۱
 منصور کمانہ : ۱۴۰
 منطقی : ۷۶
 منظری ساوراءالنہری (مولانا) : ۳۰۶
 منظور : ۱۵۰
 موالی تونی (مولانا) : ۲۲۱
 موسی (میر) : ۷۰
 موسی بیک : ۳۵۵
 مولوی : ۱۴۵
 مؤمن : ۱۰۸
 مؤمن میرزا : ۲۰۱
 مؤمنی استرآبادی : ۲۸۰
 بہتر شاہقلی : ۹۰
 مہدی : ۷۴ - ۲۲۳
 مہدی (میر) : ۲۱۷
 مہدی استرآبادی (مولانا) : ۲۲۲
 میخچہ گر : بہ نیازی قزوینی رجوع شود .
 میر : بہ امیر علیشیر نوایی رجوع شود .
 میرانشاہ بن تیمور : ۲۰
 میربوسعید : ۳۳۴
 میرحاتم رازی (مولانا) : ۳۳۰
 میرحسین کاشانی (قاضی) : ۲۸۳
 میرحسین منطقی (قاضی) : ۷۶
 میردوست طارسی : ۲۴۸

تحفہ سامی

- مسیح : ۱۵۸
 مسیحا : ۲۶۴ - ۳۷۹
 مشایبان : ۷۷
 مشتاقی : ۳۶۷
 مشربی : ۱۲۸
 مشفق : ۲۵۳
 مشفق ہمدانی (مولانا) : ۲۵۱
 مطیعی : ۳۵۳
 مطیعی (امیر) : ۶۴
 مظفر (خواجہ) : ۹۳
 مظفر بتکچی (خواجہ) : ۲۴۰
 مظفر حسین میرزا : ۱۶ - ۱۹ - ۲۰
 معانی یزدی : ۲۵۸
 معروف (مولانا) : ۲۷۲
 معروف رمال تبریزی (مولانا) : ۳۱۵
 معزالدین : ۳۴
 معزالدین (میر) : ۷۲
 معزالدین محمد (امیر) : ۳۳ - ۳۸۱
 معزی : ۱۴۹
 معزی لنگ (مولانا) : ۲۹۰
 معین : ۲۰۹
 معینا : ۲۷۸ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۳۸۱ - ۱۸۲
 ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶
 معین میکال : ۲۰۸
 مغربی لنگ (مولانا) : ۲۹۰
 مقبولی : ۵۴ - ۵۵
 مقبولی (میر) : ۷۳
 مقصدی ساوجی (مولانا) : ۳۱۲
 مقصود بنای تبریزی : ۳۷۴
 مقصود بیک : ۹۶ - ۹۷
 مقصود کاشی (مولانا) : ۲۶۷
 مکارم قزوینی (مولانا) : ۳۱۵
 مکال : ۲۰۸
 مکتبی شیرازی (مولانا) : ۲۳۲

- میرذوقی (خواجہ) : ۱۰۰
 میرزا احمد تهرانی (مولانا) : ۳۲۸
 میرزا شاہ حسین : ۳۰ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱
 ۱۲۰
 میرزا قاسم (میرک کور) : ۱۱۵
 میرزایی (مولانا) : ۲۷۱
 میرشاہ علی : ۳۴۹
 میرعبدالباقی : ۳۱
 میرعزالدین یوسف : ۳۴
 میر علی : ۲۸۷
 میرقدسی : ۳۶ - ۳۸۱
 میرقوام الدین حسن : ۳۲
 میرک خالدی (قاضی) : ۱۱۴
 میرک خرد : ۵۲
 میرک شیرازی (خواجہ) : ۹۸
 میرک کور (میرزا قاسم) : ۱۱۵
 میرک میرعبید : ۹۹
 میر محمد : ۲۸۶
 میرسراد (عہدی قزوینی) : ۲۸۰
 میرم سیاہ (خواجہ) : ۲۳۷
 میرمقبول قمی : ۳۴۹
 میرنجم ثانی : ۱۰
 میرہندی : ۲۱۷
 میکال : ۲۰۸
 میلی تبریزی : ۲۶۳
 سیمون الشعرا : ۲۵۳
- ن
- نادری سمرقندی (مولانا) : ۲۸۲
 نادعلی : ۷۸
 نارنجی : ۳۴۷ - ۳۴۸
 نارنجی سلطان ارس باری خوان : ۳۴۶
 نازکی استرآبادی (مولانا) : ۲۷۹
 نازکی تبریزی : ۲۶۲
- نازکی ہمدانی (مولانا) : ۲۸۸
 ناطقی (میر) : ۶۸
 ناظر : ۱۵۰
 ناقہ (میر) : ۵۶
 نامی تبریزی : ۲۵۴
 نباتی : ۲۶۶ - ۳۳۲
 نباتی تبریزی : ۲۶۶
 نبی : ۳ - ۳۱ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۸۷
 نبی المرسل : ۳۱
 نثاری تونی (مولانا) : ۲۲۱ - ۳۲۶
 نجاتی : ۱۳۷
 نجفی قلندر : ۳۷۵
 نجم ثانی (اسیر) : ۳۴۳ - ۳۵۶
 نجم ثانی (میر) : ۱۶۹
 نجم ثانی اصفہانی (اسیر) : ۶۹
 ندایی یزدی (مولانا) : ۲۷۴
 نردی استرآبادی : ۳۷۰
 نرگسی : ۲۰۵
 نرگسی (مولانا) : ۲۰۴
 نشاطی شوشتری : ۲۷۷
 نصیبی : ۷۰
 نظام الدین احمد (اسیر) : ۵۸
 نظام الدین نظام (مولانا) : ۱۷۱
 نظام تهرانی (مولانا) : ۳۳۱
 نظام شاہ : ۴۳
 نظام معمایی (مولانا) : ۲۲۲
 نظامی : ۳
 نظری قمی : ۳۱۰
 نعلی : ۳۵۵
 نعمت اللہ رشتی (مولانا) : ۳۰۳
 نعمت تهرانی (مولانا) : ۳۳۱
 نعمت گنابادی (مولانا قاضی) : ۳۱۳
 نعمتی کاشانی (مولانا) : ۲۸۵
 نعیمی گنابادی (مولانا قاضی) : ۳۱۳ - ۳۸۶

- نفیس (مولانا) : ۱۰۱
 نقاش : ۲۷۷
 تقوآن بن جوجی خان : ۲۷
 نگاهی جغتایی : ۳۵۴
 نگاهی نیشابوری : ۳۸۶ - ۲۶۳
 نواب ابراهیم خان : ۳۲۳
 نواب صاحبقرانی : ۳۵۴ - ۳۴۷ - ۱۳۸ - ۵۹
 نوایی : ۳۳۶ - ۱۲۵
 نوح : ۲۷ - ۱۵۴ - ۲۴۰
 نورالله (مولانا) : ۱۲۸
 نورالله (اسیر) : ۶۵
 نوربخش : به نور بخشیه رجوع شود .
 نور بخشی : به نور بخشیه رجوع شود .
 نور بخشیان : به نوربخشیه رجوع شود .
 نوربخشیه : ۶۱ - ۷۰ - ۱۰۹ - ۱۲۶ - ۱۲۷
 ۱۷۳ - ۲۲۶ - ۲۹۵ - ۳۳۲ - ۳۷۱
 نورسعید (اسیر) : ۳۳۹
 نوری تبریزی : ۲۵۴
 نوری نیشابوری (مولانا) : ۲۹۸
 نوشی : ۳۲۸
 نویدی : ۹۵
 نیازی قزوینی (مولانا) : ۳۲۴
 نیستی : ۲۶۴ - ۲۹۵
 نیستی رازی (مولانا) : ۲۹۵
 نیشابوری (شربی) : ۲۷۹
 نیکی (مولانا) : ۲۱۹ - ۲۷۸
 و
 واصلی بخارایی (مولانا) : ۳۰۷
 واصلی تبریزی (مولانا) : ۳۰۹
 واصلی سارانی تهرانی (مولانا) : ۲۹۴
 واقفی : ۵۵
 واقفی (اسیر) : ۵۶
 والهی استرآبادی (اسیر) : ۵۹
 واهبی استرآبادی : ۲۸۰
 وحید : ۶۷ - ۳۷۸ - ۳۸۶
 وحیدی (مولانا) : ۲۲۷
 وحیدی قمی : ۱۸۲
 وداعی (مولانا) : ۲۵۷
 وصالی : ۱۲۰
 وصفی هروی (مولانا) : ۲۷۹
 وصلی : ۲۶۲
 وصلی سارانی تهرانی (مولانا) : ۲۹۴
 وفایی : (به خضرشاه رجوع شود)
 وفایی (ترك) : ۳۵۳
 وفایی (مولانا) : ۳۵۳
 وفایی اردبیلی : ۲۷۵
 وفایی تونی : ۲۹۰
 وفایی رازی (مولانا) : ۲۹۵
 وفایی سبزواری : ۲۵۸
 وفایی سمنانی (مولانا) : ۲۷۰
 وفایی شهدی : ۲۶۷
 ولی (ملا) : ۸۸
 ولی خیاط ساوجی : ۳۷۰
 ه
 هاتفی قزوینی : ۲۳۱
 هادی : ۳۸
 هادی (اسیر) : ۳۷
 هادی (سیر) : ۶۰
 هادی شهدی (اسیر) : ۵۵
 هاشم (اسیر) : ۹۹
 هاشمی بخارایی (اسیر) : ۶۰
 هامان : ۲۲
 هبةالله (سیر) : ۶۳
 هجری : ۲۴۶ - ۳۱۰
 هجری (مولانا) : ۳۲۸
 هجری اندجانی (مولانا) : ۳۰۹
 هجری کاشانی (مولانا) : ۳۲۱

تحفه سامی

- هدایت الله (اسیر) : ۶۶
 هدایت الله (خواجه) : ۹۷
 هدایت الله ظهیر : ۹۹ - ۳۸۳
 هروی : ۲۲۹
 هشیاری : ۳۱۳
 هلاکی : ۲۳۰
 هلاکی همدانی (مولانا) : ۲۲۹
 هلالی : ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۵۹
 ۳۶۲
 هلالی (مولانا) : ۳۵۹
 هلالی قزوینی (مولانا) : ۲۳۱
 همایون (میر) : ۴۷
 همایون بن بابر : به همایون پادشاه رجوع -
 شود .
 همایون پادشاه : ۲۱ - ۲۳ - ۵۳ - ۳۴۳
 همایی (مولانا) : ۳۵۱
 همایی سمرقندی : ۲۹۹
 همدانی : ۲۲۹
 همدسی تهرانی (مولانا) : ۲۹۷
 همدسی سمرقندی : ۲۹۹
 همدسی همدانی (مولانا) : ۲۶۵
 هور : ۲۲
 هوشی : ۲۲۵
 هوشی شیرازی (مولانا) : ۲۲۵
 یادگار محمد ایسنغری : ۱۵
 یار علی تهرانی (مولانا) : ۲۴۷

فهرست نام ها

- یاری تبریزی : ۲۶۴
 یاقوت : ۱۰۳ - ۱۰۷
 یحیی قمی : ۲۳۱
 یحیی ورجردی (مولانا) : ۳۱۲
 یسری (اسیر - مشهور به سیرناقه - بطوریکه
 در غلطنامه آمده است یسری اشقباه و اسیر سیری
 صحیح است) : ۵۶
 یعقوب : ۶۰ - ۱۶۸ - ۱۷۰ - ۲۳۳
 یعقوب بن حسن : ۲۳
 یعقوب بیک : ۱۱۷
 یعقوب سیرزا : ۳۴۴
 یغمی گنابادی (مولانا قاضی) : ۳۱۳
 یقینی : ۳۲۶
 یقینی شروانی (مولانا) : ۳۲۶
 یمینی سمنانی (مولانا) : ۳۲۱
 یوسف : ۱۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۶۰ - ۱۰۰ - ۱۴۵
 - ۱۵۱ - ۱۶۸ - ۱۷۰ - ۱۸۳ - ۲۳۳
 ۲۳۴ - ۲۴۴ - ۲۷۵ - ۳۰۳ - ۳۴۹
 یوسف^۴ (تخلص یوسف بیک چاوشلو) : ۳۴۵ -
 ۳۴۶
 یوسف اصفهانی (سیر) : ۲۴۸
 یوسف بیک : ۱۶۷
 یوسف بیک (چاوشلو) : ۳۴۴
 یوسف بیک توشمال : ۳۵۱
 یوسفی : ۲۳۴
 یوسفی طبیب خوافی (مولانا) : ۲۹۰

فہرست نام شہرہا و رودہا و طوائف و جایہا

اصفہان : ۳۲ ، ۳۳ ، ۵۴ ، ۶۷ ، ۶۹ ، ۷۴	آ
۲۱۳ ، ۱۹۵ ، ۱۸۷ ، ۱۴۴ ، ۱۳۸ ، ۹۸ ، ۹۴	آب آسویہ : ۱۰
۳۷۵ ، ۳۵۲ ، ۳۵۱ ، ۳۲۳ ، ۲۵۷ ، ۲۳۹	آذربایجان : ۹ ، ۱۰ ، ۲۴ ، ۱۱۵ ، ۱۹۵
افغان (افغانستان) : ۲۲	آسا (حصار) : ۱۰
البرز : ۱۳۳	آکرہ : ۲۱
امامزادہ زین العابدین (مقبرہ) : ۵۴	الف
امامزادہ عبدالعظیم (مقبرہ) : ۶۶ ، ۳۳۶	ابرقو : ۱۰
اندجان : ۳۰۹	ابیورد : ۱۷۶
اوبہ (قصبہ) : ۲۱۱	ابہر : ۲۲ ، ۵۰ ، ۲۰۴ ، ۲۱۱
ایران : ۲۴ ، ۲۷ ، ۴۳ ، ۵۳ ، ۳۷۴	اردبیل : ۸۸ ، ۹۹ ، ۲۱۸
ب	اردوباد (قزوین) : ۲۷۵
بابا الہی : ۲۲	اردوباد (آذربایجان) : ۱۱۵ ، ۲۱۲
باقق : ۸۳	ارمک (قریہ) : ۴۷
باغ امید : ۱۷۳	ارم (باغ) : ۲۹۸
باغ جہان آرا : ۲۰۸	ارنہ (قریہ) : ۲۵۴
باغ مراد ہرات : ۱۱۷	اندرمان : ۳۳۲
بحرین : ۱۰۲	ارسبار : ۳۴۶
بحرآباد (سبزوار) : ۳۸۵	استا : ۱۰
بخارا : ۲۲۰ ، ۳۰۷ ، ۳۴۳	استرآباد : ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۶۰
بدخشان : ۶۸	۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۸۰ ، ۱۳۶ ، ۱۴۰ ، ۱۵۲
برگشاد (آذربایجان) : ۳۵۷	۱۷۱ ، ۳۲۰ ، ۲۴۰ ، ۲۵۸ ، ۲۷۷ ، ۳۰۴
بریتیش سوزیوم : ۲۷۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۸	۳۲۷ ، ۳۳۲ ، ۳۳۵ ، ۳۷۰ ، ۳۸۶
بسطام : ۲۳۶	اسفراین : ۴۷ ، ۵۶
بصرہ : ۳۴	اسکو : ۵۷ ، ۵۸

جنابد : ۳۸
 جوین : ۳۱۹
 ج
 چشمہ علی : ۲۱۷
 چین : ۲۵۴ ، ۲۳۴ ، ۱۶
 ح
 حجاز : ۳۳۷
 حج (سکہ) : ۳۶
 حلہ : ۳۷۳ ، ۱۰۱
 خ
 خوبشان : ۳۲۰
 خراسان : ۱۰ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۸ ، ۲۹ ،
 ۳۴ ، ۳۶ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۷ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۳ ، ۵۴ ،
 ۷۴ ، ۷۸ ، ۹۴ ، ۱۰۳ ، ۱۲۰ ، ۱۳۵ ، ۱۴۴ ،
 ۱۵۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۹ ، ۱۷۶ ، ۱۸۵ ، ۱۸۸ ،
 ۱۹۴ ، ۲۰۶ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۵۰ ، ۲۵۴ ،
 ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۹۰ ، ۲۹۹ ، ۳۳۵ ، ۳۱۹ ،
 ۳۲۰ ، ۳۵۲ ، ۳۶۳ ، ۳۷۴
 خرگرد جام : ۱۶۴ ، ۱۶۳ ، ۱۴۴
 خلخال : ۱۳۰ ، ۸۷
 خوارزم : ۲۲۰ ، ۱۳۴
 خورشید : ۱۹
 خواف : ۱۳۱
 خوانسار : ۲۸۷
 خوی : ۲۴
 خیابان : ۱۳۷ ، ۱۹۷
 خیبر : ۱۷۲
 خیارج (قزوین) : ۸۵
 د
 داراب جرد : ۲۴۸ ، ۲۴۹
 دارالفنون پتنہ : ۱۴۳
 داسغان : ۲۱۷

بطحا : ۱۰۵
 بغداد : ۱۰ ، ۱۷۹ ، ۲۴۵ ، ۳۳۱
 بکر (دیار) : ۱۰ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴
 بلخ : ۱۹۵
 بنگالہ : ۲۲
 بہشت : ۱۲ ، ۱۶۱
 بیارجند : ۱۲۶
 بیت العشرت : ۱۱۷
 بیت اللہ الحرام : ۳۳ ، ۳۵ ، ۲۵۴ ، ۲۷۴
 پ
 پشتہر : ۲۹۲
 ت
 تبریز : ۹ ، ۱۰ ، ۱۷ ، ۲۸ ، ۵۰ ، ۵۵ ، ۵۶ ،
 ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۱۳۱ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۷۹ ،
 ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۳ ، ۲۰۰ ، ۲۰۹ ،
 ۲۱۳ ، ۲۲۵ ، ۲۲۷ ، ۲۳۲ ، ۲۳۸ ، ۲۴۸ ،
 ۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۷۲ ، ۳۱۵ ،
 ۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۵۵ ، ۳۵۹ ، ۳۷۲ ، ۳۷۴ ،
 ۳۷۶
 تربت : ۱۳۵ ، ۲۵۴
 ترشیز : ۱۸۸
 ترکستان : ۲۷ ، ۲۸
 ترمذ : ۵۳
 توران : ۳۰۸
 تون : ۶۴ ، ۱۸۲ ، ۳۲۳
 تہران : ۱۷۳ ، ۲۵۰ ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۶ ،
 ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۸۲
 ج
 جام : ۱۶۰
 جریادقان : ۱۰۰
 جرجان : ۳۳۲
 جناباد : ۳۹

تحفہ سامی

دردشت اصفہان : ۱۴۴

دوان (قصبہ) : ۷۷

دھک : ۱۸۶

دیاریبکر : ۲۵ ، ۲۴ ، ۱۰

دیارجمند : ۱۲۶

ذ

ذات البروج : ۱۳۱

ر

رشت : ۳۰۰ ، ۲۷۸ ، ۸۳ ، ۱۸ ، ۱۰

رضوان : ۷۸

رضویہ (مشہد) : ۲۸۹ ، ۱۳۶ ، ۳۷

رنان (قریہ) : ۲۳۷

روم : ۳۱۹ ، ۲۰۹ ، ۱۱

رودبار (قزوین) : ۲۷۵

ری : ۲۴۶ ، ۱۲۰ ، ۶۷ ، ۶۶ ، ۶۳ ، ۱۷

۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۲۸۷ ، ۳۲۸

۳۲۹ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۱۳ ، ۳۴۳ ، ۳۷۳

ز

زابلستان : ۲۲

زاوہ : ۱۹۴

زحل : ۱۶۲

زمین داور : ۱۷

زوارہ : ۲۹۰ ، ۲۵۷

س

ساران : ۲۹۳

ساوہ : ۳۱۲ ، ۲۹۶ ، ۲۹۲ ، ۲۷۱ ، ۶۰ ، ۵۹

۳۷۰

سبزوار : ۲۷۴ ، ۲۴۵ ، ۲۰۶ ، ۷۰ ، ۶۸ ، ۳۶

۳۲۸ ، ۳۰۹ ، ۳۷۰ ، ۳۸۵

سپاہان : ۹۴

سرخاب : ۱۷۹

سکرات خراسان : (؟) : ۳۴

۴۲۹

فہرست اماکن

سلسبیل : ۱۶۱

سلماس : ۲۴

سمرقند : ۳۴۳ ، ۳۰۷ ، ۳۰۰ ، ۲۶۴

سمنان : ۳۳۳ ، ۳۲۱ ، ۲۷۰ ، ۷۱ ، ۵۹

سند : ۳۰

سنجان : ۱۳۱

سیاہ بورك : ۲۷۳

سیستان : ۲۵۴ ، ۱۱۴

ش

شام : ۳۳۷

شروان : ۱۲۳ ، ۹۹ ، ۸۶ ، ۶۷ ، ۱۰ ، ۹

۳۲۶ ، ۳۰۹ ، ۳۰۸ ، ۳۰۵ ، ۲۸۰

شرور : ۹

شکراب ری : ۳۴

شکراب خراسان : ۳۴

شماخی : ۳۶۶ ، ۲۸

شنب غازان : ۱۷

شوشتر : ۲۴۲

شہر زور : ۳۴۶

شیراز : ۸۲ ، ۷۹ ، ۷۶ ، ۷۲ ، ۶۹ ، ۵۶ ، ۴۳

۸۸ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۳۰ ، ۱۴۸

۱۷۳ ، ۱۷۶ ، ۱۷۹ ، ۲۳۴ ، ۲۴۷ ، ۲۸۲

۳۰۴ ، ۳۱۷ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۶۷

ط

طب آباد : ۵۴

طبس : ۳۶۳

طبس گیلک : ۳۶۳

طوس : ۲۱۰

طیب آباد : ۵۴

ع

عراق : ۷۹ ، ۷۸ ، ۵۴ ، ۵۳ ، ۴۷ ، ۱۷ ، ۱۰

۸۷ ، ۸۸ ، ۹۲ ، ۹۴ ، ۱۲۳ ، ۱۳۰ ، ۱۴۲

۱۶۳ ، ۱۶۷ ، ۱۸۵ ، ۲۰۴ ، ۲۵۷ ، ۲۷۷

- ۲۸۷، ۳۲۲، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۴۳، ۳۷۰، ۳۷۶
 ۹۳ : عراق عرب
 ۲۵ : عربستان
 ۱۳۱ : عجم
 غ
 ۱۱۳ : غوریان
 ف
 ۱۹۹، ۱۰ : فارس
 ۸۶ : فرات
 ۲۵ : فرنگ
 ۵۲ : فندرسک
 ۲۷۷ : فیروز کوه
 ق
 ۳۵ : قدس خلیل
 ۲۲ : قراگول
 ۱۶۹ : قرشی
 ۹۱، ۸۵، ۸۴، ۷۱، ۶۸، ۵۰، ۴۴ : قزوین
 ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۸۶ :
 ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۸۰، ۳۱۳ :
 ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۴۸، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۸۲ :
 ۲۰ : قلعه اختیارالدین
 ۱۸ : قلعه کرات
 ۱۸۷، ۱۸۴، ۸۴، ۸۳، ۶۶، ۶۲ : قم
 ۱۹۸، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۵۱، ۳۲۴، ۳۴۸ :
 ۳۷۲، ۳۶۴
 ۱۹ : قمر
 ۳۱۱، ۲۰۵، ۳۰ : قندھار
 ک
 ۲۱ : کابل
 ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۶، ۴۷ - ۴۳ : کاشان
- ۹۷، ۸۷، ۸۶، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۸، ۶۹
 ۳۷۲، ۳۲۱، ۲۸۳، ۲۴۰، ۱۴۱، ۱۲۷
 کجرات : ۱۸۵
 کرات (قلعہ) : ۱۸
 کردستان : ۱۰، ۳۴۷
 کرمان : ۶۰، ۸۳، ۱۲۳، ۳۶۴
 کرہ رود : ۱۸۷
 کش : ۱۲۴
 کعبہ : ۱۰۱
 کن : ۹
 کوشوان : ۱۳۷
 گ
 گرجستان : ۳۰۳، ۳۲۹
 گرمسیر : ۱۷
 گلویان شیراز : ۳۶۸
 گنابد : ۲۹۲
 گورستان سرخاب تبریز : ۲۰۰
 گیلان : ۹، ۱۰، ۱۳، ۶۱، ۷۱، ۸۲، ۸۳
 ۱۱۹، ۱۳۹، ۲۲۷، ۲۵۱، ۲۷۸، ۳۰۰ :
 ۳۰۲
 ل
 لاهیجان : ۹، ۱۳، ۸۲، ۱۲۳، ۲۷۳
 لار : ۲۹، ۱۱۱
 لرستان : ۳۵۳
 م
 ماچ : ۱۰
 مازندران : ۶۴، ۶۵
 ماوراءالنہر : ۱۰، ۲۱، ۲۸، ۷۴، ۱۲۴
 ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۲۰، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۹۹ :
 ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۰۶
 مدرسہ خواجہ افضل : ۳۳۴
 مدینہ : ۱۸۷

۷۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸،

۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹،

۱۸۴، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷،

۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۷،

۲۶۸، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۴،

۳۱۸، ۳۶۲، ۳۷۵،

ہری : ۲۸، ۱۱۶، ۱۵۲، ۲۰۸، ۲۲۷،

۲۲۹، ۳۰۴، ۳۳۵،

ہزار جریب : ۵۹،

ہشت بہشت : ۲۲۷،

ہمدان : ۵۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۴۲،

۲۷۱، ۲۹۸، ۳۶۸،

ہند : ۱۷، ۲۱، ۳۰، ۴۳، ۵۳، ۱۰۷،

۱۱۱، ۱۸۵،

ہندوستان : ۲۱، ۱۲۵، ۱۴۵، ۲۸۸،

ی

یثرب : ۱۰۵،

یخہ : ۱۸،

یزد : ۱۰، ۷۰، ۷۶، ۱۲۲، ۲۴۵، ۲۴۷،

۲۷۶، ۲۸۷،

مشری : ۱۹،

مشہد : ۷۲، ۷۴، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۷۶، ۲۰۲،

۲۳۷، ۲۵۰، ۲۸۹، ۳۲۰، ۳۳۴، ۳۴۸،

۳۶۸،

مصر : ۳۰۳،

مظفریہ مدرسہ : ۷۹،

مرو : ۱۰، ۱۸۲، ۲۰۴،

ن

نخجوان : ۱۰۱،

نصیریہ (مدرسہ) : ۵۰، ۵۵، ۷۹،

نصیریہ (منارہ) : ۱۳۱،

نطنز (عراق) : ۹۲،

نھاوند : ۲۱۹، ۲۷۹،

نیشابور : ۵۶، ۷۴، ۱۳۳،

نیل : ۱۵۲،

و

ورامین : ۵۱،

ورجرد ہمدان : ۳۳۲، ۳۱۲، ۳۶۸،

ہ

ہرات : ۱۴، ۱۵، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۴۹، ۵۲،

فهرست نام کتابها و رساله‌هایی که از آنها در تحفه سامی یاد شده است

- الف**
- اخلاق هاشمی : ۶۲
اسکندر نامه : ۱۶۳
اشعة اللمعات : ۱۴۵
اقتباسات : ۴۹
- ب**
- بحران تألیف ذوالنون : ۸۶
بدایع الوسط : ۳۳۶
بلقیس و سلیمان منظوم از نظام : ۱۷۱
بهرام و ناهید منظوم از حیرانی : ۱۹۸
بهرام و بهروز منظوم از بنایی : ۱۶۷
- پ**
- پنج فصل منظوم از وصالی : ۱۲۰
- ت**
- تاریخ شاهی : ۱۰۴
تاریخ طبری : ۳۲۵
تاریخ فتوحات شاهی : ۱۰۴
تاریخ وقایع زبان : ۱۹۴
تاریخ منظوم : ۱۰۴
تبصرة المتعلمین : ۷۸
تحفه ساسی : ۴
تحفة الاحرار : ۱۴۵-۱۵۱
تذكرة الشعراء : ۴-۳۳۸
- ج**
- ترجمه اربعین حدیث : ۱۴۵
تفسیر کلام الله مجید از جاسی : ۱۴۵
تمر نامه هاتفی : ۱۶۳
تیمور نامه : ۱۶۳
تواریخ دقیقه : ۳۳۶
- چ**
- جام و جمشید از عبدی بیک : ۹۵
جلاء الروح : ۱۴۸
جواب مخزن الاسرار از سولانا نرگسی : ۲۰۵
جواب سلسله الذهب از امینی : ۴۶
- ح**
- حالات پهلوان محمد از نوایی : ۳۳۶
حالات سید حسن اردشیر : ۳۳۶
حبیب السیر : ۴۳ - ۱۰۹
حفظ صحت نفس از سولانا ذوالنون : ۸۵
حیرت الابرار از اسیر علیشیر : ۳۳۶
- خ**
- خردنامه اسکندری : ۱۴۵ - ۱۵۲
خسرو و شیرین از قاسمی گنابادی : ۴۱
خسرو و شیرین از خواجه عبدالله سروراید :
۱۰۴ - ۱۰۶
خسرو و شیرین از هاتفی : ۱۶۱
خلاصة الاخبار : ۱۰۹
خمسه مثالی کاشانی : ۲۹۹

د

- دریای ابرار : ۵۶ - ۲۸۲ - ۳۳۷
 دیوان اول (جامی) : ۱۴۵
 دیوان ثانی « : ۱۴۵
 دیوان ثالث « : ۱۴۵
 دیوان فارسی اسیر علیشیر : ۳۳۶

ذ

- ذخیره‌ی خوارزمشاهی منظوم
 از غواصی خراسانی : ۳۲۵

ر

- رباعیه ترجمه دیوان علی (ع)
 از ابراهیم امینی : ۴۶
 رساله تکمله در شرح حال جامی : ۱۴۴
 رساله تحقیق مذهب صوفی و متکلم و حکم
 از مولانا جامی : ۱۴۵
 رساله جواب و سؤال رسولان هند از مولانا
 جامی : ۱۴۵
 رساله صغیر از جامی : ۱۴۵
 رساله طریق صوفیان « : ۱۴۵
 رساله عروض « « : ۱۴۶
 رساله فواید الضیائیه « « : ۱۴۶
 رساله فی الوجود « « : ۱۴۵
 رساله قافیه « « : ۱۴۶
 رساله کبیر در معما « « : ۱۴۵
 رساله لا اله الا الله « « : ۱۴۵
 رساله مناسک حج « « : ۱۴۵
 رساله متوسط « « : ۱۴۵
 رساله منظومه اصغر در معما « « : ۱۴۵
 رساله موسیقی « « : ۱۴۶
 رساله منشات « « : ۱۴۶
 روضة الشهداء منظوم از ندایی یزدی : ۲۷۴

- روضه الشهداء منظوم از غواصی خراسانی : -
 ۳۲۵

روضه الشعراء ؟ : ۳۲۵

روضه الصفا : ۴۳

س

- ساقی نامه صدقی استرآبادی : ۸۱
 ساقی نامه غواصی خراسانی : ۳۲۵
 سبحة الابرار : ۵۵ - ۱۴۵ - ۱۵۱ - ۲۸۵
 سدسکندری : ۳۳۶
 سرو و تذرو از نثاری تونی : ۲۲۱
 سلمان و ابسال : ۱۴۵ - ۱۵۱
 سلسله الذهب : ۴۶ - ۱۴۹
 سهواللسان از شریف : ۱۷۹
 سیخ و سرخ از حیرانی همدانی : ۱۹۸

ش

- شاهنامه قاسمی گنابادی : ۳۹
 شاهنامه خواجه عبدالله مروارید : ۱۰۶
 شاهنامه نازکی همدانی : ۲۸۸
 شاهنامه فردوسی : ۲۸۸
 شاه و درویش ، هلالی جغتایی : ۱۰۳ - ۲۲۱
 شرح بیته از اسیر خسرو و هلوی از جامی :-
 ۱۴۵
 شرح بعضی از سخنان خواجه پارسا « « :
 ۱۴۵
 شرح بیته چند از مولوی « « « :
 ۱۴۵
 شرح بعضی آیات تائیه فارضیه « « :
 ۱۴۵
 شرح بعضی از مفتاح الغیب « « :
 ۱۴۶
 شرح حدیث ابی ذرغفاری از جامی : ۱۴۵
 شرح رباعیات از جامی : ۱۴۵
 شرح فصوص الحکم « : ۱۴۵

شواہد النبوة « : ۱۴۵

شہر آشوب آگہی خراسانی : ۲۰۹

شہر آشوب مولانا حزبی (خرسی؟) : ۲۷۸

شہر انگیز وحیدی : ۲۲۷ - ۲۲۸

شہر انگیز عشقی : ۲۷۴

ص

صفات العاشقین ہلالی : ۱۵۴

ظ

ظفرنامہ تیموری شرف الدین علی : ۱۲۲

ع

عدل وجور منظوم از قاضی اختیار : ۴۹

عروض ترکی از اسیر علیشیر : ۳۳۶

غ

غرایب الصغر منظوم از اسیر علیشیر : ۳۳۶

ف

فتوحات شاہی از ہاتفی : ۱۶۴

فرہاد و شیرین از اسیر علیشیر : ۳۳۶

فوائد الکبر منظوم از « » : ۳۳۶

ق

قرآن مجید : ۴

قصص الانبیاء منظوم از غواصی خراسانی : -

۳۲۵

قصہ شیخ صنعان منظوم از اسیر علیشیر :

۳۳۶۰

ک

کارنامہ منظوم از قاسمی گنابادی : ۴۱

کافیہ (شرح) از عصام الدین : ۱۱۲

کتاب اول سلسلۃ الذهب جامی : ۱۴۵

کلیلہ و دسنہ منظوم از غواصی خراسانی : ۳۲۵

گ

گلستان سعدی : ۱۵۳

گوی وچوگان عارفی : ۳۱۰

گوی وچوگان عرفی : ۳۱۰

گوی وچوگان خیالی : ۳۴۷

گوی بازی شاہ اسمعیل صفوی منظوم از قاسمی

گنابادی : ۴۱

ل

لیلی و مجنون از قاسمی گنابادی : ۴۰

لیلی و مجنون از خواجہ ہدایت اللہ کاشانی :

۹۷

لیلی و مجنون از جامی : ۱۴۵ - ۱۵۲

لیلی و مجنون از ہلالی : ۱۵۵

لیلی و مجنون ہاتفی : ۱۶۱

لیلی و مجنون نوایی : ۳۳۶

لواح جامی : ۱۴۵

لواح جامی : ۱۴۵

م

منشآت ترکی اسیر علیشیر : ۳۳۶

مفردات در فن معما « » : ۳۳۶

محبوب القلوب « » : ۳۳۶

مجالس النفائس اسیر علیشیر نوایی : ۴ -

۱۱۸ - ۲۰۴ - ۳۳۶ - ۳۵۹

مجالس العشاق بایقرا میرزا : ۱۵

مجمع الغرایب : ۱۶۸

محمود و ایاز مثنوی از فخر الدین علی کاشفی : ۱۱۱

محبوب القلوب : ۳۳۶

محبوب الاختیار اثر قاضی اختیار : ۴۹

مختار الانوار ؟ « » : ۴۹

مخزن الاسرار نظامی « » : ۱۳۲ - ۱۶۵

معارضہ سہر، مثنوی اثر ابراہیم امینی : ۴۶

معما (رسالہ) اثر مولانا ذوالنون : ۸۶

مفردات در فن معما از نوایی : ۳۳۶

مکتوب و دیباچہ سرقع استاد کمال الدین بہزاد

بقلم سلطان ابراہیم امینی : ۴۶

مناظرہ آسمان و زمین از مولانا حیرانی : ۱۹۸

نظم الجواہر فارسی « : ۳۳۶

نوادرالشباب « : ۳۳۶

و

وقایع بدایع از قاضی سنجانی : ۱۳۲

وقایع زمان از خواجہ مسعود قمی : ۱۸۴

وقایع زمان سلطان حسین میرزا از ریاضی -

زاوہای : ۱۹۴

ہ

ہفت اختر از عبدی بیک : ۹۵

ہفت اورنگ جاسی : ۱۴۵

ہفت پیکر نظامی : ۱۶۲

ہفت منظر ہاتفی : ۱۶۲

ی

یوسف وزلیخا جاسی : ۱۴۵ - ۱۵۱

یوسف وزلیخا مسعود قمی : ۱۸۴

مناظرہ تیغ و قلم از خواجہ مسعود قمی : ۱۸۴

مناظرہ شمس و قمر از خواجہ مسعود قمی :

۱۸۴

مناظرہ شمع و پروانہ از حیرانی : ۱۹۸

مناقب حضرت مولوی جاسی از امیر علیشیر -

نوایی : ۱۴۵

مناقب خواجہ عبد اللہ انصاری از امیر علیشیر

نوایی : ۱۴۵

منشآت ترکی امیر علیشیر منشآت : ۳۳۶

منشآت : ۱۰۴

منقصر الابصار : ۱۳۲

مونس الاحباب از خواجہ عبد اللہ مروارید : -

۱۰۳

ن

نثر اللالی از نوایی : ۳۳۶

نسایم المحبۃ « : ۳۳۶

خواهشمند است پیش از مطالعه اشتباههای چاپی را بشرح زیر

اصلاح فرمایید

صفحه	سطر	نادرست	درست
مقدمه یک	۹	قحط و غلا	قحط غلا
هفده	۲۱	گویا	گویا
۶	۱۲	بی نگویم	من نگویم
۸		ستاره ای که برابر لمؤلف گذاشته شده شرحش در زیر صفحه چنین است * . و . ندارد .	
۱۰	۷	شماره ۷۳ باید ۷۶ باشد و شماره ۷۸ که باید در بالای علاءالدوله باشد افتاده است .	
۱۸	۵	قدرت بازی	قدرت بازوی
۱۹	۱	شباب	شباب
۳۳	۱۶	در کنار بیت : درون حلقه . * افتاده است .	
۳۵	۲	« «	زخیل اهل (*) افتاده است
۳۵	۲۲	در سطر آخر صفحه ستاره (*) دوم و مطالب مربوط بان زاید است	
۳۹	۲۴	بیان دوستاره	بیان دوستاره
۴۰	۲۳	و . ندارد	و . این بیت را ندارد
۴۲	۸	بکار آید	بکار آمد
۴۴	۱۵	جفاکار	جفا کار
۵۱	۱۱	قاضی عطاء الله	قاضی عطاء الله
۵۳	۸	سهو	سحو
۵۴	۹	۵۳ - شاه قاسم	۵۴ - شاه قاسم

صفحه	سطر	نادرست	درست
۵۴	۱۴	۵۴ - میر عبدالباقی	۵۵ - میر عبدالباقی
۵۶	۲	امیر یسری	امیر میری
۶۵	۱۲	زمن زگذشت	زمن گذشت
۶۷	۱۷	نظری	نظری
۶۹	۱۳	سپه پوشان	سپه پوشان
۸۰	۹	۴۴۴	۱۴۴
۱۰۶	۱۲	همدسی	هردسی
۱۲۶	۱۵	وقوقی	وقوفی
۱۲۸	۲	۲۲۹	۲۱۹
۱۸۸	۱۸	۴۹۹	۳۹۹
۱۹۹	۱۵	چا کها	خا کها
۲۰۸	۴	عالیشاه	عالیشان
۲۲۶	۸	فته وقبول	رفته وقبول
۲۳۲	۱۵	چشم پتان	چشم پتان
۲۳۳		زیر صفحه شماره ۳۳۲ اشتباه و ۲۳۳ صحیح است .	
۲۳۶	۱۷	۲۹۱	۷۹۱
۲۳۶	۱۸	۸۹۷	۷۹۷
۲۳۹		شماره‌ی زیر صفحه ۳۳۹ اشتباه و ۲۳۹ صحیح است .	
۲۴۰		در زیر صفحه شماره ۷۲۱ و مطالب مربوط بان متعلق بزیرنویس صفحه ۲۴۱ است .	
۲۴۸	۱۱	در دراب جرد	از داراب جرد
۲۵۳	۲۱	۲۷ - م .	۲۷ - و .
۲۵۷	۱۹	۲۷۱ -	۳۷۱ -
۲۶۵	۶	مطع	مطلع
۲۷۸	۱۸	مولانا خرسی اصفهانی (لازم به تذکر است که در نسخه - وحید وپتنه بطوریکه در زیر صفحه شماره ۲۰۸ آمده است مولانا خرسی اصفهانی ثبت شده لیکن در نسخه آستان قدس و بیات با - روشنی و وضوح خرسی نوشته شده است در شهر آشوب تألیف	

غلطنامہ

تحفہ سامی

غلطنامہ	دراست	نادرست	سطر	صفحہ
دانشمند محترم آقای گلچین معانی باستناد ثبت تذکرہ تقی - الدین کاشانی او را حزمی دانسته اند . (حاجی شاه کاشانی	حاج شاه حلاج کاشانی	۱۳	۲۸۳
طیب خافی	طیب خوافی		۱۲	۲۹۰
۵۲۱	۵۱۲		۱۶	۲۹۴
نرسد	برسد		۴	۳۴۲
کیک سلطان	کیک سلطان		۱	۳۴۷
آخرین سطر در زیر صفحہ (*) و مطالب میان .. آ. مطالب میان دو ستارہ را -				۳۴۸
ندارد				
صفحہ ۶۶	صفحہ ۳۶		۳	۳۸۲
کوشانی	کوشوانی		۱۸	۳۸۴





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ
وآلِهِ الطَّيِّبِينَ
وَالسَّلَامُ عَلَى
كُلِّ نَبِيٍّ
وَرَسُولٍ
مَنْ جَاءَ مِنْ
بَعْدِهِمْ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي
صَلَّى عَلَى
مُحَمَّدٍ
وآلِهِ
الطَّيِّبِينَ
وَالسَّلَامُ
عَلَى
كُلِّ
نَبِيٍّ
وَرَسُولٍ
مَنْ
جَاءَ
مِنْ
بَعْدِهِمْ
وَالْحَمْدُ
لِلَّهِ
الَّذِي
صَلَّى
عَلَى
مُحَمَّدٍ
وآلِهِ
الطَّيِّبِينَ
وَالسَّلَامُ
عَلَى
كُلِّ
نَبِيٍّ
وَرَسُولٍ
مَنْ
جَاءَ
مِنْ
بَعْدِهِمْ

